۱۲۶۵

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۸۲۸۶

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲ ت ۷۵۲ م ۱۲۹۶ مرجع ☐

سرشناسه: تنکابنی، محمد بن سلیمان، ۱۲۳۴ - ۱۳۰۲ ق.

عنوان قراردادی: محمدیه

عنوان: رساله محمدیه به ضمیمه عقاید الشیعه فی فوائد الشریعه

شرح پدیدآور:

کاتب: محمدحسین طالقانی تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی‌جا] ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: ۱۲۹۶ق.

صفحه شمار: ۱۳۱+ ص. مصور ☑ درسی ☐ گراور یا افست ☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱×۱۵ نوع خط: نستعلیق و نسخ

روش تهیه: وقفی ☑ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐

واقف: محمد الموسوی الجواهری تاریخ ثبت: بهمن ۱۳۶۱

یادداشتها: شرح ضمیمه: عقاید الشیعه فی فوائد الشریعه / نیر بروجردی
تاریخ نشر کتاب ضمیمه ۱۲۷۰ق. مذکور است.

موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه. ۲. شیعه امامیه - عقاید.

شناسه(های) افزوده: الف. نیر بروجردی، علی اصغر بن علی اکبر، عقاید الشیعه فی فوائد الشریعه. ب. طالقانی، محمدحسین، کاتب. ج. موسوی جوهری، محمد، واقف. د. عنوان.

فهرستنگار: [signature] تاریخ فهرستنگاری: شهریور ۸۸

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات

نام کتاب: محمدیه
مؤلف: محمد بن سلیمان تنکابنی
موضوع: فقه جعفری - رساله عملیه — زبان: فارسی
سال چاپ: ۱۲۹۶ ق — محل چاپ:
شماره عمومی: — کتابخانه / بخش:
وقفی / خریداری: محمد الموسوی الجواهری — تاریخ:
طول: ۲۱ — عرض: ۱۵ — شماره صفحه ها:

مصور ☐ درسي ☐ گراوري ☐ افست ☐
ملاحظات: ....

اسیدزدایی شد
۸۷/۳/۱

محمد الموسوی الجزائری

۱۱۶۵۸/۱

غرض شود قطعه ملک [illegible] در کیا برادر [illegible]
لکن خواسته بداند که در طومار مالیات [illegible] در کیا [illegible]
[illegible] حیث جمعی که در طومار [illegible]
[illegible] در کیا برا البسته شده چه مقدار [illegible]
[illegible] خواسته و مالیات [illegible]
عهده [illegible] و حساب [illegible]
در [illegible] خانه [illegible] شده [illegible]
تصدیع [illegible] زیاده شوکت [illegible]

۲۹۷/۵۴۲۲
م ۷۵۹۴

کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد
شماره ثبت ۷۸۷
تاریخ ۶/۱/۴۰

کتابخانه آستان قدس
ویژه کتابت

[illegible] محمد [illegible] مجتهد العصر والزمان [illegible] آیت الله [illegible] الامجاد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاول بلا اول الثابت وجوده فی الازل الذی هو علة وجود الموجودات من العسکر [illegible] اول والصلوة والسلم
علی العلة الغائیة والمعلول الاول الذی لیس فی طبقة الامکان بدل وعلی اله الافضلین فی العلم والعمل اما بعد
چنین گوید بنده خاطی خادم شریعت محمدی محمد بن سلیمان التنکابنی که این مختصر است در بیان مهمات بعضی از مسائل
اصول دین و فروع دین که بنا بر التماس بعضی از اخوان دینی در حیز تحریر در آوردم و آن را موسوم ساختم بمحمدیه
و مرتب نمودم بر یک مقدمه و پنج باب و یک خاتمه و علی الله التوکل وبه الاستعانة مقدمه در بیان اصول دین است
بدانکه واجب است دانستن اصول دین بر هر یک از مکلفین چه مرد و چه زن از روی اجتهاد و تقلید در آن کافی نیست و هر
کسی در دلیل آنها هر چه بعقل خود فهمید کافی است و ما نیز واجب است دانستن آنها با ادله اجمالیه بنا میکنیم که سهل
مشقی برای عوام باشد و اصول دین سه است اول توحید دوم نبوت سوم معاد و اصول مذهب دو است اول عدل دوم
امامت و معنی اصول دین آنست که هر که داخل دایره اسلام است اعتقاد بآن دارد و منکر آن کافر و نجس است و معنی اصول مذهب
آنست که مذهب شیعه است و منکر آن از شیعه بودن خارج است دلیل عالم خداوند است زیرا که عالم متغیر است و هر چه
که متغیر مخلوق باشد و هر مخلوق البته خالق دارد پس معلوم شد که خالقی هست که این موجودات را آفریده است و آن
خداوند است و در این جا مناسب است که حکایتی و آن اینست که پادشاهی بود قائل بوجود خداوند نبود و وزیری
داشت که قائل بوجود خداوند بود و وزیر همیشه طالب آن بود که پادشاه را براه حق وا دارد چندان فکر نمیکرد تا در
صحرای خوش آب و علف عمارتی بسیار عالی بنا کرد و در سر آن حکمت بست مدتی گذاشت روزی وزیر پادشاه را بعزم
شکار بان صحرا برد و چون چشم پادشاه بر آن عمارت افتاد گفت این عمارت را کی بنا کرده وزیر گفت این خود
بخود بنا شد پادشاه غضبناک شد و گفت عمارت خود بخود بنا نشود وزیر گفت پادشاه پس چگونه این آسمان
و زمین خود بخود بنا شده البته او را بانی میباشد که خداوند است پادشاه داخل دایره دین شد و مسلمان
شد و این خداوند را هشت صفت است که دارای آنها است و آنها را صفات ثبوتیه گویند و هفت ندارد که آنها را
صفات سلبیه گویند و واجب است که هر کس این صفات را بعقل بداند اما صفات ثبوتیه اول اینکه خدا عالم است
یعنی هر چیز را میداند دوم اینکه قادر است یعنی هر چیز را توانا است که ایجاد نماید سیم اینکه حی است یعنی صحیح است
که عالم و قادر باشد زیرا که اگر این صفات را نداشته باشد لازم میاید که ناقص باشد و نقص برا و روا نیست
چهارم اینکه مرید است یعنی علم بمصلحت همه چیز دارد زیرا که گفتیم که عالم است پنجم اینکه مدرک است یعنی علم بشنیدنیها
و چشیدنیها و بوئیدنیها و دست مالیدنیها و دیدنیها دارد بدون چشم و گوش و دست و زبان و دیگرها
زیرا که ما گفتیم خدا عالم است ششم اینکه خدا قدیم و ازلی است یعنی همیشه بوده و همیشه هست و الا لازم میاید که حادث باشد حدوث
نقص است و نقص بر خدا روا نیست هفتم اینکه خدا متکلم است یعنی ایجاد سخن میکند زیرا که ما گفتیم خداوند قادر بر همه
چیز است هشتم اینکه خداوند صادق است یعنی راست گو است زیرا که دروغ نقص است و نقص بر خدا روا نیست اما صفات سلبیه
اول اینکه خدا مرکب نیست از اجزا زیرا که اگر مرکب باشد احتیاج باجزاء دارد و احتیاج نقص است و نقص بر خدا روا

نیست دوم اینکه خدا جسم نیست زیرا که جسم احتیاج بمکان دارد و احتیاج نقص است و نقص بر خدا روا نیست
سیم اینکه خدا مرئی نیست یعنی دیده نمیشود زیرا که دیدن خاصه جسم است و خدا جسم نیست چهارم اینکه خدا محل
حوادث نیست و الا لازم میاید تغییر در ذات زیرا که حوادث متغیر اند و تغییر در ذات نقص است و نقص بر خدا
روا نیست پنجم اینکه خدا بی شریک است بجهت یک دلیل عقلی که خدا در قرآن ذکر فرموده است و آن اینست که اگر زیاده
بر یک خدا باشد امر آسمان و زمین فاسد میشود و نظام عالم بر هم میخورد ششم اینکه معانی نیست یعنی این صفات
ثبوتیه که گفتیم عین ذات خدا است زیرا که اگر غیر ذات باشد احتیاج لازم میاید و احتیاج نقص است
و نقص بر خدا روا نیست و بالجمله خلاصه اش اینکه چنین نیست که علم او و دانائی او باشد مثل ما
ذات او و علمش جدا است و هکذا هفتم اینکه خدا احتیاج ندارد و غنی و بی نیاز است زیرا که
احتیاج نقص است و نقص بر خدا روا نیست و شاعری صفات ثبوتیه را بنظم کشیده و گفته است عالم
و قادر و حی است و مرید و مدرک هم قدیم و ازلی و متکلم صادق و صفات سلبیه را نیز بشعر در آورده
اند نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق بعد از اینکه صفات ثبوتیه و
سلبیه را دانستی پس بدانکه اصول دین و مذهب پنج است اول توحید یعنی خدا یکیست و دو نیست
و دلیل این مطلب را در صفات سلبیه در نداشتن شریک بیان کردیم دوم عدل یعنی خداوند بعدالت
عمل میکند و ظلم نمیکند زیرا که ظلم نقص است و نقص بر خدا روا نیست سیم نبوت از انجائیکه
خداوند حکیم است و فعل عبث و لغو نمیکند پس غرض از خلقت مردم البته منفعتی است و آن منفعت
که راجع بخدا باشد نقص است زیرا که لازم میاید خدا محتاج باشد و احتیاج نقص است و نقص بر خدا
روا نیست پس باید راجع به بنده گان باشد و آن منفعت تکلیف است پس هر که عبادت نماید ثواب
میدهد و هر که معصیت نماید عقاب میکند بعد از اینکه غرض از خلقت انسان تکلیف شد تا کسی باید
که معصوم باشد تا آن تکلیف را بخلق برساند از جانب خدا و چنین شخص پیغمبر است و طریق شناختن پیغمبر از غیر پیغمبر
آنست که هر کسی ادعای پیغمبری نماید و امری از دست او بظهور رسد که خارق عادت باشد یعنی
مردم نتوانند که چنین کار کنند آنرا معجزه میگوئیم و آن شخص پیغمبر است زیرا که اگر پیغمبر نباشد بر خدا لازم است
که نگذارد آن معجزه از دست او جاری شود زیرا که اظهار معجزه [illegible] قبیح است و بر خدا لازم است
کاری کند که نزدیک کرده اند بنده گان را بطاعت و دور نماید از معصیت پس چنین شخص پیغمبر است
و معنی اعتقاد بنبوت اینست که اعتقاد نماید که یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمده اند و همه پیغمبر
بوده اند و معجزه آورده اند و خاتم ایشان پیغمبر ما است و باید دانست سبب آن چیزها است که ما یقین باو میکنیم و
او را پیغمبر میدانیم حاصل شد یقین ما بسبب خبر دهندگان و بسبب شنیدن مثل اینکه میدانیم هند
موجود است و دانستیم شجاعت رستم و انوشیروان عدالت داشته و حاتم سخاوت داشته بعد از اینکه مقدمه را
دانستی پس باید یقین شده [illegible]

خبر داده‌اند کان که محمد ابن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف ادعای پیغمبری نمود
و معجزه هم در دعوی خود ظاهر ساخت مثل اینکه ماه را بدو نصف کرد و ستاره از آسمان بزیر
امد و سنگ ریزه با او سخن میگفت و سوسمار با او سخن گفت و غیر اینها که بعضی چهار
هزار معجزه گفته و بعضی شش هزار که از دست آن حضرت ظاهر شد و یک معجزه او قرآن
که کلام خداست و کسی نمی تواند چنین کلامی بگوید پس آن حضرت پیغمبر است و بعد از او پیغمبری
نیست زیرا که او هرچه گفت راست است و او گفت بعد از من پیغمبری نیست چهارم امامت است
بدانکه چون بر خدا لازم است که نزدیک کند بندگان را بطاعت و دور کند ایشان را
از معصیت پس لازم است که بعد از پیغمبر امامی و پیشوائی نصب کند که معصوم باشد تا حافظ
شریعت او باشد و آن باید بنص رسول باشد و الا فنا لازم اید و اما بعد از پیغمبر
پیشوایان او حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب است زیرا که در غدیر خم آن حضرت را بامر خدا جانشین
خود قرار داد و امام بعد از امیرالمؤمنین حضرت امام حسن ع و بعد از او حضرت امام حسین ع
و بعد از او حضرت امام زین العابدین ع و بعد از او حضرت امام محمد باقر ع و بعد از او حضرت
امام جعفر صادق ع و بعد از او حضرت امام موسی کاظم ع و بعد از او حضرت امام رضا ع
و بعد از او حضرت امام محمد تقی ع و بعد از او حضرت امام علی النقی ع و بعد از او حضرت امام حسن عسکری
و بعد از او حضرت حجة صاحب العصر و الزمان صلوات الله علیه که اسم او اسم جناب پیغمبر است و هر یک
از امامان امام اند بتصریح امام پیشین و بتصریح پیغمبر خدا و امام دوازدهم هفتاد سال غیبت
صغری کرده که خواص شیعیان او را میدیدند و نواب خاص داشت بعد غیبت کبری کرد و زنده است
و خواهد ظهور فرمود در وقتی که خدا مصلحت میداند و زمین را پر از عدل میکند بعد
از اینکه پر از ظلم شده باشد پنجم معاد است یعنی خداوند عالم همین بدن را در روز
قیامت زنده میکند و از او حساب میکشد و اهل بهشت را به بهشت میبرد و اهل جهنم را به جهنم
زیرا که پیغمبر ما خبر داده است و قول او حق است و همچنین خداوند به انسان در دار دنیا تکلیف
فرموده است و عوض وعده نموده است اگر این عوض در دنیا باشد چندان مزدی نیست
که انسان ملتفت شود زیرا که دنیا خانه محنت و غم است و آخرش مرگ است هر مؤمن که باید مرگ نماید آن مزد
لذتی برای او ندارد پس باید در دار آخرت مزد دهد و دیگر واجب است اعتقاد داشتن بهر چه
پیغمبر خبر داده است مثل صراط که پلی است در بالای جهنم از شمشیر تیزتر و از مو باریکتر و همه
باید بر آن بگذرند و همچنین باید اعتقاد داشت بمیزان که ترازوی اعمال است در قیامت

نصب میکنند و همچنین زنده شدن در قبر و سؤال منکر و نکیر و حساب شفاعت
پیغمبر و رجعت ائمه ع زیرا که همه اینها را پیغمبر وعده داده است و پیغمبر راست گوست

باب اول در طهارت است و در آن چند فصل است فصل در احکام آبهاست

بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف و آب مطلق آنست که بتوان گفتن از آن تنها بی قید هر
چند او را با قید اطلاق نیز کنند مانند آب باران و آب روان و لیکن میتوان گفتن اینها را
که آب است بی قید بخلاف مضاف که آن را بدون قید اطلاق نمی توان کرد مانند آب انار و آب
انگور و گلاب و مثل اینها و آب مطلق پاک است و رفع نجاست میکند و با او غسل و وضو می
توان ساخت و آب مضاف پاک است و اما با او وضو و غسل نمی توان ساخت و رفع
نجاست نمیکند و بملاقات نجاست نجس میشود و آب مطلق یا جاری است یا ایستاده یا چاه و آب جاری
یعنی روان آن است که از زمین بیرون آید و از جاهائی که گویند در عرف خواه چشمه باشد یا غیر
چشمه و این آب روان بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر وقتی که رنگ یا بو یا مزه او متغیر
به نجاست شود نجس میشود و پاک شدنش آنست که آن تغییر زایل شود اعم از اینکه بنفسه زایل شود
یا بوزیدن باد یا بچیز دیگر و اما آب ایستاده پس اگر کمتر از کر باشد بملاقات نجاست نجس میشود
خواه رنگ و بو و مزه او تغییر بیابد به نجاست یا نه و اما آب کر پس بملاقات نجاست نجس نمیشود
بلکه اگر طعم یا بو یا رنگ متغیر به نجاست شود نجس میشود و طریق پاک کردنش با آب جاری یا بر او
ریزند تا تغییرش زایل شود و آب قلیل نجس را هم اگر یک کر آب بر او ریزند پاک میشود و کر
بحسب وزن هزار و دویست رطل عراقی است و بحسب وزن من تبریز که در ولایات عراق هم
ولسک هر من ششصد و چهل مثقال صیرفی است که صد و بیست و هشت من است و بیست مثقال صیرفی
کم و بحسب مساحت اگر آن قدر آبی است که هر یک از گردی و گشادی و درازی آن سه وجب و نیم باشد
با وجب متعارف مستوی الخلقه و اما آب چاه پس بملاقات نجاست نجس نمیشود و اگر رنگ یا بو یا مزه
او متغیر بنجاست شود نجس میشود و طریق پاک کردنش آنست که آنقدر آب او را بکشند که تغییر برطرف
شود فصل بدانکه اگر آب پاک با نجس هم مشتبه شود واجب است که از هر دو اجتناب نماید و تیمم کند و همچنین است
اگر یک ظرف آب غصبی باشد و آن دیگری مباح یا نجس باشد و اگر مشتبه شود یک ظرف آب مطلق

با یک ظرف دیگر از آب مضاف واجب است که از هر دو وضو بسازد یعنی از هر یک ظرف یک وضو بسازد
و نماز بگذارد **فصل** در آداب خلا رفتن است واجب است که عورت خود را در هنگام بول یا غایط
کردن از ناظر محترم بپوشاند مگر از زن خود و کنیزی که وطی آن توان کرد و اطفالی که تمیز نداشته
باشد و حرام است رو بقبله و پشت بقبله چه صحرا باشد و چه غیر صحرا چه در حال بول و چه در حال غایط
و واجب است شستن موضع بول را با آب و اقلش دو دفعه و آن قدر آبیست که بر سر حشفه می ماند و یک دفعه
شستن کافی نیست اگرچه احوط دو دفعه است و مخرج غایط اگر متعدی نباشد کافیست سه سنگ یا مالد
اگرچه احوط شستن با آب است و اکمل جمع میان سنگ و آبست و اما اگر متعدی باشد یعنی نجاست
از حلقه در بر انجا و ذکر ده باشد واجب است شستن با آب انقدر که عین نجاست زایل شود و غساله آب استنجا
پاکست چه از بول و چه از غایط مادامیکه مخلوط بچون نباشد و همچنین مخلوط بنجاست دیگر نباشد و
غایط منفک از مخرج نباشد **فصل** بدانکه مستحب است صبر کند قلیلی بعد از قضاء حاجت تا بول منقطع
شود و مستحب است تنحنح کردن و بعد استبراء کردن و طریق استبراء آنست که انگشت وسطی دست چپ را از زیر
مقعد که انثیین بقوت بکشد تا بیخ ذکر سه مرتبه پس انگشت شهادت را زیر ذکر گذارد و انگشت
ابهام را بر بالای آن و بقوت بکشد تا سر ذکر سه مرتبه و بعد از آن سر ذکر را از پهلوها بگیرد و سه مرتبه
افشار دهد و زن استبراء بعرض نماید باین نحو که پهلوهای فرج را میفشارد بعرض تا بقیه بول بیرون
اید پس اگر بعد از شستن بول رطوبتی از ذکر خارج شود اگر استبراء کرده است پاک است و شستن لازم
نیست و اگر استبراء نکرده است واجب است که آنرا بول حساب کند و بشوید و دیگر بدانکه لازم نیست شستن
مخرج از ودی و وذی و مذی و وذی آبیست فی الجمله غلظتی دارد و بعد از بول بیرون می اید و ودی آن آبیست
که بعد از بیرون امدن منی بیرون می اید و مذی آبیست که از بازی کردن با زنان بیرون می اید **فصل**
بدانکه موجبات وضو شش چیز است اول بول دوم غایط سیم بادی که از دبر خارج شود چهارم
خوابیست که بر گوش و چشم غلبه کند که نه گوش چیزی بشنود و نه چشم چیزی ببیند پنجم هر چیزیست که عقل را
برطرف کند چون بیهوشی و مستی و دیوانگی ششم استحاضه قلیله **فصل** بدانکه واجبات وضو هفت است
اول نیت است و بلفظ گفتن معتبر نیست بلکه باید در دل گذراند بلکه لازم نیست که خطور بقلب نماید
و داعی کفایت میکند و همین قدر که قصد کند وضو میگیرم قربة الی الله کافیست و قصد رفع
حدث یا مباح بودن نماز ضرور نیست و قصد وجوب یا استحباب نیز لازم نیست مگر پیش از وقت

نماز داخل شدن قصد وجوب نماید و قضا نماز هم در ذمه او نباشد با آن وضو نماز کردن خالی
از اشکال نیست بلی اگر قبل از وقت بقصد قربت وضو بگیرد یا بجهت مهیا شدن برای داخل شدن
وقت کافیست و با او می توان نماز کرد و اگر قصد ریا کند باطل است بلکه اگر حرکت روی خود را بشوید
وضوی او باطلست و وقت نیت نزد شستن دستهاست و مضیق میشود نزد شستن رو و باید
بر حکم نیت باقی ماند تا فارغ شدن یعنی کاری که منافی نیت باشد بعمل نیاورد دوم شستن رو است
از رستنگاه موی پیشانی تا اخر چانه از حیثیت درازی بود اما از حیثیت پهنا آن قدریست
که انگشت وسطی و ابهام او را فرو گیرد و باید از بالا شستن و کسیکه پیشانی او مو نداشته باشد
یا مو از پیشانی تجاوز کرده باشد باید ملاحظه شخص مستوی الخلقه نماید و واجب نیست آب رسانیدن
بزیر ابرو و پیشانی و شارب و ریش بلکه اگر بدن پیدا باشد میشوید والا فلا بلکه همان روی موها را
میشوید تا حد چانه سوم شستن دستهاست از حد مرفق که عبارتست از محل جمع شدن استخوان بازو
و ذراع تا اخر انگشتان و واجب است که از مرفق شروع نماید و انگشتری را باید دست بیند اگر در دست
او باشد حرکت دهد تا آب بزیر آنها برسد و اگر کسی دست نداشته باشد از مرفق به پایین آنچه مانده است
واجب است بشوید چهارم مسح سر است از پیش رو با دست راست بعد از آنکه مسمای مسح بعمل آید و بالای موی
پیشانی را باید مسح نمود و باید باب وضو باشد و اگر آب دستش خشک شده باشد از ریش و سایر
مواضع وضو دست را تر کند پنجم مسح پاهاست و واجب است که مسح نماید از سر انگشت پاها تا برآمدگی قدم یعنی
برآمدگی پشت پا و احوط آنست که سر را با دست راست مسح نماید و پای راست را با دست راست و پای چپ را
با دست چپ و کعب را هم مسح کند بنا بر احوط و مسح سر را از پایین ببالا و از بالا بپایین می توان نمود اگرچه
احوط و همچنین است کلام در مسح پاها ششم از واجبات وضو ترتیب است باین معنی که اول رو را
بشوید و بعد دست راست را و بعد دست چپ را و بعد مسح سر نماید و بعد مسح پای راست نماید و بعد مسح
پای چپ و اگر در ترتیب اخلال نماید و موالات بهم نخورده باشد میشوید آن عضوی که سهوا مقدم شده
بود و وضو را تمام کند مثل اینکه دست چپ را شسته بعد دست راست را پس باید دست چپ را دوباره
بشوید و وضو را تمام کند و اگر موالات بهم خورده است وضو باطل است هفتم موالات است
باین معنی که عضوی را که میخواهد بشوید یا مسح کند باید پیش از خشک شدن اعضای سابقه باشد پس
اگر یکی از اعضای سابقه رطوبت باقی باشد موالات بعمل آمده است **فصل** واجب است که خود وضو را

برهنه و خود اعضای خود را بشوید و مسح کند مگر در حال اضطرار و واجبست که آب وضو پاک و پاک کننده باشد و مباح باشد و مکان وضو نیز مباح باشد و اعضای وضو پاک باشد باین معنی که هر عضوی پیش از شستن آن پاک باشد **فصل** اگر کسی یقین دارد که از او حدث سر زده است و شک دارد که وضو گرفته است یا نه واجبست که وضو بگیرد و اگر یقین دارد که وضو گرفته است و شک دارد که حدثی از او سر زده است باید وضو نگیرد و بهمین وضوی اول اکتفا میکند و اگر یقین دارد که وضو گرفته است و حدث هم از او سر زده است اما نمیداند که کدام یک مقدم بوده است پس اگر تاریخ یکی از وضو و حدث را میداند حکم میکند بموخر بودن آن یکی که تاریخش را نمیداند مثل اینکه اول ظهر وضو گرفته است و زمان حدث را نمیداند باید دوباره وضو بگیرد و اگر تنها حدث را میداند و زمان وضو را نمیداند وضو نگیرد و اگر هیچ زمانرا نمیداند باز وضو میگیرد و هرگاه در اثنای وضو شک کند که عضو سابق را شسته است یا نه بر میگردد و از محل شک میگیرد اگر هوا لا ... نخورده باشد والا وضو را از سر میگیرد و اگر بعد از فراغ از وضو شک نماید اعتنا ننماید و نیست چنانکه اعتنا بشک کثیر الشک نیست و این احکام که مذکور شد در این فصل نه که مختص بوضو نباشد بلکه در تیمم و غسل نیز جاریست **فصل در بیان احکام** جبیره است و جبیره آن چوبها و پارچهها را گویند که بر استخوان شکسته می بندند و در حکم جبیره است چیزی که بر جراحت و زخم می بندند و همچنین است آنچه بر زخم یا بر جراحت یا استخوان شکسته می مالند از دوا و در وقتیکه معنی جبیره را دانستی پس اگر جبیره در موضع شستنی وضو باشد یا در اعضای غسل باشد و ممکن باشد بدون ضرر برداشتن او واجبست که بردارد و آن عضو را بشوید و اگر برداشتن ممکن نباشد اما می توان مکرر آب ریخت و یا در آب فرو برد که آب بآن عضو برسد بدون ضرر واجبست که آنرا بعمل آورد و اگر هیچ یک از اینها ضرر داشته باشد واجبست که با دست تر بر سر آنها مسح نماید و همچنین است اگر جبیره دوا باشد که بر آن موضع مالیده باشد و شرط نیست که ما تحت جبیره پاک باشد و اما اگر فوق جبیره نجس باشد چیزی پاک بر روی آن جبیره بگذارد و بر روی او مسح کند و همچنین مسح میکند بر جبیره اگر صاحب جبیره جنب شود و نخواهد تیمم کند یا آب نیست که وضو بگیرد و بخواهد تیمم نماید **فصل بدانکه موجب جنابت** دو چیز است اول آمدن منی بجماع کردن یا استمناء چه در خواب و چه در بیداری چه در زن باشد و چه در مرد

ومنی

ومنی آب چسبنده است که با جهش که بیرون آید با شهوت باشد و بعد از آن بدن سست شود و اگر ناخوش باشد همان شهوت و سستی بدن کافیست و اگر آبی آید و مشتبه شود که منیست یا نه غسل لازم نیست دوم دخول حشفه در قبل یا دبر مرد یا زن هرچند انزال نشود و فرقی نیست ما بین اینکه موطوء زنده باشد یا مرده و در وطی حیوان العیاذ بالله غسل واجب نیست مگر اینکه انزال منی شود **فصل** حرامست بر جنب قرائت سورهائی که مشتمل بسجده واجبه باشند حتی اینکه بسم الله را بقصد آنها بگوید حرامست و همچنین حرامست بر جنب مس نمودن سیاهی قرآن و بر اسم خدا چه لفظ الله باشد و چه غیر آن و همچنین نشستن در مسجدها و گذاشتن چیزی در مسجد و گذر کردن در مسجد مکه و مسجد مدینه **فصل** بدانکه غسل جنابت بر دو قسم است ترتیبی و ارتماسی اما غسل ترتیبی پس واجبات آن پنج است اول نیت قربة و همین قدر کافیست که قصد نماید غسل جنابت میکنم قربة الی الله و غسل جنابت واجب غیری است پس اگر وقت نماز نباشد و ذمه اش هم مشغول به نماز قضا نباشد نیت وجوب نتواند نمود بلکه همین نیت قربت کند دوم شستن سر و گردن است سوم شستن طرف راست از شانه تا انگشتان پا هر چیزی که منسوب بطرف راستست باشد مثل ناف و بیضتین و ذکر و حلقه دبر و فرج احتیاطا انست که آنها را هر طرف بشوید چهارم طرف چپ پنجم ترتیبست یعنی اول نیت کند بعد سر را بشوید بعد طرف راست را بعد طرف چپ و موالات لازم نیست و در نفس عضو ترتیبی نیست و اما غسل ارتماسی پس کافیست که بعد از نیت یکدفعه بآب فرو رود و آب همه اعضای او را فرو گیرد و هرگاه آب تا کمر او باشد یا بالاتر یا پایینتر کافیست که پاهای خود را هر کدام ... فرو برد و دوشیدن موها واجب نیست و بدن را قبل از غسل باید تطهیر نمود و مشهور که غسل مرکب باشد از ارتماسی و ترتیبی مثل اینکه سر را بشوید و طرف راست را در آب فرو برد پس طرف چپ را فرو برد و مشهور که سر را فرو برد و طرفین را بترتیب بشوید و همچنین غسل حیض و نفاس و استحاضه و مس میت مثل غسل جنابت است بجز اینکه در غسل جنابت وضو نیست و اما سایر اغسال پس باید با آنها وضو بگیرد و یا قبل از غسل یا بعد از غسل و وضو جزء غسل نیست بلکه بجهت نماز است و اگر در اثنای غسل حدثی از او سر زند باید غسلش را اعاده نماید **فصل** واجب میشود تیمم در عوض وضو یا غسل واجب در وقتیکه آب نباشد اصلا یا باشد و کفایت نکند یا آن

نماید

استعمال آن ضرری باو رسد یا آنکه مال غیر باشد و نتواند بخود حلال کند بخریدن و مانند آن
و واجبات تیمم شش چیز است اول نیت و همین قدر که قصد کند که تیمم میکنم در عوض وضو یا غسل
بجهت مباح بودن نماز یا مانند آن قربة الی الله کافیست دوم زدن باطن دو دست بر زمین مثل
خاک یا سنگ سوم مسح کردن تمام پیشانی از رستنگاه مو تا حد بینی بباطن هر دو دست خود
و همین قدر که بگویند مسح کرد بباطن کفین خود پیشانی خود را کافی است هر چند یکی از کفین تمام پیشانی را مسح نکند
و باید مسح را از طرف بالا بکند پس اگر بعکس کند باطل است چهارم مسح تمام پشت دست راست با باطن دست چپ
و مسح تمام پشت دست چپ با باطن دست راست و شروع میکند بمسح از زند پنجم ترتیب بنحوی که ذکر شد ششم
موالاتست باین معنی که افعال تیمم را پی در پی بعمل آورد و فاصله عرفی ندهد و یک ضربت کافیست
تیمم بدل از وضو باشد یا بدل از جنابت و کسیکه غسلی در ذمه او باشد که با وضوست مثل غسل
حیض و مانند آن دو تیمم میکند یکی بدل از وضو و یکی بدل از غسل و تیمم جایز نیست در وسعت وقت تیمم نمودن
مگر آنکه امید زایل شدن عذر نداشته باشد **فصل** بدانکه جایز نیست تیمم بر چیزی که معدنی باشد
و نه بر خاکستری که از چوب بعمل آمده باشد اما خاکستر زمین پس اگر باو زمین صدق کند جایز است تیمم و الا
جایز نیست و همچنین جایز نیست تیمم بر آجر و اشنان و علفها اختلاف شده سائیده شده و احوط آنست که اصلا
تیمم بعلف نکند و همچنین بر زمین نوره و گچ بعد از سوزاندن و باید آن موضع که تیمم میکند غصبی و نجس نباشد
و احوط آنست که مکان تیمم کننده نیز مباح باشد **فصل** بدانکه ده چیز است که نجس العین است
اول بول دوم غائط لیکن این دو تا از حیوانی باشند که خون جهنده داشته باشد و حلال گوشت
نباشد و الا پاکست و حیوان حلال گوشت که جلال شود یعنی نجاست خوار و بسبب آن حرام گوشت شود
بول و غائط آن هم نجس است سوم منی حیوانی که خون جهنده داشته باشد هر چند حلال گوشت باشد
منی او پاکست و اگر شک کند که فلان حیوان خون جهنده دارد یا نه منی و بول و غائط آن پاکست
چهارم خون حیوانی که خون جهنده داشته باشد و خونی که باقی میماند در بدن حیوان حلال گوشت
بعد از ذبح و خروج خون متعارف پاکست همچنین خون حیوانی که در شکم مادرش بعد از ذبح
مادر مانده باشد و نجس ذبح مادرش باشد و احوط اجتناب از خون توی تخم مرغ است
پنجم مرده از حیوانی که خون جهنده داشته باشد و اللهم مرده آن پاکست مثل مو و پشم و استخوان و پر و
مانند اینها از چیزها یکه حیوة در او حلول نمیکند پس اینها پاک می باشند در وقتیکه از منبع طاهر

العین باشند مثل آدمی و گوسفند و مانند اینها ششم و هفتم و هشتم سگ و خوک و کافر است و نهم
اجزای آنها نجس است دهم فقاع است هر چند مست کننده نباشد پس هر چه در عرف فقاع نامیده
شود نجس است مگر وقتیکه بداند که خاصیت فقاع که فوران و نشیش باشد با این معنی در جای بگذارند
تا حادث شود در او غلیان و در آن بعمل نیامده باشد پس در این صورت پاکست و ماء الشعیر که
استعمال میکنند پاکست و هم هر چیزی که مست کننده باشد و تر باشد یا للاصالة و آب انگور در وقتیکه
غلیان بهم رساند یعنی بجوشد و اشتداد بهم رساند یعنی غلیظ شود نجس میشود تا آنکه دو ثلث آن برود
و اگر غلیان حاصل شود بدون اشتداد پس آن پاکست و فرقی نیست ما بین اینکه غلیان و اشتداد
بآتش باشد یا آفتاب یا بخود و عرق شتر جلاله نجس است مثل عرق جنب از حرام و اما مویز
و اهن و شیره خرما پاکست و باید دانست که در ولایات دار المرز کچه ریکی میریزند یعنی انگور را دان
میکنند و میجوشانند در خوردن آن بطهارت آن اشکال است و اگر آن انگور را بخوبی پاک کنند خوب است
دان کنند تا آب بیفشرند و دو سه دفعه آب باو بریزند و بیفشرند و بعد از آن پوستها در توی دو
شاب که ثلثان او رفته باشد بریزند و بریزند این پاکست و همچنین اگر کشمش را در دوشاب بریزند هم
خوبست **فصل** بدانکه مطهرات ده چیزند اول آبست که هر چیز را اگر قابل تطهیر باشد پاک میکند
دوم زمین است که پای و ته کفش را پاک میکند بخشک کردن دوم آفتاب است که پاک میکند بخشک کردن زمین نجس را و هر چیز نجس را
دروقتیکه خود نجاست پاک باشد سوم آفتاب است که پاک میکند بخشک کردن زمین نجس را و هر چیز نجس را
که نقل کرده نباشد و همچنین حصیر و بوریا را از منقولات و شرط است که عین آفتاب بتابد تا خشک
شود و جرم نجاست پیش از آن ایل شده باشد اگر از برای او جرمی باشد و تر باشد پس اگر بول خشک شده
بهوا یا به حرارت ریزند و عین آفتاب او واحشک کند پاک میشود سوم آتش است که هر چیز مثل چوب یا فضله
نجس را باعتبار اینها خاکستر کند پاک میکند بلکه خشت خام نجس اگر آجر بریزند پاک میکند چهارم استحاله است
که هر چیز نجسی که از طبیعت خود برگردد بطبیعت دیگر مثل آنکه نطفه حیوان شود یا آب نجس بول ماکول
اللحم شود یا جزء علف و درخت شود و غذای نجس شیر شود و مانند اینها پاک میشود پنجم انتقال است
مثل اینکه خون آدمی خون پشه شود یا کیک یا شپش و مانند اینها ششم انقلاب است مثل اینکه شراب
سرکه شود هفتم اسلام است مثل اینکه کافر مسلمان شود هشتم تبعیت است مثل اینکه اسیران اولاد کفار
بتبعیت مسلم که او را اسیر میکنند پاک میشود و همچنین آلات و مباشر شیره بجهت بعد از ثلث ثلثان
عصیر عنبی پاک میشوند نهم خاکست که پاک کننده ته کفش و چکمه و پاست به شرط راه رفتن در زمین

پاک و مشتما امساس کافیست پس همینکه بسبب تابش عین نجاست زائل شد و خشک شد پاکست
و در زمستان بقدر جفاف میکند که هرگاه زمین خشک بود نجاست زائل شده بود دهم
نهاب تابش آفتاب انکور است بعد از غلیان و اشتداد چنانچه گذشت و بعضی مطهرات دیگر است
اهمال ذکر نکردیم مثل اینکه نجاست بواطن بزوال عین پاک میشود مثل توی گوش بینی و دهن و امثال
اینها و همچنین اگر حیوانی عضوی از او نجس بوده و غائب شد بعد آمد و احتمال اینکه پاک شده بود و عین
نجاست موجود نبود پاکست **فصل** بدانکه واجبست در حال نماز لباس و بدن از جمیع نجاسات
پاک باشد ولیکن بخشیده شده است از چند چیز یکی خون زخم که منقطع نشود و ان خون اینقدر
معفو است تا اینکه ان زخم خوب بشود و یکی دیگر خون کمتر از درهم بغلی باشد چه در جامه باشد چه در بدن و
درهم بغلی بقدر گودی کف دست میباشد و مساوی درهم بغلی و ناپدیدان را واجبست ازاله کردن چه متفرق
باشد چه مجتمع ولیکن خون نفاس و حیض و استحاضه اصلا معفو نیست و اگر قدری خون در جامه باشد
و قدری در بدن که اگر جمع نمائی بقدر درهم نیست عیبی ندارد و معفو است و خون نجس العین حکم
خونها دارد و فرقی مابین خون خود و خون غیر نیست و اگر خون در دو طرف جامه باشد پس اگر عرفا
یک خون گویند حکم خون واحد را دارد و اگر دو خون گویند حکم دو خون را دارد و اگر شک کنند پس
ان معفو است اگر یک بقدر درهم مذکور نباشد و اگر این خون با نجاست دیگر مخلوط باشد عفو نیست
و یکی دیگر انچیزهائیکه معفو است نجاست چیزیست که به تنهائی در او نتوان نماز کرد یعنی ساتر عورتین
نباشد چون دستمال کوچک و بند زیرجامه و عرقچین و کمربند و چکمه و نحو اینها اگر چه خون حیض باشد
فصل بدانکه واجبست شستن جاها را بعد از نشستن از هر نجاستی و بعضی چیزهائیکه باید کوبیده
بعضی چیزهائیکه باید بکشند و اینها نیز مجازی شستن میباشد و معتبر نیست بلکه بطوری متعارف
بشستن و این در وقتیست که با قلیل بشویند اما هرگاه با کثیر بشویند مثل جاری یا کر ضرور فشردن
نیست همان زوال عین نجاست معتبر است و چیزیکه غساله از او خارج نشود به فشردن و مخوان مثل
صابون و میوهها و نان و مخوان پس اگر نجاست بعنوان رطوبت سرایت نکرده است چنانکه غالب اینست
همین آب بروی آن کافیست و اگر سرایت کرده است بعمق باید آب بعمق برسد و غساله خارج شود
اگر چه بخشک کردن با آفتاب باشد اما روغن و دوشاب و شیره و نحو اینها پس اگر روان باشند قابل
تطهیر نیستند مادامیکه صدق این اسامی براینها میشود و اگر روغن و مخوان روان نباشد
بلکه خشک باشد همان عین نجاست و اطراف آن را بر میدارند باقی پاکست و بول بچه که شیرخوار باشد

وبیه

وبیه باشد و طعام نخورده باشد مثل همچو خون اگر بعضی اوقات مجبور به چیز دیگر دو سال باشد و یا غیر دو
سال کافیست که آب روی آن بول بریزند و ضرور نیست فشردن و انفصال غساله و اگر بچه بکلی نجس شده
مثل بچه مرده باشد فشردن نتوان کافیست که آب بروی آن نجاست بریزند و با دست مالیدن غساله
بریزند و اگر نجاست بول باشد دو دفعه باید شست بعد از هر دفعه باید فشرد مگر در آب
جاری و کر که همان فرو بردن در آب کافیست و همچنین اگر بول در بدن باشد دو دفعه بشویند
و غساله منفصل سازند و اما غساله هر نجاستی نجس است و یکدفعه شستن و فشردن کافیست و غساله
بول هم نجس است مثل سائر نجاسات بلی غساله آب استنجا پاکست چه استنجا از بول باشد و چه از غائط
مادامیکه متغیر به نجاست نباشد و چیزهای نجاست در او نباشد و به نجاست دیگر مخلوط
نباشد و نجاست از مخرج تعدی نکرده باشد و اگر ظرفی را سگ بلیسد یا از آن ظرف بیاشامد
اینست که اول یکدفعه آن ظرف را خاک مالی نمایند و بعد از آن دو دفعه او را بشویند و ظرف روغنی که نجس شود
یا جائیکه روغن داشته باشد و نجس شود باید طوری کرد که روغن زایل شود بعد او را بشویند
فصل اگر کسی جامه یا بدنش نجس شده باشد عمدا با آن نجاست نماز کند نمازش باطلست
اگر وقت باقیست اعاده میکند و الا قضا بعمل میاورد و اگر اول مطلع بود بر نجاست و بعد فراموش
کرده نماز خواند پس اگر وقت باقیست اعاده کند و اگر وقت بیرون رفته است قضا آن لازم
و اگر عالم به نجاست نبوده و نماز کرد و بعد از خروج وقت دید که جامه اش یا بدنش نجس بود قضا لازم
نیست همچنانکه اگر بعد از خروج وقت مطلع شد بنجاست اعاده لازم نیست **باب دوم** در نماز
و در آن چند فصل است **فصل** بدانکه از جمله مقدمات نماز وقت شناختن است وقت نماز ظهر از زوال
آفتاب است از دایره نصف النهار تا اینکه باقی بماند بقدر اداء نماز عصر و وقت نماز عصر بعد از گذشتن
مقدار اداء نماز ظهر است تا مغرب و دانسته میشود زوال بمیل کردن آفتاب بسوی ابروی راست در
وقت مقابله با نقطه جنوب و اول وقت نماز مغرب میل کردن سرخی مشرق است بسمت راس
و آخر آن تا وقتی است که باقی بماند از نصف شب مقدار نماز عشا و اول وقت عشا بعد از گذشتن مقدار
اداء مغرب است از اول غروب و آخر آن نصف شب است و اول وقت نماز صبح طلوع فجر دوم است که عبارت است
از خط سفیدیکه بر افق گسترده میشود و پهن است و آخر آن طلوع آفتاب است و هرگاه باقی بماند تا آخر وقت
بقدر یکرکعت و هنوز نماز نکرده باشد جائز است که نماز را بقصد اداء بکند و جائز است که بقصد
قربت نیز نماید و مادامیکه ممکن است تحصیل علم بدخول وقت واجب است که تحصیل نماید و اگر تحصیل

علم ممکن نباشد لازم نیست که تا آخر انتظار کشد نماز را بلکه عمل بظن کافیست پس اگر منکشف شد
که وقت داخل نشده است نماز را از سر گیرد و اگر وقت داخل شد و او در اثنای نماز بود اگرچه
قبل از سلام گفتن باشد نمازش صحیح است و اگر کسی گمان کرد که نماز ظهر را کرده و شروع بعصر نمود
اگر در اثناء نماز بخواطرش آمد نیت را برمیگرداند بظهر و از همان جا نماز را تمام میکند مگر اینکه در
وقت مختص عصر باشد از آخر وقت در این صورت نماز عصرش صحیح است و ظهر را قضا میکند
و اگر در وقت مختص ظهر باشد نماز باطلست و اگر بعد از نماز عصر بخواطرش آمد که نماز ظهر را
نکرده است پس اگر این نماز در وقت مشترک بوده است صحیح است و بعد ظهر را میخواند و همچنین است
اگر جزئی از این نماز در وقت مشترک واقع شده باشد **فصل** از جمله مقدمات نماز شناختن
قبله است بدانکه واجبست بر مصلی استقبال قبله و شرط صحت نماز است و قبله عین کعبه است از برای
کسی که او را می بیند یا ممکنست بدون عسر از مواجهه عین او و کسیکه دور از کعبه باشد بحیثیتی که
تحصیل علم بمواجهه عین او ممکن نباشد یا بحد عسر و حرج برسد قبله او طرف کعبه است پس در
این وقت کفایت میکند که بسمت قبله یعنی کعبه بایستد بطوری که مظنه نداشته باشد باینکه
مقابل کعبه نیست و هرگاه مصلی عالم باشد بطرف قبله بسمت او می ایستد و هرگاه جاهل
باشد بطرف قبله و ممکن نباشد تحصیل علم اعتماد می نماید بعلامات ظنیه مثل محراب مسجد
مسلمانان و نحو اینها و هرگاه نه علم بطرف قبله ممکن باشد و نه مظنه بچهار طرف نماز میکند
و اگر وقت تنگ باشد هر قدر ممکن هست بعمل آورد یا یک نماز یا دو نماز یا سه نماز و در نماز
نافله احتیاج باستقبال قبله نیست **فصل** از جمله مقدمات نماز لباس مصلی است و واجبست بر مصلی
ستر عورت پس اگر با کشف عورت نماز کند نمازش باطلست و جایز نیست نماز در پوست
میته هر چند طاهر العین باشد در حال حیوة و ماکول اللحم باشد و ساتر عورت نباشد و سهوا
با او نماز کرده باشد اگرچه او را نپوشیده باشد مثل اینکه در جیبش باشد و فرقی نیست در این
حکم ما بین نماز واجب و سنتی و نماز میت و نماز آیات و اگر آن میته از حیوانی باشد که خون جهنده
نداشته باشد جایز است نماز با آن و هر حیوانی که حلال گوشت نباشد و خون جهنده داشته
باشد جایز نیست نماز در پوست آن اگر ذبح شده باشد و طاهر باشد و ضرر ندارد که اجزاء
طاهره انسان با مصلی باشد مثل مو و ناخن و آب دهن و مانند آن چه از خود مصلی باشد یا انسان
دیگر و ضرر ندارد که با مصلی باشد فضلات حیوان غیر ماکول اللحم که خون جهنده نداشته باشد و

ممکن

ممکن نباشد احتراز از آن مثل شپش و کیک و نحو آن و همچنین ضرر ندارد همراه داشتن موم و
عسل و مگس زنده و صدف و مروارید و همچنین حیوانی که محمول باشد اگرچه غیر ماکول اللحم باشد
و ضرر ندارد که با او باشد پوستهای چیزی که از دمل و مانند آن کنده میشود و جایز نیست
پوشیدن حریر محض از برای مردان چه در نماز و چه غیر آن و از برای زن در همه حال جایز است
بلی چیزی که نماز بآن تنهائی در او نتوان کرد یعنی ساتر عورت نباشد مثل بند زیرجامه و عرقچین و
کمربند عیبی ندارد اگرچه در حال نماز باشد و ضرر ندارد که حریر سجاف جامه اش باشد مادامیکه
پهنای او زیاده از چهار انگشت مضموم نباشد و اگر ابریشم با چیز دیگری مخلوط باشد که آن چیز مستهلک
نباشد جایز است پوشیدن آن در نماز و غیر آن و جایز نیست نماز در لباس غصبی مگر آنکه صاحبش
راضی باشد و فرقی ما بین محمول و غیر آن نیست حتی انگشتری و جاهل بغصب نمازش صحیح است
و کسیکه فراموش کرده باشد غصبیت را نمازش باطلست پس اگر وقت باقیست اعاده میکند و
اگر وقت گذشته است و بخواطرش آمد قضا میکند و نماز در جوراب و چکمه که ساق پا را نپوشاند
ضرر ندارد اگرچه احوط ترک است و بعد از اینکه دانستی که واجب است بر مصلی ستر عورت پس بدانکه
عورت مرد عبارتست از قبل و دبر و بیضتین و زن همه اش عورتست باید همه بدن خود را در نماز
بپوشد مگر رو و دستهای خود را و ظاهر قدمها را و اما گردن و مو و زیر پاها را باید بپوشاند
چه نامحرم ببیند یا نه **فصل** از جمله مقدمات نماز اباحه مکان مصلی است پس باطلست نماز در مکان
غصبی مگر از برای صاحبش یا کسی که از صاحبش ماذون باشد و دوره کردن و قرآن خواندن
و خمس و رد مظالم و زکوة دادن در مکان غصبی عیبی ندارد و در صحراهای معصوبه جایز است نماز
خواندن از برای غیر غاصب و معاونین آن غاصب و اگر جاهل بغصب باشد نمازش صحیح است و اگر فرا
موش کرده باشد غصبیت را حکمش مثل حکم لباس غصبی است که نسیانا در او نماز کرده باشد و جایز است
که زن و مرد با هم نماز کنند بلکه جایز است که زن در پیش روی مرد بایستد و نماز کند اگرچه مکروه است
فصل شرط است پاک بودن محل سجود بقدری که اقل واجب سجده بعمل آید و اما مکان مصلی پس عیب
ندارد که نجس باشد در وقتیکه تعدی نکند آن نجاست ببدن و لباس مصلی و هرگاه یک طرف مهر پاک
باشد و طرف دیگرش نجس باشد جایز است سجده بر آن طرفی که پاکست و جایز نیست سجده مگر بر
زمین یا چیزی که از زمین روئیده باشد و سجده بر معدن جایز نیست مگر آنکه از اسم زمین بیرون

زرفته باشد مثل سنگ سیاه و سنگ حمام و بعضی از انها کل سرشوی پس سجده بر انها جایز است
وجایز نیست سجده بر آجر و کچ و نوره و دیگر سوخته مگر اینکه از اسم زمین بیرون نرفته باشد
وجایز نیست سجده بر چیزی که ماکول و ملبوس باشد بالقوه قریبه اگرچه ذکر بعضی بلاد چنین باشد
و فعلیه شرط نیست و جایز است سجده کردن بر کاغذ اگرچه از ابریشم درست کرده باشد
واگر آن کاغذ نوشته باشد اگر حرکت و نخوان مانع از گذاشتن سر بر کاغذ است درست نیست
والا عیبی ندارد و هرگاه در اثنای نماز مهر بشکند شود یا کسی بردارد و قادر نباشد که در اثنای
نماز تحصیل کند چیزی که سجده بر آن جایز باشد و وقت موسع باشد نماز را باطل میکند
و تحصیل میکند چیزی که سجده بر آن کنند و نماز را از سر میگیرد و باید چیزی که سجده بر او میکنند
و غصبی نباشد و هرگاه مکان سجده مشتبه به نجس باشد و موضع نجاست معلوم نباشد به هیچیک
از محل اشتباه سجده نمیکنند و اگر غیر این موضع مشتبه ممکن نباشد از برای او نماز را مکرر میکنند
تا یقین کند که در یک نماز سجده اش به محل طاهر شده است و اگر چند جا داشته باشد و بلا
که یکی از انها نجس است دو نماز در دو جا میخواند و اگر سه جا است دو جا اش نجس است سه نماز در سه جا میخواند
غرض اینست که زیاده از عدد نجس یک نماز دیگر میخواند و باید آنچیزیکه سر را بر او میگذارد مسطح
باشد یعنی پهن باشد بقدر یک بند انگشت و یک قدری از پیشانی بر او گذاشته شود پس صحیح نیست سجده بر تسبیح
و با چیزی که مسطح نیست

فصل مستحب است از برای نمازهای پنجگانه اذان و اقامه و در غیر
نماز پنجگانه اذان و اقامه مشروع نیست و در عصر جمعه اذان ساقط است در وقتیکه جمع نماید ما بین دو
نماز بلکه در هر وقتی که جمع کند ما بین ظهر و عصر یا مغرب و عشا و در جمع ما بین جمعه و عرفه نیست
و بعضی گفته اند ضرر ندارد و اذان اینکه پیش از دو نماز میکنند قصد قربت در او نماید و شرط است
در صحت اذان عقل و اسلام و اذان طفل ممیز صحیح است و در اقامه زیاده بر عقل و اسلام و
ایمان شرط است قیام و طهارت و اذان اینست که چهار مرتبه الله اکبر بگوید پس دو مرتبه اشهد ان لا اله
الا الله بگوید پس دو مرتبه اشهد ان محمدا رسول الله بگوید پس دو مرتبه حی علی الصلوة بگوید
پس دو مرتبه حی علی الفلاح بگوید پس دو مرتبه حی علی خیر العمل بگوید پس دو مرتبه الله اکبر بگوید پس
دو مرتبه لا اله الا الله و اما اشهد ان علیا ولی الله پس آن جزو اذان نیست و اگر خواسته باشند

بگویند

بگویند بعد از اشهد ان محمدا رسول الله بقصد قربت بگویند و اگر هم بگویند عیبی ندارد و اما
اقامه مثل اذان است مگر اینکه الله اکبر را در اول دو دفعه باید بگویند و لا اله الا الله را در آخر
یکدفعه بگویند و بعد از حی علی خیر العمل دو دفعه قد قامت الصلوة بگویند و باید قبل از اذان
نیت کند که اذان میگویم قربة الی الله و همچنین قبل از اقامه نیت کند و الا اذان دانسته شد که
مقدمات نماز هشت است اول وقت شناختن دوم قبله شناختن سیم اباحه مکان چهارم
ستر عورت پنجم طهارت مثل وضو و غسل و تیمم ششم تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح
هفتم پاک بودن بدن و لباس هشتم اباحه لباس و مقارنات نماز هشت است اول نیت دوم تکبیرة
الاحرام سیم قرائت چهارم قیام پنجم رکوع ششم سجود هفتم تشهد هشتم سلام و نیت شرط است
و ارکان نماز پنج است اول نیت دوم تکبیرة الاحرام سیم قیام در ضمن رکن چون قیام در ضمن
تکبیرة الاحرام و نخوان چهارم رکوع پنجم سجدتین و نیت شرط نزدیک است و معنی رکن اینست که زیاده
کردن او یا کم کردن او چه عمدا و چه سهوا باعث بطلان نماز میشود

فصل دانستی که از جمله واجبات
نماز نیت است و نیت شرط صحت نماز است و در نیت داعی کافیست و قصد قربت لازم است و قصد
ادا و قضا و واجب و مستحب لازم نیست و همین قدر که مشخص کند که این نماز چه نماز است که میکند و
قصد قربت کند کافیست پس اگر نیت کند که نماز ظهر بجا میآورم قربة الی الله کافیست و معنی
قربة الی الله اینست که این نماز را میکنم بجهة اینکه خداوند امر فرموده و درگاه خود کند و اطاعت میکنم
امر او را و قصد قصر و اتمام لازم نیست و همچنانکه تعیین رکعات لازم نیست و باید که نیت مقارن تکبیرة
الاحرام باشد و تا آخر نماز باید همه اعمال و اجزا با نیت قربت باشد مردم عوام که اجزاء واجبه و مستحبه را
از هم دیگر امتیاز نداده اند اشکال دارد که نیت وجوب کنند بلکه باید همان نیت قربت نماید و اگر شک
کند در نیت بعد از تکبیرة الاحرام شک اعتبار ندارد و اگر شک کند بعد از گذشتن از محل نیت
در اینکه نیت نماز کرده است یا نه بنا میگذارد بهمان نمازی که در او هست و بسوی او برخواسته است اگر هیچ
چیز در خاطرش نیست نمازش باطل است و اگر بعد فارغ شدن از نماز اول شک کند که نیت ظهر کرده یا عصر
یا اینکه نیت مغرب کرده یا عشا بنا بر این میگذارد که ظهر یا مغرب بوده است و احتیاط در اعاده است

فصل بدانکه
واجب است بعد از نیت گفتن تکبیرة الاحرام بصورت الله اکبر و او رکن است و باطل میشود نماز بترک او عمدا و سهوا و
هرگاه ماموم تکبیر را بقصد رکوع بگوید کافی از تکبیرة الاحرام نیست و اگر بدون نیت تکبیر بگوید و قصد تکبیرة الاحرام
و تکبیر رکوع را با هم بکند خلاف است و احتیاط هر چند اقوی صحت است و هرگاه مصلی دو دفعه تکبیره

الاحرام بگوید نمازش باطل میشود هرچند تکرار نیت نماز نکند و هرگاه دفعه سیم تکبیرة الاحرام بگوید
بقصد نماز عبث نباید بپرد در هر جفتی باطل میشود و در هر سومی صحیح یعنی که در هر طاق صحیح و در
هر جفت باطل هرچند صد دفعه تکبیرة الاحرام بگوید تا بشرطیکه در هر تکبیر طاق نیت صلوة
بکند هرچند بخود داعی باشد **فصل** واجبست نماز را ایستاده بخواند و قیام در ضمن رکنست مثل قیام
در ضمن تکبیر و قیام متصل برکوع و مخیر این واجبست که مستقل باشد یعنی تکیه بچیزی نکند و مستقر
باشد یعنی در اثنای قرائت و ذکر واجب حرکت نکند و هرگاه قدرت بر ایستادن ندارد اعتماد بچیزی
نماید اگر قدرت ندارد نشسته نماز کند و اگر از آن عاجز شود به پهلوی راست میخوابد و اگر عجز دارد در
بپهلوی چپ میخوابد و اگر از آن عاجز باشد بپشت میخوابد و پاها بسمت قبله دراز میکند و اعتماد
بهر دو پا لازم نیست اگرچه رعایت آن احوط است و احتیاط آنست که میان دو پای مرد در حالت ایستادن
در نماز زیاده از چهار انگشت نباشد و اما زن مقتضای احتیاط آنست که پاها را نزدیک هم
بگذارد بلکه بچسباند و پاها را باهم بگیرد **فصل** واجبست در دو رکعت اول از نمازهای پنجگانه
خواندن حمد و یک سوره بعد از حمد و در رکعت سیم و چهارم مخیر است که حمد بخواند یا یک دفعه
تسبیحات اربعه را بخواند و احوط سه دفعه است و سوره را در دو رکعت آخر نخواند و جایز نیست در
نماز واجب خواندن سوره که سجده واجبی داشته باشد و واجبست بر مرد جهر یعنی بلند خواندن
و جوهر صدا را بیرون آوردن در حمد و سوره نماز صبح و حمد و سوره دو رکعت اول نماز مغرب
و دو رکعت اول نماز عشا و واجبست کوچک خواندن دو رکعت آخر نماز عشا یعنی حمد یا تسبیحات
اربعه و همچنین واجبست اخفات در رکعت آخر مغرب و همه نماز ظهر و همه نماز عصر بجز بسم الله
الرحمن الرحیم در نماز اخفات که در دو رکعت اول ظهر و دو رکعت اول عصر باشد مستحبست که جهر
بخواند و زن در جاهائیکه جهر باید بخواند مخیر است میان جهر و اخفات و اما در جاهائیکه واجب
بود بر مرد اخفات زن هم اخفات واجبست و جاهل مسئله در جهر و اخفات معذور است و نمازش
صحیح است و تسبیحات اربعه اینست سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و سوره ضحی و الم نشرح
یک سوره حساب میشود و همچنین فیل و لایلاف پس اگر در نماز بخواند باید هر دو را بخواند و بسم الله را
در هر یک بگوید و واجبست در قرائت ترتیب و موالات و اگر قرائت حمد و سوره را نداند باید یاد
بگیرد و یا اقتدا کند به کسیکه نماز را عادل و واجبست ادای حروف از محل آن اگرچه بغیر مخارج معهوده
باشد اما غالبا نیست که ادای حروف نکند مگر بدون مخارج معهوده نمیشود و وصل بسکون و وقف بحرکت
ضرر ندارد و ادای تمام حروف بر وفق [illegible] از محسنات قرائت است و واجبست مد در واو و یا و الف در وقتیکه

ما قبل واو مضموم باشد و ما قبل یا مکسور و ما قبل الف مفتوح و بعد از آنها همزه باشد یا سکون
لازم و احوط تعیین سوره است در وقت بسم الله گفتن مگر اینکه عادت این باشد که همیشه فلان سوره
در نماز میخواند پس در این صورت همان نیت اجمالی که اول کرده است کفایت میکند **فصل** واجبست
رکوع در هر رکعتی یک دفعه و او رکن نماز است پس اگر رکوع را ترک کند عمدا یا سهوا یا زیاد کند
نمازش باطلست و واجبات از رکوع تا سجود پنج است اول خم شدن بقدریکه جزئی از کف دست بزانو
تواند رسید و واجب نیست که دست بر زانو گذارد اگرچه مقتضای احتیاط است و زن اگر کمتر از این
خم شود ضرر ندارد دوم طمأنینه یعنی قرار بودن اعضا در رکوع بقدریکه ذکر واجب رکوع را بگوید
سوم گفتن ذکر واجب رکوع و آن اینست سبحان ربی العظیم و بحمده یک دفعه و واجبست که این ذکر را بگوید
یا سه دفعه بگوید سبحان الله چهارم سر از رکوع برداشتن و راست بایستد پنجم بعد از سر برداشتن از رکوع
آرام بگیرد و تکبیر رکوع مستحبست بلکه همه تکبیرات نماز مستحبست سوای تکبیرة الاحرام **فصل** واجبست
در هر رکعت دو سجده و آن دو سجده رکن در نماز است پس اگر هر دو سجده را فراموش کند
یا زیاد کند نمازش باطلست اما فراموش کردن یک سجده یا زیاد کردن یک سجده سهوا پس
باعث بطلان نمیشود و واجبات سجود شش است اول سجود بر هفت عضو که باید بر زمین گذاشته شود
پیشانی و دو کف دستها و دو کف زانوها و دو انگشت بزرگ پاها دوم اینکه موضع سجود باید
از محل پاها زیاده از چهار انگشت مضموم بلندتر نباشد و در موضع سجود از قدمین
عیبی ندارد و مساوات بهتر است سوم طمأنینه یعنی آرام گرفتن بقدر ذکر واجب سجود
چهارم ذکر سجود و مخیر است که یک دفعه سبحان ربی الاعلی و بحمده بگوید یا سه دفعه سبحان الله بگوید پنجم
سر برداشتن از سجده اول تا حدیکه راست بنشیند ششم اینکه بعد از نشستن در مابین دو سجده
آرام و قرار بگیرد و تکبیرات سجود مستحبست **فصل** سجدهای قرآن یازده است چهار تای آنها
واجبست یعنی که کلمه سجده را میگوید باید سجده کند یکی الم تنزیل است و یکی حم سجده است و یکی و النجم
و یکی اقرء باسم است و باقی مستحبست و شرط نیست در سجده قرآن طهارت از حدث و نه از خبث و استقبال
قبله و ستر عورت بلی واجبست قرار دادن اعضای سبعه بر زمین و اینکه سجده کند بچیزیکه سجده بر
او صحیح باشد و سجده بر قرائت کننده واجبست و همچنین کسیکه گوش دهد و بشنود و اما اگر گوش
نمیدهد ولیکن بگوشش برخورد سجده بر او واجب نیست و این سجده فوریست و اگر فراموش شد و سجده
نکرد هر وقت که بخاطرش آمد سجده نماید و قصد ادا و قضا ننماید و ذکر در سجود واجب نیست
فصل واجبست تشهد در رکعت دوم از هر نماز دو رکعتی و در رکعت آخر هر نماز و واجبات

از نماز است اول آنکه بنشیند بقدر تشهد دوم آنکه شهادتین را ادا کند سوم خواندن تشهد و
بهمین قدر بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل
محمد کافیست و احوط آنست که بطور متعارف بگوید و آن اینست اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد **فصل** واجب
است بعد از تشهد در رکعت آخر سلام گفتن بیکی از دو نحو و مخیر است باینکه بگوید السلام علینا و علی عباد
الله الصالحین و یا اینکه بگوید السلام علیکم و هر یک را بگوید کافیست و از نماز خارج میشود
اگرچه قصد خروج از نماز نکند پس اگر اول السلام علیکم را بگوید احوط آنست که دیگر السلام
علینا را نگوید و واجب نیست که بعد از السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بگوید و اما السلام علیک ایها النبی
و رحمة الله و برکاته که بعد از تشهد میخوانند واجب نیست بلکه مستحب است و اگر کسی در اثنای نماز
بر مصلی سلام کند واجب است رد آن بهمان نحو که او سلام داده باشد و زیاده نمیگوید و جواب سلام
واجب کفائی است و فوری است پس اگر بر جماعتی سلام کنند یکی جواب بگوید کافیست پس اگر کسی در
توی نماز باشد جایز نیست که جواب بگوید بعد از اینکه کسی دیگر جواب گفته باشد و اگر زن
سلام کند بر مصلی جواب او را وقف کنند و کافیست که رد ندهد بجهت اینکه خلاف مماثله بعمل نیاید
و اگر طایفه سلام کنند بر یک شخص یک جواب کافی نیست بلکه هر یک را باید جواب بگوید و واجب است
که جواب را بشنواند و اگر شک کند که آیا او مقصود از سلام بوده است یا نه پس اگر صیغه جمع باشد
حمل کند که او نیز داخل است و الا در صورت شک جواب واجب نیست و مستحب است قنوت در رکعت
دوم قبل از رکوع بهر دعائی که وارد شده است و اقل آن سه مرتبه سبحان الله است و افضل کلمات فرج
و آن اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم تا آخر و اگر فراموش کند قنوت را بعد از رفع سر
از رکوع بجای آن قنوت بخواند بقصد قربت یعنی بدون قصد اداء و قضاء **فصل** هرگاه
حدث اصغر یا اکبر یعنی یکی از موجبات وضو یا غسل در اثنای نماز عارض شود عمدا یا سهوا یا اضطرارا
نماز را باطل میکند و هرگاه دست راست را بر بالای دست چپ بگذارد یا بعکس نمازش باطلست و اگر سهو
یا بتقیه باشد عیبی ندارد و باطل هرگاه در اثنای نماز روی خود را پشت بقبله کند عمدا نمازش
باطل میشود و هرگاه سهوا باشد و وقت باقی باشد نماز را اعاده میکند و هرگاه بعد از وقت ملتفت شود
بیاید قضا لازم نیست و هرگاه روی خود را بطرف راست یا بطرف چپ بگرداند نمازش باطل نمیشود
اما مکروه است و هرگاه عمدا حرف بزند نمازش باطل میشود و اگر سهوا باشد ضرر ندارد و اما حرفی

که مقتضای

که بمقتضای طبیعت ظاهر میشود در اثنای عطسه کردن یا تف کردن یا پف کردن و امثال اینها
ضرر ندارد و هرگاه خنده قهقهه کند عمدا یا اضطرارا نمازش باطل میشود و سهوا ضرر ندارد
و هرگاه فعل کثیر خارج از نماز در اثنای نماز بعمل آورد بنحوی که صورت نماز را محو کند نمازش باطل
میشود و هرگاه در اثنای نماز گریه کند بجهت امور دنیا نمازش باطل میشود و خوردن و آشامیدن
مبطل نماز نیست مگر اینکه بحد فعل کثیر برسد **فصل** بدانکه نماز میت واجب کفائیست یعنی بر همه
واجب است و بکردن بعضی از دیگران ساقط میشود و واجب است نماز کردن بر میتی که مسلمان باشد یا طفل
که شش سال تمام داشته باشد و از اولاد مسلمانان باشد و سزاوارترین مردم بنماز کردن سزاوارترین بمیراث
میت است و پدر اولی است بنماز کردن از پسر و پسر اولی است از جد پدری و عمو و برادر پدری و مادری
اولی است از پدری تنها و مادری تنها و شوهر اولی است بزن از جمیع خویشهای زن و اگر اولیا جماعتی
باشند مرد اولی است از زن در صورتیکه در یک طبقه از وارث باشند و مقدم نیست ولی مگر در صورتیکه جمیع
شرایط امامت در او موجود باشد و الا غیر خود را مقدم میدارد و لازم نیست اینکه مقدم شود کسی مگر باذن
ولی در صورتیکه بخواهند نماز را بجماعت ادا نمایند و اگر فرادا بخواهند عیبی ندارد و در این دو صورت هم
چون جامع شرایط [illegible] الاحوط اینکه این نماز را بقصد فرادا بخوانند و ولی مقدم است در صورتیکه
مکلف باشد و اگر ولی غائب و مجهول باشد احتیاج باجازه حاکم شرع نیست و واجب است اول نیت نماید و پنج تکبیر
بگوید و کافیست که بقصد قربت بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و بعد از تکبیر دوم
بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم
و آل ابراهیم انک حمید مجید و بعد از تکبیر سوم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین
و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات و بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم هذا عبدک و ابن عبدک نزل بک
و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد
فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و اغفر له اللهم اجعله عندک فی اعلی علیین و اخلف
علی اهله فی الغابرین و ارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین پس تکبیر پنجم را بگوید مستحب است و حرکت نکند
تا جنازه را بلند کنند و مستحب است بعد از فارغ شدن بگوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة و قنا عذاب النار و اگر میت زن باشد ضمایر را بعد از تکبیر چهارم مؤنث بیاورد
مگر ضمیر مجرور در منزول به و جایز است که همه ضمایر را مذکر بیاورد چه میت مرد باشد و چه زن بتاویل

شخص و نیت و جائز است که همه را بیک نیت بیاورد چه میت مرد باشد و چه زن بیاورد جنازه و یا جنبه و اگر
میت طفل باشد غیر مکلف بعد از تکبیر چهارم این دعا بخواند اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا و
فرطا و اجرا و استقبال شرط نیست در این نماز و سر میت را بجانب راست مصلی گذارند و شرط نیست
طهارت و اما احر لباس و اما مکان و طهارت بدن و لباس از نجاست **فصل** از جمله نمازهای واجب
نماز آیات است و واجب این نماز در وقت گرفتن آفتاب و گرفتن ماه و زلزله چه مردم بترسند یا نه
و اظهر اینست که واجب است این نماز برای باد تاریک سیاه یا زرد و سرخی در آسمان یا زردی و
بسیار آمدن شهاب از آسمان و شدت رعد و برق و نحو اینها از حوادث آسمانی و لیکن اینها باعث
وجوب نماز در وقتیکه باعث ترس اغلب افراد انسان باشند و اگر شک کند که این امور باعث
خوف شده است یا نه نماز واجب و فحص کردن نیز واجب نیست و وقت این نماز از اول شروع
بگرفتن تا اول تمام و اشدن است پس در این وقت نیت اداء نماید و از این گذشته نیت قضا
باید و نماز زلزله همیشه اداست چه زمان زلزله طول بکشد یا نه و در گرفتن آفتاب یا ماه اگر انقدر
زمان طول نکشد که بتوان این نماز را اداء نمود واجب نیست نه اداء و نه قضاء و همچنین است حال در باد
و سایر اخاویف آسمانی غیر زلزله و کسیکه نفهمید که خسوف و کسوف شد تا اینکه وقت بیرون رفت
بعد مطلع شد پس اگر همه قرص آفتاب یا ماه گرفته شده بود واجب است قضاء آن نماز را بعمل بیاورد
و اگر همه قرص نگرفته بود واجب نیست که قضاء آن را بعمل آورد و اگر دانسته تا آخر انداخت قضا
آن واجب است و اگر نفهمید بگرفتن ماه و آفتاب تا اینکه وقت گذشت بعد فهمید و شک کرد که آیا همه را
گرفته بود یا نه قضاء آن واجب نیست و مستحب است که این نماز را بجماعت ادا کنند و کیفیت این نماز آنست
که نیت کند و تکبیرة الاحرام بگوید و حمد بخواند و یک سوره بخواند و رکوع کند و باز یک حمد سوره
بخواند و برکوع رود تا پنج دفعه و بعد از رکوع پنجم سر از رکوع بردارد دو سجده بعمل آورد و باز بر
خیزد و حمد و سوره بخواند و رکوع کند تا پنج دفعه بعد دو سجده بعمل آورد و تشهد سلام بگوید پس این
نماز دو رکعت و ده رکوع دارد و مبتنی که بطور دیگر بخواند باین نحو که در رکعت اول حمد بخواند و یک
سوره که پنج آیه باشد مثل انا انزلناه یک آیه از آن را بخواند پس برکوع رود و بعد از رکوع آیه دیگر از آن
سوره بخواند بدون حمد و همچنین تا رکعت اول تمام شود و رکعت دوم را نیز همین نحو بخواند **فصل**
هرگاه کسی شک کند در چیزی از افعال نماز پس اگر در محلش باشد آن مشکوک را بعمل بیاورد و بعد
از همانجا که مانده بود بنا گذارد و نماز را تمام کند و اگر از محل تجاوز کرده است شکش اعتبار ندارد
پس اگر در نیت کند پیش از تکبیرة الاحرام نیت میکند و بعد از تکبیر شک اعتبار ندارد و اگر

شک

شک در تکبیر کند پیش از قرائت میگوید تکبیر را و در اثناء قرائت دیگر اعتبار ندارد و اگر
شک در حمد کند پیش از داخل شدن در سوره بر میگردد و حمد را میخواند و بعد از داخل
شدن در سوره اعتباری ندارد و اگر شک کند در رکوع کند قبل از داخل شدن در سجود
بر میگردد و بعد از داخل شدن اعتبار ندارد و اگر شک کند در سجود و حال اینکه در تشهد باشد یا
تشهد شک کند و حال اینکه ایستاده است شکش اعتبار ندارد و اگر سهو کند قرائت را پس تا داخل رکوع
نشده است بر میگردد و الا صحیح است و اگر سهو کند رکوع را و قبل از سجود بخاطرش بیاید رکوع
میکند و اگر سجود را فراموش کرده است پس اگر داخل رکوع نشده باید برگردد و همچنین اگر تشهد را
فراموش کرده باشد تا داخل رکن دیگر نشده برمیگردد و می خواند **فصل** هرگاه مصلی شک
کند در عدد رکعات نماز باید فکر و تامل کند اگر ظنش بیک طرف بهم رساند بنا را بر آن ظن میگذارد
و اگر هیچ طرف ظنش بهم نرسید پس اگر شک در عدد نماز دو رکعتی یا عدد رکعات نماز سه رکعتی یا در
مابین یک و دو در هر نمازی که باشد یا در مابین دو و سه قبل از اکمال سجدتین یعنی قبل از سر برداشتن از
سجدهٔ دوم پس در همه این صورتها نماز باطلست و اگر شک در نماز چهار رکعتی باشد پس آن چند قسم است
اول اینکه شک کند مابین دو و سه بعد از اکمال سجدتین بنا را بر سه میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد
از نماز یک رکعت ایستاده و یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط بعمل می آورد دوم اینکه شک کند مابین
سه و چهار در هر حالیکه باشد صحیح است و بنا را بر چهار میگذارد و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
احتیاط بعد از نماز بعمل می آورد سوم اینکه شک کند مابین دو و چهار اگر پیش از اکمال سجدتین باشد
نماز باطلست و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد صحیح است بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند
و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بعمل می آورد چهارم اینکه شک کند مابین دو و سه و چهار پس اگر پیش از اکمال
سجدتین باشد باطلست و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد صحیح است بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت
ایستاده و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بعمل می آورد پنجم اینکه شک کند مابین چهار و پنج پس اگر بعد
از اکمال سجدتین است صحیح است و بنا را بر چهار میگذارد و دو سجدهٔ سهو بعمل می آورد و اگر بعد از رسیدن
بحد رکوع تا قبل از رفع راس از سجدهٔ دوم این شک واقع شود نمازش باطلست و اگر از سر بگیرد
و اگر در حال قیام این شک واقع شود آن رکعت را بهم میزند و می نشیند آنوقت شکش بر میگردد
بسه و چهار و عمل سه و چهار را میکند و این پنج صورت همه است که بدانند ششم اینکه شک کند مابین
سه و پنج پس اگر قبل از رکوع است می نشیند و سلام میدهد و عمل شک دو و چهار را میکند و اگر
در رکوع تا باخر است نمازش باطلست هفتم اینکه شک کند مابین سه و چهار و پنج پس اگر پیش از رکوع
می نشیند و شکش راجع به دو و سه و چهار میشود و از رکوع تا باخر نمازش باطلست هشتم اینکه

شك كند ميان پنج و شش پس اگر قبل از ركوع است مى نشيند و شكش راجع ميشود بچهار و پنج بعد
از اتمام سجدتين و عمل او را ميكند و اگر از ركوع تا آخر است نمازش باطلست فصل در
چند موضع شك اعتبار ندارد از آنجمله شك كسيكه كثير الشك باشد بشكوكى كه موجب نقص
يا تدارك باشد و در شك كثير رجوع بعرف ميشود و همين كه شخص را عرفا بگويند كه بسيار شك ميكند
ديگر شك او اعتبار ندارد و هرگاه امام شك كند رجوع بمأموم ميكند و بالعكس و نماز احتياط
بايد بعد از نماز بلا فاصله خواند و واجب در نماز احتياط نيت و تكبيرة الاحرام و سوره
حمد با اخفات نه جهر و تشهد و تسليم و در ساير شروط مثل نماز واجبست و سوره واجب نيست
و قنوت مستحب نيست و متعرض شدن اداء و قضا لازم نيست و اگر كسيكه شك كند در عدد
ركعات نماز نافله مخيرست كه بنا را بر اقل بگذارد يا بر اكثر فصل واجب ميشود سجده سهو در پنج
موضع اول هرگاه تكلم نمايد بدو حرف يا بيشتر بايد بعد از نماز دو سجده سهو بعمل بياورد
دوم هرگاه در غير محل سلام سهوا سلام بدهد سجده سهو واجب ميشود سيم شك ما بين چهار و پنج
بعد از سجده چهارم هرگاه ترك كند يك سجده را در نماز تا داخل ركوع شود نماز را تمام ميكند و بعد
از نماز سجده را ميخواند بعد و سجده سهو بعمل مياورد پنجم هرگاه تشهد اول را فراموش كند تا داخل
ركوع شود نماز را تمام ميكند و تشهد را قضا ميكند بعد دو سجده ميكند و از براى بعضى سهوها
اگر زياده بگويد سجده نيست سجده سهو واجب فورى نيست هرگاه عمدا تأخير انداخت عاصى است لكن هر
وقت بجا آورد صحيح است و هرگاه سبب سجده متعدد باشد بايد در وقت عمل نيت تعيين سبب نمايد
و واجبست در سجده سهو نيت و طمأنينه در حال سجود بقدر ذكر آن و سر برداشتن از سجده اولى
و نشستن ميان دو سجده با طمأنينه و سجود بر اعضاى هفتگانه و گذاشتن پيشانى بر چيزى كه سجده
بر او صحيح باشد و طهارت و ستر عورت و استقبال قبله و ساير شروط صلوة و مبطلات آن و كيفيت
سجده سهو آنست كه اول تكبير بگويد استحبابا نه وجوبا بعد دو سجده را بعمل آورد و كافيست كه در سجده
بگويد بسم الله و بالله اللهم صل على محمد و آل محمد يا بگويد بسم الله و بالله السلام عليك ايها النبى
و رحمة الله و بركاته و بعد از سجدتين اگر تشهد و سلام قصدا بگويد عيبى ندارد و كافيست كه تشهد
خفيف بگويد و سلام بگويد يا بخواند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل
على محمد و آل محمد السلام عليكم و واجبست مقدم داشتن نماز احتياط را بر جزء منسى و جزء منسى را بر
سجده سهو و سجود جزء فراموش شده را بر غير آن و سجودى كه بسبب سهو واجب ميشود بر سجودى
كه بسبب شك واجب ميشود فصل واجبست قضاء نمازهاى فوت شده پس اگر علم بترتيب داشته باشد
واجبست كه همان ترتيب بعمل بياورد و اگر نداند ترتيب واجب نيست كه احتياطا مكرر نمايد تا علم بترتيب

حاصل

حاصل شود و اگر كسى نمازى فوت شده باشد واجب نيست كه او را مقدم دارد بر نماز حاضر و وجوب
نيست نماز را در آخر وقت خواند تا از براى كسيكه نماز قضا در ذمه دارد و ميتواند نماز مستحبى را بجا آورد
و جايز است از براى ميت نماز و روزه دادن و ميت بسبب آن ثواب داده ميشود و واجبست بر ولى كه بجا آورد
نمازى كه از پدرش فوت شده است بجهت عذرى و مرضى و ولى پسر بزرگست و شرط نيست كه پسر وقت
مردن پدر بالغ باشد و شرط نيست كه عاقل باشد و ولى نماز قضا و جايز است كه ولى آن
نمازها را استيجار نمايد و خود بعمل نياورد و جايز است اجير بگيرند كه نماز از براى ميت بجا بياورند
و جايز است كه آن دو اجير يكدفعه شروع كنند در نماز فصل مستحبست جماعت در نمازهاى
واجبه و اقل جماعت دو نفر است كه يكى امام باشد و يكى مأموم و همين كه امام را قبل از برخواستن از
حد ركوع ادراك كرد پس جماعت را ادراك نموده است و جايز نيست اقتداء در وقتى كه ميان
امام و مأموم حائلى باشد كه مانع از ديدن امام شود و همچنين ما بين صفوف مگر اينكه مأموم زن باشد آنوقت حايل عيبى ندارد و دوم
در بعضى از احوال مثل حالت نماز ديده شود كافيست و هرگاه صف عقب يكنفر را ببينند كه او صف پيش را
مى بيند كافيست و جايز است كه مكان مأموم بلندتر از مكان امام باشد و عكس جايز نيست و بايد كه دورى
ميان امام و مأموم زياده از حد عادت نباشد بلكه بقدر متعارف باشد و جايز است كه صف عقب قبل از صف
پيش نيت كنند و تكبير بگويند و اگر نماز اخفاتى باشد و مأموم در ركعت اول ملحق شده باشد واجب نيست
قرائت حمد و سوره بر مأموم در دو ركعت اول بلكه مكروهست و اگر نماز جهرى باشد و مأموم صداى امام را بشنود
حرامست كه در دو ركعت اول قرائت حمد و سوره نمايد و اگر نشنود صداى امام را مستحبست كه قرائت حمد و سوره
نمايد و ديگر همه افعال و اقوال از ذكر سجود و ركوع و وظيفه دو ركعت آخر همه را بايد بجا آورد و اگر مأموم
در غير ركعت اول نماز اقتدا نمايد پس او دو ركعت اول خود قرائت نمايد و در دو ركعت اول خود حمد و سوره ميخواند
مگر آنكه امام را در ركعت سوم ادراك كرده باشد پس قرائت ركعت اول ساقط ميشود و اگر ممكن نشد
كه مأموم قرائت ركعت خود را تمام كند قطع ميكند و بامام ملحق ميشود و بر مأموم لازم است كه تكبيرة
الاحرام را بعد از تمام شدن تكبيرة الاحرام امام بگويد نه قبل از او و غير آن و همچنين لازم است كه در ساير
افعال نماز متابعت امام كند و اما در اقوال واجب نيست و اگر پيش از امام باشد و اگر سهوا
فعلى از افعال نماز پيش از امام بجا بياورد بايد برگردد و با امام همراه ميشود اگر چه ركوع باشد و جايز نيست
مأموم پيش روى امام باشد و هرگاه مساوى باشد با امام عيبى ندارد و بايد مأموم قصد اقتداء
بامام حاضر معين بكند و جايز است اقتداء در نمازهاى يوميه هر چند نماز امام غير نماز مأموم باشد
و هر چند نماز يكى قصر باشد و نماز ديگرى تمام يا يكى اداء باشد و ديگرى قضا و شرطست در امام
بلوغ و عقل و اسلام و ايمان و عدالت كه حسن ظاهر كاشف از ظن بعدالت كافيست و هرگاه نماز
امام براى مجتهد يا مأموم باطل باشد اقتدا جايز نخواهد بود و هرگاه شك كند در موافقت و مخالفت

مخصص لازم نیست و اقتدا جائز است هر چند ظن بمخالفت داشته باشد و جائز است برای مأموم قصد
انفراد در هر جا که بخواهد بشرطیکه اصل جماعت واجب نباشد **فصل** نماز مسافر قصر است هر
چند تابع دیگری باشد مثل زن و بنده و نوکر و اجیر و اسیر و حد مسافت شرعی هشت فرسخ است
و هرگاه قصد کند چهار فرسخ را و قصد عود داشته باشد در همان روز یا در همان شب یا روز
قصر میکند و اگر قصد عود بعد از ده روز داشته باشد نماز را تمام میکند و هرگاه قصد
عود قبل از ده داشته باشد مخیر است میان قصر و اتمام و شرط است در جواز قصر اینکه قصد تمام مسافت
شرعیه را داشته باشد هر چند به تبعیت غیر باشد پس اگر هشت فرسخ یا بیشتر طی مسافت کند
بدون قصد مثل آنکه گم شده میگردد هر جا که پیدا کند بر میگردد نمازش تمام است و شرط است
که قصد مسافت مستمر باشد پس اگر اول قصد تمام مسافت نماید و قبل از تمام شدن مسافت از نیت خود
برگردد سفرش هم منقطع میشود و شرط است اینکه در اثنای راه سفر او منقطع نشود بقصد اقامت عشره
یا بمرور بوطن خود یا به تردد سی روز پس هرگاه شخص مسافر ده روز در جائی قصد اقامت کند
یا سی روز در جائی متردد بماند یا بوطن خود عبور کند سفرش هم منقطع میگردد و نمازش تمام است تا اینکه
سفر دیگر بکند و شرط است اینکه سفر او معصیت نباشد پس اگر اصل سفر او معصیت باشد مثل اینکه
در راه مخوف برود یا غایت سفر او معصیت باشد مثل اینکه میرود در جائی بجهت اذیت مسلمانی
نماز او تمام است و شرط است اینکه کثیر السفر نباشد مثل مکاری و صاحب کشتی پس هرگاه صدق کثیر السفر
نشود بجهت اینکه سفر اول او باشد نماز او تمام است و هرگاه مثل این شخص در بلد خود ده روز بماند
یا در جائی ده روز قصد اقامت کند و اقامت او تمام شود یا سی روز متردد در جا بماند نماز را
در اول سفری که بعد از اینها میکند قصر است و در سفر دوم تمام و کسیکه صدق کثیر السفر بر او نشود
در سفر سوم نماز را تمام میکند و در جائی که نیت اقامت عشره میکند جائز نیست که در حین نیت
قصد بیرون رفتن از محل اقامت نماید مگر اینقدر راهیکه نگویند که از محل اقامت بیرون رفته است مثل
باغها و زراعتهای متصل بمحل اقامه و اگر نیت اقامه کند و بعد اتفاق افتاد که در اثنای عشره
خواهد کمتر از مسافت برود پس در رفتن نماز را تمام میکند و در برگشتن احوط جمع مابین تمام و قصر است
و وطن بمعنی ... ملک داشتن ضرور نیست و مظنه ماندن ده روز موجب قصد اقامت
نمیشود و اگر قصد اقامت عشره از قصد خود رجوع نمود اگر یک نماز چهار رکعتی بعمل آورده است
تمام میکند تا اینکه از آنجا بیرون رود و اگر یک نماز تمام بعمل نیاورده است قصر میکند و شرط است
در جواز قصر آنکه تجاوز کند از حد ترخص پس کسیکه از وطن خود بیرون میرود تا اینکه صدای
اذان یا دیوارهای شهر مخفی نشود نماز را تمام میکند و هرگاه یکی از این دو علامت که حاصل شود
اول نماز را قصر میکند و همچنین در برگشتن از سفر بوطن خود ملاحظه حد ترخص میکند

پس

پس هر وقت که رسید بجائی که دیوارها را ببیند یا صدای اذان شنیده میشود نماز را تمام میکند و
همچنین در بیرون رفتن از محل اقامت یا محل تردد ملاحظه ترخص باید بکند و هرگاه شک کند که بحد
ترخص رسیده است یا نه بنا را بر حالت سابقه میگذارد و کسیکه سفر کند بجهت شکار کردن پس اگر غرض
او لهو است نمازش تمام است و روزه را میگیرد و اگر غرض او تجارت است روزه را میخورد و نماز را تمام میکند
و اگر بجهت قوت خود و عیال خود میباشد نمازش قصر است و روزه را میخورد و اگر کسی جاهل باشد بمسئله که در سفر
نماز قصر است و نماز را تمام کند نمازش صحیح است اگر چه وقت باقی باشد و هرگاه نسیانا نماز را تمام کند و در وقت
بخاطرش بیاید نماز را اعاده میکند و اگر بعد از وقت بخاطرش بیاید قضاء لازم نیست و اگر وقت
داخل شد و بقدر طهارت و نماز در حضر بود و بعد نماز نکرده بسفر رفت آن نماز را قصر میکند و اگر
وقت داخل شد در حالتیکه مسافر بود و نماز نکرده حاضر شد نماز را تمام میکند **باب** سوم در احکام
زکوة است بدانکه زکوة واجب است در نه چیز انعام ثلثه که عبارتست از شتر و گاو و گوسفند و غلات اربع
که عبارتست از گندم و جو و خرما و کشمش و نقدین که عبارتست از طلا و نقره و احکام شتر را بیان
نمائیم و اما بواقی پس در ضمن چند فصل بیان میشود **فصل** گاو و بعد از اینکه برسد بسی زکوة او
یک گوساله یکساله است که داخل در دو سال شده باشد چه نر باشد چه ماده و چون به چهل برسد یک گاو دو
ساله است که داخل در سال سیم شده باشد و باید ماده باشد و چون زیاده از چهل شود مخیر است میان
اینکه بسی بسی حساب کند یا چهل چهل و گاومیش حکم گاو را دارد و اما گوسفند پس چون بچهل برسد
زکوة او یک گوسفند است و چون به صد و بیست و یک رسید زکوة او دو گوسفند است و چون به دویست
و یک رسید زکوة او سه گوسفند است و چون به سیصد و یک رسید زکوة او چهار گوسفند است پس از آن
از هر صد گوسفند یک گوسفند زکوة میدهند و شرائط زکوة چهار یا پنج چیز است یکی
اینکه چرا کند در عرض سال پس اگر در نصف یا بیشتر علف بخورد بجهت برف یا غیر آن زکوة در او
واجب نیست و اگر در یکماه علف بخورد و اگر متصل باشد ظاهرا معلوفه است و اگر متفرق
باشد سائمه است و زکوة دارد دوم شرط است که سال بر آن بگذرد مگر در غلات که سال گذشتن
معتبر نیست و وقتیکه ماه دوازدهم داخل شد زکوة را باید بدهد و مبدء سال در بره از حین نتاج
و در بز و گوسفند از یک جنس میشود و گوساله و بره را با مادر حساب نمیکنند بلکه برای هر یک علیحده
سال حساب میکنند و در عوامل زکوة نیست و زکوة هر سال تعلق میگیرد و از یکسال داده در سال
دیگر ساقط نمیشود **فصل** واجب است زکوة در طلا و در این سال که هزار و دویست و شصت و دو
از هجرت باشد هر تومان محمد شاهی ده هزار دینار است و هیجده نخود است و هر وقت مالک
بیست تومان باشد پنج هزار دینار زکوة اوست و بعد از آن همین که مالک چهار تومان باشد زکوة
او هزار دینار است و بعد از آن هر چهار تومان باید زکوة بدهد و اما نقره پس هزار دینار

محمد شاهی بیست و هشت نخود بیست و هر وقت که مالک نه تومان پول سفید شد دو هزار و پنج شاهی باید
زکوة و بعد از آن همین که مالک هیجده هزار شد نه شاهی باید زکوة بدهد و بعد از آن هر
هیجده هزار را باید زکوة بدهد و از جمله شرائط زکوة طلا و نقره گذشتن سال است و از جمله شرائط
آن مسکوک بودن بسکه معامله است اگر چه سکه حالا متعارف نبود پس همین که یک وقتی معامله شده کافی است
در تعلق زکوة و پولیکه بقرض داده اند زکوة ندارد و زیور زکوة ندارد و اگر پول سکه دار را زیور
کنند چنانکه در ولایات دار المرز متعارف است زکوة ساقط میشود **فصل** زکوة غلات واجبست
لیکن در وقتیکه بحد دویست و هشتاد و هشت من تبریز مگر چهل و پنج مثقال صیرفی برسد و سال گذشتن
شرط نیست و وقت تعلق گرفتن زکوة وقتی است که صدق این اسامی بر آنها شود و نصاب بعد از
بیرون کردن حصه سلطان و سایر اخراجات است و این وجوب زکوة در زمانی است که بر زراعت غلات شود
نه بمثل هیزم و مخوان و هر چیکه از دم بعمل آید یا از آب جاری و مخوان زکوتش ده یکست و اگر از کاو و شتر
آب بکشند و زراعت بدهند زکوتش نصف عشر است و اما مستحق زکوة پس همه آنست که بفقیه جامع
الشرائط برسانند و او در مصرفش صرف میکند **فصل** در زکوة فطره است بدانکه واجبست
زکوة فطره بر هر مکلفی آزاد که در وقت اول ماه شوال بیهوش نباشد و بر کسی که غنی باشد یعنی قوت
سال خود و عیال خود را فعلا یا قوة داشته باشد پس چنین کسی بیرون میکند زکوة فطره را از خود و از هر که
عیال او باشد چه نفقه او واجب باشد یا نه و باید از قوت غالب باشد و اگر یکی از این هفت جنس بدهد
مجزی است اگر چه قوت غالب نباشد و آن خرما است و جو است و گندم است و برنج است و کشمش است
و شیر است و کشک است و قیمت هر یک کافی است و قدر فطره هر سری یک صاع است که از من تبریز
کمتر است به بیست و شش مثقال و ربع مثقال و من تبریز ششصد و چهل مثقال صیرفی است و هر مثقالی
بیست و چهار نخود میباشد و وقتش اول زمان رؤیت هلال شوال است تا قبل از نماز عید بقدر خواندن
نماز عید و مقدم داشتن جایز نیست مگر به قصد قرض و اگر وقت گذشت و حال آنکه بیرون
نکرده بود پس فطره ساقط است و معصیت کرده است و بهتر آنست که بقدر فطره تصدق نماید
و مصرفش مصرف زکوة مال است یعنی مستحق و فقیر است که قوت خود و عیال خود را بقدر یک سال
نداشته باشد نه فعلا و نه قوة و از غیر سید به سید نمیرسد اگر چه از سید به غیر سید باشد
و شرط است که وقت دادن نیت کند **باب چهارم** در مجملی از احکام خمس است بدانکه خمس
در هفت چیز واجبست اول غنیمت دار الحرب است دوم معادنست اگر چه سنگی باشد که رنگ میکند
ظاهر است بشرطیکه بقدر بیست تومان باشد بعد از وضع اخراجات سوم گنج است چهارم مروارید
یا مرجان و مثل اینها که از دریا بغوص بیرون برداریند پنجم زمینست که یهودان و نصرانیان و مجوسان
از مسلمانان بخرند ششم مال حلالیست که مخلوط بحرام بشود هفتم ارباح تجارات است و چون پنج

قسم

قسم اولی قلیل الوقوع در این بلاد است پس باکی نیست که بتفصیل و قسم آخر بپردازیم و کلام در آن
دو قسم میرود و فصل واقع میشود **فصل** بدانکه مال الحرام یا صاحبش و قدرش هر دو معلومست یا هیچیک
معلوم نیست یا قدرش معلومست و صاحبش معلوم نیست یا صاحبش معلوم است و قدرش
معلوم نیست پس اگر قدرش معلوم باشد و صاحبش معلوم باشد باید نقد را بصاحبش رد
نماید تا ذمه او بری شود و چون عین مال معلوم نیست باید با صاحبش صلح نماید و اگر صاحبش
معلومست اگر چه در میان جماعتی محصور باشد و قدرش معلوم نیست باید با صاحبش صلح
نماید و اگر قدرش را میداند و صاحبش را نمیداند حکم آن حکم رد مظالمست و اگر صاحبش را نمیداند
اما قدرش را اجمالا میداند که کمتر از خمس است یا بیشتر و تفصیلش را نمیداند یا هیچیک را نمیداند
باید پنج یک آن مال را بدهد تا باقی بر او حلال باشد و مصرفش مصرف خمس و مال امام است **فصل**
واجبست خمس در نفع تجارتها و زراعتها و صناعتها چه از بیع باشد یا از اجاره یا از مصالحه یا از
کسب و بلوغ و عقل در دادن این خمس شرط نیست و در مال ارث و هبه و صدقه خمس واجب نیست
مگر اینکه بداند که مورث او خمس آن مال را نداده است و مگر اینکه از آن مال نفعی حاصل شود پس
در آن نفع خمس واجبست و ادای خمس واجبست بعد از وضع خرج سال از خود و عیال خود باید و تا سر آن
و بر خود اگر تنگ بگیرد زیادتی را باید خمس داد و از خرج سال است اتفاقات و مهمانی و چیزهائیکه
ظلم میکنند و همچنین سرمایه و اخراجات را بیرون کند اگر خمس اصل مال را داده باشد و مالی
که یکدفعه خمس آن را داده اند دفعه دیگر لازم نیست بدهند و مبدء تعلق خمس بمنافع ظاهر شدن
نفع است اگر چه موسع است تا سر سال و اگر یک جا نفع کند و در سر سال دیگر تلف شود آن
نفع را بر آن داخل مال تلف شده جبر نمیکنند و اگر یک مالی داشته باشد که خمس آن را داده است
و حال هم از کسبی نفع کرده است خرج سال از مالیکه نفع نموده است حساب میشود و بعد از آن باید
آن خمس بدهد نه اینکه از مال بیش خرج سال حساب کنند و در صورت دادن خمس واجب نیست اگر کسی
مال را بخرد که از عین آن مال نفع کند دادن خمس آن لازم نیست اما اگر غرضش آنست که اصل مال باقی
بماند و از نفع آن کسب نماید خمس آن نفع را باید بدهد نه اصل مال را و اگر در سال احتیاج باشد
بجهیز عروسی یا کنیزی یا اسبی یا خانه یا کاوی و مثل اینها از خرج سال حساب میشود و اگر در سال دیگر
هم باشد خمس آن لازم نیست زیرا که غرضش اکتساب نبوده است اما اگر غرضش از خریدن اینها
برای سال بعد باشد خمس آن را باید داد و اگر خانه یا ظروف یا فرش از سال قبل باقی باشد
در خرج سال بعد حساب کنند یا برای سال بعد علیحده از ارباح تجارات خانه بسازد و فرش
نمی خرد اگر آن پیشی کفایت کند و کفن خمس دارد از خرج سال حساب نیست مگر اینکه خمس قیمتش

داده باشند و بعد از اینکه خمس کفنش را داده‌اند پس اگر قیمتش زیاد شود در آن زیادتی خمس نیست زیرا که
غرض از او کسب کردن نیست و نصف خمس مال امام علیه السلام است و در عصر غیبت واجبست که بمجتهد
جامع الشرائط بدهند تا او در مصرفی که میداند صرف نماید و اما نصف دیگر پس مستحقش
سید فقیر است که شیعه باشد و خرج سال خود و عیالش را نداشته باشد و کسی هم که خرجش را
بآن کند نداشته باشد و همچنین یتیم سادات و ابن سبیل از ایشان و کسیکه مادرش سید باشد
نه پدرش خمس باو نمیرسد و بهتر آنست که این نصف را هم بمجتهد برسانند که در مصرفش صرف
کند **باب پنجم** در بیان روزه ماه رمضانست و در آن چند فصلست **فصل** شرطست
در روزه نیت قربت پس باید که شبی از شبهای ماه رمضان نیت کند که فردا روزه میگیرم
قربة الی الله و قصد اینکه روزه رمضانست لازم نیست و داعی کافیست و وقت نیت از اول شب
تا وقت صبح و قصد وجوب و اداء واجب نیست و هر گاه شب فراموش کند نیت را و قبل از ظهر بخاطرش
بیاید و فورا نیت کند صحیح است نیت و قضاء رمضان و غیرش از اول شب است تا وقت ظهر و هم
چنین است نذر مطلق و هر گاه آخر شعبان مشتبه شود برمضان مستحبست که روزه بقصد شعبان
بگیرد و بعد از آن اگر معلوم شد که از رمضان بوده است کافی خواهد بود و اگر از روز اول نیت
وجوب کند و اگر قصد کند که اگر رمضانست واجب و اگر شعبانست مستحب باز کافی نیست اما
رمضان حساب میشود نه از شعبان و اول وقت روزه طلوع صبح صادقست و آخر وقتش زوال حمره
مشرقیه است و اگر بعد از ظهر یوم الشک معلوم شد که ماه رمضانست و این شخص خورده بود
پس واجبست که دیگر چیزی نخورد و قضای آن روز را بعمل آورد و لازم نیست در نیت کردن نیت
فصل کف نفس از همه مفطرات کند باین نحو که همه را در قصد بگذراند بلکه قصد اجمالی
کافیست **فصل** شرطست در وجوب روزه رمضان بلوغ و عقل پس واجب نمیشود بر طفل
و دیوانه و بیهوش و قضا هم بر ایشان لازم نیست و واجب نیست روزه رمضان بر کسی که حایض
باشد یا در نفاس باشد یا ناخوش باشد بر وجهی که متضرر بشود بروزه گرفتن یا مسافر باشد لکن
قضا بر ایشان لازمست بلی اگر مسافر در حکم حاضر باشد مثل اینکه قصد اقامه کرده باشد یا اینکه
سی روز متردد در جائی بماند یا اینکه سفرش معصیت باشد یا اینکه جاهل مسئله باشد پس
روزه اینها صحیح است و مرضی که باعث سقوط روزه میشود اعم از آنست که باعث زیادتی
مرض باشد یا باعث طول کشیدن مرض بشود یا اینکه صحیح است اما روزه باعث مرض میشود
و در همه این صور باید افطار نماید و مظنه ضرر کافیست و قول اهل خبره معتبر است **فصل** بدانکه

حقیقت روزه امساک از مفطراتست با نیت لهذا واجبست بر مکلف معرفت مفطرات
و آن ده چیز است اول خوردن دوم آشامیدن و فرقی نیست در ماکول و مشروب میان اینکه
از اشیاء معتاده باشد یا غیر آن اعم از اینکه بنحو متعارف اکل و شرب کند یا غیر متعارف چه
بطور چاشیدن باشد یا فرو بردن و اگر غذای باقی مانده زیر دندانها را فرو برد روزه‌اش
باطلست و آب دهن خوردن عیبی ندارد مادامیکه از دهن بیرون نیامده باشد و از لب
تجاوز نکرده باشد یعنی از مخرج حروف شفویه تجاوز نکرده باشد و همچنین است آب دماغ
پس اگر بفضای فم رسیده باشد فرو بردنش عیبی ندارد و اما اگر بسیله باشد روزه‌اش
باطلست و همچنین است بلغمی که از سینه بیرون آید و حد خوردن آنست که از فضای حلق تجاوز
کند یعنی از مخرج خاء و الا عیبی ندارد و چیزیکه از معده ببالا آید احتیاطا پس اگر بمخرج خا
نرسیده فرو برد عیبی ندارد و اگر بمخرج خا رسید بعد فرو بردنش باعث بطلان روزه
سوم حقنه کردنست اگر چه از برای ضرورت باشد مثل تداوی اما در این صورتها معصیتی
ندارد بلکه همین موجب بطلان روزه است چهارم جماع کردنست بقدری که حشفه داخل شود
هر چند انزال منی نشود و فرقی نیست ما بین اینکه دخول در قبل زن باشد یا در دبر یا در دبر مرد و هم
چنین است وطی حیوان العیاذ بالله و فرقی نیست ما بین اینکه موطوء زنده باشد یا مرده و روزه
موطوء هم باطل میشود پنجم استمنا کردنست یعنی انزال منی کند بغیر جماع چه بنگاه کردن بزن
یا پسر باشد یا بازی کردن یا بوسه دادن چه زن خود باشد و چه بیگانه اما در وقتی که قصدش
انزال منی باشد یا اطمینان نداشت از خود به نیامدن منی و اگر قصدش انزال نبود بعد انزال
شد یا اینکه اطمینان از خود داشت به نیامدن منی بعد آمد روزه‌اش فاسد نمیشود ششم
دروغ بستن بر خدا و پیغمبر و دوازده امام اما چه در امر دین و چه در امر دنیا و چه دروغ بستن از
جنبه قول باشد یا فعل و همچنین است فتوی گفتن و حکم کردن بغیر ما انزل الله اگر چه جاهل باشد ماد
امیکه اعتقاد بصدق نداشته باشد هفتم سر فرو بردن در زیر آبست هر چند بدن را در زیر
آب فرو نبرد و فرقی نیست ما بین اینکه آب مطلق باشد یا مضاف و غسلش هم باطلست هشتم
رسانیدن غبار غلیظ است بحلق چه از خاک باشد یا از دیگر اشیاء و معتبر در غلظت صدق
اسمست و دخان و بخار ضرری ندارد اما دود قلیان پس احتیاطا باید در ترک آن نمود باید که غبار
کنند و بکشند و اگر مظنه دارد که در فلان مکان ایستادن باعث دخول غبار بحلق میشود عیبی
ندارد مادامیکه یقین ندارد و اگر آب دهن او مخلوط بغبار شده باشد و شک کند که بحلق رسید

بازعیبی ندارد بلکه مثل حقنه کردن یعنی اماله کردن بچیزی که مایع باشد یعنی جسمی باشد که روان
باشد و اما بچیز خشک عیبی ندارد و فرقی نیست که مایع آنکه مأکول باشد یا غیر آن
دهشتم بقا بر جنابت تا صبح اگر از خواب بیدار شد و دید که جنب است و عزم کرد که بخوابد
و برخیزد و غسل کند و اتفاقاً خوابش برد اگر بیدار نشد عیبی ندارد و اگر قصد غسل اصلا نکند
روزه اش باطل است و خلاصه کلام اینست که خواب اول جایز است با قصد غسل و ممکن بودن
بیدار شدن بحسب عادت و خواب دوم و سوم جایز نیست مگر با یقین یا اینکه بیدار میشود و آن
خوابیکه جنابت در او حاصل شده از خواب اول حساب میشود و نه از ثانی و اگر جنب شد و مطلع
نشد پس خوابید و دو مرتبه بیدار شد و مطلع نشد پس خوابید این خواب بعد از مطلع
شدن بمنزله خواب اول است و این باقی ماندن بر جنابت مفطر روزه واجب است نه مستحب
و باقی ماندن بر حدث حیض و نفاس مثل باقی ماندن بر جنابت در تفصیلی که گذشت دهم
چنین است ترک اغسال نهاری استحاضه در وقتیکه کثیره باشد و اما متوسطه پس موقوف
بر همان غسل صبح اگر چه بعد از صبح کند و اگر کسی عمداً خود را جنب کند و بداند یا مظنه
داشته باشد که آنقدر وقت باقی نیست تا بصبح که غسل کند حکم او مثل باقی ماندن
بر جنابت عمداً تا صبح و چند چیز است که روزه را باطل میکند مثل بیرون آمدن خون حیض
و نفاس در اثناء روز و حادث شدن مرضی که ضرر داشته باشد روزه که فی الجمله آن مرض و
عارض شدن ارتداد مخرج از اسلام و عارض شدن سفر شرعی قبل ظهر و عارض شدن [illegible]
و بیهوشی و مستی و عارض شدن وجوب افطار بجهت خوف بر نفس محترمه مثل آنکه نتواند او مفطر
باشد پس در این صورت روزه او باطل میشود هر چند که افطار نکند و اکثر اینها از مفطرات
اضطراری اند فصل بدانکه مفطراتیکه ذکر شد از ده چیز اگر عمداً و اختیاراً و بتخصیص صادر شود
روزه باطل میکند و هرگاه سهواً باطل نمیشود و هرگاه جهلاً باشد قضا واجب است نه کفاره و هرگاه بالاکراه
باشد بنحویکه شخص از اختیار بالمره خارج شود باطل نمیشود و هرگاه از اختیار خارج نشود مثل اینکه
خود مضطر بعمل آورد بجهت خوف از کسی یا بتقیه از خلاف مذهب پس روزه اش باطل است و قضا
بر او واجب است نه کفاره فصل واجب میشود قضا و کفاره هرگاه عمداً و اختیاراً اکل و یا شرب کند
و کفاره یکی از سه چیز است یا دو ماه روزه بگیرد که یکماه و یک روز آن متصل باشد که اختیاراً فاصله
نه دهد یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد و در این سه امر مخیر است و اگر افطار

بحرام کند هر سه کفاره واجب میشود بنا بر احوط و مثل خوردن و آشامیدن است در وجوب
قضا و کفاره جماع تا حشفه غایب شود و استمناء و عمداً ماندن بر جنابت تا صبح و ایصال غبار
بحلق و ارتماس و کذب بخدا و رسول و ائمه و خواب جنب تا صبح با قصد ترک غسل یا عادة بر بیدار
نشدن و خواب سوم جنب تا صبح هر چند قصد غسل داشته باشد و اما قی کردن عمداً پس
قضا است نه کفاره و همچنین است حقنه بمایع فصل واجب میشود قضا بدون کفاره هرگاه
در ماه رمضان قبل از ملاحظه فجر مفطری بعمل آورد و حال آنکه قادر بر ملاحظه فجر بود و بعد معلوم
شود که در وقت عمل آوردن مفطر فجر طلوع کرده بوده است و همچنین است هرگاه کسی باو خبر
بدهد که فجر طلوع نکرده یا باو خبر بدهد که طلوع کرده است و اعتماد بقول او نکند بجهت ظن
بکذب او که مفطر بعمل آورد و بعد معلوم شود که فجر طالع بوده است با آنکه قادر بر مراعات فجر بوده است
و در این سه صورت فرقی نیست که ظن ببقاء لیل یا بعدم بقاء آن شک داشته باشد و هرگاه خود
مراعات فجر را بکند و یقین کند که صبح نشده بجهت اینکه صبح را نمیشناخت و در واقع صبح بود
یا اینکه شک باقی بماند یا علم مآن مع ذلک مفطر بعمل آورد و بعد معلوم شود که بعد از آن فجر
مفطر بعمل آورده پس حال آن مثل کسی است که ملاحظه فجر نکرده و هرگاه صبح را میشناسد
و ملاحظه فجر را کرده و قضا بر او نیست هر چند معلوم شود که بعد از فجر مفطر بعمل آورده یا هرگاه
ملاحظه فجر را کرده و مظنه کرده که آنقدر باقی مانده که سحور بخورد پس احوط اینست که بخورد و هرگاه
بخورد و بعد معلوم شود که روز بوده احتیاط آنست که قضا کند و هرگاه قادر بر مراعات فجر نباشد
مثل محبوس و کور و بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است قضا ندارد و هرگاه مراعات فجر را
نکرده و خورد و آخرهم معلوم نشد که صبح بوده است یا نه قضا ندارد و هم چنین در وقتیکه یقین کند
که فجر طلوع نکرده بجهت اعتقاد ملاحظه فجر نمود و خورد و بعد معلوم شد که صبح بوده قضا ندارد
و همچنین هرگاه مراعات فجر کرده و معلوم نشد که صبح است یا نه بجهت بودن ابر و مانند آن و خورد و
بعد معلوم شد که صبح بوده است قضا ندارد و هرگاه دو عادل شهادت بدهند که صبح شده است
و بخورد لازم است قضا و کفاره مگر اینکه معلوم شود که سهو و خطا کرده اند و کسیکه گمان کند که خبر ایشان
لازم نیست براو فحص و جایز است چیز خوردن و مفطر بعمل آوردن و هرگاه جنبی در شب عید و خوابید
کند در دفعه دوم و قصد او غسل کردن قبل از صبح باشد و بیدار نشود تا صبح قضا دارد
و نه کفاره و حائض و نفساء مثل جنب است فصل هرگاه افطار کند بدون ملاحظه
مغرب یا نه بر ملاحظه و اعتماد نماید بخبر کسیکه گفت مغرب شده است یا اینکه جهل کس

معتبر نبود باید قضا کند هر چند با اشتباه باقی ماند و هر گاه مبدا انست که در این صورت افطار جایز
نیست کفاره هم باید بدهد و هر گاه دو عادل شهادت دادند که مغرب شده و افطار کرد بعد معلوم
شد که روز باقی بوده قضا لازم نیست و نه کفاره و هر گاه دو عادل شهادت دادند که روز باقیست
و خود مفطر شد قضا لازم است مطلقا و کفاره هم لازم نیست با علم بجهت افطار و اگر معلوم شد
که بهوا خطا کرده بودند قضا و کفاره لازم نیست لکن معصیت کرده است و هر گاه یقین
کند بغروب و افطار کند بعد معلوم شود که روز بوده چیزی بر او نیست هر چند احوط قضا است و
هر گاه هوا احتمال غروب کرده و یقین بغروب نکرده و افطار کرد بعد معلوم شد که غروب بوده
قضا و کفاره هر دو لازم است و هر گاه عالم بجهت افطار باشد و هر گاه نتواند تحصیل یقین بغروب
کند بجهت حبس یا کوری یا بجهت عمل بظن میکنند و تاخیر تا زمان حصول یقین احوط است و هر گاه
افطار کند بجهت ظلمت هوا پس اگر ظن بعدم غروب داشته و غروب باشد تمامست و قضاء
لازم است مطلقا و کفاره هم واجبست هر گاه بنا کند افطار حرامست مگر اینکه معلوم شود که افطار
بعد از غروب بوده است پس چیزی بر او نیست لیکن معصیت چیزی نیست و هر گاه ظن بغروب باشد بجهت
علت تحصیل علم پس جایز است که افطار کند و بر او چیزی نیست و هر گاه بتواند تحصیل بدون تاخیر
انداختن بظن جایز نیست پس هر گاه با ظن در این صورت افطار کند قضا لازم است مطلقا
و کفاره هم واجبست بشرط علم بجهت افطار و هر گاه معلوم شد که افطار در شب بوده بغیر معصیت
چیزی نیست و معنی نیست که مردم از صبح تا شب روزه میگیرند و شب شیطان وسوسه میکند و در وقت
صبر میکنند تا غروب شود الیه صبر نمایند تا یقین بغروب کنند و عبث بجهت یک قضا روزه را
باطل نکنند فصل بدانکه ثابت میشود هلال رمضان و شوال بدیدن خود مکلف و شهادة دو
عادل و شیاعی که مورث یقین باشد بلی اگر نزد مجتهد ثابت شود و مجتهد حکم کند حکم او نافذ است
بر غیر مجتهد و شیوع در نزد ملاها معتبر نیست خصوصا در دنیا بعضی از محرمات بدانکه حرامست ربا
و آن بیع جنس بجنس است مثل اینکه یکمن برنج بدهد و یکمن و دو عوض بگیرد بطور بیع و شراء و زیادتی
هم بگیرد و ربا میان پدر و پسر و زن با شوهر نیست و معامله نمودن حرامست مگر اینکه ان نفع بر هر دو را
مصالحه منتقل شود و ریا نیز حرامست یعنی کاری کند که مردم بگویند این مرد مؤمنست و تکبر حرامست
مگر بر متکبر و غیبت حرامست و معنی وی اینست که در حال نبودن شخص چیزی بگویند یا کاری کنند
که اگر حضور داشت بدش میامد اگرچه صفتی را بگویند که در او موجود بوده اگر کسی ضروری دین
را منکر شود مثل اینکه بگوید ملاها مال مردم را میخورند و یا اینکه این چه دینست ملاها خود دیدهاند

اند با اینکه این چه نماز نیست با اینکه خدا عدالت نمیکند چنین شخص اگر بمیرد و مادر او مسلمان باشد
و طفل هم مسلمان بود این باعث نجاست است و توبه چنین شخص قبول نیست و زن او عده وفات نگه دارد و
بعد بدون طلاق شوهر کند و مال او را تقسیم کنند و این شخص نجس است و مکروهات است احتکار
یعنی چیزی که زائد دارد تا اینکه گران شود و قحطی شود و بهای اعلی بفروشد و حرامست ترازو را کم و زیاد
کنند در سنگ و کتاب خدا در قرآن میفرماید وای بر اینها مگر گمان ندارند که در روزی
زنده میشوند که ایشان را باتش اندازند ایش می نمایم و حرامست دروغ گفتن و حدیثی که درست ندانی
و بگوئی و مسئله بپرسند و رای مجتهد حتی ندانسته باشی و بگوئی نعوذ بالله و در تقلید مجتهد
مطلقا کافیست و همچنین اخبار اهل خبره اگرچه یکنفر باشد و حرامست مال یتیم خوردن و مال مردم بی اذن
صاحب خوردن و دزدی کردن و زنا کردن و نامرد بازی مثل زناست ما دامیکه عقد نشده است و
روی نامحرم عمدا نگاه کردن و دیدن عمارة شراب خوردن و بخل کینه پیروی حسد با برادر مؤمن
و همچنین سخن چینی کردن و نا امید بودن از رحمت خدا و ظلم کردن و فساد دین از اصول و فروع
با دنگر گرفتن و برادر مؤمن قهر کردن و خوار شریعت کردن و اگر کسی خمس و زکوة را منکر باشد
باعث بنا است و حکم مجتهد را رد کردن باعث خبر حضرت صاحب الامر است
او وکیل نصف که در این بلاد است باطلست و اجماعی میان علماست و اگر بخواهند چنین کنند
نصف از این را بفرستند بکنند بمبلغ معین فلعنة نصف بکر را که عمل کرده است
مصالحه نماید بان مبلغ و شعار ... و امر بمعروف و نهی از معصیت بشرط
قدرت و تا بیز بازی کردن و تخم مرغ حرامست ... عوض بگیرند یعنی ...
حرامست اجاره ... معتبر ... عمل ... این نوع دادی ...
مگر بعد مصالحه کنند و اجاره ملک برای چرانیدن باطلست و مشهور میان علما و فقها لفظ ...
بعضی از اخبار ... بلکه ... مجتهد بن آقا باقر ... در بعضی از سوال و جواب ...
ظهور اجماع نموده است ... گرفتن و گوسفند اجاره نمودن از برای شیر ...
بجواز ... اجاره ... باطلست ... که در این ... مصالحه کنند
و احضار ... حرامست و اجماعی میان علما و عمل بوصیت از صوم و صلوة و سایر عبادات واجب
فوت ... تاخیر انداختن حرامست و طلب کسی نمودن با قلت حرامست و حیله ... برکردن با
برادر مؤمن حرامست و اگر کسی نباشد که تعلیم مسائل بمردم نماید واجبست که مردم اجرت بدهند
شخصی را بکنند که تعلیم مسائل با ایشان نماید والله تعالی اعلم تمام شد این رساله در روز جمعه بیست
چهارم شهر شوال در سنه ... مصنفش محمد بن سلیمان طبیب تنکابنی در ۱۲۶۰ سنه خداوند توفیق دهد مردم را

بر باد

بسم الله الرحمن الرحیم واله صل علی محمد بجمله الله کردان ما اخرت ذخیره از وا رساله این ممتا فتن یادکر
الحمد لله وصلی الله علی محمد واله ونشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله والحمد لله رب العالمین
اما بعد چنین کوید بنده شرمسار مجرم درکاه حضرت افریدکار محمد بن سلیمان الطبیب التنکابنی
که این رساله است مسماة بهدایة الابرار در بیان خلل و اعتبار در نماز و احکام نماز قضا که بخواهش بعضی
از فضلا این قاصر بیادکار ماند که باعث هدایة مسلمانان کردد و در فزع اکبر وسیله نجات مؤمنین
شود بدانکه بحث کنندکی دواعی برادران دینی در این رساله در چند باب واقع میشود باب اول
در بیان حکم عمد است بدانکه اکر کسی اتیان بنماز نماید با جمیع شرائط ان بنحوی که مطابق باشد با انچه
شارع امر بان فرموده است ان نماز صحیح است و مسقط قضا است و اکر بدین نحو نباشد امتثال
حاصل نمیشود و اشتغال ذمه مکلف بنماز باقیست خواه نماز را بالمره ترک کند چه از روی عمد و چه از روی
جهل وچه از روی سهو یا فاسد بخواند و همچنین نماز باطلست اکر بجا نیاورد چیزی از واجبات
نماز را از روی عمد چه شرط باشد مثل طهارت و قبله و مخوان و چه جزء باشد مثل رکوع و قرائت و مثل
ان و چه کیفیت نماز باشد چون طمأنینه و مخوان یا از جمله تروک باشد مثل استدبار و فعل کثیر و مخوان
یا اینکه بجا بیاورد چیزی را که واجب الترکست یا ترک کند چیزی را که واجب است فعل ان در حال جاهل
بوجوب یا ترک ان چیز باشد یا جاهل ببطلان باشد بکرده و چه در اختلاف چه جاهل بحکم باشد
یا جاهل بموضوع پس جاهل مسئله در این مقام معذور نیست و همچنین معذور نیست جاهل بغصبیت آب
و غصبیت چنانکه نماز را ادا میکند با غصبیت مکانی که دارد و نماز میکند با نجاست ثوب یا بدن بتفصیلی
که در کتاب طهارت بیان نمودیم و اکر کسی وضو بسازد با اب غصبی با علم بغصبیت و نماز بخواند وضو
و نماز هر دو باطلست و اکر فراموش نماید غصبیت را پس اکر وقت باقیست اعاده میکند و اکر وقت
باقی نیست قضا از او بعمل میاورد و اکر جاهل بغصبیت اب بود در اثنای وضو پس اکر مواضع شستن بعضی
باقیست بقیه مواضع را باب مباح میشوید و اکر مواضع شستن تمام شده و مواضع مسح باقیست پس
از همان تری اب مغصوب مسح نماید زیرا که ان تری در حکم تالف است بسبب تلف عوض ان اب بر ذمه
شخص قرار میکیرد پس این تالف مال وضو کیرنده است والا لازم می اید که از برای مغصوب بین جمع میان
عوض و معوض شده باشد و جاهل بغصبیت مکان وضو معذور است و اکر بداند که نمازش در
مکان غصبی واقع شده است یا اب وضو غصبی بوده است ولیکن شک دارد که ایا در زمانیکه داخل
در نماز شد از روی جهل بغصبیت بوده است یا با علم بود حمل نماید فعل سابق خود را بر صحت و فرقی
میان اینکه این شک در وقت واقع شده باشد یا خارج وقت نیست باب دوم در احکام سهویست بدانکه

اکرکسی

اکر کسی اخلال نماید برکنی از ارکان نماز و داخل در رکن دیکر شده باشد نمازش باطلست و باید از سر
کیرد و چیزی که قائم مقام رکنست چون ایما برای رکوع بالنسبه بمریض حکم رکن را دارد و اکر داخل
در رکن دیکر نشده است زمان باقی که فراموش کرده است پس بجا بیاورد با ما بعد اکر تصحیح شود
اخلال بدو رکن پیش از داخل شدن در رکن ثالث مثل اینکه نشست با خم شد برای سجده و بخاطر
او را اخلال بتکبیر و رکوع یا از تکبیر میکیرد و میخواند تا اخر و داخل در سجود شد بعد بخاطر
او را اخلال بدو رکن ما و نمازش باطلست لیکن ظاهر انکه از تکبیر که رفتن حکم ابطال و اعاده را
داده زیرا که تکبیر باید مقارن با نیت باشد پس نماز از سر کرفته است و اکر کسی نیت را فراموش
نماید تا اینکه تکبیر را بکوید نمازش باطلست و همچنین اکر تکبیر را فراموش کرده تا اینکه قرائت
یا اینکه رکوع را فراموش نموده تا اینکه داخل در سجود شد یا اینکه سجدتین را فراموش نموده تا اینکه
داخل شد در رکوع رکعت دیکر و همچنین نماز باطلست اکر زیاد در نمازش یک رکوعی یا رکعتی
یا دو سجده چه از روی عمد باشد از روی سهو باشد یا از روی جهل باشد بلی استثناء
شده است زیادتی رکوع بالنسبه بماموم در صورتیکه اول رکوع کرد بکمان اینکه امام داخل در رکوع
شده است پس کاشف بعمل امد که هنوز امام رکوع ننموده باید بر کردد و دوباره همراه امام برکوع
بیاید و همچنین است کلام در سجده و اکر کسی یک رکعت زیاده خواند سهوا و هنوز برکوع نرسیده
بخاطر اورد که این زیادتی است پس بنشیند پس اکر تشهد نخوانده بود میخواند و سلام میکوید
و اکر تشهد خوانده بود همان سلام میکوید و نمازش صحیح است و اکر از روی فراموشی رکوع را
سجدتین را پس اکر داخل رکن دیکر نشده است نمازش صحیح و مابعد را بعمل اورد
داخل رکن دیکر شده است نمازش باطلست و اکر یک رکعت یا کمتر از روی سهو پس اکر منافی
بعمل نیاورده است پس بیاورد یک رکعت را و الا نماز باطلست چه ان منافی بنحوی باشد
که باطل کند نماز را عمدا و سهوا یا باطل کند عمدا نه سهوا مانند کلام و اکر متحیر باشد مبنا فرض
واقع و عزم برا تمام نمود پس فراموش کرده بود و رکعت سلام کفت نمازش صحیح است و اکر دو رکعت
سوم سلام کفت مثلا نشست که نقص رکعتی نموده باشد و اکر کسی سلام را فراموش نماید پس اکر منافی
بعمل نیاورده است بیاورد و الا نماز باطلست فصل اکر کسی ترک نماید دو سجده را و نداند
که ان دو سجده از یک رکعتست یا هر یک از یک رکعت اولی صحت است پس بیاورد آن دو سجده
فراموش شد و همچنین است اکر سه سجده را فراموش نموده است و شک دارد که دو سجده از ان
سه سجده از یک رکعتست یا از دو رکعت یا اینکه ترک کند چهار سجده را یا زیاده یا قطع داشته

باشد بسلامت یکی از رکعات و شک داشته باشد در باقی و اگر یکسجده را فراموش کند و شک
دارد که از نماز اولست یا دوم بنا را بر این گذارد که از نماز دوم است لیکن این بنا ثمری ندارد
بلکه اتیان نماید بان سجده بنیت قربت و قصد تعیین که از کدام نماز است لازم نیست و هم
چنین لازم نیست که تعیین نمودن اینکه از کدام رکعتست و اگر یقین دارد که دو سجده را ترک
و شک دارد که یا از نماز اولست یا از نماز دوم و یقین دارد که اگر از نماز دوم باشد هر یک از
سجده از یک رکعت است اظهر صحتست و احوط اعاده دوم است و اگر همین مسئله را بعکس فرض
کنی باز حکم بصحت هر دو نماز است **فصل** اگر کسی اخلال کند و ترک نماید واجبی از واجبات
نماز را از روی سهو پس ان منقسم میشود بسه قسم اول اینکه نماز را تمام میکند و اتیان بان منسی نماید
مثل اینکه فراموش نماید حمد را یا سوره را یا قرائت هر دو را تا اینکه داخل در رکوع شد پس نماز را
تمام کند و تدارک منسی نمی نماید یا اینکه جهر و اخفات را فراموش نمود یا اینکه تسبیحات اربع را فراموش
نمود تا اینکه داخل در رکوع شد یا اینکه فراموش نمود ذکر رکوع را یا طمانینه در رکوع را تا
رفع راس از رکوع نمود یا طمانینه رفع راس از رکوع را تا داخل در سجود شد یا فراموش نمود
ذکر در سجود اول را یا سجود بر اعضای هفتگانه را یا طمانینه در سجود را تا رفع راس از سجود نمود
یا رفع راس از سجود اول را فراموش نمود یا طمانینه و رفع راس را تا داخل سجده دوم شد یا اینکه
فراموش نمود ذکر در سجود ثانی را یا سجود بر اعضای سبعه را یا طمانینه سجود ثانی را تا رفع راس
از سجده دوم پس حکم در همه صور انست که نماز را تمام کند و اتیان بان فراموش شده را ننماید
قسم دوم اینکه باید اتیان بان فراموش شده نمود و سجده سهو لازم نیست مثل اینکه فراموش
کرد قرائت حمد را تا اینکه قرائت سوره نمود پس باید حمد را بخواند و سوره را هم بخواند چه همان سوره اولی
باشد یا نه و چه تمام سوره را خوانده باشد یا نه و چه داخل قنوت شده باشد یا نه و چه داخل در هوی
بجهت رکوع شده باشد یا نه و چه فراموش شده همه حمد باشد یا ابعاض ان یا اینکه فراموش کند
رکوع را و متذکر شود پیش از داخل در سجده اولی پس رکوع را بعمل می آورد و بعد سجده را بعمل
می آورد لیکن باید بایستد و بعد از ان رکوع کند تا قیام متصل برکوع بعمل اید و همچنین اگر کسی ترک
نماید یکسجده را یا دو سجده را و بخاطرش آورد پیش از داخل شدن در رکوع رکعت دیگر پس باید
سجود را بعمل آورد و بقیه نماز را بخواند و اگر فراموش شده سجده دوم باشد اگر نشسته باشد یا نشسته
باشد بقصد جلوس میان دو سجده بلکه استراحت یا تشهد نشسته بنشیند بعد سجده دوم را

بعمل

بعمل آورد و اگر نشسته بوده بکر احتیاج بنشستن نیست بلکه همان سجده را بعمل می آورد و اگر شک
کند که آیا نشسته بوده یا نه بنا را بر این گذارد که نشسته بوده و اگر تشهد را فراموش کرد و قبل از رکوع
رکعت دیگر بخاطر آورد بنشیند و تشهد را بخواند و اگر کسی فراموش نماید در رکعت آخر سجده
را و تشهد را پس اگر پیش از سلام بخاطرش آمد اول سجده را بعمل آورد بعد تشهد را بعد سلام را
و اگر بعد از سلام بخاطر آورد پس اگر فراموش شده دو سجده بود حکم آن دارد که یک رکعت را فراموش
نموده باشد و اگر یک سجده بود همان سجده را قضا نماید و آن تشهد را نیز بخواند و اگر صلوات
بر محمد و آل محمد را فراموش کرد تا بعد از سلام بخاطرش آمد قضای آن صلوات را میکند و اگر صلوات را
تشهد اول بود و پیش از رکوع رکعت دیگر بخاطرش آمد می نشیند و میخواند و ابعاض صلوات
و ابعاض تشهد هم حکم تشهد فراموش شده را دارند قسم سوم اینکه تدارک منسی نماید یعنی فراموش
شده را بعمل آورد و دو سجده سهو نیز باید بعمل آورد و آن تشهد فراموش شده است که بخاطر آورد
بعد از تحول در رکوع رکعت دیگر پس باید که آن تشهد را قضا کند و دو سجده سهو نیز بعمل
آورد و همچنین اگر یکسجده را فراموش کند و بخاطرش نیاورد تا داخل رکوع شود باید همان سجده را
قضا نماید بعد از نماز و دو سجده سهو نیز نماید و اگر تشهد و یکسجده را فراموش کند تا داخل
رکوع شود باید بعد از نماز اول سجده را بعمل آورد بعد تشهد را بعد دو سجده سهو برای
سجده منسیه و دو سجده سهو برای تشهد منسی و در عمل آوردن منسی نیت قربت کافیست و
نیت اداء و قضا ضرور نیست **باب سوم** در احکام شکیات و در آن چند فصل است **فصل** اگر کسی
شک کند در فعلی از افعال نماز پس اگر محلش باقیست مشکوک فیه را بعمل می آورد و اگر از محل تجاوز
کرده است نمازش را تمام کند و صحیح است و اگر مشکوک فیه را در محلش بعمل آورد پس از آن معلوم شد که آن
فعل را بعمل آورده بود پس اگر آن مشکوک فیه رکنست نمازش باطلست و اگر رکن نیست عیبی ندارد
و در این احکام مذکوره فرقی نیست مثلا اینکه در دو رکعت اولین باشد یا اخیرتین و محل … زایل میشود
بمحض دخول در فعل غیر مشکوک فیه چه فعل واجب باشد یا مستحب یا مقدمه پس داخل شدن در ابعاض
فاتحه و سوره از ایات یا کلمات یا حروف یا اذکار یا هوی در سجود یا هوی در رکوع باعث سقوط
اعتنا بشک در سابقست بعد از دخول در لاحق پس اگر شک در نیت کند بعد از تکبیر یا در تکبیر
پیش از قرائت و یا در قرائت پیش از رکوع و یا در رکوع پیش از سجود اعتنا نمی نماید بمشکوک و بعضی
ادعای اتفاق در این مقام نموده اند و اگر شک کند در تکبیر و حال اینکه داخل در قرائت شده
باشد یا در قرائت و حال اینکه در رکوع باشد یا در رکوع و حال اینکه در سجود باشد یا در سجود
و حال اینکه در رکوع رکعت دیگر باشد اعتنای بان شک نیست و نمازش صحیح است همچنین اعتنا

شك او نيست اگر شك در حمد كند و حال آنكه مشغول بقرائت سوره است يا شك در قرائت
كند و حال آنكه در قنوت است يا شك در قرائت كند و حال آنكه داخل در هوى بجهت ركوع
شده است يا شك در سجود نمايد و حال آنكه داخل در تشهد است يا شك در تشهد نمايد
و حال آنكه در قيام ركعت ديگر است پس در اين صورتها اعتنائى ندارد و بنا را بعدم گذارد
بشك او نيست اگر شك كند در واجبى از واجبات ركوع يا واجبى از واجبات سجود غير گذاشتن
بر زمين و حال آنكه رفع راس از ركوع و سجود نموده باشد يا شك در انتصاب از ركوع نمود و حال
آنكه داخل شد در هوى بجهت سجود يا شك در نيت نمود بعد از خواندن تكبير يا شك در
سلام نمود و حال آنكه داخل در نماز احتياط است يا آنكه داخل در عمل اجزاء منسيه است
و بالجمله در هيچ يك از اين صور اعتنائى بشك او نيست و همچنين اگر شك كند كه نماز بعمل آورد
يا نه و حال آنكه وقت گذشته است يا آنكه شك كند در اجزاء وضو يا غسل يا تيمم و حال آنكه
از محل تجاوز نموده باشد و اگر شك كند در فعل نماز و حال آنكه مقدار بعمل آوردن يك ركعت
باقى است باز اعتنا دارد يا آن شك نسبت بظهر نمود در ظهر بعد از دخول در عصر يا فراغ از عصر
باز اين شك را اعتنائى نيست **فصل** بدانكه شك در نماز دو ركعتى در صورتيكه اين نمازها
واجب باشد چون نماز صبح و نماز مسافر و نماز عيدين بر فرض وجوب و نماز كسوف باعث بطلان نماز
و بايد آن نماز را اعاده كند و اگر در عدد ركوع نماز آيات شك كند بنا را بر اقل گذارد مگر آنكه شك
ميان ركوع پنجم و ششم باشد و بداند اگر ركوع پنجم است ركعت اول است و اگر ركوع ششم ركعت
ثانيه است در اين صورت شك مابين يك و دو ميشود نمازش باطلست و همچنين است شك در نماز مغرب و شك
در دو ركعت اول نماز چهار ركعتى و هر گاه اگر پاى بكند نماز آمد نمازش باطلست و اگر نداند كه چند
ركعت نماز كرده است يا آنكه شك كند كه هيچ ركعتى را بعمل آورده است يا نه نمازش باطلست **فصل**
بدانكه چهار صورت از صور شك عامة البلوى است كه هر گاه مكلف در آنها واجب عينى است و مسائل
صور دائنها آنها واجب كفائى است اول آنكه شك كند ميان دو و سه پس هرگاه پيش از اكمال سجدتين باشد
نمازش باطلست و اگر بعد از اكمال سجدتين نمازش صحيح است پس از آن احتياطا يك ركعت نماز
يا دو ركعت نشسته و مراد از اكمال سجدتين سر برداشتن از سجده ثانيه است اگر چه شرط نيست
كمال رفع راس بلكه اگر شروع در رفع راس از سجده دوم كند اكمال سجدتين بعمل آورده است
و در حين رفع راس پس بدانكه عبارت از گشودن دو چشم باشد در نماز مريض كه قادر بر اين
افعال نباشد مگر باشاره و ايما و اگر شك كند در ركعت دوم در اينكه يك سجده بعمل آورده
يا دو سجده پس از آن شك نمود ميان دو و سه پس اگر شروع در رفع راس نموده است نمازش باطلست

زيرا كه او محكوم بعمل آوردن سجده دوم است پس شكش راجع ميشود باكمال سجدتين ميان
و اگر بعد از سجده شروع در رفع راس است يا آنكه كثير الشك است نمازش صحيح است
و اگر كسى شك نمايد ميان دو و سه بعد از اكمال سجدتين پس از آن بنا براى ركعت چهارم گذارد بگذارد در
ميان دو و سه پس اگر اين شك در دوم در اينكه ركعت پيشين يا دوم بود يا سوم بنا را بر سه گذارد
و اگر شك او در آن نبود كه همين ركعتى كه در آن ايستاده است يا دوم است يا سوم نمازش باطل
زيرا كه شك او ميان دو و سه است پيش از اكمال سجدتين و بالجمله هر شك متاخر كه ضد متقدم
باشد باعث بطلان شك متقدم هست و اگر شك كند ميان سه و چهار پيش از اكمال سجدتين
پس بنا را بر چهار ميگذارد و بعد از آن علم حاصل شد بر آنكه دو ركعت بيشتر نيست نمازش
صحيح است بجهت استصحاب و عمل بر اعتقاد اخرى مينمايد يعنى نماز را تمام ميكند و اگر شك
كند ميان دو و سه پيش از اكمال سجدتين پس تمام كرد سجدتين و پس از آن علم حاصل شد كه ركعت
دوم يا سوم است نمازش صحيح است ملحوظ اعاده است پس از تمام نماز اگر كسى شكى كند كه
ميان دو و سه پس از آن بدون فوت محل شكش منقلب شد بصورتيكه پس عمل بشك اخرى ميكند دوم
اينكه شك كند ميان سه و چهار در هر حالتيكه باشد نمازش صحيح است بنا را بر چهار گذارد و تشهد
نمايد و احتياطا كند يك ركعت نشسته يا يك ركعت ايستاده و دو ركعت نشسته در اين مقام احوط است
همانكه در قسم اول يك ركعت ايستاده احوط است سوم اينكه شك كند ميان دو و چهار پس اگر پيش
از اكمال سجدتين است نمازش باطلست و اگر بعد از اكمال سجدتين است صحيح است بنا را بر
چهار گذارد و احتياطا كند بدو ركعت ايستاده و اگر بعد از اين شك بخاطرش آورد كه يك سجده را
پيش از اين شك فراموش نموده بود نمازش باطلست چهارم اينكه شك كند ميان دو و سه و چهار
پس اگر پيش از اكمال سجدتين است نمازش باطلست و اگر بعد از اكمال سجدتين است نمازش
صحيح است بنا را بر چهار گذارد و احتياطا كند بدو ركعت ايستاده و دو ركعت نشسته و دو ركعت
ايستاده را مقدم دارد بر دو ركعت نشسته پس اگر دو ركعت نشسته را مقدم دارد نمازش
باطلست و بايد از سر گيرد **فصل** بدانكه اگر شك كند ميان چهار و پنج پس هرگاه در حالت ايستادن
اگر انتصاب تا قبل از خواندن ركوع است آن ركعت را بهم ميزند و مى نشيند پس شكش راجع ميشود
بسه و چهار و عمل سه و چهار ميكند و اگر بعد از دخول در ركوع است تا قبل از اكمال سجدتين نمازش
باطلست و اگر بعد از رفع راس از سجده دوم است نمازش صحيح است بنا را بر چهار گذارد و دو
سجده سهو بعمل آورد و اگر شك كند ميان سه و پنج پس اگر پيش از ركوع است آن ركعت را بهم ميزند و
مى نشيند سلام ميگويد پس شك او راجع ميشود بدو و چهار و عمل دو و چهار را ميكند

و اگر این شک بعد از دخول در رکوع تا آخر نماز است نمازش باطل است و اگر شک کند میان سه
و چهار و پنج پس اگر پیش از رکوع است ایستاده رکعت را منهدم ساخته و شکش راجع میشود بدو و سه
و چهار پس عمل آن را میکند و اگر از رکوع تا آخر است نمازش باطل است و اگر شک کند میان پنج و شش
پس اگر پیش از رکوع است ایستاده رکعت را منهدم ساخته پس شکش راجع میشود بچهار و پنج بعد از اکمال
سجدتین و عمل او را میکند و اگر از رکوع تا آخر است نمازش باطل است و هر نمازیکه شک از شش
یا زیاده کند نماز باطل است و همچنین باطل است در هر جا که پای شش در میان باشد بعد از دخول در رکوع
است و همچنین باطل است اگر شک کند میان دو یا سه یا چهار یا مرکب از دو و سه و میان شش باشد پیش از
رکوع و همچنین است اگر شک کند میان دو و سه یا هر دو و میان پنج بعد از رکوع و اگر کسی شک و مفسد
و مبطل نماز کند پس غافل شود از قطع کردن نمازش پس آنان ظاهر شود بدون فاصله که آن
شک مفسد نبود بنا را بر اعتقاد اخری میگذارد و اگر کسی تکلیفش آن باشد که نماز را جالسا
نشسته [illegible] پس آن نماز احتیاط را که اثنای عمر باید نشسته بجا آورد و اگر کسی شک کند در نمازی
و گمان کرد که آن نماز دو رکعتی است پس از آن خواست که نماز را بهم زند قطع حاصل کرد که نماز چهار
رکعتی است بنا را بر اعتقاد اخری گذارد نماز را میکند [illegible] بعمل بیاورده باشد و اگر کسی شک کرده بود
بنمازی که آیا شک او در نماز پیشین بود یا همین نمازی که در دست بنا را بر آن گذارد که در آخری است
و اگر شک کند که مشکوک چیزی نیست که محلش باقیست یا چیزی بود که محلش گذشته است بنا را بر آن
گذارد که محلش باقیست و اگر کسی شک کند که شکش میان دو و سه بود یا دو و چهار بود یا دو و سه و چهار
بود پس شکش راجع میشود بدو و سه و چهار و عمل آن را کند و احتیاط اعاده است و اگر بعد از
فراغ از نماز شک کند که آیا شکی که در نماز کرده بود مفسد بود یا نه بنا را بر صحت گذارد بجهت
اینکه از محل گذشته و اگر شک کند که آیا این شکی که نموده است موجب چهار رکعت نماز احتیاط
بود یا دو رکعت احوط آنکه [illegible] رکعت را بعمل آورد پس از آن نماز را اعاده
کند و اگر کسی که شک کند در اثنای نماز و حکمش را نداند [illegible] بنا گذارد بر اقل یا اکثر
پس از آن سؤال کند اگر مطابق واقع بود نمازش صحیح است والا باید اعاده نماید و واجبست
بر شک کننده که فکر کند پس اگر مظنه بیک طرف بهم رساند بظن خود عمل کند چه ظن او بنا
بر اکثر باشد یا اقل و چه ظن بنفسه بهم رسد یا نه و چه نماز دو رکعتی باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی
و اگر شک کند بعد از تجاوز از محل تروی و فکر کردن در آن صورت لازم نیست و همچنین عمل بظن
میکند اگر چه مظنه بخلاف بود طرف شک بهم رساند در فرض نیست در این مقدمه میان اسباب

حصول

حصول ظن **فصل در احکام نماز احتیاط است** واجبست در نماز احتیاط خواندن حمد بدون
سوره با اخفات و واجبست در او تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و تشهد و سلام و همه
شروط نماز در او معتبر است و کسیکه نماز را بجهت اشتباه قبله بچهار جانب بخواند نماز احتیاط
بهمان جهتی میخواند که نمازش را بدان جانب خوانده بود مگر آنکه ظاهر شود که نماز را میان مشرق
و مغرب خوانده بود و حال آنکه از اهل عراق باشد یا وقت تنگ بود و نماز را بیک جانب خوانده
پس بعد از وقت ظاهر شد که نماز بغیر جهت قبله بود پس در این دو موضع احتیاط بجانب قبله
میخواند و نیت ادا و قضا لازم نیست بلکه قربت کافیست و واجبست که نماز احتیاط را فوراً بعمل
آورد بعد از نماز بغیر فاصله و اگر منافی بعد از نماز بعمل آید نمازش باطل است باید نماز را اعاده
کند و جزء منسی خود را باید بعمل آورد پس اگر منافی نماز و جزء منسی منافی بعمل آید نماز باطل است و
اعاده لازم نیست مگر در قضای تشهد و اگر کسی پیش از احتیاط بخاطر آورد که نمازش تمام
[illegible] حاجت بر احتیاط نیست و اگر احتیاط بخاطر آورد که [illegible] حاجت باحتیاط [illegible] نمازش
صحیح است و این نماز احتیاط مستحبی است که بعمل آورده است و اگر در اثنای احتیاط بخاطرش
آمد که نماز تمام بود پس نیت [illegible] در احتیاط باستحباب برگرداند و میتواند که قطع احتیاط کند
اما مکروه است و اگر پیش از احتیاط بخاطر آورد که نمازش ناقص است پس حکم آن مثل کسی است
که از نمازش یک رکعت یا دو رکعت کم نموده باشد پس باقی را بجا میآورد بدون تکبیرة الاحرام و
این در صورتیست که منافی بعمل نیاورده باشد پس اگر منافی بعمل آورده بهتر نماز را اعاده میکند و اگر
بعد از نماز احتیاط بخاطر آورد که نمازش ناقص بوده است عیبی ندارد اگر چه وقت باقی باشد
و اگر چه آن نماز احتیاط با نظم صلوة مخالف باشد مثل اینکه دو رکعت نشسته بجا آورده باشد و اگر
در اثنای نماز احتیاط بخاطر آورد که نمازش ناقص بود پس اگر احتیاط با نماز که ناقص شده است
موافق است پس آن احتیاط را تمام کند و نمازش صحیح است و اگر شک با عدد و احتیاط [illegible] شود چون
شک میان دو و سه و چهار پس اگر بخاطر آورد که رکعت کم بود پس اگر در حالت دو رکعت ایستاده
و همان دو رکعت احتیاط را تمام کند و نمازش صحیح است و دو رکعت نشسته را ضرور نیست که بجا آورد
و اگر بخاطر آورد که نمازش سه رکعت بوده پس اگر در دو رکعت جلوس است تمام میکند و نمازش صحیح است
و اگر در دو رکعت قیام تا بعد از دو رکعت قیامست پس مثل آنست که از نمازش یک رکعت کم کرده
باشد پس یک رکعت ایستاده نمازش را تمام میکند و ضرر ندارد در میان دو اصل [illegible]
نماز احتیاط و باعث فساد نماز نمیشود و اگر در اثنای دو رکعت ایستاده بخاطرش آمد [illegible]

وقطع میکند و یکرکعت ایستاده بجای او میده و اگر شک کند میان سه و چهار و بنا بر چهار گذارد
و بعد معلوم شد که دو رکعت بیشتر نخوانده بود پس اگر پیش از نماز احتیاط بخاطرش آمد
تمام میکند نماز را بدو رکعت ایستاده بی فاصله و بعد از تشهد و تسلیم و اگر بعد از احتیاط است
باز همین نحو میکند و اگر در اثناء احتیاط است پس اگر دو رکعت ایستاده است تمام میکند از بابه
رکعت ایستاده و اگر در دو رکعت نشسته بخاطرش آمد آن دو رکعت نشسته را بهم میزند و نماز خود را
تمام کند بدو رکعت ایستاده و تنها نیست نماز احتیاط را ترک کند و نماز را اعاده کند اگر چه وقت باقی
باشد و الا معصیت خواهد بود و اگر کسی نماز احتیاط را فراموش کند تا اینکه تکبیرة الاحرام
برای نماز دیگر بگوید هر دو نماز باطلست بنا بر اقوی فی اتیان بمنافیات نماز در اثناء جزء یعنی در
اثناء احتیاط باعث بطلان اصل نماز نیست احوط است که بعد از سلام بلا فاصله مثل اذان بتکبیر
مسجد و تعقیبات منافات بکند بجزء یعنی نماز احتیاط و اگر شک کند که آیا جزء را که نسیان یا سهو نموده
موافق با عمل احتیاط بوده یا نه بنا بر صحت گذارد و بجهت اینکه از محل تجاوز نموده است و اگر شک
باعث احتیاط شود و یکی را بجا آورد و شک کند که آیا جزء دیگر را بجا آورده است یا نه مثل رکعت ایستاده
بود یا دو رکعت نشسته بنا گذارد بر صحت آنچه عمل آورده است و اگر حقیقت دیگر موخر است بعمل آورد
و اگر کسی عمدا بعد از سلام قبل از نماز احتیاط نماز را باطل کند اگر چه قضا نماید باید اصل نماز را
قضا نماید و اکتفا نکند بقضای نماز احتیاط اگر چه فاصله در میان نشود زیرا که بدل نماز است و بقدر
بنحو تبعیض مشروع نیست و همچنین است حال آنکه جزء یعنی را بعمل آورد و پیش آید و سجده سهو
شد و اگر کسی تکلیفش دو رکعت بود پس سهوا بیکرکعت سلام گفت پس اگر منافی بعمل آورده است
اصل نماز را اعاده میکند و الا رکعت دیگر را بعمل میآورد و اگر کسی اجیر شود که نماز کسی را بجا آورد
مبتنی بر نمازی کند که باعث احتیاط شود و بسبب احتیاط اجرت زیاده شود و تسلط ندارد که
مطالبه زیادتی اجرت نماید و اگر کسی نماز کند در اول وقت و موجب احتیاط شود و در وقت
احتیاط را بعمل نیاورده مانعی برای او حاصل شود چون حیض قضا لازم نیست اما اگر
اتا اول وقت گذشته بود که اصل نماز با احتیاط را میتوانست بعمل آورد و بعد از آن نماز کرده بود قبل از
احتیاط حیض دید قضای اصل آن نماز لازم است و اگر کسی نماز ظهر را بعمل آورد و در احتیاط آن ظهر لازم
شد اما اگر بجا آورد احتیاط یکرکعت از وقت نماز عصر باقی میماند لازم است احتیاط ظهر را بعمل
آورد و بعد از آن عصر را و اما اگر احتیاط را بکند وقت عصر میگذرد پس در این صورت از

ظه

ظهر او فاسد است و عصر را بعمل میآورد و بعد از آن ظهر را قضا میکند و جزء منسی مثل احتیاط است
و اما سجده سهو چون جزء نیست پس اگر وقت تنگ باشد عصر را بخواند بعد از آن سجده سهو
بکند و اگر عارض شود یکی از اقسام شک کسی را که تکلیف او این است که نشسته نماز کند بجهت
مرض و ضعف پس اگر شک میان دو و سه است پس ظاهر این است که اکتفا میشود بیک رکعت نشسته و اگر
شک میان دو و چهار است اکتفا میشود بدو رکعت نشسته و اگر شک میان دو و سه و چهار است
اکتفا میشود بدو رکعت نشسته بیک سلام و یکرکعت دیگر نشسته بیک سلام و احوط در این چند
صورت اعاده نماز است و اگر کسی در حال نماز متمکن از ایستادن نباشد و در حال نماز احتیاط
قدرت بهم رساند بر ایستادن پس تکلیف او تکلیف کسیست که قادر بر قیام باشد و اگر در حال نماز
قادر بر قیام بود و در حال احتیاط عاجز شده تکلیف او تکلیف عاجز از قیام است و جایز است
اقتداء نمودن در نماز احتیاط پس اگر شک کنند امام و ماموم میان سه و چهار و امام دو رکعت
نشسته را اختیار کند و ماموم یکرکعت ایستاده را یا بعکس پس در این صورت اقتداء خالی از اشکال است
و اگر حکم شک امام و ماموم مختلف شود مثلا اینکه امام شک کند میان دو و چهار و ماموم میان
سه و چهار یا بعکس پس جایز است اقتداء نمودن اگر آنکه شک میان سه و چهار نمود یکرکعت ایستاده را
نماید و اما اگر دو رکعت نشسته را اختیار نماید پس صحیح نیست اقتداء نمودن بانکه دو رکعت ایستاده
را اختیار نموده یا بعکس و اگر نماز یکی ظهر باشد و دیگری عصر پس اقتداء نمودن احدهما در
احتیاط آن دیگر خالی از اشکال نیست و اما اقتدا کردن در نماز احتیاط بنماز غیر احتیاط یا بعکس پس
صحیح نیست زیرا که اطلاقات جماعت انصراف باین صورت ندارد فصل اگر کسی سهو کند در
نفس سجده سهو مثل اینکه اول سهو کرد تشهد را با سجده او بخاطر آورد بعد از قیام و فراموش
کرده برگشتن و بعمل آوردن یعنی را تا اینکه داخل در رکوع شد پس حکمش این است که تشهد را
فراموش کرده باشد بعد از رکوع بخاطر آورده باشد پس تشهد را قضا میکند و دو سجده
سهو نیز بعمل میآورد و اگر منسی دو سجده باشد و در حالت قیام بخاطر بیاورد و سهو کند باین
معنی که دوباره بعمل نیاورد تا داخل شود در رکوع نماز باطلست و اگر سهو نماید در موجب سهو باین
معنی که سهو کند یکرکعتی را و سلام داد بعد بلا فاصله شروع بخواندن آن رکعت نمود و در این رکعت
در دادن رکعت سجده را فراموش کند تا اینکه از محل تجاوز نمود حکمش مثل این است که سجده را در نماز
فراموش کرده است تا اینکه از محل تجاوز نموده و اگر کسی سهو کند در فعلی از افعال سجده سهو پس
اگر ترک هر دو سجده کند یا بدل سجده سهو را اعاده کند زیرا که صدق نمیکند سجده سهو در چنین

صورتی و اگر در سجدهٔ زیاده از دو سجده سهو بعمل آورد یا یکسجده زیاده بعمل آورد عیبی ندارد و عملش صحیح است زیرا که رکنیت این دو سجده ثابت نیست اگرچه احوط اعاده آن دو سجده سهو و همچنین ضرری ندارد اگر یکی از سجده را از دو سجدهٔ سهو فراموش کند و اگر کسی در نماز یک سجده فراموش کند و پیش از رکوع بخاطرش بیاورد و دوباره برگردد که سجده را بعمل آورد پس سهو کردن ذکر سجده را یا طمأنینه را پس حکمش است که اگر رفع راس از آن سجده بعمل نیاورده است فعل منسی بعمل آورد و اگر رفع راس شده است پس نمازش صحیح است و همچنین است اگر سجده در نماز فراموش کرده و از محلش گذشته بعد از نماز خواست که آن سجده را بعمل آورد ذکر شرع فراموش کند یا اگر تشهد منسی را بعد از نماز خواست بعمل آورد پس جزئی از آن تشهد را فراموش کرده باید هر وقت که بخاطر آورد آن جزء را بگوید زیرا که از برای آن تشهد وقت معینی نیست بلکه هر زمانیکه بخاطر آورد میخواند و اگر کسی شک کند در اینکه در فعل سابق شک کرده بود یا نه پس اگر الان شک دارد اگر محل باقیست بعمل آورد و الا عیبی ندارد و اگر الان شکی ندارد عمل باعتقاد الان میکند و اگر کسی شک نماید و عمدا عمل بشک را مهمل گذارد تا اینکه از محل بگذرد و نکرد نمازش باطلست اگرچه بعد از تجاوز از محل یقین کند که مشکوک فیه را بعمل آورده است زیرا که او قبل از یقین مامور بقطع نماز بوده است مثل اینکه زن صائم افطار کند و بعد از آن حایض شود یا کسی افطار کند بعد از آن سفر کند پس کفاره در این دو صورت لازم است چنانچه در رسالهٔ جنة النادر مسطور است مبنا نمودیم و اگر کسی شک کند که آیا شک سابق او میان دو و سه بود یا میان سه و چهار پس اگر الان ظنش در طرفی ندارد شکش راجع است بدو و سه و چهار و همچنین اگر شک کند که سابق شک میان دو و چهار نموده بود یا سه و چهار پس شکش راجع است بدو و سه و چهار و همچنین اگر شک کند که شک سابق میان چهار و پنج بود یا سه و چهار پس شکش راجعست بسه و چهار و پنج یا سه و چهار پس شکش راجع است بسه و چهار و پنج و اگر شک کند که شک سابق او میان یک و دو بود یا دو و سه پس نمازش باطلست زیرا که شک او راجع است بیک و دو و سه و هر جا که پای یک در میان آمد نماز باطلست و اگر شک کند که آیا شک سابق او در سجده بود یا تشهد یا هر دو پس اگر محل هر دو باقیست هر دو را بعمل می‌آورد و اگر محل یکی باقیست همان را بعمل بیاورد و اگر محل هر دو گذشته است عیبی ندارد و اگر قطع دارد باینکه سابقا شکی از او سر زده است اما الان شک دارد که آیا شک سابقش شک معتبر بود یا شک غیر معتبر بنا براین لازم است که شک غیر معتبر بود و عمل کند نماز خود را برصحت و اگر کسی شک کند در موجب سهو مثل اینکه شک کرد در عدد دو سجده سهو

بعض

بعضی از افعال آن یا التفات یا این شک نمی‌نماید و حمل میکند که سجده سهو را بعمل آورده است و اگر شک کند در عدد رکعات نماز احتیاط بنا را بر اکثر میگذارد بنا بر اقوی مگر اینکه بنا بر اکثر باعث فساد نماز شود که بنا را بر صحیح میگذارد و اگر شک کند در نماز احتیاط در رکوع آن یا سجود یا ذکر آن یا طمأنینه آن پس اگر محل باقیست مشکوک را بعمل آورد بنا بر احوط و الا فلا و اگر شک کند بعد از نماز در اینکه آیا نماز احتیاط را بعمل آورده است یا نه و یا اینکه سجده سهو را و یا اینکه سجده سهو را بعمل آورده است یا نه و همچنین جزء منسی را بعمل آورده یا نه باید بیاورد مشکوک را مگر اینکه شکش بعد از حصول منافی باشد از فوت اعتنای بشکش نیست بجهت تجاوز از محل مگر در دو سجده سهو و تشهد منسی که هر وقت بخاطر آورد باید بعمل بیاورد پس وقت این دو باقیست اگرچه بعد از عروض منافی باشد و اگر شک کند که آیا سجده مشکوک را بعد از شک بعمل آورده یا نه پس اگر محلش باقیست اتیان باو می‌نماید و الا فلا و اگر کسی شک کند که آیا سهوی کرده است یا نه پس اگر محل آن باقیست آن فعل را بعمل بیاورد و الا فلا زیرا که این شک راجع است بشک در اصل فعل و اگر شک کند در اثناء سجده منسیه و تشهد منسی در ذکرها یا طمأنینه پس اگر محل باقیست اتیان بآن می‌نماید و الا فلا چه در وسط نماز باشد یا بعد از نماز و اگر کسی سهو کند در نفس شک مثل اینکه شک کرد در فعلی و سهو کرد از اتیان بآن پس اگر محل شک یا محل سهو باقیست آن را بعمل بیاورد و الا حکم آن را دارد که ترک کرده باشد مشکوک فیه را و اگر سهو کند در موجب شک یا بنحوی که سهو کند در نماز احتیاط چیزی که باعث سجده سهو میشود در اصل نماز پس در نماز احتیاط سجده سهوی نیست و اگر در نماز احتیاط زیاد کند یا کم کند رکنی از اصل نماز باطلست خواه عمدا باشد خواه سهوا و شک و سهو در نماز که اعاده میکند از روی وجوب یا از روی احتیاط حکم سهو و شک اصل نماز را دارد

فصل در بیان شک و سهو در نماز جماعت

بدانکه هریک از امام و ماموم اگر شک در فعلی از افعال یا عدد رکعات نمایند باید رجوع بآن دیگری نمایند اگر آن دیگری حفظ دارد افعال و رکعات را و رجوع امام بماموم ثابت است اگرچه ماموم یک نفر باشد یا زن باشد عادل باشد یا فاسق یا بشد چه امام علم حاصل نماید یا نه ماموم یا ظن یا بشک اصلی خود باقی بماند و همچنین است حال در رجوع ماموم بامام و اگر متعدد نمیشود حکم بغیر امام و ماموم اگرچه یکنفر عادل باشد مگر اینکه ظن بقول آن شخص هم برساند و اگر در جماعت در مکان واقع شود اما اصلهما رجوع بماموم امام دیگر نمیکند و همچنین است عکس در رجوع هر یک از امام و مامومین دیگر در صورتیکه آن دیگر یقین داشته باشد و رجوع

شاک باشند واما اکر رجوع کنند شاک باشد وان دیکر مظنه داشته باشد پس مشهور واقوی در این مقام نیز رجوع بمظنه دارنده است و همچنین اکر یکی مظنه داشته باشد وان دیکر قطع داشته باشد با مظنه دارنده رجوع بقطع دارنده مینماید واکر هر دو ظان باشند بطرفی ولبعد از ملاحظه ظنین شک حاصل شود برای هر دو پس باید عمل بشک نمایند و لازم است فحص نمودن در صورتیکه هر دو ظان باشند چه شاید بعد از فحص یقین حاصل شود و اکر شک امام و ماموم متحد باشد لازم است که عمل بحکم شک نمایند و لازم نیست که نماز احتیاط را بجماعت ادا نمایند و اکر محل شاک مختلف باشد لیکن جمع نماید شک هر دو را رابطه باید رجوع برابطه نمایند مثل اینکه یکی از امام و ماموم شک کنند میان دو و سه وان دیکر میان سه و چهار پس احدهما یقین دارند بر ناقص بودن از سه وان دیکر یقین دارد بر زاید نبودن از چهار پس هر یک از محل انفراد می اندازند و قدر مشترک را اخذ می نمایند یعنی قرار را بسه رکعت میدهند خواه بنا قدر مشترک کذاشتن باعث بطلان نماز شود یا نه و اکر رابطه در میان نباشد هر یک عمل بشک خودی نمایند و اکر ماموین هم تعارض نمایند اکر چه در متیقن فیما بین ماموین رجوع باشند اما لا محاله لازم اخذ مینمایند و الا امام عمل بتکلیف خود میکند و اکر رجوع بر بعضی از ماموین دون بعض ترجیح مرجح است و اکر شک مشترک باشد میان امام و بعض ماموین و بعض دیکر شک نداشته باشند امام رجوع مینماید بان ماموم که شاک نداشته و پس از ان ماموم که شک دارد رجوع میکند بامام و فرق نیست در احکام مزبوره میان نماز قضا و نماز اجاره و نمازیکه اعاده نموده باشند و نمازیکه تبرعاً میخوانند و کیفیکه این نماز ظاهر شود که امامت فاسد بود نماز صحیح است و احوط اعاده است اکر وقت باقی باشد و اکر امام یا ماموم کثیر السهو باشد رجوع بان دیکر میکند و همچنین حکم رجوع ساقط است در هر موضعیکه شک را اعتنائی نباشد

فصل در احکام کثیر الشک

بدانکه شک کثیر الشک اعتنائی ندارد بلکه بنا را بر وقوع مشکوک فیه میکذارد چه شک در فعل باشد یا در عدد و چه در دو رکعتی باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و چه محل باقی باشد یا نه و چه نماز اداء باشد یا قضا یا استیجاری چه یومیه باشد و چه غیر یومیه اما بنا بر وقوع مشکوک فیه کذاشتن در وقتی است که باعث بطلان نماز نشود و الا بنا میکذارد بر وجه صحیح و حاجت بنماز احتیاط و سجده سهو و نحو اینها نیست و اکر کسی کثیر الشک باشد در فعل مخصوص و در سایر افعال کثیر الشک نباشد محکوم است بکثیر الشک در همه افعال نماز و معتبر از کثیر الشک که موجب سقوط حکم شک میشود انست که در هر سه شک و باعث نقص یا زیاده شود پس اکر همیشه شک کردم

میکند

میکند در فعلی بعد از تجاوز از محل یا در عدد نافله یا اینکه ببناء شک میکند اما هر ... بعد از ترقی مظنه بیک طرف حاصل میشود پس حکم کثیر الشک در این صورت جاری نیست و در حکم کثیر الشک است کسیکه کثیر الشک شود بجهت خوف یا ضرورت پس اعتنا بشک ننماید و در هنکام نیست و واجب نیست اینکه کثیر الشک نماز خود را بشمرد بانکشت یا انکشتر یا دانهای تسبیح بلکه مستحب است و همچنین واجب نیست بر کثیر السهو خواندن دعائی که در اخبار وارد است بجهت دفع کثرة السهو بلکه مستحب است و سقوط حکم مخصوص بکثیر الشک است نه کثیر السهو بنا بر مشهور و اقوی مکر اینکه کثرة السهو بمرتبه برسد که اتیان بسجده سهو باعث حرج شود انوقت سجده سهو ساقط است و کثیر الظن بودن باعث عدم اعتنا بمظنه نمیشود مکر اینکه ببناء مظنه کند بر زائد واجب بحدیکه عرفاً وسواس شود انوقت اعتنا بان مظنه نیست و میزان در کثرة شک بعرف است بعد از اینکه عرفا صدق کند که فلان شخص کثیر الشک است حکم شک ساقط میشود تا اینکه بار دیکر صدق کند عرفا که کثیر الشک نیست انوقت احکام شک را عمل می اورد و اکر شک کند در صدق کثرة شک و یا زوال ان نظر باحوال عقلا نماید اکر احوال عقلا متعارض بنیند رجوع بمرجح نماید و اکر مرجحی در میان نیست استصحاب حالت سابقه نماید اکر کثرة شک بحالتی رسد که در استصحاب و ... صدق عرفی کثیر الشک شود باید تقلید کند کسی را که اعتماد براو داشته باشد و کفایت نمیکند در صدق کثرة شک شک کردن در افعال متعدده متصله در یک دفعه بلکه باید فاصله میان شکوک باشد و ممکن است فرض کثرة شک در یک نماز

فصل در بیان شک در نماز نافله است بدانکه مکلف مخیر است در صورت شک در نافله میان اینکه بنا را بر اقل کذارد یا اکثر چه نافله یومیه باشد یا نه و چه نافله نشسته باشد یا ایستاده و چه در نشسته بجای هر یک رکعت از ایستاده دو رکعت نشسته نماید چنانچه افضل است یا نه و بنا بر احوط اقل کذاشتن و در باب احکام ادعاء اجماع از جماعتی از فقها شده است و فرق نیست ما بین اینکه شک در اثنا نماز نافله باشد یا بعد از نماز و اکر شک در افعال نماز نافله باشد لازم نیست که اتیان بمشکوک نماید چه از محل تجاوز نموده باشد یا نه بنا بر اقوی و اکر سهو کند در نافله که موجب سجده سهو باشد یا موجب خواندن ان منسی باشد بعد از نماز لازم نیست که حکم سهو را در حق خود جاری کند و اکر نافله ببدل نمو یا شیء لازم شده باشد حکم آن حکم نماز واجب است و شک کثیر الشک را اعتنائی نیست و اکر از روی استحباب برای میتی اجیر بکیرند که نماز کند بر نایب شک کند ظاهرا اعتنا بشک او نیست برا که بجهت استیجار این نماز بر او واجب

شده است پس حکم نماز واجب دارد فصل در احکام ظنّ است بدانکه ظنّ معتبر است در قبله و وقت
بتفصیلیکه در رساله محمدیه بیان شده است و همچنین در ترویج چنانچه در مباحث سابقه بیان شده
و در غیر این مواضع اعتباری بر ظنّ نیست مگر اینکه مسبّب از سبب شرعی شده باشد چون شهادت
عدلین و یا اینکه مطابق با اصالة حمل فعل مسلم بر صحت باشد یا استصحاب و نحو آن و حکم کثیر الظنّ
در بحث کثیر الشک بیان شد فصل بدانکه سجده سهو در پنج موضع واجب است اول بجهت سجده
منسیه دوم بجهت تشهد فراموش شده سوم بجهت شک میان چهار و پنج بعد از اکمال
سجدتین و حکم این سه صورت مفصلا گذشت چهارم بجهت کلام بیجا اگر قطع کننده نماز باشد
اگر عمدا واقع شود پس در صورت سهو دو سجده سهو لازم است و اگر گمان کند که نماز او تمام شده است
پس تکلم نمود بعد از آن ظاهر شد که نماز تمام نشده بود نماز را تمام میکند و دو سجده سهو بعمل
آورد و فرقی نیست میان اینکه جاهل بحکم فساد کلام در نماز باشد یا نه پنجم اینکه سلام بگوید در غیر
محل سلام پس باید دو سجده سهو بعمل آورد و مراد بسلام آنست که بقصد نماز نباشد پس واجب
نمیشود دو سجده سهو اگر سلام بگوید بقصد جواب سلام از روی سهو یا جواب سلام گفت
باعتقاد اینکه کسی بر او سلام گفته است پس از آن نماز گذارنده بعد از جواب معلوم او شد که کسی بر
او سلام نگفته است یا بر کسی دیگر سلام گفته است همچنین واجب نیست دو سجده سهو اگر بگوید
و سلام علی المرسلین بقصد دعا و فرقی نیست در وجوب دو سجده سهو برای زیادتی سلام
میان اینکه سلام واجب باشد یا سلام مستحب و چه در رکعت اولی باشد یا ثانیه یا ثالثه یا رابعه و چه در نماز
دو رکعتی باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و چه همه سلام را گفته باشد یا بعض از اجزاء سلام را لکن
بقدری باشد از اجزاء که اگر کلام بود فاسد مینمود و اگر سلام گفت از روی سهو پس ابتدا
کرد نماز را تمام کند بخاطر او در که سلام در محل واقع شده بود در این صورت سجده لازم نیست و اگر
از برای یکی از امام یا ماموم سهوی اتفاق افتد اگر موجب سجده است حکم نفس خود را دارد پس اگر هر دو
شریک باشند در موجب سجده هر دو سجده بعمل می آورند و اگر هر دو شریک نباشند در
سهو یا موجب بطلان است چون ترک رکوع و محل تدارک گذشته است نماز هر دو باطلست و اگر امام
سهو کند قرائت را تا داخل در رکوع شود ماموم قرائت را میخواند و اگر میتواند ملحق بامام
میشود و الا نیت انفراد میکند فصل بدانکه سجده سهو محلش بعد از اتمام نماز است بنابر مشهور
و اقوی در صورت دو سجده سهو آنست که نیت کند که این دو سجده سهو برای فلان امر است قربة الی الله

بعد از آن تکبیر بگوید از روی استحباب و سجده کند بعد از آن سر بلند کند و بعد از آن تشهد خفیف
بعمل آورد و شرطست جمیع شرائط سجده در نماز مثل طمانینه و نحو آن و کفایت میکند در تشهد
اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و ظاهر اینکه
تشهد خفیف از بابت رخصت است پس میتواند که تشهد معهود در نماز را بخواند پس از آن سلام
بگوید بصیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یا هر
دو را بگوید بر سبیل تخییر و هر یک را اگر قصد کند بیرون رفتن را با آن دیگر مستحب میشود و واجبست
ذکر خواندن در این دو سجده بنابر اظهر یا این نحو بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد
و یا این نحو بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و اگر ترک کند دو
سجده سهو را پس اگر سهوا باشد میخواند هر وقتیکه بخاطرش آورد و اگر عمدا باشد باز ایشانرا بجا
می آورد اگر چه مدت طول بکشد و احوط اعاده آن نماز است و اگر موجب سجده متعدد باشد
چون سلام بیجا و کلام پس از برای هر یک یکسجده سهو کند چه از یکجنس باشند چون دو سلام یا از
دو جنس چون سلام و کلام و لازم نیست که نماز احتیاط را مقدم دارد بر جزء منسی و جزء منسی را بر
سجده سهو و سجود جزء دیگر بر سجود غیر جزء منسی و آن سجده سهو یکه سهو علتش شده مقدم میدارد
بر سجده سهو یکه شک علتش شده و اجزاء منسیه اگر متعدد باشند آنچه اول فراموش
شده او را مقدم میدارد و اگر اخلال نماید بترتیب اجزاء منسیه پس اگر عمدا باشد نمازش
فاسد است و اگر سهوا باشد اجزاء را بار دیگر بخواند بنحویکه ترتیب بعمل آید و اگر آن سجود یکه لازم
مقدم نماید مشتبه شود نیت میکند از آنچه در ذمه اوست و کلام متعدد میشود بفاصله بین
دو کلام و مکرر میشود سلام بتکرار صیغه آن یا ابعاض صیغه در مواضع متعدده مکرر نماید تا اگر
در یک محل و دو دفعه یک صیغه سلام را بگوید احوط تکرار سجده سهو است برای او و اگر بداند که
سجده سهو بر او لازم است اما نداند که واحد است یا متعدد بنابر وحدت گذارد باب چهارم در
احکام قضا نماز است و در آن چند فصل است فصل بدانکه ساقط است قضا نماز از صغیر و مجنون
اطباقی و اگر جنون ادواری باشد باید ملاحظه نمود اگر از اول وقت نماز تا آخر بوده است
قضا بر او نیست و اگر در یک وقتی از اوقات نماز عاقل است باید قضا آنرا بعمل آورد و اگر ادا
بعمل نیاورده و ساقط است قضا بر کسیکه در جمیع وقت نماز بیهوش باشد و الا قضا را بعمل
آورد و اگر بیهوشی ناشی شده باشد از تقصیر مکلف قضا از او ساقط نیست و همچنین ساقط است قضا
از حایض و نفسا و کسیکه در قضا ... اگر از اول وقت نماز بقدر چهار رکعت ادا نکرده نموده باشد

اکر نماز چهار رکعتی باشد و هکذا و از آخر وقت بقدر یک رکعت درک نموده باشد و الا قضاء را
بعمل می آورد چه خود سبب او در حیض شود یا خود بخود بیاید و همچنین نفساء از کافر حربی
باشد یا ذمی و رو وقتیکه مسلمان شود و همچنین اکر سنی شیعه شود اکر در مذهب خود نماز را صحیح بعمل
آورده بود و الا قضاء آن لازمست و مرتد باید قضاء زمان ارتداد نماید چه مرتد فطری
باشد و چه مرتد ملی و همچنین کسیکه نتواند آب یا خاک هم رساند بجهت تیمم یا وضوء و سوای آنچه
ذکر شد قضاء لازم نیست و از آنجمله است کسیکه مست شود بجهت خوردن شراب و نخوان و واجبست
قضاء نمازیکه فوت شده است اکر اصل نماز واجب باشد و مستحبست اکر اصل نماز مستحب
باشد و همچنین مستحبست قضاء نماز اکر احتمال بدهد که در فریضه جزئی یا شرطی فوت
شده است با اینکه مانعی داشت و مستحب مؤکد است قضاء نوافلی که موقت بوقتی باشند
چون یومیه پس اکر فوت شود نافله بمرضی که باعث زوال العقل نشود تاکد استحباب منتفی
می شود و مستحبست که تصدق کند از برای هر دو رکعت از نافله بمسکینی یک مد طعام
بفقیری و واجبست که مقدم دارد قضاء نماز سابق بر قضاء نماز لاحق این در صورتی
که علم بترتیب آن داشته باشد و الا ترتیب ساقط میشود و لازم نیست تقدیم نماز قضاء بر نماز
حاضر چه نماز فوت شده یکی باشد یا متعدد و چه از همان روز باشد یا از روزهای دیکر و این
قول قوی است و فتوای والد علامه است و اکثر فقهائیکه در زمان علامه بوده اند و همچنین مختار
جمعی از متأخرین است چون شهید ثانی رحمه الله و سید ابراهیم اعلی الله مقامهما و غیر او
بلکه مشهور میان قدما است و مشهور میان متأخرین نیز می باشد بلکه این فتوای ابو الفضل محمد بن
احمد است که در خطبه کتابش کفته است که آنچه من در این کتاب ذکر کرده ام مسائل اجماعی
است بلکه علامه در نهایة الاحکام ادعا نموده اجماع بر جواز تقدیم حاضره را بر فائته
با کراهت و واجب نیست ترتیب میان فوائت غیر یومیه و غیر یومیه با یومیه و جایز است نافله
نافله خواندن کسیکه قضاء در ذمه دارد و قضاء نماز سفر را باید قصر خواند اکرچه در حضر
باشد همچنانکه قضاء نماز حضر را باید تمام بعمل آورد اکرچه در سفر باشد و واجبست
قضاء را جهر بخواند اکر نماز اصل جهری باشد و باید قضاء را باخفات باشد و اکر کسی
فوت شده باشد از او نماز مضطر و در هنکام قضاء قادر بر صلوة مختار باشد باید مثل
مختار قضاء نماید و اکر قادر داشته باشد در هنکام فوات بر نماز مختار و عاجز باشد در

وقت قضاء یا اینکه در وقت فوات عاجز بود و عجز مستمر باشد پس اکر آن عذر مرجو الزوال
باشد احوط اینکه صبر نماید تا قادر شود بر نماز مختار و اکر امید زوال نداشته باشد قضاء را بهر
نحو که می تواند بعمل آورد و اکر کسی در هنکام قضاء متمکن از آب و خاک نباشد واجبست
مؤخر بیندازد تا متمکن از تحصیل آب یا خاک شود و اکر کسی را در مقام تخییر میان قصر و
اتمام نمازی فوت شود پس اکتفا بر یکی از قصر و تمام کذاشته بود بوقت نمازش فوت شد
پس اکر بنا را بر قصر کذاشته بود تمام را بقصر قضاء می نماید و اکر بنا را بر تمام کذاشته بود
باید قضاء را تمام نماید و اکر بنا بچیزی نکذاشته بود که نماز فوت شد پس مخیر است میان قصر
و اتمام و احوط جمع است در قضاء ما بین قصر و اتمام و اکر شک کند که آن نماز فوت شده در
حالت سفر بود یا در حالت حضر پس اظهر و احوط الجمع است در قضاء ما بین قصر و اتمام
فصل اکر کسی را فوت شده باشد یک نماز از نمازهای پنجکانه و نداند که تمام یک نماز را
قضاء میکند یک نماز صبح و یک مغرب و یک نماز چهار رکعتی به نیت آنچه در ذمه اوست این
در صورتیست که در حضر فوت شده باشد و اکر در سفر فوت شده باشد یک نماز مغرب
قضاء میکند و یک نماز دو رکعتی به نیت آنچه در ذمه اوست و اکر نداند که در این صورت
که آیا در سفر فوت شده است یا حضر باید یک دو رکعتی کند به نیت آنچه در ذمه او
و یک سه رکعتی و یک چهار رکعتی خاتمه در بیان نمازی است که برای میت قضاء
می باید نمود بدانکه جایز است نماز از برای میت بلکه مستحبست و برای میت نفع می بخشد
بلکه هر که از برای میتی عمل خیر کند هر دوم از برای او و میت و بهمان نحو عمل خیر می نماید چنانچه بخش خیرات
و واجبست بر ولی قضاء آنچه از میت فوت شده است با فقد ولی یا فقد شرائط وجوب
بر ولی جایز است استیجار و آنچه بر ولی واجبست قضاء نمازها نیست که فوت شده است
بجهت عذر مثل ناخوشی و امثال آن و ولی پسر بزرک میت است و اکر دو پسر بزرک داشته باشد
یا بیک کرد و پسر از دو زن در یک وقت متولد شوند پس احوط آنست که تنصیف کنند و
هر یک نصفی را بعمل آورند و اکر ولد اکبر مشتبه شده باشد تکلیف بقضاء ساقط است
و اکر شک در مکلف است مثل واجد منی در ثوب مشترک و اظهر آنست بر ولی لازم نیست
قضاء نمازهای فائت مادر را نیز بعمل آورد و فرقی نیست در وجوب بر ولی میان اینکه ولی
حین وفات میت صغیر باشد یا مکلف باشد پس اکر غیر مکلف است بعد از تکلیف

لا دفست که قضاء از ایعما اورده و شرط نیست خلو ذمه اجیر و اما از نماز واجب جایز است
که ولی استیجار نماید کسی دیگر را که برای میت قضا نماز او را نماید اگرچه احوط انست که خود
مرتکب شود در صورتیکه عارف بنماز باشد و سستی نکند در عمل اوردن ان و الا استیجار
اولی است و اگر ولی فوت شود بر ولی ولی لازم نیست که قضا نماز حمله خود را بعمل اورد و هرگاه
نیست در وجوب بر میت میت نمازهای او مثبت اگر شک کند ولی که ایا از میت چیزی
فوت شده است یا نه پس بنا را بر عدم فوت گذارد مگر اگر یقین دارد که نماز فوت شده است
اما شک در صحت و فساد ان دارد حمل بر صحت نماید و اگر بداند که نمازی از میت فوت شده
و بداند که بجهت عذر بود تا بر ولی واجب باشد یا بدون عذر بود تا بر ولی واجب نباشد قضا
ان بنا را بر ان گذارد که با عذر بود بجهت حمل فعل مسلم بر صحت و اگر قطع کند بر اینکه نمازی
از میت فوت شده است و نداند که از ان نمازها نیست که بر ولی واجب است قضا ان چون
نماز یومیه یا از ان نمازها نیست که قضا ان بر ولی واجب نیست چون نماز استیجار ظاهر
عدم وجوب قضا باشد بر ولی و اگر میت وصیت کند که قضا نماز شن را اجیری از مالش بعمل
اورد یا بکسی وصیت کرده که از نماز را بعمل اورد و ان شخص قبول نمود پس بعد از خواندن ان
شخص از ولی ساقط میشود و قبل از خواندن ذمه ولی مشغولست تا اینکه ان شخص بعمل بیاورد
و اگر کسی ولی نداشته باشد یا داشته باشد و واجب نباشد برا و قضا نماز فوت شده پدر
پس وصیت نماید که اجیری برای ان نمازها بگیرند وصیت نافذ میشود از ثلث مال و اگر وصیت
نکرد واجب نیست اخراج مال از برای استیجار در برای نمازهای او و کسیکه بجهت ولایت یا ایصا یا استیجار
نماز برا در ذمه گرفته است جایز است که نوافل بجا بیاورد مگر اینکه اجیر شده باشد در زمانیکه
وسعت غیر نماز قضا را ندارد در این صورت نماز نافله اگر بخواند صحیح نیست و جایز است که دو
اجیر یا زیاده از برای یک میت گرفته و این دو اجیر در یک دفعه شروع بنماز نمایند بنا بر اقوی
و ترتیب شرط نیست و می تواند در نماز متبرع یا نماز نفل جا دهد میت یا نماز نفس خود اقتصار
بر اقل واجب نماید اما اگر نماز استیجاری باشد باید واجبات را بعمل اورد و همچنین مستحبات را
که شرط کرده باشند در عقد مواضعه یا اطلاق عقد معاوضه منصرف باو باشد و
جایز است کسیکه نایب از غیر است اینکه در هر مجلسی که نماز میکند یک اذان گوید و از برای
هر نمازی یک اقامه و این از محل متعارف بیرون نیست و در نماز خود میتواند که چنین کند و می
تواند که اذان و اقامه را ترک کند و جایز نیست که نماز در مسجد الحرام را زیاده از یک نماز حساب کند
اگرچه اگر نماز خود بود زیاده از صد نماز ثواب داشت و مستحب است که قضاء را در غیر امکانی بعمل

اودند

اودند که اصل نماز در امکان فوت شده بود و لازم نیست که نایب مراعات کند حال خود را
در شروط نماز و منافیات ان و کیفیات ان از جهر و اخفات و احکام عجز و قدرت و امثال
انها پس اگر نایب را در مو مرد است حکم مرد را دارد و اگر زن است حکم زن را دارد و باید مراعات
نماید حال منوب عنه یعنی میت را در اجزاء نماز چون قصر و تمام و عدد رکعات و بخوان پس در این
امور اگر منوب عنه زن است بنحو زن عمل میکند و اگر مرد است بنحو مرد و جایز نیست برای
اجیر که اجیر دیگر بگیرد مگر اینکه مستاجر تصریح کند بجواز استیجار اجیر دیگر یا عقد
ظهور در جواز بوده داشته باشد بسبب قرائن خارجه پس اگر تصریح کند که خود باید
مباشر شود یا اطلاق و اگذارد جایز نیست که اجیر دیگر بگیرد بلکه باید خود بعمل اورد
و اگر مدتی را در عقد اجاره تعیین کنند و ان مدت بگذرد و همه نماز بکند نبوده یا
بعضی را بعمل نیاورده باشد باید اجرت عمل نیاورده را بمستاجر برگرداند و اگر ممکن نباشد
بجهت اینکه مستاجر مفقود شده و یا بورثه مستاجر نرسد بجهت فقدان ایشان باید
بحاکم شرع رد نماید و اگر نایب مرد یا مجنون شد بجنون اطباقی باید ولی او یا وصی او یا
حاکم شرع بر فرض فقدان وصی اجیر بگیرد اگر وقت باقی نیست و اگر ان مدتی که تعیین
نموده بودند گذشت پس حکم ان مثل حکم مسئله سابقه است و فرقی نیست در ولی
میت اینکه حر باشد یا عبد مبعض یا عبد مکاتب مطلق یا مکاتب مشروط یا مدبر یا غلام
خالص و همچنین فرقی نیست در تولد این که گفته شود که اکبر انست که اول متولد میشود و اگر میت کافر
باشد یا سنی باشد واجب نیست بر ولد اکبر که مسلم و شیعه است قضاء نماز ان میت
و اگر میت امامی و فاسق میباشد فرقی نیست و نایب که از برای او گرفته اند نماز را اعاده لهذا
ایا جایز است که این نایب اقتدا کند بان اما یا نه ظاهر جواز است و این صورت داخل در
شرائط و کیفیات انست که نایب مکلف بتکلیف خود میباشد و الحمد لله العالم باحکامه و الصلوة
علی رسوله و اله المبینین حلاله و حرامه تمام شد این رساله بر دست مؤلفش در روز جمعه
چهاردهم شهر شعبان المعظم از شهور سنه ۱۲۶۵ از هجرة نبویه و علی هاجرها الف سلام و
الاقل الجانی محمد بن سلیمان الطبیب التنکابنی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و صلی الله
علی محمد و اله اما بعد این کلمه چندی است در جملی از احکام دیات و قصاص و مسائل مهمه
ان که بنا بخواهش بعضی از اخوان دینی انشاء این عبد مجرم محمد بن سلیمان الطبیب التنکابنی

جاری گردد باید گرفته شود منتهی باید فتامل و بالله التوفیق گفتگوی داعی برادران دینی در این رساله در چند
فصل واقع میشود فصل بدانکه هر یکی از قتل و جرح منقسم بسه قسم میشود عمد و خطا و شبیه بعمد
اما عمد آنست که قصد نماید بفعلی خود کشتن شخص معین یا جراحتش را و خطا آنست که قاصد نباشد
فعل را یا فعلی را قاصد است اما قصد بوقوع آن فعل بر مجنی علیه ندارد پس اگر فعل را قاصد
نباشد مثل اینکه در خواب دست خود را بر کسی فرود آورد و او را کشت و اگر فعل را قاصد است
و جنایت بر شخص معین قصد ندارد مثل اینکه تیری انداخت برای مرغی پس آن تیر ناگهانی بشخصی آمد
و او را کشت و شبیه بعمد آنست که در فعل و ایقاع او بشخص معین قصد دارد اما قصدش بسوی
قتل نبود پس قتل اتفاق افتاد مثل اینکه کسی طفلی برای ادب دادن چوب زد بنحوی که غالبا باعث
قتل نمیشد پس چنین اتفاق افتاد که در این شخص باعث قتل شد بعد از اینکه این مرحله معلوم
شد پس اگر کسی مسلمانی یا کسیکه در حکم مسلمان است چون اطفال و دیوانگان مسلمانان را عمدا
بکشد پس اگر ورثه بر دیه راضی شوند بنحو صلح و بخواهند مخیر است قاتل در میان شش چیز اول اینکه هزار
دینار بدهد که هر دیناری عبارت است از مثقال شرعی که هیجده نخود باشد و هر دیناری
بحساب این زمان که سنه هجری باشد مقدار یک تومان بسکه ناصر الدین شاه هست سید بن زهره
اعلی الله مقامه در کتاب غنیه ادعاء اجماع بر این هزار دینار نموده است اخبار بسیاری دلالت
بر این معنی میکند دوم هزار گوسفند است در غنیه ادعاء اجماع بر آن شده است صدق
اسم گوسفند کافیست اگرچه ماده باشند سوم ده هزار درهم دیگر او هم صاحب غنیه ادعاء اجماع
نموده است هر درهم بمقدار نه شاهی این زمان است چهارم دویست حله است از برد های یمنی
بنا بر مشهور بلکه در غنیه ادعاء اجماع بر آن شده است و شیخ صدوق اعلی الله مقامه در کتاب مقنع
گفته که بصد حله شده است شاید هر حله دو جامه است پنجم صد شتر است از مسنه ابل
که داخل در هشتم سالی است که دندان ثنایای آن افتاده باشد یا سن او زیاده باشد و بر این معنی
نیز اجماع است در کتاب غنیه و ظاهر کشف نیز همین کافی است چنانچه در غنیه ادعا
اجماع بر آن شده است کافیست در کتاب و صدق اسم اگرچه از دو سالی کمتر باشد و این دیه را باید
در مدت یکسال گرفت و تا سال تمام نشده استیفا و لیاء مقتول را تسلط بر مطالبه نیست ششم
ملتزم این شش امر باکرچا اختیار نماید هر یکی از دیه شبیه بعمد بان مخیر است میان این شش
امر لیکن در شتر باید سی و سه حقه باشد یک برهای و آن شتری است که سن آن سه سال باشد یا بیشتر
باشد و سی و سه بنت لبون که سن هر یک دو سال یا بیشتر باشد و سی و چهار ثنیه که پنج سالش
تمام باشد یا بیشتر باید حامل باشد و این دیه را باید در مدت دو سال گرفت در آخر هر سالی نصف دیه مرد و

کتاب غنیه ادعاء عدم خلاف نموده است چنانچه ظاهر این اداء در سرائر و شیخ در مبسوط عدم
خلاف است و در دیه خطا نیز مخیر است میان این شش امر لیکن در شتر بنا بر مشهور و اقوی باید
بیست بنت مخاض باشد یعنی شترهای ماده که از شان مادرش باشد که حامله شود و این در وقتی
که آن شتر بچه داخل در سال دوم شده باشد و بیست ابن لبون باشد و سی بنت لبون
و سی حقه باشد و این دیه را در مدت سه سال باید گرفت در آخر هر سالی ثلث دیه چنانکه جماعتی
ادعاء اجماع بر این معنی نموده اند و اقوی آنست که فرقی نیست در مهلت دادن یکسال در عمد و دو
سال در شبیه بعمد و سه سال در خطا میان قتل و دیه مرد و جنین و زن و دیه اطراف و ادیش پس
امهال در هم این امور ثابت نیست اگر کسی در ماههای حرام قتل کند که عبارت است از رجب و ذی القعده
و ذی الحجه و محرم باید تغلیظ در دیه نمود یعنی یک دیه و یک ثلث دیه باید گرفت و همچنین است حال
اگر کسی را در حرم مکه بکشد و فرقی نیست در این حکم میان عمد و خطاء و شبیه بعمد و دیه زن در
این امور چه خطا و چه عمد و چه شبیه بعمد نصف دیه مرد است در اجناس مذکوره و اما در دیه اطراف
در زن تفصیل دیه اطراف مرد است مادامیکه بثلث دیه مرد نرسد پس اگر بثلث دیه مرد برسد آنوقت
دیه اطراف زن نصف دیه اطراف مرد خواهد بود فصل در دیه اطراف است بدانکه اگر موی
سر کسی را اتلاف کند یا موی ریشش را پس اگر دیگر بیرون نیاید در هر یک تمام دیه است و اگر باز بیرون
آید ارش است و ارش آنست که آنرا در غلام فرض میکنند و با تمام موی سر یا موی ریش قیمت
میکنند و بدون آن مو نیز قیمت میکنند تفاوت میان دو قیمت را اخذ مینمایند و این حکم مشهور
و اقوی است در موی سر زن اگر نروید تمام دیه زن است و ظاهر اختلافی در مسئله نیست
و اگر بروید مهر المثل آن زن است و در غنیه ادعاء اجماع بر آن شده است و قول ابن جنید
بثلث دیه در این صورت شاذ و متروک است و در اتلاف موی دو ابرو با هم نصف دیه است
که پانصد دینار باشد و در یک ابرو نصف پانصد دینار که دویست و پنجاه دینار است که ربع
دیه باشد بنا بر مشهور و اقوی بلکه ابن ادریس در سرائر اجماع ادعاء بر این حکم نموده است
و فرقی نیست بنا بر اقوی میان اینکه باز دوباره بروید یا نه و در بعض از ابرو بحساب کل است
و در اتلاف اهداب که چهار مژه دو چشم است اگر بنحوی باشد که باز نروید دیه است
و اگر بروید تمام دیه است و اگر چهار پلک چشم را تلف کند تمام دیه است و اگر پلک
پلک را اتلاف کند پس اگر پلک بالا باشد دیه آن ثلث دیه یک چشم است که صد و شصت
و شش دینار و دو ثلث دینار باشد و اگر پلک پائین است نصف دیه یک چشم است که دویست
و پنجاه دینار باشد و در بعض از پلک چشم بحساب کل آن پلک است و اگر هر دو چشم را اتلاف

کند دیه انثی تمام دیه است و در هر یک نصف دیه که پانصد دینار است و در قطع بینی تمام
دیه است و همچنین در قطع مارن که نرمهٔ بینی باشد که مشتملست بر دو سوراخ و پردهٔ میان
دو بینی و همچنین تمام دیه است اگر بشکنند بینی کسی را بنحویکه فاسد شود و در شلل بینی
دو ثلث دیهٔ اوست و در استیصال دو گوش تمام دیه است و در هر یکی نصف دیه و در
بعض بحساب کل و در قطع کردن نرمهٔ گوش ثلث دیهٔ گوش است و در پاره کردن نرمهٔ گوش ثلث
دیهٔ نرمهٔ گوش است و در قطع هر دو لب تمام دیه است و در هر یکی نصف دیه بنا بر اقوی و در
قطع زبان تمام دیه است و در قطع زبان اخرس ثلث دیه و در اتلاف همهٔ دندانها بیست
هشت کانه غیر نواجذ تمام دیه است و در دوازده دندان پیشین که ثنایا و رباعیات
و انیاب باشد ششصد دینار است پس دیهٔ هر دندانی پنجاه دینار است و در شانزده دندان
دیگر چهارصد دینار پس هر دندانی بیست و پنج دینار میشود و در نواجذ و سایر دندانهای
زیادتی اگر به تنهائی اتلاف کنند ثلث دیهٔ آن دندانیست که در پهلوی آن واقع شده اند
و در اتلاف دو دست تمام دیه است و حدّ دست از مفصل است که محل جمع شدن استخوان
کف و ذراع است و در هر یک دست نصف دیه است و اگر با دست بعضی از زند را قطع کرده باشد
یا بعضی از ذراع را قطع کرده باشند در دست دیه است و در زاید که عبارتست از زند و ذراع
باشد ارش است و اگر دست را از مرفق یا کتف قطع کنند همان نصف دیه است و اگر دو ذراع
را قطع کنند بدون دست باین نحو که دست را پیشتر قطع کرده باشند یا دو بازو را قطع
کنند تمام دیه است و در قطع همهٔ انگشتان دست تمام دیه است و در قطع هر یکی عشر
دیه است که عبارتست از صد دینار باشد و در جدا کردن هر بندی از بندهای انگشت
ثلث دیهٔ آن انگشت است مگر در ابهام که در قطع هر بندی نصف دیه است چون دو بند
بیشتر ندارد و در شلل انگشت دو ثلث دیهٔ آن انگشت است و در بریدن دست شل ثلث دیه
دست است و در دو پا نیز تمام دیه است و حد پا مفصل ساق است و حکم انگشتان پا و بندهای
انگشتان مثل دست است و دیه کندن هر ناخنی ده دینار است اگر دیگر بیرون نیاید یا سیاه
بیرون اید و اگر نکو سفید بیرون اید دیهٔ هر ناخنی پنج دینار است و در شکستن استخوان
پشت یا پشت خم شود یا نشستن ممکن نباشد تمام دیه است اگر علاج نشود و الا ثلث دیه است
و در قطع حشفه یا زیاده تمام دیه است و اگر بعضی از حشفه را ببرند باید بنسبت تمام
حشفه داد و در قطع حشفهٔ عنین ثلث دیه است و اگر حشفه را کسی ببرد و کسی دیگر بقیهٔ

ذکر را اوّلی تمام دیه را میدهد و دوم ارش میدهد و در اتلاف خصیتین تمام دیه است
و در هر یکی نصف دیه و در قطع دو شفر که دو لب فرج باشد تمام دیه است و در هر یک
نصف دیه و اگر کسی زنی را افضاء کند باین نحو که مخرج بول و غائط یکی شود تمام دیه است
مگر اینکه افضا کننده زوج باشد و ضعیفه بالغه باشد و در بریدن دو پستان زن تمام
دیه است و در هر یکی نصف دیه است و در بریدن حلمتین که سر دو پستان باشد تمام
دیه است خواه از مرد و خواه از زن و در شکستن هر دنده که پهلوی دلست بیست و پنج دینار است
و آنکه پهلوی عضدین است ده دینار است و هر عضویکه از برای بریدنش دیه از شارع
مقدّر شده است در شکستن استخوان آن عضو اگر صحیح نشود پنج یک دیهٔ آن عضو است
و اگر صحیح بشود بدون عیب چهار پنج یک دیهٔ شکستن آن استخوان است و در آشکارا
شکستن استخوان هر عضویکه از برای بریدنش دیه تقدیر شده است از جانب شرع چهار یک
دیهٔ شکستن آن استخوان است و در کوبیدن و خورد کردن استخوان هر عضویکه بریدنش
دیه دارد دیهٔ کوبیدن و خورد کردن ثلث دیهٔ آن عضو است اگر صحیح نباشد و اگر صحیح
شود بدون عیب دیهٔ خورد کردنش چهار پنج یک دیهٔ خورد کردن آن عضو است که صحیح نشود
و بالجمله دو قاعدهٔ کلیه از مباحث مذکوره مستفاد شد یکی آنکه هر چه از انسان دو دو تا است
دیهٔ آن تمام دیه است و همچنین در هر موضعیکه دیهٔ آن از شارع بما نرسیده است حکم
در آن موضع ارش است فصل در دیهٔ منافع است بدانکه در اذهاب عقل تمام دیه است
و در اتلاف شنیدن هر دو گوش تمام دیه است و در هر یکی نصف و در اتلاف روشنائی
دو چشم تمام دیه است و در هر یکی نصف دیه و در ابطال بوئیدن هر دو بینی تمام
دیه است و در هر یکی نصف دیه و همچنین تمام دیه است در ابطال کلام که سخن نتواند
بگوید و همچنین منی از او نیاید و همچنین دیگر زاید در هر یکی از این امور تمام دیه است
فصل در شجاجست و شجاج بکسر شین معجمه بمعنی زخم و جراحت سر است و شجاج سر منقسم
بر چند قسم میشود اوّل حارصه است بحروف مهمله و آن بمعنی خراشیدن پوست است و دیهٔ آن
یک شتر است بنا بر مشهور و اقوی و فرقی ما بین مرد و زن نیست دوم دامیه است و آن عبارتست
از اینکه پوست را قطع کند و اندکی در گوشت برود و دیهٔ آن دو شتر است بنا بر مشهور و
اقوی و ابن جنید اعلی الله مقامه در این مقام حکم بیک شتر نموده است و قول او شاذ

ومن وکست و صحیحهٔ منصور بن حازم تضعیفا و رای نمایند سوم باضعه است بضاد معجمه و ان
عبارتست از اینکه در گوشت فرو نشیند زیاده از دامیه و کمتر از سمحاق و دیهٔ ان سه شتر است
چهارم سمحاق است بکسر سین و ان عبارتست از اینکه برسد جراحت بپوست نازکی که بر روی
استخوان را دیهٔ ان بنابر مشهور و اقوی چهار شتر است و از غنیه و انتصار و ناصریات
و خلاف ادعاء اجماع بران شده است و خلاف ابن جنید و ابی الصلاح حلبی و بعضی دیگر
شاذ است پنجم موضحه است و ان عبارتست از اینکه جراحت پاره کند پوست نازک را و ظاهر
کند سفیدی استخوان را تا اینکه ... و دیهٔ ان پنج شتر است و از کتاب غنیه و شیخ در خلاف
و جمعی دیگر ادعاء عدم خلاف در مسئله حکایت شده است و بعضی تعبیر به نصف عشر
دیه نموده اند ششم هاشمه است و ان عبارتست از شکستن استخوان سر اگرچه بدون
جراحت باشد و دیهٔ ان ده شتر است و در کتاب کشف اللثام ادعاء اتفاق بران شده
و در کتاب غیر ادعاء عدم خلاف نموده است هفتم منقله است بصیغهٔ اسم فاعل و ان
عبارتست از جراحتی که باعث نقل استخوان شود از جائی بجائی یا بتصحیح ان محتاج به نقل
استخوان باشد و دیهٔ ان پانزده شتر است که عبارت از عشر و نصف عشر باشد و در غنیه
و خلاف و مبسوط ادعاء عدم خلاف بران نموده است و بسیاری از اخبار نیز دلالت بران
دارد و قول ابن ابی عقیل باینکه در این مقام بیست شتر است ضعیف است و سندی ندارد هشتم
مامومه است و ان عبارتست از اینکه جراحت برسد بام الرأس که عبارتست از کیسه که مغز سر
در اوست و دیهٔ ان ثلث دیه است و دامغه بغین معجمه که عبارتست از شکافتن ان کیسه که
مغز سر در اوست دیهٔ او مثل دیهٔ مامومه است و دیهٔ نافذه که در دو سوراخ بینی سوراخی شود
که بسته نشود ثلث دیه است پس اگر صحیح شود پنج یک دیه است و در یک سوراخ بینی که بسته نشود
عشر دیه است و اگر بسته شود شش یک دیه است و در شق نمودن دو لب بنحوی که دندانها ظاهر
شود ثلث دیهٔ دو لب است اگر صحیح نشود و الا خمس دیهٔ دو لب است و اگر شق در یکی از دو لب واقع
شود نصف انچه بیست که ذکر شد و در جایفه و ان عبارتست از جراحتی که باندرون برسد
چه در سر باشد و چه در غیر ان ثلث دیه است و شجاج در وجه حکم شجاج در سر را دارد
و فرقی نیست و اگر جراحت در اطراف مرد چون دست یا نفوذ کند از طرف دیگر بیرون رود
صد دینار است و در صورت شکستن ان عضو تمام دیه یا نصف دیه داشته باشد و در سرخی روی
یک دینار و نصف دینار است و در سبز شدن روی سه دینار است و در سیاه شدن روی شش دینار
و اگر این سه جنایت در سائر بدن باشد نیز دیه نصف انها است اگر در رو باشد مثلا سرخی

بدن سه ربع دینار است و سبزی بدن یک دینار و نصف است و سیاهی در بدن سه دینار است
و در هر عضوی که برای او دیهٔ مقدر شده است از جانب شارع در شلل ان عضو دیه
ثلث دیهٔ ان عضو است و اگر بعد از شلل ان عضو را ببرند دیهٔ ان یک ثلث دیهٔ ان عضو است
و اقسام شجاجی که در سر ذکر شد اگر در سائر بدن واقع شود باید نسبت داد دیهٔ ان عضو
مجروح را با دیهٔ سر که تمام دیهٔ ادمی است و بهمان نسبت از دیهٔ شجاج راس باید اخذ نمود
مثلا موضحه در راس نصف عشر دیه اش بود پس دیهٔ موضحه در ید نصف عشر دیهٔ ید است
که دو شتر و نصف باشد زیرا که دیهٔ یک دست نصف دیهٔ سر است پس موضحهٔ ان نیز نصف
موضحهٔ سر است و دیهٔ حارصه در سر عشر عشر بود پس دیهٔ حارصه در ید نصف عشر عشر است و حارصه
در بند انگشت ابهام نصف عشر شتر است و هکذا و زن در دیات اعضا و جراحات مثل دیهٔ
مرد است مادامیکه به ثلث دیهٔ مرد نرسد و بعد از اینکه بثلث رسید از نوبت در دیات نصف
دیهٔ مرد است چه جنایت کننده مرد باشد یا زن باشد مثلا اگر قطع کنند سه انگشت زن را
دیهٔ ان سیصد دینار است اما اگر قطع کنند چهار انگشت او را دیهٔ ان دویست دینار است
زیرا که در این وقت بحد ثلث دیهٔ مرد رسیده و زن نصف میشود پس دیهٔ ان نیز در چهار صد دینار
است و در زن نصف انست که دویست دینار باشد و دیهٔ غلام قیمت اوست مادامیکه از
دیهٔ مرد ازاد تجاوز نکند از وقت همان دیهٔ حر را میگیرند و دیهٔ کنیز نیز قیمت اوست
مادامیکه از دیهٔ زن ازاد نگذرد پس اگر زیاده باشد همان دیهٔ زن ازاد را میگیرند
و اگر جنایات متعدد شود دیات نیز متعدد میشود اگرچه جانی متحد باشد مگر در قتل که
جنایتی کند و پیش از انکه صحیح شود بمیرد از وقت همان دیهٔ تمام را میگیرد و دیهٔ جنایات
نمیگیرد زیرا اگر جنایات اطراف داخل در دیهٔ نفس میشود بلی اگر بعضی از جنایات مندمل
شود و بقیه سرایت کند بموت اخذ میشود از جانی دیهٔ مندمل و دیهٔ نفس هر دو و اگر
کسی از یک ضربت دو شجاج کند دو دیه دارد و اگر حیوان حلال گوشت کسی را بذبح بکشند
تفاوت قیمت زنده یا ذبح شده را اخذ مینماید و نمیرسد صاحب مال اگر گوشت انحیوان
را بجانی رد کند و تمام قیمت را بگیرد بنابر اقوی و اگر بدون ذبح بکشند تمام قیمت یوم
اتلاف را میگیرند و اگر کلهٔ ذرع را ضایع کند صاحب کله قیمت زرع را باید بدهد اگر
تفریط در محافظت نموده باشد و فرقی نیست میان اینکه در روز باشد یا در شب و دیهٔ نطفه
بعد از اینکه در رحم قرار گرفت بیست دینار است و بعد از اینکه علقه شد که عبارت از خون بسته

چهل دینار است و بعد از اینکه مضغه شد که عبارت از قطعه لحم است شصت دینار است
و بعد از اینکه در او استخوان باشد هشتاد دینار است و بعد از اینکه روح در دمند اگر پسر است
دیه مرد را دارد و اگر دختر است نصف دیه است چه خلقتش تمام باشد یا نه و اگر طفل متعدد
باشد هر یکی حکم علیحده دارند و اگر خلقتش تمام باشد و روح در او دمیده نباشد دیه ان
صد دینار است چه مذکر باشد یا مؤنث فصل بدانکه دیه در عمد و شبه عمد بمال جانی تعلق دارد
تعلق میگیرد چه جنایت قتل بنفس باشد یا جراحت باشد و در خطا بجماعت عاقله تعلق دارد
بشرطیکه به بینه ثابت شود پس اگر باقرار ثابت شود یا بصلح از مال جانی باید گرفت و سر گرفتن
دیه از عاقله چنانچه از اخبار مستفاد میشود انست که عاقله او را منع کنند و محافظت نمایند
کردیکه چنین عملی از او صادر نشود و عاقله عصبه است بعد از ان ولاء عتق بعد از ان ولاء
ضمان جریره است بعد از ان ولاء امامت بحسب مراتب ارث و عصبه کسانی میباشند که منسوب
بجانی باشند از جهت پدر تنها یا پدر و مادر و ایشان برادرانند و اولاد برادران و اعمام
و اولاد ایشان اما مشروط باینکه ذکور باشند و بالغ باشند و اباء و اولاد داخل در عاقله نمی
باشند و شهید ثانی در مسالک ادعاء شهرت بران نموده است بلکه در کتاب خلاف شیخ
طوسی ادعاء اجماع بران شده است و کسانی از خویشان که عند المطالبه مال الجنایت فقیر باشند
داخل در عاقله نمی باشند و متقرب بابوین مقدم می باشند بر متقرب باب تنها و عاقله
در خطاء دیه جراحت موضحه و بازیاده را متحمل میشود و اما کمتر از موضحه را پس در زمان علامه
مشهور چنانچه در تحریر ادعاء انرا نموده است که از مادون موضحه بمال جانی تعلق دارد
و این قول اقویست و دو خبر نیز دلالت براین دارد و ابن ادریس در سرائر ادعاء اجماع نموده
بر تحمل عاقله مادون موضحه را و لیکن اجماع او موهون است بوجود شهرت بر خلاف ان و اگر
جانی را عصبه نباشد پس بر کسانی که ولاء عتق دارد ایشان میدهند و اگر ایشان نیز نباشند
پس بر کسانی که ولاء ضمان جریره بر ایشان دارد ایشان میدهند و اگر ایشان نیز نباشند امام از
بیت المال میدهد و با نایب امام اتفاقا در این زمانیکه خراج و مقاسمه را پادشاه اسلام میگیرد
و مجتهد چیزی نمیدهد دیه از مجتهد ساقط است زیرا که مجتهد باید از بیت المال بدهد
نه از مال خود فصل بدانکه کسیکه سوار باشد چهارپایی را باید او را بدست داشته باشد
و بکشد پس ان چهارپا اگر جنایت بر کسی کند بدستهای خود ان مرد ضامن دیه است
و در غنیه و غایة المرام ادعاء اجماع بران شده است و اگر در این دو صورت بسر خود
جنایت کند ان چهارپا کسی را باز دیه او را ضامنست بنابر مشهور و اقوی و اگر چهارپا

یارا در جائی نگاه دارد یا بزند او را یا براند او را پس ان چهارپا جنایت کند بدست یا بپا
کسیرا دیه او را ضامنست الی اگر کسی چهارپایی را بزند بجهت دفع اذیت او را از خود پس ان
چهارپا کسیرا اذیت کند ان زننده ضامن نیست و بعضی ادعاء اجماع بر این مطلب نموده
اند و اگر دو نفر بر چهارپایی سوار باشند و ان چهارپا بدست یا سر جنایتی کنند هر دو در
ضمان دیه شریک میباشند و اگر کسی سوار باشد بر چهارپایی و ان چهارپا او را بزمین
اندازد مالک ضامن نیست اگر چه بنابی اتفاق افتد اگر چه مالک همراه باشد مگر اینکه
مالک انرا رم دهد یا اینکه راکب صغیر یا مریض باشد که نتواند بر چهارپا بنشیند و ما
لک بجهت محافظت همراه باشد و تقصیر در محافظت کند در این صورت مالک ضامن است
همچنانکه اگر مالک تقصیر کند در محافظت متاعی که حمل بر چهارپا نموده در این صورت
ضامن قیمت ان متاع است و واجبست محافظت نمودن چهارپایی که اذیت میکند
مردم را پس اگر تقصیر کند در محافظت او و مهمل واگذارد او را ضامن جنایت او میباشد
و اگر حال ان چهارپا معلوم از برای مالک نباشد یا معلوم باشد لیکن در محافظت تقصیری
ننموده باشد ضمان بر مالک نیست و اگر کسی جنایت کند بر چنین چهارپایی بجهت دفع اذیت
او بنحوی که بدون این قسم جنایت ممکن نبود دفع او را از خود ضامن نیست و ضامنست
طبیب انچه را که بعلاج خود تلف نموده است اگر تقصیری کرده باشد یا معالجه کند طفلی یا
دیوانه را بی اذن ولی یا بالغی را که اذن نداده باشد پس بسبب علاجش تلف شود و اگر با
لغ اذن داده باشد و بسبب علاج او تلف شود مشهور انست که ضامنست دیه او را در
مال خود و اگر از مریض یا ولی او طبیب برائت از جنایت بری الذمه نموده باشد بری الذمه میشود
و دیه از او ساقط میشود فصل واجب میشود کفاره جمع که عتق رقبه و صیام شهرین و اطعام
شصت مسکین باشد در قتل عمدا و در خطاء و کفاره مرتبه است باین نحو که اول عتق
رقبه مؤمنه کند اگر قادر نباشد دو ماه پی در پی روزه گیرد اگر قادر نباشد شصت مسکین
را طعام کنند و اگر جماعتی در قتل کسی شریک باشند بر هر یکی کفاره کامله واجب میشود و اگر
بجهت قصاص کسی را بکشد کفاره نیست بنابر اقوی و اگر از قاتل عامدا دیه و قصاص را
بخشیده باشند باز کفاره بر او واجب است فصل در بیان شرایط قصاص است بدانکه در
خطاء دیه است از مال عاقله و قصاص جایز نیست و در شبه عمد دیه است در مال جانی
و قصاص نیست و در قتل عمد قصاص اصالت مگر اینکه صلح نمایند برضاء طرفین بر دیه یا کمتر

از دیه و شرط قصاص در قتل چند چیز است اول اینکه مقتول محقون الدم باشد یعنی مباح
نباشد کشتن او برقاتل او دوم اینکه قاتل مکلف باشد پس اگر قاتل طفل باشد اگرچه ممیز باشد
یا دیوانه باشد قصاص نمی توان نمود بلکه دیه اخذ میشود از مال عاقله لیکن بالغ را بسبب
قتل صبی قصاص مینمایند و اگر کسی دیوانه را بکشد او را قصاص نمیکنند بلکه باید دیه بدهد
مگر اینکه مجنون قصد کشتن او کرده باشد و شخص عاقل دفع کرد او را بکشتن از نفس خود
پس در این هنگام دیه نیز ندارد سوم اینکه قاتل پدر مقتول نباشد پس پدر را قصاص نمیکنند
اگرچه از روی عمد پسر خود را کشته باشد بلکه باید دیه بدهد بورثه ولد غیر خود پس دیه ان
ولد بخود پدر ارث نمیرسد و همچنین است جد پدری اگرچه بالا رود چهارم اینکه قاتل و
مقتول تساوی در دین داشته باشند پس مسلم را بعوض کشتن کافر نمیکشند اگرچه قاتل
عبد و مسلما باشد و مقتول ازاد باشد و ذمی مگر اینکه مسلما عادت بقتل ذمی کند انوقت
قصاص از او میکنند و فاضل دیه او را اولیاء ذمی بورثه ان مسلما رد میکنند پنجم
تساوی در حریت است پس حر یعنی ازاد را بعوض غلام نمیکشند بخلاف عکس ششم اینکه
از روی عمد باشد چه قتل غیر عمد را قصاصی نیست و زن را بعوض مرد میکشند و لازم نیست
که نصف دیه را نیز بولی مقتول بدهند و مرد را بعوض زن میکشند و نصف دیه را بولی
مقتول رد مینمایند و در جنایات اطراف قصاص است بشرطیکه عمد باشد و شرائط قصاص
طرف همان شرائط قصاص نفس است و از زن قصاص در طرف میشود اگر بمرد جنایتی
کرده باشد به سبیل تساوی مگر اینکه جنایت زن بثلث دیه مرد برسد انوقت زن را قصاص
میکنند و نصف دیه ان طرف را نیز اخذ میکنند و شرائط قصاص طرف زیاده بر انچه در
قتل نفس گذشت چند چیز است اول اینکه در صحت و عدم ان دو عضو شریک باشند پس دست
صحیح را بعوض دست شل قصاص نمیکنند و هکذا در سائر اعضا و لیکن بینی فاقد شم مثل بینی
شم دارنده است و گوش کر مثل گوش صحیح است و اگر مقتص منه اخفض باشد قصاص جایز است
دوم اتفاق در محل است پس اگر دست راست را بریده باشد بعوض دست راست را میبرند و انگشت
ابهام را بابهام مگر اینکه دست راست نداشته باشد جانی پس دست چپ او را میبرند و اگر دست
چپ ندارد پای راستش را میبرند و الا پای چپ را و بر این مضمون صاحب غنیه و شیخ در خلاف
ادعای اجماع نموده اند سوم تساوی در عدد است پس اگر انگشت زائد را ببرند انگشت زائد

جانی را

جانی را قصاص میکنند با تساوی محل اگر جانی را انگشت زائدی باشد و قصاصی نیست در چیزی
که در قصاص او ضرر به نفس یا طرف داشته باشد یا استیفا مثل متعذر باشد مثل جائفه
و هاشمه و مامومه و منقله و کسر عظام پس در هیچیک از اینها قصاص نیست اگرچه جنایت
از روی عمد باشد و در مبسوط و خلاف و غنیه ادعای عدم خلاف در ان نموده اند و در
موهای ریش و ابروها و موی سر و ریش و مژه اگر دیگر نروید قصاص است و اگر بطوری باشد که
بروید ارش است و همچنین قصاص ثابت است در ذکر و خصیتین و شفرتین با شرائط قصاص و در
قصاص شجاج و جراحات تساوی در طول و عرض شرط است اما در عمق تساوی شرط نیست
بلکه صدق اسم کافیست و در هرجائی که قصاص است میتوان بدیه صلح نمود والله العالم
باحکامه و این چند کلمه بر سبیل اختصار قلمی شد امید که اگر عمر وفا نماید مسائل مبسوطی
در این مقام خواهم بتحریر در اورد والله الموفق والمعین تمام شد در دست مؤلف مجرم
محمد بن سلیمان الطبیب التنکابنی در یوم دوشنبه از اواسط شهر شعبان از شهور سنه ۱۲۶۵

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله مالک السموات و الارضین و الصلوة و السلام علی النبی المبعوث علی الخلق اجمعین و اله
الطیبین الطاهرین و بعد چنین گوید بنده گنه کار محمد بن سلیمان التنکابنی که بعضی از اخوان دینی
از این خادم شرع مبین استدعا نمودند که تفصیل مسئله بلل مشتبهه بعد از غسل را بجمیع شقوقها
و فروعها بیان کنیم و همچنین حکم حدث واقع در اثناء غسل را لهذا بتحریر این وجیزه مبادرت
رفت و علی الله التوکل و به الاعتصام اما مسئله اولی بدانکه تری که خارج شود از احلیل در جنب
بعد از انزال اعتباری بان تری نیست مادامیکه یقین نداشته باشد بمنی بودن ان تری
و اما کسیکه جنب شده باشد بانزال پس غسل کرد و تری از او ظاهر شد پس اگر میداند که
منی است باید غسل خود را استیناف نماید و اگر میداند که بول است باید وضو بگیرد و اگر
مشتبه باشد پس خالی از این نیست یا اینکه اول بول کرده و بعد استبراء نموده و بعد غسل کرده
بعد از ان رطوبتی ظاهر شده و یا اینکه اول استبراء نموده بعد از ان بول کرده بعد از ان غسل

کرده بعد تری ظاهر شد و با اینکه بول و استبراء نکرده و غسل کرده پس تری ظاهر شد و با
اینکه بول کرده و استبراء ننموده و غسل کرده پس تری ظاهر شد و با اینکه استبراء کرده و بول نکرده
با امکان بول و غسل کرده و تری ظاهر شد و با اینکه استبراء کرده و بول نکرده با عدم امکان
بول و غسل کرده پس تری ظاهر شد پس از این بنا بر هر یک از این شقوق تری یا بعد از تمام غسل است
یا بعد از تمام غسل بعضی از اعضاء است یا در اثناء غسل عضو اول است و بنا بر هر تقدیر
جنب یا مرد است یا زن یا خنثی و ایضا بعد از غسل و قبل از تری یا بول و استبراء نموده است
یا هیچیک را بعمل نیاورده است یا یکی از آنها را بعمل آورده است و ایضا گاهی جنب عالم
باستبراء و بول است و لیکن شک دارد که کدام یک پیش بوده است یا اینکه میداند که کدام یک
از آنها پیش بوده اند و لیکن نمیداند که آیا قبل از غسل بوده یا بعد از غسل و یا اینکه میداند که یکی
از استبراء و بول را بعمل آورده و لیکن نمیداند که کدام یک بوده است و یا اینکه میداند که تری ظاهر
شده است و لیکن نمیداند که این تری پیش از غسل بوده است یا بعد از غسل و یا اینکه همراه
غسل بوده است و اقسام زیاده از این متصور است و لیکن از آنکه دانستی شقوق مسئله را
پس بدانکه اگر اول بول کند و بعد از آن استبراء نماید و بعد از آن غسل کند و بعد از آن تری
به بیند پس اعاده غسل لازم نیست و همان غسل او صحیح است و با او میتواند نماز بکند اما در
و واجب نیست محض کردن از آنکه بول است یا منی است و اگر بول نکرده و استبراء نموده و بعد
از آن غسل نمود پس از او تری ظاهر شد اقوی اعاده غسل است و در این صورت مخصص
نیست اعاده غسل بنماز بلکه هر چیزیکه مشروط است بغسل مثل قرائت عزائم و مکث در مساجد
و روزه و امثال آنها بدون اعاده غسل جایز نیست و این تری نجس است و نجس کننده ملاقی
خود است در حال رطوبت و فرق ما بین عمد و جهل در نمازهائیکه واقع شده اند بعد از
غسل و قبل از بیرون آمدن تری صحیح میباشند و اعاده ندارند همچنانکه اگر بداند که در
این صورت تری منی است باز نماز پیش اعاده ندارد و اگر در این صورت آن تری خون باشد
یا مذی و بداند که منی نیست اعاده غسل لازم نیست و اگر بعد از این تری غسل نمود باز
اعاده تری شد باز اعاده غسل میکند مادامیکه بول و استبراء ننموده باشد و اگر بول
کرده و بعد از بول استبراء ننموده و غسل کرده و بعد از آن تری ظاهر شد پس واجب نیست
اعاده غسل بلکه از برای نماز وضوء میگیرد اگر استبراء کرده و بول نکرده با امکان بول و غسل
کرده بعد از آن تری ظاهر شد لازمست که اعاده غسل نماید و اگر استبراء کرده و بول نکرده

و غسل
با عدم امکان بجا کرده بعد تری ظاهر شد پس اقوی اعاده غسل است مثل صورت سابقه
و اگر اولا استبراء کرده و بعد از آن بول کرده و بعد از آن غسل کرده و بعد از آن تری ظاهر
شد پس غسل را اعاده نمی نماید لیکن از برای نماز وضوء میسازد و آنچه ذکر شد حکم مرد
بود و اما زن پس برا و در همه این صورتها اعاده غسل است نه استیناف وضوء و اما
خنثی پس اگر واضح الرجولیة باشد حکم مرد را دارد و اگر واضح الانوثیة باشد حکم او حکم
زنست و اگر مشکوک الحال باشد یعنی خنثی مشکل باشد نه اعاده غسل بر او لازمست و نه
استیناف وضوء و اگر تری در اثناء غسل به بیند بعد از تمام شدن غسل عضوی از
اعضا یا در اثناء غسل عضو اول پس اگر بول کرده بوده و بعد استبراء نموده بود پس چیزی
بر او نیست و اگر بول کرده و استبراء ننموده یا اینکه اولا استبراء کرده و بعد از آن بول کرده
پس مندرج در تحت مسئله ابتداء خواهد بود و اما اگر بول نکرده و استبراء هم نکرده یا اینکه
استبراء کرده و بول نکرده با امکانش یا با عدم امکانش پس در اثناء غسل تری ظاهر شد
پس باید اعاده غسل نماید و اگر غسل کند بعد بول نماید و بعد از آن تری ظاهر شود
پس حکمش حکم آن صورتیست که بول کرده باشد پیش از غسل پس باید ملاحظه نمود که اگر استبراء
کرده است بعد از بول اعاده بر او نیست مگر آنکه شک کند در خروج منی یا بول پس در او احکام
اقسام اولیته جاریست و اگر استبراء نکرده باشد باید وضوء بگیرد و اعاده غسل بر او لازم
نیست و اگر بداند وقوع استبراء و بول را قبل از غسل و لیکن شک کند که آیا اول بول کرده
بود و بعد استبراء کرده یا اولا استبراء کرده و بعد از آن بول نمود در این صورت واجب
نیست غسل را اعاده نماید و اما وضوء پس اگر زمان یکی از استبراء و بول را بداند و زمان
دیگر را نداند پس حکم میکند بتأخر آنکه زمانش را نمیداند و حکم او را جاری میسازد
و اگر زمان هر دو مجهول است پس باید وضوء بگیرد و اگر بداند که اول بول کرده است و بعد
استبراء نموده است و لیکن شک دارد که این بول و استبراء آیا بعد از غسل بوده اند یا پیش
از غسل در این صورت نه اعاده غسل مینماید و نه وضوء میگیرد و اگر بداند که پیش از غسل
یکی از بول و استبراء از او بعمل آمده است و لیکن شک دارد در اینکه آنچه واقع شده است
بول بوده یا استبراء پس باید اعاده نمود غسل را و اگر بداند که تری از او ظاهر شد و شک
دارد که آیا این تری پیش از غسل بود یا بعد از غسل یا اینکه مقارن بوده اند پس اگر تاریخ
یکی از غسل و تری را دانسته باشد حکم میکند بتأخر مجهول التاریخ و اگر هیچیک از تاریخین را
نداند

ندانسته باشد حکم مبنا باید نهادن پس حکمش مثل حکم بیرون آمدن تری در اثناء غسل خواهد
بود و اگر بداند که تری بعد از غسل نبوده ولیکن شک دارد که آیا تری سابق بوده یا باهم مقارن
بوده اند پس اگر تاریخ خروج تری را میداند باید حکم نماید بتاخر غسل و اگر هر دو مجهول التاریخ
باشند پس حکم باقتران نماید و اگر بداند که تری [illegible] اگر بداند که تری و غسل مقترن نبوده اند ولیکن
شک دارد که آیا سابق کدام یک بوده اند پس اگر زمان یکی از این دو امر را بداند حکم نماید بتاخر
مجهول التاریخ و اگر هر دو تاریخ مجهول باشند پس ضمنا قولیه در او جاری نیست و اما مسئله
ثانیه پس اگر در اثناء غسل از مکلف حدث اصغر صادر شود باید غسل را از سر گیرد و این
حکم غسل ترتیبی است و اما غسل ارتماسی پس چون معتبر در او دفعه عرفیه است پس تصور نمیشود
وقوع حدث در اثناء غسل و آنچه ذکر شد حکم غسل جنابت تنها بود و اگر تخلل حدث در اثناء غیر
غسل جنابت باشد پس باید غسل را اعاده نماید اگر حدث اکبر یعنی منی متخلل شود در اثناء غسل
جنابت باید اعاده نمود و اگر منی متخلل شود در اثناء سائر اغسال واجبست که اعاده غسل
جنابت نماید و کفایت میکند از سائر اغسال بنابر اقوی که تداخل باشد و وضو نیز که با سائر
اغسال لازم بود از برای نماز ساقط میشود با غسل جنابت و اگر متخلل شود در اثناء غسل
جنابت حدث اکبر غیر جنابت مثل حیض و مس میت و نحو اینها پس اقوی اعاده غسلست به
نیت جنابت و وضوء ساقط میشود بسبب غسل جنابت و اگر بعد از غسل حدث اصغر از مکلف
ظاهر شد غسل صحیح است و لازمست که از برای نماز وضوء بسازد و اگر صدور حدث قبل
از غسل باشد پس اگر غسل جنابت است کفایت میکند غسل کردن و اگر سائر اغسال باشد
کافی نیست غسل با وضوء و اگر یقین دارد که حدثی از او سر زده است ولیکن شک دارد که
اکبر است یا اصغر باید اعاده غسل نماید و اگر بداند که حدث اصغر از او سر زده اما شک
دارد که آیا پیش از غسل بوده یا در اثناء غسل پس اگر بعد از فراغ از غسلست اعتنا
بان شک نیست و اگر در اثناء است پس اگر احد تاریخین را میداند حکم بتاخر مجهول التاریخ
نماید و اگر هر دو تاریخ مجهول باشد حکم بصحت نماید و افضل در اصل مسئله اینکه اعاده
غسل کند و بعد حدثی نخود صادر کند و وضوء بگیرد یا اینکه اعاده غسل کند و وضوء
بگیرد و اکمل اینکه همان غسل را تمام کند و بعد از آن غسل را اعاده کند و بعد از آن وضوء
بگیرد و اکثر شقوق این مسئله و مسئله سابقه را احدی از علماء متعرض نشده اند والحمد لله
اولا و آخرا بسم الله الرحمن الرحیم بعد از سپاس بی پایان کردگار جهان و درود فراوان
بر روان سید انس و جان داد پاک حضرت پیغمبر آخر الزمان چنین گوید خادم شرع نبوی محمد بن

[illegible] الطیب التستری که بنا بر التماس بعضی از اخوان دینی مسائل [illegible] از احکام صید و ذباحه
در این مختصر از فقه شکار بیان نمود [illegible] که ذخیره روز پسین باشد و مسمی گردانید
آنرا باحکام الصید و منه [illegible] الله التوفیق گفتنگی این داعی در این رساله در پنج فصل
واقع میشود فصل اول در شکار [illegible] اگر سگ صید کننده تعلیم داده شده صید نماید
حلالست با وجود شرائط اینکه صاحب سگ در وقتی برسد که مرده باشد یا زنده باشد
و ذبح نماید و فرقی مابین اقسام سگ نیست حتی سلوقی که تازی باشد و حرامست شکار
سگ صید کننده که تعلیم داده نشده باشد اگر صاحبش بعد از مردن آن شکار برسد هر چند
ذبح نموده باشد و همچنین حرامست شکار هر درنده که بمیرد قبل از ذبح نمودن و در این مسائل
شبهه و اشکالی نیست بلکه جمعی دعوای اجماع بر آن نموده اند اما شکار درندگان از صید کنندگان
چون باز و عقاب که بدون ذبح بمیرد اظهر حرمت است بلکه مشهور میان فقها آنست
بلکه در کتاب سرائر و غیره و انتصار [illegible] دعوای اجماع شده است جائز است شکار کردن
بالات و آن هرچند قسمست [illegible] آلت آهن باشد [illegible] باشد حلالست شکار آن چه آن شکار
بهمان جراحت بمیرد یا اینکه ذبح نماید یا نه چون شمشیر و نیزه و تیری که در کمان میگذارند
و اگر آن آلت تیز باشد ولیکن آهن نباشد پس اگر در آن کشته شده فرو رود و قدری از بدن
او را پاره کند شکار آن حلالست چه ذبح نماید یا نه و الا فلا و اگر نه آهن باشد و نه تیز باشد
چون سنگ و کلوخ پس حرامست شکار آن اگر ذبح نشود چه عضوی از اعضاء آن
شکار جدا شود یا نه و در این احکام ادعاء عدم خلاف شده است و اما شکار تفنگ [illegible]
بخوان پس حلالست شکار آن اگر ذبح [illegible] بمیرد چه بگلوله یا بساچمه و نحو آن و چه در گلوله [illegible]
از آهن داخل نباشد یا نه و شرطست در حلال بودن شکار سگ که تعلیم داده باشند او را
و تعلیم بسه شرط متحقق میشود اول اینکه اگر او را دوانه کنند برود دوم اینکه اگر او را بر
گردانند برگردد اگر شکار را دیده باشد سوم اینکه آنچه را که صید کرده است نخورد بلی
اگر نادرا چیزی از آن شکار بخورد عیبی ندارد حلالست و اگر خوردن شکار را عادت کرده
از آنچه نخورده [illegible] پس لابد است که [illegible]
بخورد [illegible] شکار کند تا صدق معلم بحسب عرف بر او بشود فصل دوم شرطست در دوانه کننده
سگ برای شکار پنج شرط اول اینکه دوانه کننده مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چون اطفال
مسلمانان دوم اینکه او را بفرستد پس اگر سر خود برود و شکاری کند پس [illegible]

ذبح حلال نیست سوم اینکه بقصد شکار او را بفرستند پس او را روانه کنند بجائی که شکاری
نیست و ناگاه شکاری کند و او را بکشد حلال نمیشود و همچنین اگر تیری بیندازد و چیزی را
قصد نکند پس ناگاه بشکاری برخورد و او را بکشد حلال نمیشود و تعیین شکار شرط نیست
پس اگر سگ را روانه کند بجانب گله از شکار پس یکی را صید کند حلال است یا از برای شکاری
او را روانه کند پس بشکاری دیگر برخورد و بگیرد حلال است چهارم اینکه در وقت روانه کردن
سگ تسمیه بگوید مثل بسم الله الرحمن الرحیم یا بسم الله یا الحمد لله یا استغفر الله یا لا اله الا الله
یا الله اکبر و اگر فراموش کند نام خدا را قبل از رسیدن بشکار بخاطرش آید همان وقت بگوید
و اگر قصد بسم الله داشت و فراموش نمود و هیچ بخاطرش نیامد تا بعد از رسیدن سگ و گرفتن
و مردن یا بعد از رسیدن تیر یا بعد از ذبح کردن عیبی ندارد و حلال است و جاهل مسئله معذور
نیست بنا بر اقوی پنجم اینکه شکار غائب نشود و تحقیق این مطلب آنستکه اگر صاحب سگ یا صاحب
تیر رسید باین حیوان و دید که مرده است پس حلال است و اگر رسید و دید که زنده است و حیوة مستقره
دارد پس باید ذبح نماید و بدون ذبح حلال نیست و اگر شکار بعد از گرفتن سگ یا بر خوردن
تیر از نظرش غائب شد بعد از آن باو رسید دید که مرده است پس اگر علم دارد که مردنش بسبب
آلت این شخص حلال است و اگر احتمال میدهد که شاید بغیر این آلت مرده یا با این آلت و غیر آن
باشتراک مرده باشد پس آن حرام است ششم معتبر در حلال بودن صید بفرستنده است که باید
مسلمان باشد اگر چه تعلیم دهنده کافر باشد و آن شکاری که حلال است بکشتن سگ شکاری
یا بوقوع آلت شمشیر و نیزه در غیر موضع ذبح هر حیوانی است که امتناع است ناچار از گرفتن او
چه وحشی باشد و چه اهلی و هر حیوانی که عاصی شود از صاحبش یا در چاهی و نحو آن بیفتد
و متعذر باشد ذبح آن اگر ذبحی است یا نحر آن اگر نحری است پس کفایت میکند زخم زدن آن حیوان
را در حلال شدن چه بمکان ذبح زخم زند یا نه و اگر تیری بشکاری زند پس آن شکار از کوهی
خود را بیندازد و بمیرد یا در آب واقع شود پس بمیرد یا از درختی خود را بر اندازد و بمیرد
پس اگر یقین دارد که مردن آن بتیر و ضربت او شده است حلال است و اگر احتمال بدهد که مردن
بضربت او نباشد حرام است فصل حرام است شکار کردن با آلتی که غصبی باشد اما آن شکار
حرام نمیشود بلکه ملک شکار کننده میشود نه صاحب آلت و بر شکار کننده است که اجرة المثل
آن آلت را بصاحبش رد نماید و اگر سگ شکار کننده دندان بگیرد موضعی از شکار را باید موضع
دندان را شستن زیرا که نجس است و اگر کسی سگ شکاری خود را بفرستد و یا شمشیر و یا تیر خود

ببیند از دور آن شکار را زخم زند پس اگر این شخص در وقتی برسد که آن حیوان حیوة مستقره ندارد
پس آن شکار در حکم مذبوح است و احتیاج بذبح ندارد و اگر این شخص بشکار رسید در حالی
که حیوة مستقره دارد باید آن شکار را ذبح نماید تا حلال شود و مراد از حیوة مستقره در
این مقام آنست که عرفا او را زنده گویند و بنا شد مثل حرکت مرغ یا گوسفند بعد از ذبح نمودن
و اگر این شخص برسد باین شکار در حالی که حیوة مستقره دارد لیکن این شخص تقصیر نماید
در ذبح نمودن و ذبح ننماید و بدون ذبح بمیرد آن شکار حرام است و از جمله تقصیر است
اگر آلت ذبح همراه نداشته باشد یا خواست کارد خود را تند کند و اگر بسبب تقصیر این شخص نباشد
بلکه زمان وسعت آن نداشت که ذبح نماید یا اینکه آن شکار را از نفس قوتی که داشت امتناع
نمود از ذبح نمودن و بهمین حالت مرد پس آن شکار حلال است فصل اگر اندازنده شکار را ضربتی
بزند بنحوی که امتناع از آن شکار برود یعنی نتواند که امتناع نماید از گرفتن آن دیگری او را
بگیرد آن شکار ملک شخص اول است و باید باو رد نماید و زوال امتناع بچند نحو است مثل
اینکه ضبط کند شکار را در دست خود و قصد تملک آن داشته باشد پس اگر بگیرد شکار را
که نظر باو نماید مالک آن نمیشود مادامیکه قصد تملک آن ندارد و مثل اینکه او را ضربتی
بزند بسنگ یا چوب یا چیزهای دیگر بنحوی که او را زمین گیر کند یا پرنده را بزند بنحوی که پر او
شکسته شود و نتواند که بپرد و نتواند که بدود یا اینکه میتواند بدود اما قابلیت نمیتواند
که بدود و را سالبست و ذکر نشد پس این هم از اقسام زوال امتناع است و ملک این شکار
کننده میشود و همچنین داخل در زوال امتناع است که کسی شکار را براند و داخل دام
دیگری نماید پس آن شکار مال صاحب دام است و همچنین از جمله زوال امتناع است اگر
بزند بنحوی که پرنده را داخل در خانه یا مکان تنگی کند پس ملک او میشود فصل شرط است
در ذبح نمودن هر حیوانی اینکه ذبح کننده مسلمان یا در حکم مسلمان باشد چون طفلی که بداند
ذبح را و ممیز باشد و فرقی نیست در این حکم میان مرد و زن و جنب و حایض و خنثی و شرط دیگر
اینکه ذابح قصد کننده باشد از آن فعل خود ذبح را پس ذبح مجنون و طفل غیر ممیز و آدم مست
باعث حلیت نمیشود چون اینها را قصدی نیست و شرط است در ذبح نمودن هر حیوانی اینکه ذبح
کننده مسلمان در حالت اختیار اینکه با آهن ذبح نماید پس اگر آهن ممکن باشد و بغیر آهن ذبح
کند حلال نمیشود و اما حالت اضطرار مثل اینکه بترسد که تا پیدا شدن آهن آن حیوان بمیرد
پس جائز است ذبح نمودن بچیزی که قطع کند اعضاء ذبح را اگر چه پوست نی باشد یا چوب
باشد یا سنگی که تیز باشد یا شیشه باشد یا ناخن یا دندان باشد و شرط سیم ذبح

بریدن چهار رگ که عبارتست از مری بفتح میم و کسر را با یا و همزه یا بتشدید یا دو نقطه دار
بی همزه و هر دو از اهل لغت رسیده است و آن عبارت از مکان جاری شدن طعام است
و دیگر بریدن حلقوم است که مکان جاری شدن نفس است و دو رگ دیگر که احاطه
بحلقوم نموده اند و شرط بودن قطع این چهار رگ اقوی و مشهور میان علما است بلکه از صریح
ضمیریه مهذب ادعاء اجماع بر آن شده است و تمام هر یک از چهار رگ را باید برید
پس اگر بعضی از هر یک نبرد حلال نمیشود و این حکم در جمیع حیوانات از طیور و مواشی و حیوان وحشی
که باید او را ذبح نمود و باید دانست که مشهور میان عوام الناس آنست که گره حلقوم باید بالا باشد
تا ذبح صحیح و حلال باشد و این سخن را در کلام احدی از فقهاء ندیدم و در هیچ حدیثی از احادیث
ائمه علیهم السلام اشاره بان نشده است بلی آنچه بنظر قاصر میرسد آنست که سر رگ غیر حلقوم در بعضی
از حیوانات یا بعضی از آن سه رگ در بعضی دیگر از حیوانات بسته بگره حلقوم است پس اگر
پایین گره حلقوم را ببرند لا محاله چهار رگ همه بریده میشود و لیکن بالا اگر گره حلقوم را ببرند
بعضی از آن رگها بریده نمیشود اگرچه سر حیوان بالمره جدا شود و بالجمله فتوای داعی آنست
که معتبر در حلال شدن ذبیحه بریدن چهار رگ است پس اگر بریدن این چهار رگ ممکن شود با واقع
شدن ذبح در بالا تر از حلقوم ذبیحه حلال است فصل شرط سنت در ذبح که باعث حلیت ذبیحه
شود چهار چیز اول اینکه ما دام الامکان ذبیحه را رو بقبله ذبح نمایند و در مسئله خلافی
بنظر نرسید و اگر ممکن نباشد عیبی ندارد و اگر فراموش کرده باشد باز عیبی ندارد و در مسئله
ظاهرا خلافی نیست و لازم نیست که ذبح کننده خود رو بقبله باشد بنا بر مشهور و اقوی
و معتبر در وجوب استقبال بقبله مقادیم بدن ذبیحه است بنا بر مشهور و اقوی اگرچه صاحب
مسالک و کفایه و مفاتیح کافی دانسته اند اینکه محل ذبح و نحر بقبله باشد و این قول
ضعیف است و معتبر نیست مثل اینکه ذبیحه را به پهلوی چپ بخوابانند چنانچه متعارف است یا به
پهلوی راست بخوابانند یا بر زمین بخوابانند بلکه در هوا مقادیم او را بقبله نماید و ذبح کند و اگر
جاهل بسمت قبله باشد حکم ناسی را دارد و اگر جاهل باشد مقتضای قاعده آنست که معلق در
نیست دوم اینکه در وقت ذبح بسم الله بگوید یا الحمد لله بگوید یا سبحان الله و بخواند و وقت
آن قبل از بریدن چهار رگ است پس اگر بعضی از رگها را ببرد و بقیه را نبرد و بگوید در همان زمان
بسم الله بگوید کافی نیست و اگر عمدا بسم الله نگفت تا چهار رگ را برید ذبیحه حرام است و همچنین
حکم ذبح جاهل بمسئله یعنی جاهل است باشتراط بسم الله گفتن و اگر سهوا نگوید عیبی ندارد

و اگر مسلمانی ذبح کند و بسم الله بگوید با اینکه اعتقاد به بسم الله نداشته باشد با نحلال است اگر
مسلم اعتقاد بوجوب این شرط نداشته باشد و نگوید حرام است و شرط نیست که ذبح کننده بنفس خود
بسم الله بگوید پس اگر وکیل او یا نایب او یا متبرعی بگوید معتبر نیست و شرط نیست بعربی ادا
نمودن اگرچه در حال اختیار باشد و اگر کسی لال باشد زبان خود را حرکت دهد و بدل معتقد
کند بسم الله را سوم اینکه شتر را نحر کند و غیر از آن ذبح نماید پس اگر عکس کند در حال اختیار حلال
نمیشود پس اگر بچاه افتد و ذبح ممکن نباشد یا حیوان از صاحبش عاصی شود و ذبح آن ممکن
نباشد بهر نحو که ممکن است کافیست و مکروه است جدا نمودن سر حیوان را پیش از سرد شدن
و همچنین است پوست کندن ذبیحه را پیش از سرد شدن و همچنین قطع کردن عضوی از آن را
پیش از سرد شدن مکروه است چهارم اینکه بعد از ذبح یا خون بیرون آید یا حرکت نماید
پس یکی از این دو امر کافیست و حیوة مستقره شرط نیست پس همین که حیوان حرکتی دارد و از ذبح
کردن خون یا حرکت یکی از این دو بعمل آمد حلال است و عبارات اکثری از قدماء فقهاء رضوان
الله علیهم خالی از اشتراط استقرار حیوة است بلی احوط آنست که وقت ذبح بدانند که این حرکتی
که پیش از ذبح دارد حرکت حالت نزع و ازهاق روح است و کفایت نمیکند بیرون آمدن
خونی که ثقیل باشد اگرچه حرکت باشد و خلافی در این نیست بلکه آن خونیکه کافیست بیرون
آمدن آن باید بنحو متعارف باشد و اگر شک کند که حرکت بعد از ذبح یا بیرون آمدن خون
محقق شد یا نه بنا را بر حرمت گذارد و این حرکت یا خون مخصوص بحالت اختیار است نه اضطرار
مثل حیوان عاصی یا در چاه افتاده و اما ذبح در مکان تاریک یا در شب و نخواند پس در حال
در اضطرار معتبر نیست فصل مستحب است در ذبح گوسفند که دو دست و یک پای او را
ببندند و در گاو دو پا و دو دست او را ببندند و دنبالش را رها کنند و در مرغ پس از ذبح
رها کنند و مکروه است ذبح نمودن در شب مگر با ضرورت و همچنین مکروه است ذبح
نمودن در روز جمعه تا پیش از وقت ظهر و همچنین مکروه است بنا بر مشهور و اقوی داخل
کردن کارد در زیر حلقوم و بجانب بالا بردن و همچنین ذبح کردن حیوانی در حالیکه حیوان
دیگر او را نظر کند فصل ذبح ماهی بیرون آوردن او است از آب و اگر خود از آب بجهد و بیرون
آید پس اگر کسی آنرا بگیرد پیش از مردن حلال است و الا حرام است پس مناط در ذبح ماهی اثبات
ید است بر آن در بیرون آب در حالیکه زنده باشد و در کتاب کشف ادعاء اتفاق بر آن
شده است پس نگاه کردن بر ماهی در زمان بیرون آمدن از آب بدون اثبات ید بر او در حال
حیوة باعث حلیت نمیشود و شرط نیست در بیرون آورنده از آب اینکه مسلمان باشد بنا بر مشهور

بلکه خلافی در ان نیست بلی لابد است که اگر کافری انرا بگیرد باید مسلمانی نگاه کند زیرا که
مبادا ماهی مرده را کافر از اب بیرون اورده دروغ بگوید که من زنده از اب براوردم و شرط
نیست بسم الله گفتن در وقت بیرون اوردن و نه استقبال قبله و ضرور نیست که بعد از بیرون
اوردن حیوة مستقره داشته باشد بلکه همینکه بگویند عرفا زنده از اب بیرون اورده کافیست
و اگر ماهی در اب بمیرد حرامست اگرچه در میان دام باشد و اگر ماهی بعد از بیرون اوردن
از اب دوباره در اب افتد و بمیرد حرام میشود و جائز است خوردن ماهی بعد از بیرون اوردن از اب
اگرچه زنده باشد بنابر مشهور و اگر دامی بگسترانند که از اب خارج باشد و ماهی از آب
بانجا رود و بمیرد جائز است خوردن ان و اگر مشتبه شود زنده بمیرد یعنی ندانند که بعد
از بیرون امدن مرده است یا قبل از ان پس خوردن ان جائز است زیرا که اصل تاخر زهاق
روح است و اگر در دام ماهیان چندی باشند و قطع دارد که بعضی در اب مرده اند و بعضی بعد از
بیرون از اب مرده اند پس شبهه محصوره است و همه حرام میشوند فصل ذبح ملخ بگرفتن اوست
بدست یا به الت و خلافی در ان نیست و شرط نیست که گیرنده مسلمان باشد و اگر ملخ پیش از
گرفتن بمیرد حلال نیست و شرط نیست استقبال قبله و اگر بختانیدن اتش افروزد پس
بعضی از ملخها بروند حلال نخواهد بود ملخهائی که نتوانند پریدن حلال نیستند
مگر اینکه استقلال بهم رسانند بپریدن پس بعد از ان گرفتن انها باعث حلیت میشود
فصل بچه که در شکم حیوانست اگر مرده بیرون اید بعد از ذبح مادر و خلقت او
تمام نشده باشد حرامست و اگر تمام الخلقه بیرون اید با مو اگر صاحب مو است یا پشم
اگر صاحب پشم است یا با پر اگر صاحب پر است پس ان حلالست چه مرده بیرون اید یا زنده
و ضرور نیست که او را ذبح نمایند بلکه ذبح مادر او کافیست و ذبح بچه محسوب میشود
مگر اینکه زنده بیرون اید در زمان وسعت داشته باشد از برای ذبح ان پس انحلال
اگر علیحده او را ذبح کنند و اگر روح در او دمیده نشده باشد پس ان حرامست و ظاهر
اینکه دمیدن روح با تمام خلقت ملازم یکدیگر باشند بحسب عادت فصل مالک
نمیشود انسان شکار را بمحض اینکه در خانه اش اشیان گذاشت یا ماهی در کشتی او
افتاد مادامیکه قصد شکار را بین نخواهد داشته باشد در کشتی و اگر شکار را تیر زند یا ضربت
از غیر تیر زند ولیکن بدون شدن دویدن نمیشود که او را بگیرد پس هرگاه او را بگیرد مال

اوست نه انکه ضربت زده است و اگر او را ضربت زدن نگهداشت بنحویکه میتوانست
او را گرفت و با اینکه باندک دویدن او را میتوان بگیرد پس ان شکار مال ضربت زننده
اگرچه بگیرد او را بگیرد و اگر صیدی باشد که هم بپرد و هم بدود پس کسی پر او را
بشکند و دیگری پای او را بشکند پس اولی است که ان صید مال شکار کننده است
که در اخر ضربت زده است و هر شکاری که سک شکاری بدیدن او بکشد ان
حلالست و اگر بدون ان بکشد باین نحو که از کثرت دواندن بمیرد یا از صدمه دیگر
پس ان حرامست و ظاهر اینکه خلافی در ان نباشد والسلام اما بعد این چند کلمه است
درباب صیغه نکاح و بعضی از عقود که بنا بخواهش بعضی از اخوان دینی مرقوم گردید و انرا
مسمی باسرار العقود نمودم انرا بر چند فصل و علی الله التوکل و الیه المرجع و المآب
فصل بدانکه نکاح در لغت بمعنی وطی کردنست و در عرف شرع حقیقت در عقد مخصوص
و در بعضی از معانی مجاز استعمال میشود و مراد از عقد ایجاب و قبولست لکن معنی انکحت
موکلتی نه وطی است و نه عقد و وطی نیست بجهة اینکه وطی کردن موکله خود مرا یا وطی دادم
معنی و نامربوطست و اما بمعنی عقد نیست بجهة اینکه عقد بمعنی ایجاب و قبولست و نمیتوان
گفت که ایجاب و قبول واقع میسازم زیرا که قبول را واقع نخواهد ساخت نه موجب پس
معین شد که مراد از انکحت علاقه و ارتباط زوجیة باشد که باعث حلیت وطی میشود و این
معنی مجاز است و مسبب است و معنی عقد که ایجاب و قبولست پس استعمال لفظ موضوع از برای
سبب باشد در مسبب بالجمله این معنی مجازی نکاح است بعلاقه سببیت و مسببیت فصل بدانکه
انکحت صیغه نفس متکلم وحده مستند ماضی باب افعال و فعل ماضی از جهت در زمان گذشته لیکن
ان صیغه نقل شده است از فعل اخباری ماضوی بسوی انشاء پس قصد انشاء باید نمود از لفظ انکحت
و انشاء مقابل اخبار است و خبر انست که نسبت کلامیه نسبت خارجیه داشته باشد پس اگر نسبت
کلامیه با خارجیه مطابقه نماید از اکذب گویند مثل اینکه گوئی زید قائم است و حال اینکه در
خارج قیام زید متحقق نباشد و اگر نسبت کلامیه با نسبت خارجیه مطابقه کند از اصدق گویند
مثل زید قائم است و حال اینکه در خارج قیام زید ثابت و متحقق باشد و اگر از برای نسبت کلامیه نسبت خارجیه
نباشد از انشاء گویند چون اضرب که از خارج اصلا نسبتی نیست تا اینکه نسبت کلامیه با او مطابقه
کند یا نه خلاصه اینکه انکحت بمعنی انشاء است یعنی نکاح و ارتباط زوجیت را بینهما واقع میسازم نه اینکه اراده
باشد یعنی بتحقیق این ارتباط را واقع ساختم یا بعد از این واقع خواهم ساخت فصل بدانکه لفظ نکاح

دو مفعول طلب مینماید اما بالنسبة بمفعول اول پس همیشه متعدی است بنفس و اما بالنسبة بمفعول
ثانی پس گاهی متعدی بنفس میشود و گاهی متعدی بمن و گاهی متعدی بباء و لفظ تزویج معنیش مثل
معنی نکاح است و مفعول طلبست و بالنسبة بمفعول اول همیشه متعدی بنفس است و اما بالنسبة
بمفعول ثانی گاهی بنفس است و گاهی متعدی بلام و گاهی متعدی بمن و گاهی متعدی بباء چون مقتضای
رعایت احتیاط در فروج اینستکه صیغه نکاح بالنسبة بمفعول ثانی بهر سه قسم که مذکور شد اداء
نماید و تزویج بهر چهار قسم این هفت قسم میشود و رعایت احتیاط اینکه در هر یک از این هفت
قسم یکدفعه مرد را مقدم دارد بر زن و یکدفعه زن را مقدم نماید در این چهارده قسم و اولی و افضل
اینکه یکدفعه جمع مابین انکحت و زوجت نماید و اکمل اینکه چون مقارنت مابین ایجاب و قبول شرطست
یکدفعه صداق را بر انکحت مقدم دارد و بهتر اینکه یکدفعه فضولا هم بخوانند چون وکالت ثابت
نمیشود مگر بدو شاهد عادل پس یکدفعه فضولا بخوانند و بعد از آن اذن طلب نمایند مثال
صور بر این تفصیل است اگر وکیل باشند انکحت موکلتی موکلک علی الصداق بنابر اینکه حکم الف
و لام در الصداق از برای عهد خارج باشد یا علی الصداق المعلوم یا علی المهر المعلوم دیگر
انکحت موکلک موکلتی علی الصداق دیگر انکحت موکلتی من موکلک علی الصداق دیگر انکحت
موکلتی موکلک من موکلتی علی الصداق دیگر انکحت موکلتی لموکلک علی الصداق دیگر انکحت موکلک
لموکلتی علی الصداق و در همه این صور وکیل مرد میگوید قبلت النکاح لموکلی علی الصداق و اما
صور تزویج اینست زوجت موکلتی موکلک علی الصداق ایضا زوجت موکلک موکلتی علی الصداق
ایضا زوجت موکلتی لموکلک علی الصداق ایضا زوجت موکلک لموکلتی علی الصداق ایضا زوجت
موکلتی من موکلک علی الصداق ایضا زوجت موکلتی بموکلک علی الصداق ایضا زوجت موکلک
بموکلتی علی الصداق صورت جمع اینست انکحت و زوجت موکلک موکلتی علی الصداق در همه این صور مذکوره
میتوان اختصار نمود بلفظ قبلت النکاح یا قبلت التزویج یا قبلت علی الصداق بلکه ایجاب را هم اقتصار در صور
مذکوره میتوان اداء نمود مثل اینکه ذکر صداق نشود آنوقت رجوع بمهر المثل میشود یا مفوضة المهر باشد
و او را مفوضة البضع میگویند و در مفوضة المهر میشود که تفویض بزوج باشد یا زوجه یا اجنبی یا بدو نفر
یا سه نفر و صورت فضولی انکحت المرئة المعلومة للمرء المعلوم و از جانب قبول گوید قبلت النکاح للمرء المعلوم
علی المهر المعلوم و صورت تقدیم صداق اینست که موجب گوید علی الصداق المعلوم انکحت موکلتی لموکلک قابل گوید قبلت النکاح علی الصداق
اینها در صورتی بود که هر دو وکیل باشند و اگر هر دو اصیل باشند زوجه گوید انکحتک نفسی علی الصداق زوج گوید قبلت النکاح علی
الصداق در سایر صور واضحست و همچنین اگر احدهما اصیل باشد و آن دیگر وکیل و اگر هر دو ولی باشند موجب گوید انکحت بنتی هو لا یسمیها
لابنک هذا لابنک علیه علی الصداق المعلوم قابل گوید قبلت النکاح لابنی هو لا بنی علیه علی الصداق المعلوم و بهتر اینکه بفارسی نیز اداء نمایند باین
عبارت بزنی دادم [illegible] موکله خود را بموکل شما بصداق معلوم و بعضی اسامی عجمیه مرکبه را مثل محمد علی بفتح یا و سکون دال و یا بفتح دال

و یا بتنوین دال و یا بخوانند مخیر میباشند اگر چه ضرور در ذکر اسم نیست بلکه در موکله اگر قصد زوج معهود نماید
کافی نیست و بهتر اینکه قبل از عقد خطبه بخوانند مشتمل بر تحمید و صلوة مثل اینکه بگوید الحمد لله الذی خلق من الماء بشرا فجعله
نسبا و صهرا و کان ربک علی کل شیء قدیرا و صلی الله علی اشرف المرسلین محمد و آله الذین اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
و بعد فقال الله تبارک و تعالی و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من
فضله و الله واسع علیم و قال رسول الله النکاح سنتی و من رغب عن سنتی فلیس منی و الصلوة و السلام
پس صیغه بخوانند **فصل** لابد است در عقد لازم اینکه ایجاب با قبول مقارن باشند و اجنبی در میانه
فاصله نشود و مقارنت عرفیه کافیست و سرفه کردن و نفس زدن مضر نیست و باید قابل صبر کند تا ایجاب تمام شود
بعد شروع بقبول نماید و ترکیب و معنی و صیغه را دانسته باشد و از الفاظیکه در شرع رسیده است تعدی نکند و تقلید
مجتهد جامع الشرایط باشد و جایز است که ایجاب و قبول را یکنفر بخواند اگر چه احوط اینستکه دو نفر بخوانند و لابد است که مهر معین
باشد بلکه احوط اینکه تعیین فضه یا ذهب نماید **فصل** شرطست در عقد متعه ذکر اجل و مهر در وکیل گوید متعت
نفس موکلتی لموکلک فی المدة المعینة علی المبلغ المعین قابل گوید قبلت هکذا و حکم سایر صور واضحست **فصل** صیغه
اجاره اینکه بگوید اجرتک نفسی لان اخیط عن فلان من الان الی شهرین بکذا درهما مستاجر گوید استاجرتک هکذا
یا اینکه گوید قبلت هکذا این در اجاره عمل بود و اما اجارهٔ خانه و کاروانسرا و نحو آنها گوید آجرتک هذه الدار سنة
بکذا قابل گوید همان قبول سابق را گوید و شرطست اینکه منفعت از اعراض باشد چون سکنی دار و همچنین تعیین مدت یا عمل
یا مسافت و همچنین تعیین منفعت و اجرت نیز باید معلوم باشد و شرطست که هر دو مملوک باشد **فصل** طریقهٔ صیغهٔ
وقف اینست وقفت هذا الکتاب علی القراء الاثنی عشریة قربة الی الله و فوضت تولیته الی نفسی مادام الحیوة و بعدی
الی اولادی بطنا بعد بطن ما تناسلوا و اهدیت الثواب الی روح والدی و اگر اقتصار نماید بقولش وقفته قربة الی الله علی
الاثنی عشریة کفایت میکند و احوط اینکه حاکم شرع از جانب موقوف علیهم یا عدول مؤمنین قبول نماید **فصل** صیغهٔ صلح
چنین است صالحتک علی ما علم بما علم قابل گوید قبلت هکذا و لابد است که عوض در مصالحه معلوم باشد و لازم
نیست تعیین معوض منه **فصل** بدانکه اجرای صیغهٔ طلاق از برای اغلب مقلدین در رعایت اشکال است باعتبار کثرت شرایط
و اشکال اقسام طلاق پس صورت طلاق رجعی اینست زوجة موکلی طالق هی طالق بحجه و بهتر اینکه دو نفر دیگر
حلیله و در سوم امراة نیز بگوید و باید تعیین نماید زوجه را یا صفت یا اشاره بر وجهیکه رفع اشتباه شود و صورت خلع اینست
که وکیل زن گوید بذلت لک کذا علی ان تطلق بر فلانه یا زن گوید اخلعنی علی کذا پس مرد بگوید خالعتک علی کذا یا بگوید
انت مختلعة علی ذلک یا بگوید انت طالق علی ذلک و صورت مبارات اینست که زن بگوید بارئنی علی ذلک پس زوج گوید بارئتک
علی ذلک و انت طالق و ذکر طلاق در عقود از باب استظهار است **فصل** صیغهٔ بیع ایجابش اینستکه بگوید بعتک هذا الفرس
بکذا قابل گوید اشتریت **فصل** صیغهٔ فارسی در همهٔ عقود باعث نقل و انتقال و باعث ترتب آثار میشود لیکن مشروط
باینکه بطرز عربی باشد از ترتیب و انشاء و نحو ذلک عبارت فی النکاح لیکن در عقد نکاح ظاهر اینستکه فارسی کفایت نکند
بجهت احتیاط در فروج و استصحاب عدم حلیت و استصحاب عدم وجوب نفقه و کسوه و حق مهر و سکنی و وطی فی کل اربعة اشهر مرة
و استصحاب جواز عقد اخت و نکاح رابعه و عدم انصراف اطلاقات بسوی فارسی در عقد و نکاح با اینکه متبادر از عبارات بد
ادلیت و اغلب موارد عبارات باید بعربی باشد فقد تم هذا آخر ما اردنا ایراده فی هذه الرسالة و کان زمان شروع فیها و اتمامها
اربع ساعات و الحمد لله اولا و آخرا و الصلوة علیهم و آله الامجاد بسم الله الرحمن الرحیم سیل یا اهلا
بمقیاس اختصار بدانکه یکجای بیمثالست که [illegible] فاعل فاعلین کار ما شهوار انشاء و اختراع و اقتباس است و حکم کاملا مثل
متکامله کامناسب التباس است و در مسعود [illegible] محمد باکر از مسائل ندم میمنت شیم باد نوده خاکر

بر ترهه ازالهٔ انفار و سعد را برسالهٔ شرف در قدر و مقدار است و الا الحاقا از باب عصمت و عترت آن ختمی پناه
و اصحاب امجاد من لا الی ابو النار غیب انید عاصی خاطی جانی فانی دیر اواییه سرکردان طماعان زلال رحمت باری محمد
سلیمان تنکابنی رضیعه صبیح صحیفه شریفه برادران ایمانی و اخلاء اجلاء روحانی میسکارت که این مقاله در رساله ربائیه است
در احکام و انشاء و کیفیت با و دود و رو او تکالیف عذاب و عقاب رباخوران که از قلم کاسر و خواطر قاصر و فکر فاتر این فقیر در
دفاتر بمنصهٔ ظهور رسید امید که وسیلهٔ نجات این بنده شرمنده و عاملین آن بوده و در آن چند فصلست فصل اول بدانکه
ربا از کناهان کبیره است و حضرت ایزد تعالی در قرآن مجید وعدهٔ عذاب داده است برای کسیکه ربا بخورد و وارد آیات از ارباب عصمت در حرمت آن مستفیض
بلکه متواتر است از آنجمله هشام بن سالم از حضرت صادق سلام الله علیهم روایت کرده که آنجناب فرمود که یکدرهم از ربا در نزد
خدا سخت تر است از هفتاد زنا که بمحارم خود کند و سعد بن طریف از حضرت باقر ع روایت کرده که آنجناب فرمود که خبیث
ترین کسبها کسب ربا است و ابو بصیر از حضرت صادق ع روایت کرده که آنجناب فرمود که یکدرهم ربا سخت تر است در نزد
خدا از سی زنا که همه بذات محرم باشد مثل عمه و خاله و سعید بن یسار از حضرت صادق ع روایت کرده که آنجناب فرمود که یکدرهم
ربا بزرکتر است از بیست زنا که همه بذات محرم باشد و باید دانست که تحدید بر بیست در بعضی از روایات و بسی در بعضی
دیگر و هفتاد در دیگر با یکدیگر منافات ندارند زیرا که مراد عدد کثیره است نه تحدید بعدد مخصوص و زراره روایت کرده
از حضرت صادق ع که من عرض کردم که شنیدم اینکه خدا تعالی میفرماید که خدا محق و زایل میکند ربا را و نمو میدهد صدقه
را و حال اینکه می بینم که رباخوار مالش زیاد میشود آنجناب فرمود که کدام محق و زوال است که زایل کننده تر باشد از یکدرهم
ربا که زایل میکند دین او را و اکر از آن توبه کند مالش میرود و فقیر میشود و هشام بن حکم روایت کرده که از حضرت
صادق ع سؤال کردم از علت حرمت ربا پس آنجناب فرمود که شان چنین است که اکر ربا حلال میبود هر اینه مردم میکردند
تجارات را و آنچه را که احتیاج باو دارند پس خدا حرام کرد ربا را تا مردم کوچ کنند از حرام بسوی حلال و بسوی
تجارات از بیع و شری پس باقی میماند در میان ایشان در قرض و انس بن محمد روایت کرده از پدرش از
حضرت صادق علیه السلام از پدران خود سلام الله علیهم از پیغمبر در وصیت او برای علی ع فرمود یا علی ربا هفتاد
جزء است پس آسانترین آنها مثل آنست که نکاح کند مرد با مادر خود در خانهٔ کعبه یا علی یکدرهم از ربا بزرکتر است در نزد
خدا از هفتاد زنا که آن همه بذات محرم باشد در کعبه و عبد الله بن فضل هاشمی روایت کرده از حضرت صادق
که چه معنی دارد در تشهد نماز که کفته میشود لله ما طاب و طهر و ما خبث فلغیره آنجناب فرمود که آنچه
طیب و طاهر است کسب حلال تو است و آنچه خبیث است ربا است و در کتاب عقاب الاعمال
از حضرت پیغمبر روایت کرده که روزی آنحضرت فرموده است که هر که ربا خورده است پر میکند خدا شکمش را
از آتش جهنم بقدر آنچه ربا خورده است و اکر کسب کند از آن ربا مالی را قبول نمیکند خدا از آن کس چیزی از اعمال
او را و همیشه خواهد بود در لعنت خدا و ملائکه مادامیکه نزد او باشد از آن کسب یک قیراط از ربا و زید بن علی
علیه السلام روایت کرده از پدرانش از علی ع که فرموده که لعنت کرد رسول خدا ربا را و خورندهٔ ربا را و فروشنده
ربا را و خریدار ربا را و کاتب ربا را و دو شاهد ربا را مجملا حرمت ربا از چیزهائیست که ادلهٔ اربعه از
کتاب و سنت حضرت ختمی مآب و اجماع اصحاب و عقل ارباب الباب بر حرمت آن کواه است بلکه حرمت
آن از ضروریات دین حضرت سید المرسلین است پس کسی که از اهل اسلام آنرا حلال بداند از جملهٔ کافران خواهد بود و چنان
نیست که حرمت و دشمنی مختص بزیادتی باشد چنانکه بعضی توهم کرده اند بلکه نفس معاملهٔ ربویه حرام
و باطلست فصل دوم باید دانست که ربا در لغت بمعنی مطلق زیادتی است و بحسب شرع عبارتست از معاوضهٔ

یکی از دو

یکی از دو مثل است که مقدر باشد بکیل یا وزن در زمان شارع یا در عادت بمثل دیکر با زیادتی در یکی از آن دو مثل
زیادت از روی حقیقت باشد مانند زیادت عینیه یا زیادت از روی حکم باشد مثل اینکه دو مثقال نقره از زر کری نقد را
بسه مثقال نقره از زر کری نسیه که آن زیادت را در مقابل صنعت قرار دهند این هم رباست و یا قرض داده شود
از دو مثل است با زیادتی اکرچه مقدر بکیل و وزن نباشند فصل سوم بدانکه حرمت ربا در بیع ثابتست و خلافی در این
حکم نیست و اقوی اینکه حرمت ربا در همه عقود و معاوضات ثابتست چه صلح باشد یا هبهٔ معوضه باشد یا غیر اینها و این حکم مشهور در
میان فقها است شهرت عظیمه و اخبار بسیار عموما و یا اطلاقا بر آن کواه است بلکه صحیحهٔ محمد بن مسلم صریح در حرمت آن
در اجاره یا جعاله ... بل بفصل در میان نیست و باید دانست که ربا بر دو قسم است یکی آنکه بعقد غیر قرض واقع شود
دوم اینکه واقع شود بعقد قرض اما قسم اول پس در آن باید دو وصف باشد تا ربا متحقق شود اول جنسیت یعنی ثمن و مثمن
از یک جنس باشند دوم مکیل بودن ثمن و مثمن و یا موزون بودن و اما قسم دوم پس آن قرض است و در آن ربا ثابتست
با اشتراط نفع چه مکیل و موزون باشند یا نه چه منفعت و زیادت عینی باشد یا زیادت حکمیه فصل چهارم بدانکه قاعدهٔ آنها
در جنس آنست که شیء باشد بنحوی که شامل شود ایشان را لفظ خاص مانند فروختن کندم بمثل آن و برنج بمثل آن و اشتراط
وحدت جنس فی الجمله محل اجماع است و اکر شک کنیم در اتحاد جنس و اختلاف آن پس باید رجوع بعرف نمود و بر فرض اجمال
عرف پس ظاهر اینکه حلال باشد معاملهٔ آن بمثل با زیادت چه جایز است بیع متجانسین بنحو تساوی اکر هر دو نقد باشد
و با زیادت جایز نیست و همچنین جایز نیست سلف یکی از متجانسین را در دیکری بدون زیاده یعنی یکسان کند
بدهد و بعد از دو ماه یکسان پس کند دیکر زیرا که برای مدت هم قسطی و حصه است عرفا و شرعا اجماعا پس این مدت
انبهادت داخل در زیادت حکمیه خواهد بود و ربا میشود و بر این حکم ادعای اجماع شده در کتاب تحریر و دروس و منهج و
جواهر و بعضی از اخبار که صحیحهٔ محمد بن قیس باشد دال بر آن است و شرط نیست در بیع متجانسین بدون زیادت
تقابض در عوض که قبل از تفرق از مجلس مکر در بیع صرف که فروختن طلا بطلا یا طلا بنقره یا نقره بنقره باشد پس
تقابض در مجلس بالنسبه بعوضین و کندم و جو از یک جنس حساب میشوند پس معاوضهٔ کندم بجو با زیادت یکی از اینها
مستلزم ربا خواهد بود و این حکم مشهور و بر آن اجماع منقول و اخبار مستفیضه دال است و خلاف عمانی
و اسکافی و ابن ادریس و شافعی شاذ و مردود است و ثمرهٔ نخل یک جنس محسوب است اکرچه انواع مختلفه داشته باشد
پس فرقی نیست در ثمرهٔ نخل میان احمر و اسود و ابیض و کثیر اللحم و قلیل اللحم و شدید النواة و خفیف النواة و فاقد
النواة و شدید الحلاوه و تر و خشک و خوب و بد اکرچه بحسب اسم مختلف شوند و ظاهر اینکه این احکام محل خلاف
نباشد و جایز است تفاضل در سرکهٔ انکور و خرما و خبز حنطه و ذرت اجماعا و میوهٔ کرم متجانسان محسوب میشوند
اکرچه در شکل و لون و طعم مختلف باشند پس جایز نیست بیع انکور سفید بسیاه با زیادتی احدهما و همچنین سفید و سرخ
و نحو آن و هر چیزی که عمل میشود از یک جنس تفاضل در آن حرامست مثل بیع کندم بآرد و دوشاب خرما بخرما و مویز
انجه از انکور بعمل میاید چون سرکه و شیره فروختن اینها بانکور با تفاضل جایز نیست و ظاهر آن در آن خلافی نیست بلکه
در آن اجماعا حکایت شده و همچنین شیره با آب انکور و شیر با روغن و ماست و دوغ و کشک پس بیع اینها بیکدیکر با تفاضل
جایز نیست ... و از دو جنس عمل میشود مثل زیور که از طلا و نقره باهم درست کنند پس جایز است فروختن آن بطلا و نقره
هر دو و جایز است هر یک از طلا و نقره بشرط اینکه در قیمت زیادتی از مجانس باشد که آن زیادت در مقابل جنس دیکر واقع شود
و آن زیادت مالیت داشته باشد و اکر زر کری شده را بجنس آن بفروشند چه مسکوک و چه غیر آن باید که تفاضل نباشد
بلکه در وزن متساوی باشند اکرچه زر کری شده قیمت آن بیشتر باشد پس جایز نیست که وزن قیمت زیادتر باشد بعوض
عمل زرکری زیرا که آن رباست و همچنین است صحیح و مکسر و جید و ردی و لحوم مختلف میشود بحسب اختلاف

اسماء حیوان پس لحم بقر و غنم را متفاضلا میتوان فروخت امّا دو بقر را بیک بقر با زیادت نمیتوان فروخت و گاو نر و ماده از
یک جنس باشند و گاو و گاومیش هم از یکجنس باشند و گوشت گوسفند و بز از یک جنس باشند و شتر عرابی که صاحب یک کوهان
است با شتر بختی که صاحب دو کوهان است از یکجنس باشند و وحشی از هر جنس مخالف با اهلیست مثلا بز وحشی و بز
اهلی گوشت ایشانرا بتفاضل میتوان فروخت و در کتاب تذکره و غنیه و جامع المقاصد اجماع بر این ادعا شده و شیر
تابع گوشت است پس شیر گوسفند و شیر شتر از دو جنس محسوب میشود و جایز نیست تفاضل در میان آنچه بیرون می آید از
شیر با شیر مثل روغن گاو با شیر گاو و ماست و کشک آن و در همه تا بعد آنچه اگر روغن از آن گرفته بشود و سرکه تابع
است آنچه را که سرکه از آن میگیرند پس سرکه انگور و غیر سرکه خرما است و شکر و نبات و قند از یکجنس محسوب باشند
فصل بیست و نهم از جمله شرایط تحقق ربا اینکه ثمن و مثمن هر دو مکیل باشند یا موزون در اینصورت اگر بتفاضل معاوضه کنند ربا
خواهد بود و اگر ثمن و مثمن معدود باشد چون گردو و تخم مرغ و نخوان پس ربا نخواهد متحقق گردید بنا بر مشهور
منصور بلکه بر آن اجماعات متعدده در کتب اصحاب مذکور و اخبار مستفیضه بر نهج مسطور دلالت دارد و هر چیز موزون
و غیر مکیل و نه معدود باشد اگر نقد بفروشند ربا نخواهد بود و اگر نسیه بفروشند باز ربا نخواهد بود و ثیاب و فرش و دار
معدود نیستند و چند ورود مانند هم باشند زیرا که مدار بر مساوات در وزن و کیل است و چیزی که برای او هیئتی
باشد که برای هیئت قیمتی باشد مانند زر که بحده از نقدین پس آن مانند آن است که آن هیئت را نداشته باشد و هر چه
برای وزن نیست برای قلت چون حبه حنطه یا بجهة کثرت مثل جاری میشود در آن ربا برای اینکه اصل جنس مکیل و
موزون است و اگر عمل شود در موزون بودن خارج کند مانند پنبه که کرباس کنند پس ربا در آن متحقق نمیشود و اگر
کیلها از یکجنس متعدد شوند و مختلف شوند بزیاده و نقصان پس شرط است تساوی در کیل در دو عوض و اعتباری
نیست بزیادتی که حاصل میشود بتسامح در نزد کیل و وزن و اگر چیزی مکیل و موزون باشد در حالتی نه در حالتی دیگر پس
اعتبار بحالتی است که مکیل و موزون است پس ربائی نیست در بیع ثمره بر شجره و دانه در خوشه و شیر در پستان زیرا که
اینها در اینحالت مکیل و موزون نیستند و اعتباری نیست بتسهیلات از جنس دیگر مثل خاک و کاهی که در گندم میباشد
و استخوان خرما و نخوان ... میکند در او ... محسوب میشود از جنس دیگر اگر سرکه را بسرکه دیگر بفروشند با تساوی
عیبی ندارد و اگر چه آب یکی از واحدها قبل از سرکه شدن ریخته بیشتر از آب آن دیگر باشد زیرا که مدار بر مستحیل الیه
میباشد نه مستحیل عنه و اگر خانه که با بطلا منقوش است یا قرآنی که با بطلا جدول دارد و نخوان نقاشی طلا کرده اند
فروختن آنها را بطلا عیبی ندارد زیرا که آن نقش وصف میباشد نه جزء بلی اگر آن طلای منقوش بنحوی باشد که ممکن
باشد جدا کردن آن و باقی بماند بطلا بودن بعد از جدا کردن و مالیت داشته باشد پس آن وقت معاوضه آن با طلا
مشکلست در صورتیکه با طلای آن منقوش زیرا که آن طلا در اینصورت عین خواهد بود نه وصف و در بیع آب ربا متحقق
نمیشود زیرا که در بیع آب کیل و وزن شرط نیست و امّا سنگها پس معدنی است و غیر معدنی آنکه غیر معدنی است ربا در آن نیست
بجهة اینکه مکیل و موزون نیست و آنکه معدنی است بعضی از آنها را بعد شماره و مشاهده بیع میکنند پس در آنها هم ربا
نباشد مانند سنگ ... و بعضی از معدنی است که بوزن میفروشند مانند یاقوت و زمرد و الماس و فیروزج و نحو اینها
پس بیع اینها را بجنس با زیادتی ربا خواهد بود و امّا هیزم پس ربا در آن ... یا بریشه ... یا در کشتی است پس بیع
آن بمشاهده است و ربا در آن متحقق نیست مانند فروختن ثمر بر شجر و امّا بعد از کرفتن بار و انحلال آن پس موزون و معدود
آن بجنس با زیادت موجب ربا میشود و شهید اوّل ره در دروس در این حکم مخالفت فرموده و حکم بنفی ربا در هیزم نموده
این قول ضعیف است و امّا گل پس هر گل که بکیل و وزن آن از در عادت متعارف میفروشند پس ربا در او است مانند گل ارمنی
و آنرا که بکیل و وزن نمیفروشند پس ربا در آن متحقق نمیشود فصل سی ام بدانکه اعتبار در مکیل بودن و موزون
بودن زمان شارع اکبر هر چه ثابت شد که در عصر پیغمبر موزون بود بنا بر آن گذاشته میشود پس حکم بتحقق ربا میشود
در آن اگر چه در زمان نقد بکیل و وزن نشود بلکه بکزاف فروخته شود و در اینجا فرقی نیست و هر چه در عصر
پیغمبر صلی الله علیه و آله مکیل و موزون نبوده پس ربا در آن متحقق نمیشود اگر چه در عصر ما مکیل و موزون باشد

پس بر این اجماع حکایت شد و اگر چیزی مکیل و موزون بود در زمان شارع لیکن بحسب بلد شارع فقط نه عامه بلاد
یا مکیل و موزون نبود در بلد شارع لیکن مکیل و موزون بود در عامّه بلاد پس مناط در هر دو صورت بلد شارع
است و شش چیز است که بالقطع در زمان شارع مکیل و موزون بوده و آن ذهب است و فضه و خرما و نمک و گندم
و جو و هر چه را که ندانیم اینکه در زمان شارع مکیل و موزون بود یا نه پس مناط در آن بعادت بلد خواهد
بود و اگر بلاد مختلف باشند یعنی چیزی در بلدی مکیل یا موزون باشد و در بلدی دیگر عادت جاری نشده باشد
بکیل و وزن آن و عادت عصر شارع هم معلوم نباشد پس اقوی و مشهور میان متاخرین اینکه هر بلدی حکم همان بلد را
دارد پس اگر آن چیز را در بلد بکیل و وزن فروخته ربا در آن متحقق است و اگر در غیر بلد کیل و وزن فروخته ربائی
در آن نیست و هر چیزیکه برای او حالت رطوبت و حالت جفاف است پس جایز است که بعضی را ببعضی بفروشند
با تساوی حالتین مثل بیع رطب برطب و عنب بعنب و فواکه رطبه بمثل اینها و گوشت تازه بمثل آن و گندم تر بمثل آن و
تمر بتمر و زبیب بزبیب و فواکه خشک بمثل آن و گندم خشک بمثل آن و ظاهر اینکه در آن خلافی نیست و دعوای
اجماع در کتاب تذکره بر آن شد و بیع رطب بتمر جایز نیست و همچنین بیع زبیب بعنب جایز نیست اگر چه در این
دو صورت بتساوی بفروشند یا بزیادت رطب که آن زیادتی در مقابل نقصانی باشد که بخشک شدن حاصل میشود و صحیح
نیست بیع کیلی از گندم بوزن معینی از آرد و اگر بفروشند موزونی از جنسی را بمکیلی از جنس دیگر یا بعکس آن عیبی ندارد
بجهة اختلاف در جنس و اگر عوضین از یک جنس باشند و یکی مکیل باشد و دیگری موزون مانند گندم و آرد و مثل آن
بیع احدهما بالآخر بکیل بجهت وزن جایز است با تساوی اگر چه بکیل تفاوت داشته باشند و اگر عکس این باشد یعنی احدهما
مکیل باشد و موزون و اراده شود بیع هر دو بکیل پس جایز نیست برای حصول غرر و جهالت و جایز است بیع آرد
با آرد دیگر با تساوی اگر از یک جنس باشند و جایز است با تفاضل در نیائی اگر از دو جنس باشند مثل آرد گندم و
برنج و همچنین است فروختن آنها بعضی را با بعضی فصل بیست و هشتم بدانکه در میان فرزند و پدر ربائی نیست یعنی ربا حرام نیست
و در مسئله خلافی نیست مگر از ابن جنید رضی الله عنه بلکه اجماعا مستفیضه بر آن محکی است و مراد از ولد ولد نسبی است
پس در ولد رضاعی ربا متحقق میشود و ولد الزنا در این حکم داخل نیست امّا احتیاط شدید در ترک ربا با ولد الزنا است
و امّا ولد شبهه پس در حکم ولد نسبی است در صورتیکه شبهه از طرفین باشد یا از طرف پدر پس اگر شبهه از جانب مادر
تنها باشد حکم آن حکم ولد الزنا است و فرقی نیست در ولد میان پسر و دختر و امّا ولد ولد که نواده باشد پس اقوی
تحقق ربا است میان ایشان و حرمت محقق است و اگر یکی از پدر و ولد کافر باشند و دیگری مسلمان پس اقوی
ثبوت ربا و حرمت است فصل بیست و نهم بدانکه میان سید و مملوک او ربا نیست و فرقی نیست در میان مملوک مذکر
و مؤنث و میان قن و مکاتب مطلق و مکاتب مشروط و امّ ولد و مبعض و مدبر و مشترک بین المولیین اگر چه احتیاطا
ترک ربا است و اگر عبد را قابلیت مالکیت نباشد این حکم ساقط میشود و خارج از محل فرض خواهد بود و اینها در
صورتیست که ربا بجود از عبد بود و عکس اشکال است و احتیاط سبیل نجات است فصل سی ام بدانکه حرام نیست ربا میان
زوج و زوجه و اجماع بر آن محکی است و نصوص بر آن شاهد و فرقی نیست در میان اینکه زوج از زوجه ربا بگیرد یا بعکس
و فرقی نیست مثل نکاح دوام و انقطاع بنا بر مشهور منصور و فرقی نیست میان زوجه مطیعه و ناشزه و صغیره و
صغیر مبایعه در از جانب صغیره ولی خواهد و ... و زوجه مطلقه بطلاق رجعی در حکم زوجه است بخلاف بائن و
فرقی نیست در میان مدخوله و غیر مدخوله فصل سی و یکم بدانکه حرام نیست ربا در میان مسلمان و کافر حربی و این هم
صورتیست که مسلمان از کافر حربی ربا بگیرد و عکس که کافر حربی ربا از مسلمان بگیرد پس جایز نخواهد بود و فرقی نیست
در کافر در مسئله اینکه آن کافر با مسلمان معاهد باشد یا نه و فرقی نیست میان اینکه آن حربی در دار الحرب باشد یا در
دار الاسلام و فرقی نیست در مسئله فرق مسلمانان در این حکم امّا کسی از فرق مسلمین که محکوم بکفر و نجاست باشد
پس جایز نیست که اخذ ربا از حربی نماید و جایز نیست برای ما که گرفتن از مسلمان که محکوم بکفر باشد و ثابت است حرمت
ربا در میان مسلمانان و کافر ذمی بنا بر مشهور منصور و ثابت است حرمت ربا در مسئله ذمی با ذمی و حربی با حربی و ذمی
با حربی و اگر ذمی از شرایط ذمه بیرون رود پس حکم آن حکم حربی خواهد بود فصل سی و دوم بدانکه جایز نیست فروختن

گوشت حیوانیرا همان حیوان مثل گوشت گوسفند بگوسفند اگرچه جگر گوسفند موزون نیست و فرقی نیست میان
آنکه نقد و نسیه و فرقی نیست میان اینکه هم ثمن باشد یا مثمن و جایز است بیع گوشت حیوانی از غیر جنس گوشت
باشند فروختن گوشت گوسفند مثلا به شکمبه و جگر و دل و شش و قلوه و دنبه حکم گوشت را ندارند پس جایز است
فروختن اینها بگوشت و اجماع محکی در غیر شش از بعضی ذکر اجماع حکایت شد و جایز است بیع گوشت را بحیوان
غیر ماکول اللحم مانند غلام و کنیز و حیوان درنده یا غیر درنده و خلافی ظاهرا در آن نیست و جایز است
فروختن مرغی که در شکم آن تخم است بمرغی که در شکم آن تخم نیست و خلافی در آن نیست بلکه شرایط ربا در
آن موجود نیست و جایز است فروختن مرغ خالی از تخم را بمرغ خالی از تخم و جایز است فروختن مرغ تخم دار
را بمرغ تخم دار و بر تخم مرغ و تخم ندار را بر تخم و فرقی نیست در میان اینکه آن تخم پوست بالای او حاصل
شده باشد یا نه و فرقی نیست میان اینکه تخم از همان مرغ باشد یا از غیر آن و از مرغی باشد که از جنس همان
مرغ است یا از غیر جنس آن چه اهلی باشد و چه وحشی و جایز است فروختن گوسفندیرا که در پستان آن
شیر هست بگوسفندی که در پستان آن نیز شیر است یا گوسفند بکر که در پستان او شیر نیست یا گوسفند را بمرده شد (?)
بشیر چه از شیر همان گوسفند باشد یا از گوسفند دیگر باشد و جایز است بیع یک پیمانه از گندم که در او کاه
و خاک و بخوان باشد بیک پیمانه گندم که در او هم اینها باشد یا نباشد اما مشروط بانکه آن کاه و خاک و بخوان کم باشد
بحسب عادت بنا بر مقرر باشد همچنانکه جایز است بیع شیره و روغن و بخوان کردن در درد و ثقل باشد مثل آن
که در آن هم درد و ثقل باشد یا نباشد **فصل دوازدهم** بدانکه گاهی تخلص از ربا حاصل میشود بفروختن یک درهم
و دینار را بدو دینار و دو درهم پس هر یک منصرف بخلاف جنس خواهد بود پس درهم قیمت دینار خواهد شد
و دینار قیمت درهم و همچنین است اگر بدل دراهم و دنانیر متاعی قرار دهد و جایز است فروختن یک رطل خرما
و یک درهم را بدو رطل یا بیشتر از خرما و دو درهم و زیاده پس جایز است جنسی را بجنس بفروشند با زیادتی اما هر یکی
ضمیمه باشد یا با هر دو ضمیمه باشد پس ضمیمه در مقابل زیادتی خواهد بود و معتبر است در ضمیمه اینکه بجوی باشد که منعا
داشته باشد که در مقابل مخالف واقع شود و مراد آن نیست که آن ضمیمه معادل با زیادتی باشد بلکه باید صدق تمول عرفی
بر آن شود و مالی باشد بان معامله توان نمود و میتوان تخلص از ربا نمود باین نحو که یکی از متبایعین مال خود را بفروشد
بجنس مخالف پس از آن بخرد مال دیگر را بهمان ثمن و یا اینکه احدهما مال خود را هبه کند بان دیگر و آن یک نیز
مال خود را باو هبه کند و اینکه احدهما مال خود را بدیگری قرض بدهد و آن دیگر نیز مال خود را باو قرض بدهد بعد
از آن هر دو همدیگر را بری الذمه کنند اما مشروط باینکه شرط ابراء و اقراض و اتهاب در ضمن العقد ننمایند

خاتمه بدانکه اگر کسی مال از ربا گرفته با علم بحرمت واجب است که آن مال را بصاحبش رد کند و اگر جاهل باشد بحرمت
پس احوط رد زیاد است و اگر علم بفساد داشته باشد و جهل بحرمت یا بعکس پس حکم آن حکم عالم است بحرمت و فساد و اگر
مدتی جاهل ربا خورد و بعد از علم ربا خورد پس از آن توبه کرد پس هر یک از آن دو مدت حکم خود را دارد و اگر جاهل
بعد از عقد و قبل از قبض عالم شد پس حکم آن حکم عالم است چه قبض بعض کرده باشد یا نه این آخر کلام است در
رسالهٔ ربائیه والحمد لله اولا و آخرا

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد خدایرا سزد که از بابت لطف پیغمبران و شرایع و احکام جعل فرموده تا گمگشتگان بادیهٔ ضلالت و محبوسان در چاه هوا
و هوس و طبیعت را بسر منزل هدایت و رشاد رسانند و جرعهٔ از شرب خوش بکام ایشان چشانند و درود نامعدود بر
روان خاتم پیغمبران و افضل پیغمبران محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف باد که در قرآن حمید مجید
معتبر بشجرهٔ مبارکهٔ زیتونه است و بر آل معصومین و ائمهٔ طاهرین و اصحاب مجاهدان جناب باد که هر یک شمع راه هدایت
و رهنماد عباد و سرمایهٔ تعمیر بلاد میباشند سیما صاحب الزمان امام کلیهٔ افراد امکان در این زمان حضرت مهدی هادی
عجل الله فرجه و روحی فداه که بیمن برکت وجود مبارک آن انجناب سحاب مطیر و قطرات باران از آسمان بزیر میرند و زمین برکات
خود را ظاهر میسازد **وبعد** محرر مستمند روزگار خاکسار شرمسار فانی محمد بن سلیمان تنکابنی بر الواح صافیهٔ

از همان برادران ایمانی با خامهٔ قاصر کاسر اظهار میدارد که چون تالیف رسایل و تحریر مسائل از اعظم وسائل بسوی مثوبات
اخرویه و مایهٔ نجات از مهلکات مردیات نشاه باقیه است و این فقیر تا بحال رسایل چند در احکام دین تالیف
نموده فهرست آنها را در اینجا ذکر مینمایم که تا هر که طالب باشد تحصیل نسخه آن نماید اول رسالهٔ مجمله در احکام طهارات
و صلوة و صوم و زکوة و خمس و اصول دین و بعضی از محرمات دوم رسالهٔ مجملهٔ العنوان در دماء ثلثه حیض و
نفاس و استحاضه سوم رسالهٔ ملل و نحل چهارم در اشاعه غسل چهارم رسالهٔ مشکات پنجم رسالهٔ جنة النار در احکام
صوم ششم رسالهٔ مستحبات و نوافل هفتم رسالهٔ ادعیه در اشاره وضو و نماز هشتم آن در دعوات هشتم رساله
در احکام وقف نهم رساله در صیغ عقد نکاح و بخوان دهم رساله در احکام مواریث یازدهم رساله در احکام ذبح و صید
دوازدهم رساله در احکام دیات سیزدهم رساله در احکام متاجر که هنوز تمام نشده وفقنی الله لاتمامها و اجوبهٔ اسوله
بسیار نیز تحریر نموده و چون جمعی از علماء متاخرین رضوان الله علیهم ابد الابدین مانند محقق شیخ حسن صاحب معالم
و شیخ بهاء الدین بهائی رسالهٔ اثنی عشریه در احکام دین مینوشتند و چون آن سلک قریب بسلک ضبط و حفظ
بود این فقیر خواست که مقتفی باثار اسلاف اشراف شده باشد پس در واجبات و احکام صلوة تحریر این رساله
رفت و نامیدم این رساله را اثنا عشریه فی احکام الصلوة الواجبة الیومیه امید که باعث فلاح این فقیر و عمل کنندگان
آن گردد والله ولی التوفیق بدانکه اموریکه معتبر در نماز پنجگانه است چه از مقدمات و چه مقارنات و چه موخرات
چه وجودیه و چه عدمیه بر دو قسم میباشند زیرا که آن امور یا افعال خواهد بود یا تروک و هر یک از این دو قسم یا واجب
است و یا مستحب و مضروب این دو قسم در دو قسم سابق چهار قسم خواهد شد و هر یک از این اقسام چهارگانه یا بزبان
باید باشد یا بقلب یا بجوارح و اعضا و مضروب این سه قسم در چهار قسم سابق دوازده قسم خواهد بود
پس لهذا در این رساله دوازده فصل خواهد بود و فهرست فصول را اجمالا ذکر میکنیم تا سهل گردد مطلوب
آسان بود **فصل اول** در افعال واجبهٔ لسانیه **فصل دوم** در افعال واجبهٔ قلبیه **فصل سوم** در افعال واجبه که بجوارح
ادا میشود **فصل چهارم** در افعال مستحبهٔ لسانیه **فصل پنجم** در افعال مستحبهٔ قلبیه **فصل ششم** در افعال مستحبه که تمام
باعضا و جوارح بعمل میاید که از ارکانیه میباشیم **فصل هفتم** در تروک واجبهٔ لسانیه **فصل هشتم** در تروک واجبه
جنانیه **فصل نهم** در تروک واجبهٔ ارکانیه **فصل دهم** در تروک مستحبهٔ لسانیه **فصل یازدهم** در تروک مستحبهٔ قلبیه
فصل دوازدهم در تروک مستحبهٔ ارکانیه و در هر فصلی از این فصول دوازده گانه دوازده عنوان مذکور میشود پس مجموع
عناوین این رسالهٔ اثنی عشریه صد و چهل و چهار عنوان خواهد بود پس از این جهت که این رساله دوازده فصل است
و از این جهت که در هر فصلی دوازده عنوان ذکر میشود و از این جهت که این رساله بنا بر مذهب ائمه اثنا عشر است نام
میدهیم او را باثنی عشریه **فصل اول** در افعال واجبهٔ لسانیه است و آن دوازده است اول تکبیرة الاحرام است
و آن رکن نماز است بنص و اجماع محقق و منقول و باطل میشود نماز بترک آن و بزیادتی آن چه از روی عمد باشد و چه از روی
سهو و چون رکنیت لازم ندارد جزئیت را مثل طهارت که رکن است و جزو نیست لذا میگوئیم که تکبیرة الاحرام جزو
نماز است و مخالف در مسئلهٔ مزبوره معلوم نیست اگرچه سید مرتضی فرموده که بنا بر رای اصحاب ما تصریح در جزئیت
آن نیست لیکن سید مزبور خود جزئیت را اختیار فرموده است و آن تکبیرة الاحرام باید بطبیعت الله اکبر باشد پس اگر بدل الله
لفظ دیگر بگوید و یا بدل اکبر اعظم و اعلی و بخوان بگوید نمازش باطل است و باید همزهٔ الله و همزهٔ اکبر را بقطع
بگوید و وصل یا اسقاط نکند و باید تکبیرة الاحرام مقارن با نیت قلبیه باشد اما نیت لفظیه پس در نهایت سهل
است زیرا که اگر مقارنت بعمل آید همزهٔ الله از وصل و ساقط خواهد بود و آن موجب بطلان است و اگر همزهٔ الله را
بقطع بگوید مقارنت فوت میشود زیرا اگر قطع همزهٔ وصل متحقق نمیشود مگر بعد از وقف کردن بر ما قبل همزه
و با مقارنت وقف حاصل نمیشود دوم قرائت سورهٔ حمد است در نماز صبح و دو رکعت اول ظهر و عصر و مغرب
و عشاء و مخیر است مکلف در رکعت سوم از نماز چهار رکعتی میان حمد و تسبیحات اربع که عبارت از این کلمات است سبحان
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و مستحب است بعد از تمام تسبیحات قبل از تکبیر رکوع بگوید استغفر الله
ربی و اتوب الیه و شیخ الطائفه اعلی الله مقامه در کتاب خلاف فرموده است که اگر حمد را در دو رکعت اول کرد نخواند

کندلازم است کدر دو رکعت آخر حمد را بخواند وانیقول ضعیف است وانوع بقاء مخیر است سوم قرائت سوره
کامله است بعد از حمد ومحکم قرآن بین السور بین وسور عزایم انشاء الله تعالی ذکر میشود چهارم مطابق بودن
قرائت حمد وسوره است بیکی از قراءات سبع واز آنجا انها زاده رفراید کرد در قرائت تالیف نموده ام مذکور است
وانها حمزه وعاصم وکسائی وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر ونافع است ودور نیست که حکم شود بجواز قرائت
عشره باضافه یعقوب وخلف وابی جعفر است چنانچه در فواید نوشته ام زیرا که شهید ثانی اعلی الله مقامه
در کتاب مقاصد العلیه که شرح بر الفیه است ادعای اجماع بر قرائت عشره نموده است وفرق نیست
میان قرائت متفقه ومیان مختلفه اگرچه مخالفت باشد در اسقاط بعضی از کلمات باشد مثل لفظ من در سوره
توبه در آیه شریفه تجری تحتها الانهار که ابن کثیر باثبات من خوانده وباقی قراء انرا ساقط کرده اند
واینکه گفتیم که جایز است قرائت هرچه موافقت کند قرائت یکی از قراء سبعه را باید از ان استثناء شود
ترک بسم الله الرحمن الرحیم در مثل فاتحه وسوره در قرائت نصف سبعه غیر حمزه وابو عمرو وابن عامر و
ورش از نافع ترک کرده اند قرائت بسم الله را در سوره که بعد از حمد خوانده میشود ونصف دیگر بسم الله را
در سوره بعد از فاتحه قرائت کرده اند وانها ابن کثیر وعاصم وکسائی وقالون از نافع حکایت کرده پس
جایز نیست ترک بسمله ومراد از نصف سبعه سه نفر میباشند با ملاحظه راوی نافع که دو نفر هستند ونصف دیگر سه
نفر میباشند با راوی دیگر از قاری هفتم پنجم جهر است برای مرد وخنثی در صورتیکه اجنبی صدای خنثی را
نشنود واین وجوب جهر در حمد وسوره نماز صبح وحمد وسوره دو رکعت اول از صبح واز عشاء ودر غیر قرائت
نماز ظهر وعصر ودو رکعت آخر نماز مغرب ودو رکعت آخر عشاء اخفات لازم است مگر در دو رکعت اولی از نماز عصر
دو جمعه که جهر خواندن ان جایز است بنابر اقوی واگر کسی جاهل بمسئله جهر واخفات باشد معذور است وعلم
الهدی سید مرتضی رضی الله عنه وابن جنید اعلی الله مقامه وجوب جهر را در مواضع مزبوره واجب ندانسته اند و…
علی بن جعفر علیه السلام شهادت بر مذهب ایشان دارد لیکن این بعد از معارضه با روایات دیگر محمول بر
تقیه است زیرا که این مذهب عامه است علاوه این خبر از اخبار آحاد است وسید مرتضی عمل باخبار آحاد را جایز
ندانسته پس چگونه باین روایت متمسک میشود مگر گفته شود که این خبر در نزد او خبر واحد نیست وشاید نزد
سید از متواترات بوده ومخیر است زن در نماز جهریه میان جهر واخفات در صورتیکه اجنبی صدای او را نشنود
والا متعین است که اخفات نماید پس اگر زن بشنواند صوت خود را با علم بشنیدن پس مقتضای قاعده عدم بطلان
است زیرا که نهی از اسماع است وان خارج نماز است ونه شرط ان ولیکن بعضی از متاخرین قطع ببطلان کرده
اند وقطع فقیه بمنزله اجماع منقول است پس بطلان قوی است وعلامه اعلی الله مقامه در کتاب تذکره شرط
فرموده حرمت اسماع را باینکه خوف فتنه یا تلذذ شهوت حاصل شود از زن یا مرد در ان اسماع ولیکن اصالة
عدم اشتراط مضعف انیقول است ششم ذکر رکوع وسجود است واحوط اینکه در رکوع یا سه سبحان الله بگوید
ویا یکدفعه سبحان ربی العظیم وبحمده وسه دفعه گفتن افضل است ودر سجدتین یا سه دفعه سبحان الله بگوید
ویا یکدفعه سبحان ربی الاعلی وبحمده وسه دفعه گفتن افضل است هفتم تشهد است در نماز دو رکعتی یکدفعه و
در نماز سه رکعتی وچهار رکعتی دو دفعه یکدفعه بعد از دو رکعت اول ویکدفعه بعد از رکعت اخیره وتشهد را اقل
واجبات که ایشان شهادتین بوحدانیت خدا ورسالت ختم الانبیا باشد واولی واحوط ایشان بعبارات معروفه
است که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل … هشتم صلوات
بر پیغمبر واهلبیت واولی واحوط باین عبارات است اللهم صل علی محمد وآل محمد وموضع ان بعد از شهادات
متقدمتین است قبل از سلام وبر وجوب ان دعوای اجماع شده وقول ابن جنید بعدم وجوب بیکی از دو تشهد وقول
صدوق بعدم وجوب در تشهد اول در نهایت شذوذ است وشهادات بعضی از روایات بر عدم وجوب معارض بروایات
دیگر است که دلالت بر وجوب دارد وان معارض بسبب انطباق با شهرت ترجیح دارد وشیخ طایفه اعلی الله مقامه
در کتاب خلاف صلوات را رکن دانسته وانیقول ضعیف است … مسلم است ومکلف مخیر است میان دو صیغه

یکی السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ودیگر السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وهر یک که اول بگوید همان واجب
میشود وصیغه دوم مستحب خواهد بود وشیخ شهید اعلی الله مقامه در کتاب قواعد سلام را واجب وخارج از نماز
دانسته است مانند اینکه واجبست وجزء نماز نیست وشیخ مفید وشیخ الطایفه در غیر مبسوط وعلامه
در غیر منتهی وابن ادریس قائل باستحباب سلام شده اند واین هر دو قول در نهایت ضعف است وروایات
معتبره بر قول مختار گواه است وشهرت نیز بر طبق ان است وتحقیق وتفصیل انرا در بعضی از مجلدات
کتاب مدایح در شرح شرایع که از تالیفات حقیر است بیان کرده ام دهم اینکه قرائت واذکار را حروف
انها را از مخارج ادا نماید بنحویکه قراء بیان کرده اند واین فقیر را اعتقاد آن است که لازم است اینکه حروف
از یکدیگر امتیاز داده شود پس بعضی از حروفاست که امتیاز انها از یکدیگر حاصل نمیشود مگر بمخارج معهوده
ولیکن بعضی از حروفاست که بدون ان مخرج معهود امتیاز حاصل میشود چنانچه گفته اند که تاء مثلثه مخرج
ان سر ثنایای علیا است با سر زبان وحال اینکه تلفظ بان وامتیاز ان حاصل میشود از سر ثنایا با … از
وسط لسان در این هنگام حکم بلزوم اداء از مخرج وجهی ندارد بلکه همان حصول امتیاز کافی خواهد بود
ودر اشتراط حکم مزبور در اذکار مستحبه نیز خالی از قوت نخواهد بود یازدهم اینکه قرائت واذکار را
بعربی بخواند اگر قدرت بر تکلم بعربیت داشته باشد والا واجبست که تعلیم گرفته باشد واگر ان هم ممکن نباشد
بجهت ضیق وقت ونحو ان لازم است که نماز را بجماعت بخواند اگر تمکن از عادل یافت شود واو ممکن نشد
جماعت زیرا که حمد وسوره را در دو رکعت اول امام ضامن است واین قرائت کافی از قرائت ماموم است و
وجوب عربیت برای حصول سیر است وشهرت واینکه معهود از شارع عربیت است ومشهور میان علما نیز همین است
بلکه ظهور اجماع نیز محقق است واما اذکار مستحبه وقنوت پس احوط ایشان انها است بلغت عربی واولی اینست
اینکه کلمات را از حفظ بخواند نه از روی قرآن ودر کتب دعوات در صورتیکه قدرت بر حفظ خواندن داشته باشد
واین قول احوط است ودر مستحب نیز همین احتمال میرود وفضیلت در هر دو از افعال واجبه قلبیه است وان دوازده
است اول تحصیل کردن عقاید یقینیه است که یقین بان محقق میشود بر وجهی که برای مکلف اطمینان نفس
حاصل شود ومراد از ان عقاید یقینیه از حملیت که عبارت است از توحید وصفات ثبوتیه وسلبیه وعدل
ونبوت وامامت ومعاد بنحویکه از تقلید خارج باشد ولازم نیست معرفت دلائل کلامیه … قدرت
داشته باشد بر دفع شبه مبطلین ومخالفین بلکه قوه ایراد حجج ودفع شبه از جمله واجبات کفائیه است
وانحادم شرع اطهر در الفیه توحید والفیه نبوت والفیه امامت وشروح انها وکتاب منهاج الاعتقاد
وکتاب مواعظ المتقین وسایر تالیفات با مسائل عقاید را با ادله کلامیه واحادیث ائمه ودفع شبه
مشککین بنحو استیفا ثبت نموده ام هر که خواهد بانها رجوع کند دوم تحصیل علم شرعیست بنحو …
صلوة از مقدمات ومقارنات از اقوال وافعال وشروط بنحو اجتهاد اگر از اهل اجتهاد باشد واگر از اهل اجتهاد
نباشد تقلید کند مجتهد مطلق جامع الشرایط را نه متجزی را وشرط نیست تقلید اعلم اگرچه احوط است وانیفقیر
رساله در عدم وجوب تقلید اعلم نوشته وشرایط اجتهاد وتقلید بنحو استیفا با ادله در الفیه اصول
وشرح ان نوشته ام سوم علم شرعیست باینکه طاهر باشد از حدث اصغر که موجب وضوء باشد واز حدث اکبر
که موجب غسل باشد وانجاستها هم طاهر بودن بدن را داشته باشد وهم پاک بودن جامه را مگر انچه که از زخم
باشد مادامیکه خون نایستد واز خون کمتر از درهم بغلی مگر خون حیض ونفاس واستحاضه وخون نجس العین
که عفو در انها نیست وبخشیده شده است نجاست جامه طفل نوزاد که تربیت صبی میکند بشرط اینکه …
بیشتر نداشته باشد وهر روزی هم یکدفعه ان جامه را بشوید وان نجاست از غیر صبی نباشد واز نجاست
از بول وغایط صبی باشد نه از سایر نجاستها ومانند خون واینکه ان مربیه متعدد نباشد اما … صبیه
باتحاد مربیه پس ان اولی بعفو است وزیاده از دو شرط اول مقتضای احتیاط است …

بنجاست چیزی که نماز در او تمام نیست مانند دستمال و عرقچین و بند زیر جامه و کمربند و جوراب و نحو آن ها مکر کمند
مستحاضه که ما لا تتم الصلوة فیه میباشد و نجاستان معفو نیست چنانچه فقها فرموده اند که مستحاضه در وقت
تغییر میدهد پنبه او کهنه را بلکه بر عدم عفو ادعاء اجماع شده است چنانکه علامه در دخول وقت بسته برای کسیکه
قدرت بر تحصیل علم دارد و وقت نماز صبح طلوع صبح صادق است و آن عبارت است از سفیدی پهن در افق و وقت نماز
ظهر زائل شدن نقطه وسط آفتاب یعنی مرکز آفتاب از دایره نصف النهار و آن معلوم میشود بزیاد شدن سایه
شاخص بعد از نقصان آن یا حادث شدن سایه شاخص بعد از فقدان آن و هر یک مختص بیک است بقدر وقت نماز عصر
مادر عشا از ظهر است اگر چه بحسب تقدیر باشد و وقت مغرب گذشتن سرخی مشرقیست از سمت الرأس و شیخ
در مبسوط و صدوق و مرحوم حاجی ملا احمد نراقی در مستند الشیعه وقت مغرب را استتار قرص آفتاب دانسته اند
و روایات با هم تعارض دارند و ذهاب سرخی اشتهار دارد مخالف مشهور و موافق تقیه است زیرا که آن مذهب مشهور در سنیان
عامه است و مذهب ابو حنیفه است پس قول اول موافق احتیاط و اصل اشتغال است و آخر وقت
عشاء زمان فارغ شدن از نماز مغرب است اگر چه تقدیری باشد یعنی فرضا اگر نماز مغرب را بخواند پس بقدر اینکه
نماز مغرب را کسی بکند در وقت نماز عشا داخل میشود و شیخ مفید و شیخ طوسی وقت عشاء را بر طرف شدن شفق
سرخ دانسته اند و این قول موافق مذهب شافعیست و ضعیف است و اما غیبوبت شفق زرد در دخول وقت عشاء
پس اعتبار آن نسبت داده اند ما امامیه رضوان الله علیهم و وقت نماز صبح ممتد و کشیده میشود تا طلوع آفتاب و وقت
ظهر و عصر ممتد است تا غروب آفتاب یعنی متصل است باول وقت نماز مغرب و وقت نماز مغرب و عشاء ممتد میشود
تا نصف شب تفصیلی که در رساله محمدیه بیان کردیم بیحث علی کل ساتر عورت است از مباح بودن پس باطل است نماز
و الباس مرد و خنثی حریر محض نباشد یعنی باید درو عرف نگویند که آن حریر است و اگر استر لباس حریر باشد ضرر ندارد
و اما سکه پهنای آن زیاده از چهار انگشت نباشد و مراد از حریر ابریشم و کجست و ابن بابویه منع کرده است از حریر محض
برای زنان و علامه در کتاب منتهی توقف فرموده و اقوی جواز است و باید ساتر عورت از حیوان غیر ماکول اللحم
نباشد یعنی حرام گوشت خواه حرام گوشت بوده باشد بالاصاله مانند سگ و گربه و پلنگ و نحو آن ها یا غیر ماکول اللحم
بالعارض باشد یعنی در اصل ماکول اللحم بوده پس از آن بواسطه امر عارضی حرام گوشت شده مانند گوسفند حلالی که
خوار و گوسفندی که انسان از او وطی کرده باشد و میته و جایز است لباس خز در حال جنگ و همچنین جایز است نماز
در پوست خز و کردن و پوست سنجاب اگر چه حرام گوشت میباشند و مشهور علما اشتباه است بمکانی که
در آن نماز میگذارد که باید مباح باشد یا بنحوی که مالک عین آن باشد یا مالک منفعت آن یا مالک حق انتفاع
انتفاع بان با ماذون باشد و ماذون باذن صریح یا باذن نحوی مثل اینکه کسی شخصی را مهمان کند پس صحیح است اذن در
نماز است بطریق اولی و یا ماذون باشد بشاهد حال مثل صحراها و نحو آن که حال شهادت میدهد برضای مالک
پس جایز نیست نماز در مکان غصبی و اگر از اول ماذون بود پس غاصب آن مکان را غصب کرد پس مسئله بعضی
اذن سابق جایز دانسته نماز در آن مکان را و این قول ضعیف است و جایز است نماز در ضعائی متسعه اگر چه مغصوب
باشد و باید متعدی نشود بنجاستی از آن مکان بجای مصلی و باید نشد در اثناء نماز اگر چه کمتر از درهم بغلی از خون
هم چنانکه محقق نقل کرده است از والد علامه اعلی الله مقامه در این حکم اجماع و قول باینکه جایز است
کمتر از درهم از دم در همه نماز پس در بعضی از نماز باید بطریق اولی جایز باشد فاسد است زیرا که این قیاس است
در مقابل اجماع و اعتبار زمان نخواهد بود و باید محل جبهه از بیشانی پاک باشد و آن محل جبهه است و ابو الصلاح
حلبی رضی الله عنه شرط فرموده است طهارت مساجد سبعه را که مسقط جبهه و کفین و رکبتین و دو انگشت بزرگ پا
و این قول در غیر جبهه ضعیف است اگر چه او ثق و احوط است و احوط در تحصیل قبله است بالنسبه بکسی که قادر باشد
و مستقر باشد و از قسم علامت قبله غیر خواند کسی مبادر که است زیرا که اتقه شرعا و تجدد او تجدد بالنسبه بکسی که
قریب باشد بقبله احتمال اجماع منقول است و برای کسیکه بعید است قبله جهت کعبه است و جایز است اعتماد بر قواعد
اهل هیئت در این صورت بنحو غالب است هنگام علم داشتن است باینکه تکلیف بقصر است یا اتمام اگر چه واجب
نیست مقصر شدن بهمین از انها در نیت و شرط نیست علم بر تخییر در مواضع تخییر و آن چهار موضع

مسجد الحرام و مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در مدینه و مسجد کوفه و حایر حضرت امام حسین علیه السلام و چهار در این مواضع مکلف
مسافر مخیر است میان قصر و اتمام و هم چنین نیت لیست و آن شرط نماز است و جزء نیست بنا بر مشهور و بعضی مبالغه
متاخرین و اما قصد تعیین نیت در کلمات اکثر ایشان مذکور نیست تا شرط باشد یا جزء و آن نیت داعی و باعث بر قرب
نه اخطار بقلب و کفایت میکند در نماز قصد اداء نماز اگر اداء باشد یا قضاء آن اگر قضاء باشد بجهت امتثال و اما
امر خدا بتعالی و اضافه میکند نیت جماعت اگر جماعت واجب شده باشد بنذر و یا نحو آن و قصد امام معین کند
اگر امام متعدد باشد و فرق نیست در میان قصد امامت و قصد ماموم شدن در حکم مزبور و اگر امامت واجب شده
قصد امامت مستحب خواهد بود و اگر قصد نکند ثواب جماعت را ماموم اندازد در هر صورت اسند امر حکمت است در آن عبادت
است و باقی ماندن بر حکم نیت و عزم بر مقتضای آن نیت باین معنی که باقی نکرد و ارد بان نقض کرده را از ایشان باتوال
با فعال صلوة منهی یکی بان ما مور شده است و اما مکر ملتبس بان صلوة در خواطر او باشد تا اکر غفلت داشته باشد از
ملتبس بصلوة پس عدم استصحاب آن نیت و آن حال در صحت صلوة خالی از خلل و عیب خواهد بود و هیچ نکته غافل
بودن از عقاب ایمان و در بعضی از اوقات ضرر ندارد در این وقت که غفلت دارد و بعضی اسناد
حکمیه تفسیر کرده اند باین معنی و آن عبارتست از اینکه نیت منافی بر نیت اولی ننماید یا در هر امری که نیت بعضی
جاری کند با فعال او بر قلب خود هر یک بعد از دیگری در مجلس در رو قتیکه عاجز باشد از بیان بدل و همچنین است
کلام در اقوال بدل مانند مبدل است در دو کیفیت و غیر کیفیت و مراد بدل قیام است و بدل از قعود و برای
او است که نیت کند بدلیت از اصل و آن بدل و اولی تفصیل است باینکه اگر عجز از قیام و قعود دفعی است نیت از
اصل کند و اگر دفعی نیست نیت بدل کند و اگر نیت بدلیت نکند جایز خواهد بود در قیام و نحو آنکه
اخرس عقد کند قلب خود را بمعنی تکبیرة الاحرام و قرائت و اذکار واجبه در حال لولة و تحریک لسان در زبان
اقوال و شهید در ذکری اسناد کرده فرموده است که معنی عقد قلب اخرس اخطار معانی آن اقوال است و قلب و غیر ذلک
ضعیف است بلکه مراد از آن است که قصد کند که این لولة و تحریک زبان تکبیرة الاحرام است یا آن تحریک بدل
قرائت است و هیچ ذکر کرد مستحب است یا کیفیت قضاء سوم در افعال و اجزاء کامله است که اعضا جوارح باید بعد
اوردن دراز است اول طهارت است بوضوء بالنسبه بکسیکه محدث بحدث اصغر باشد که عبارت است از بول و
غایط و ریح که از دبر بیرون آید و خوابی که ادراک کند احساس شم و گوش را و زایل کننده عقل از بیهوشی و بیهوشی و
مستی و استحاضه قلیله و طهارت بغسل است برای کسیکه جنب باشد خواه باحلام و خواه بانزال خواه بدخول حشفه در قبل
و دبر زن یا مرد یا غیبوبت قدر حشفه از مقطوع الحشفه و طهارت بغسل و وضوء هر دو میشود برای حایض
نفسا و استحاضه متوسطه و کثیره و کسیکه مس میت کند و بعد از سرد شدن و پیش از غسل مس میت کرده و احتیاط انست
و این قول ضعیف است و مراد از میت کسی است که مرده باشد بمردن و مقصود شهید نباشد و شهید کسی است که
و نباشد کسیکه امر باغسل کرده شده و داده باشد بعد از مردن و نیز بیشتر از مردن کشته شده باشد و مقتول باشد یعنی کسیکه
از غسلش داده باشد مانند محدود و مقصد بکار برای داخل کردن او در خلط است و از آن قسم داخل کردن
کسیکه میت شده از بعضی عسلات است و مقدم است حق او بر اخراج محرم است زیرا که غسلش داده و آن غسل کافی
نا نیست در حق او و مقتول باینکه مقتول باشد بان سببی که غسلش برای آن داده اند برای اهل کردن کسی است
که غسلش داده اند لیکن بدون قتل مرده یا مقتول شد بغیر آن سببی که برای آن غسلش داده اند و طهارت بتیمم است
اگر فاقد آب باشد یا از استعمال آب ضرر برای او حاصل شود و تیمم بدل از وضو بیک ضربت است و اگر بدل از غسل باشد یا بدل
از وضو باشد و احوط اینکه در بدل از غسل دو ضربت بجا آورد یکی برای مسح جبهه و دیگری برای مسح بدین و
ضربت دوم بعد از مسح جبهه و قبل از مسح ید است و این ضربت دوم اخلال بموالات در تیمم ندارد اگر چه
بعضی چنین توهم کرده اند بجهت اینکه مراد از موالات عرفیست یعنی تیمم کننده عرف بدون فاصله
مخل بموالات نیست و دیگر اینکه ضربت دوم از باب احتیاط است و اجزاء احتیاطیه اخلال نمی رساند زیرا که
مانند اجزاء محسوب است دوم قیام است در حالت نیت و در حالت تکبیرة الاحرام و در حالت قرائت و
قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و همچنین قیام متصل برکوع رکن است و آن عبارت است از ایستادن بعد از
و برکوع می آید پس اگر رکوع کند از قیامی که قنوت در آن میخواند اقلا آن قیام در حال قنوت مستحب

هر کیفیت و احتمال این میرود که آن قیام آخر متصف
باستحباب است و آخر آن قیام که متصل برکوع است متصف بوجوب
بوجوب واستحباب هر دو شود مانند تکبیرة الاحرام که تکبیر برای رکوع هم باشد بالنسبه بکسی که در رکوع ملحق بامام شود
مانند یک نماز بر چند میت که بعضی کمتر از شش ساله داشته باشند و بعضی بیشتر ولیکن احتمال اول اقوی است و اگر
کسی رکوع را فراموش کرد و از قیام بسجده خواست برود هنوز سر بسر سجده نگذاشته بخاطرش آمد که رکوع نکرده
است باید بایستد و از ایستادن خم میشود و برکوع میاید تا قیام متصل برکوع بعمل آید و آن قیام اول متصل
برکوع نبود زیرا که قیام بعمل نیاورده و بهمان خم شود بجد رکوع در رکوع بعمل آورد نمازش باطل است زیرا که
قیام متصل برکوع بعمل نیامده **سوم** از استقلال است در قیام و قعود و غیر اینها باین معنی که سنگینی خود را
بر زمین قرار دهد بدون شرکت میان زمین و غیر اینها و عصا و یا دیوار و یا شخص و نحو اینها بحیثیتی که اگر آن
تکیه گاه را بردارند مصلی بیفتد و ابو الصلاح حلبی تجویز فرموده است اعتماد بر مجاور مصلی از زمین و نحو آن
علی بن جعفر و موثقه ابن بکیر برای و شهادت میدهند لیکن این دو روایت حمل شده اند بر استناد تکیه کردن
که اعتماد بر آن نداشته باشد بنحوی که اگر آن تکیه گاه نباشد مصلی ساقط شود و این وجوب استقلال الا النسبه بکسی
که قادر بر استقلال باشد و الا هر قدر از استقلال که ممکن است بعمل آورد و معروف است که شیخ احمد احسائی
در حال مرض بریسمانی که از سقف و نحو آن آویخته بودند گرفته می ایستاد و نافله میخواند **چهارم** خم شدن برای رکوعست
لکن قصد داشته باشد بان خم شدن غیر رکوع را پس اگر برای غیر رکوع خم شد مثل اینکه چیزی را از زمین بردارد پس
باید بار دیگر راست شود و از قیام برکوع آید مگر اینکه در آن خم شدن قصد رکوع نداشته بحد رکوع رسید
احتمال دارد که برگردد و دوباره از قیام برکوع آید و احتمال دارد که باطل باشد و نماز را از سر گیرد و احتمال دارد که همان
را رکوع حساب کند و شهید اول رضی الله عنه قطع باحتمال اول کرده و قطع نقد بمنزله اجماع منقولست **پنجم**
رکوعست و آن رکن است در هر رکعت و حدّ آن در مستوی الخلقه از مردان آنست که بحدی خم باشد که دو کف
دست برابر زانو باشد و این محقق میشود با خم شدن بس اگر زانوهای خود را تر نماید بنحوی که بدون خم شدن
کفهای دست برابر زانو واقع شود درست نیست بلکه معتبر در رکوع خم شدن بنحویست که کف دست
برابر زانو باشد چنانکه همین نحو متعارف است و اما غیر مستوی الخلقه پس حواله میشود بمستوی الخلقه مانند
اینکه خلقتش مثل راکع باشد و اگر از پیری منحنی شود قدری کج تر میشود و واجب است در رکوع طمأنینه یعنی
بقدر ذکر آرام گیرد که واجب کردن بعمل آورد پس اگر طمأنینه را فراموش کرد و برخواست و بسجده آمد لیکن
سر بسجده نگذاشته بخاطرش آمد که طمأنینه را بجا نیاورده احتمال دارد که حکم شود باستمرار بحالت یعنی
برود بسجده و برای طمأنینه برنگردد برای اینکه مبادا که زیادتی رکن لازم آید و احتمال دارد که برگردد و
طمأنینه بعمل آورد زیرا که رکوع بر وجهش واقع نشده ولیکن اقوی احتمال اول است زیرا که رکوع بتمامه
آن محقق شده و طمأنینه را متعلق بدخول در ماهیت رکوع نیست بلکه واجب علیحده است در رکوع
مانند ذکر رکوع پس کسی که رکوع را فراموش کند تا سجده کرد نمازش باطل نیست **ششم** رفع راس از
رکوعست یعنی راست بایستد و طمأنینه نیز بعمل آورد یا نقدیکه زیاده باشد بر سکون ضروری که میان دو
حرکت متصل واقع میشود و آن زیادتر از قدر ضروری اگرچه کم باشد عیبی ندارد و شیخ طائفه رضی الله عنه
این طمأنینه را رکن دانسته است و رکنیت بخلاف ولیکن این قول ضعیف است و اقوی آنست که رکن نیست
شعر [illegible] باشد بر ان تمام آمد بسجده رفت و حالتیکه قصد نداشته یا مثل بان پایین آمدن غیر سجده را
پس اگر کسی [illegible] برای چیزی پایین آمد بحد سجده رسید یعنی سر بسجده گذاشت پس یا برمیگردد
یا باطل است یا [illegible] کند و نماز را تمام میکند و صحیح است احتمال میرود و شهید رکنا مذکور
احتمال دوم را اختیار کرده با اینکه در رکوع قطع باحتمال اول کرده بود و فرق مشکل است و احوط در اینجا
در رکوع آنست که اعاده کند سجده را ... بعمل آورد و نماز را تمام کند و بار دیگر نماز را اعاده کند **هشتم**
بجا آوردن سجده ... محقق میشود بگذاشتن اعضای سبعه که آنها ... پیشانی و دو کف
دست و دو سر زانو و دو انگشت بزرگ پاها ... یکی از آن جمله ... بجبهه ... است

کہ موضع

که موضع سجده مساوی باشد با موقف مصلی یعنی مکان پاها و یا اینکه محل سجده پست تر باشد الا اگر محل سجده بلندتر باشد
از محل پاها پس اگر بقدر چهار انگشت مضمومه یا پهنای باشد عیبی ندارد و اگر بلندتر باشد محل جبهه از محل پاها زیاده
از پهنای چهار انگشت مضمومه پس نمازش باطل خواهد بود و اگر ترک کند سهوا وضع بعضی از اعضا را پس اگر
جبهه بر زمین باشد باکی نیست و اگر وضع جبهه را فراموش کرد پس سجده بعمل نیامده است اگرچه سایر اعضا
بر زمین باشد و سجده یک رکن نماز نیست بلکه چیزیست که شارع بجای سجده تعیین نکرده است مثل یکسجده در زمان [illegible]
دیگر و باین تقریر جواب داده میشود از اشکال مشهور و آن اینست که اگر سجده رکن باشد پس اگر یک را فراموش
نماید باید نمازش باطل باشد زیرا که رکن گردد و سجده بود بعمل نیامده و مرکب منتفی میشود بانتفاء اجزاء و حال
اینکه کسی بطلان در اینصورت قائل نشده و اگر مسمای سجود رکن باشد لازم می آید بطلان نماز بزیادتی یک سجده
سهوا و این نیز قائلی ندارد و حاصل جواب اینکه ما اختیار میکنیم شق اول را و مراد از زیاد سجده تعیین نکرده الا آنکه
مبتلا شد و شکی نیست که شارع مقدس در حال سهو یک سجده را قائم مقام دو سجده دانسته است و این اشکال
و جواب آن را بنحو تفصیل بصیل دافع اجمال باید اقوال در بحث سجود از کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام
کرده تا التفات فقیر است نوشته ام بدانجا رجوع کنند و واجبات طمأنینه در سجود هفت قسم که در رکوع معتبر بود و
باید پیشانی بر زمین گذاشته شود یا بچیزیکه از اجزاء زمین باشد و آنچه از زمین بروید اما از معادن باید اسم اینها بر آن صادق نباشد والا
سجده بر آنها جایز نخواهد بود مانند نوره و گچ و نحو آن از معادن و باید ماکول و ملبوس نباشد و جایز است سجده
بر کاغذ چه نوشته باشد و چه ساده مگر اینکه نوشته بنحوی باشد که اجزاء مرکب و مداد حائل باشد میان پیشانی
و کاغذ در انصورت جایز نخواهد بود و صحیحه صفوان بن یحیی صراحت دارد بجواز سجود بر قرطاس و شیخ بهائی
در اثنا عشریه فرموده است که من مخالفی برای این روایت نیافته ام بلکه کلام شیخ شهید اول در کتاب ذکری مفید آنست
در اینمقام **هفتم** رفع راس است از هر یک سجده تین و در حالتیکه طمأنینه بعمل بیاورد بعد از رفع راس از
سجده اولی و سید مرتضی رضی الله عنه واجب نشمرده است طمأنینه بعد از سجده دوم را در رکعت اول و در
رکعت سوم از نماز چهار رکعتی چه آن جلسه استراحت است و سزاوار بلکه احوط اینکه ترک ننماید جلسه استراحت را
زیرا که سید مرتضی نقل اجماع بر آن نموده اگرچه ظاهر خلاف است **دهم** برخواستن بعد از رفع راس در دوم یا تشهد
اول سوم رکعت دیگر اگر رکعت بعد از تشهد داشته باشد **یازدهم** نشستن است برای تشهد و برای سلام در حالتیکه
طمأنینه بعمل آورد بقدر تشهد و بقدر سلام **دوازدهم** استقرار است یعنی اینکه خود را بسمتی میل دهد
پس اگر باد بوزد و او را حرکت دهد نمازش باطلست چنانکه اگر بر مکانی باشد که حرکت کند بنحوی که گاهی بنشیند
و گاهی بلند شود نمازش باطلست و نماز در کشتی جایز است در بعضی از اخبار و تعلیل بنماز حضرت نوح شده و اما
اسبی که راه برود پس نماز واجب بر آن صحیح نخواهد بود و در مسئله اجماع منقولست و مقام ضرورت در همه یک
از این مسائل مستثنی است و اما اگر دابه در حالت سکون باشد بنحوی که توان بر آن نماز کرد و همه اینها را در مستحبات در
احتمال جواز میرود **فصل چهارم** در اذان و اقامه مستحبه للصلوات است و آن دوازده جزء است اول اذان و اقامه و آن
و رجحان آن فی الجمله از ضروریات دین است پس تحقیق کرد شده است در اخبار که هر کس در شهری از شهرهای
مسلمانان یک سال اذان بگوید بهشت بر او واجب میشود و هر که هفت سال محض الله اذان بگوید روز قیامت
بی گناه و اینکه برای موذن است از اذان تا اقامه مثل خون شهید که در خون خود غوطه زده باشد در راه خدا و
هر که در خانه اذان بگوید شیطان از آن خانه بیرون میرود و هر که در برای تخصیص میشود و میان دو ناخوشیها از آن
خوانده رفع میشود و هر که برای رضای خدا اذان بگوید خدا بتعالی ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق بار
عطا میفرماید و داخل میشود در شفاعت چهل هزار گناهکار از امت من تا روز بهشت تا آخر حدیث و مستحب است
اذان در گوش مسافر و بر کسیکه چهل روز گوشت نخورد و در ... گوش راست طفل بعد از تولد و در
گوش چپ او اقامه گویند و بر کسیکه بد خلق باشد و برای علاوه در اوقات نماز و برای نمازهای یومیه
جمعه و اذان هیجده فصل است ... الله اکبر دو دفعه اشهد ان لا اله الا الله دو دفعه

اشهد ان محمدا رسول الله دو دفعه حی علی الصلوة دو دفعه حی علی الفلاح دو دفعه حی علی خیر العمل دو دفعه الله
اکبر دو دفعه لا اله الا الله و در بعضی روایات وارد که بیست فصل است بتکریر الله اکبر قبل از لا اله الا الله چهار دفعه و
در صحیحهٔ ابن سنان چنین مذکور است که الله اکبر را اول دو دفعه است و این روایات شاذ باشند و انچه از بعضی روایات
است اینکه انجناب خود در یک دفعه میفرمود اشهد ان محمدا رسول الله و در دفعهٔ دیگر میفرمود اشهد انی رسول
الله و ظاهر اینکه در اقامه و تشهد نیز همین و تیره میفرمودند و اما قول اشهد ان علیا ولی الله دو دفعه یا محمد
و آله خیر البریه دو دفعه پس جزو اذان نیست بلکه از وضع و افتراء مفوضه است لعنهم الله چنانچه صدوق فرموده و
مفوضه کسانی هستند که میگویند خدا تعالی امر خلق و رزق را تفویض بائمه فرموده و شیخ در کتاب نهایه فرموده
که انچه روایت شده که از اذان است قول علیا ولی الله یا اینکه محمد و آله خیر البریه میباشند از شواذ اخبار است و
عمل بر آن نیست و شیخ در کتاب مبسوط فرموده که قول اشهد ان علیا امیر المؤمنین و آل محمد خیر البریه از شاذ است
اعتبار بر آن نیست و علامه در مقام در کتاب منتهی فرموده که انچه روایت شده است از اینکه علیا ولی الله و آل محمد خیر
البریه از اذان است بنا بر آنست که اعتماد بر آن نیست مجملا خروج ان از اذان مقطوع به و بر آن اجماع محقق
و منقول است بدون انکار و هیچیک از قدماء اصحاب آنرا ذکر ننموده اند در کتابی که تقوه بآن در رهبری فرموده
و ایضا از آن موضوع است برای شعار اسلام نه ایمان و الا لازم بود که باقی ائمه را نیز ذکر کنند و ایضا در زمان نزول
امر بآن امیر المؤمنین رعیت بر بعضی بوده و اسامی ایشان را در هنا ید کر بتنهانید و ایضا در بدو اسلام
اظهار ولایت امیر المؤمنین هم نبود چنانکه در خاتمه کار نیز برای نصب خلیفه از مردم تقیه میفرمود تا آیه و الله یعصمک
من الناس را نازل شد و ایضا اگر داخل فصول اذان میشد هر اینه متواتر میشد پس اگر بقصد جزء اذان از آن گوید بدعت و تشریع
و حرام خواهد بود و اذان او باطل است اما نیت ندارد اگر مقصود مثل اظهار شان امیر المؤمنین باشد یا بقصد این نام که
اسم انجناب مقرون باسم خدا و رسول باشد چنانکه در بعضی از روایات وارد است یا بجهت رد بر مخالفین باشد لیکن صفت
ولی الله را چندان مزیت نیست زیرا که همه مؤمنین اولیاء خدا میباشند مگر قرینه ذکر کند که مراد اولی بتصرف است
یا بعد ان بگوید ولی الله را بخلیفه رسول الله بلا فصل یا بدل کند بر حجة الله یا افضل الخلق بعد رسول الله و اگر بر آنند
اشهد را بطور عطف اداء کند یا بر بگوید ان علیا ولی الله تا بعد از شبههٔ جزئیت خواهد بود و مکروه است
اذان در عصر روز عرفه و عشاء مزدلفه با جامع و عصر روز جمعه و نماز جماعت متاخره و کسیکه بخواهد نماز کند
و همین نصف جماعت نماز کرده اند هم بخود داشته و اقامه هفده فصل است دو دفعه الله اکبر دو دفعه اشهد ان
لا اله الا الله و دو دفعه اشهد ان محمدا رسول الله و دو دفعه حی علی الصلوة و دو دفعه حی علی الفلاح و دو دفعه
حی علی خیر العمل و دو دفعه قد قامت الصلوة و دو دفعه الله اکبر و یک دفعه لا اله الا الله مستحب است که فصول
اقامه را آهسته بگوید و مکروه است که ماموم شروع بنافله کند در وقت داخل شدن در اقامه اذان باید مقدم بر
اقامه باشد و با یکدیگر اذان و اقامه همین ترتیب باشد که اگر کند و اگر در نمازی عمدا و سهوا اذان نگویند باید
باهر یک بعد از دیگری عیب ندارد و موالات در میان اذان و اقامه معتبر است بنحوی که فاصله بقدر طولانی نباشد
که اثر ارتباط میان اذان و اقامه باقی نماند و موالات در فصول اذان و اقامه معتبر است بنحوی که هیئت اذان و اقامه
از میان عادة نرود و کلام میان اذان و اقامه ترجیح بیاید مگر برای تنگی وقت فریضه فی الجمله بنا بر اشهر منطوق
یا بعضی از حوائج مؤمنین نخواهد و جائز نیست اعاده خبر اذان و اقامه و جائز نیست اذان قبل از دخول وقت
مگر در اذان صبح برای اعلام و بعد از دخول صبح دوباره اذان بگوید و اگر نسیان کند بعضی از فصول اذان و اقامه
یا همه اذان را تا اقامه مستحب است که نماز را از سر گیرد و اذان و اقامه بگوید مادامیکه رکوع نکرده باشد و در نماز
جماعت مراد از آن مادون اینست که برای هر که بخواهد و اما امر تابعین اختیار آن با امام است هر که را از نماز
اذان بگوید و در تکبیرات اذان و اقامه رفع یدین صحیح نیست و اذان و اقامه در نماز جهریه مستحب مؤکد است خصوصا
در نماز صبح و مغرب و سید مرتضی قائل شده است بوجوب اذان و اقامه در نماز صبح و مغرب برای مردان و ابن ابی
عقیل با اوقوافقت کرده و زیاده بر آن حکم کرده که اکر در صبح و مغرب اذان و اقامه نگوید نمازش باطل است
و این هر دو قول ضعیف است و مستحب است که در میان اذان و اقامه فاصله قرار دهد مثل نشستن یا دو رکعت

نماز
یا بلند کام زدن یا بتسبیح یا بسکته یا نفس زدن یا ذکر تحمید یا غیر آن و در اذان مغرب بلی اقتصار بر انفس نفس اصل است
از نفس یا خطوه یا سکته یا تسبیح یا تحمید و در اذان ظهرین بد و رکعت نماز نافله و دو نیست که تعیم داده شود الحکم
بالنسبه بباقی فرایض میشود که فاصله در نعت نماز قضا قرار دهد و سجود شکر را فاصله قرار دهد سوم
و خلاف نیست در اینکه معتبر است میان اینکه ان تکبیرات بیش از تکبیرة الاحرام قرار دهد یا بعد از آن یا در میان
اینها و لیکن شیخ طوسی فضیلت تکبیرة الاحرام را ناصر تکبیرة الاحرام را اولی دانسته و متاخران متابعت نموده اند و او را
و بعضی تعدیت داده اولی دانسته اند و در ادله طرفین بحث است و ما در حواشی اثنا عشریه شیخ بهائی بر مستند
طرفین برده نموده ایم و بهتر بنظر قاصران است که آخر را تکبیرة الاحرام قرار دهد و در بعضی از روایات بسبب
تکبیر وارد شده است و اصل در تکبیرات مزبوره آنستکه حسین سید الشهداء دیر بتکلم آمد بنحوی خوف کردند
که شاید بتکلم نکند پس رسول خدا او را بر دوش گرفت و بمسجد آمد پس در او را در طرف دست راست نگه داشت و
مردم در عقب جناب ختمی مآب صفوف آراسته کردند پس پیغمبر تکبیرة الاحرام گفت حسین نیز تکبیر گفت پس پیغمبر
مکرر نمود تکبیر را تا هفت تکبیر شد پس حسین نیز در هر یک متابعت انجناب میکرد پس سنت بر آن جاری شد
و شیخ بهائی فرموده که این حدیث که صحیحه زراره است از حضرت باقر ع دلالت بر آن است که تکبیرات سنت
عقب تکبیرة الاحرام است و این سخن محل نظر است زیرا که این حدیث دلالت بر افضلیت تاخیر تکبیرات سنت ندارد بلکه
احتمال دارد که بر آن افضل از رسول الله صادر شده باشد از باب تعلیم جواز یا اولویت تعددیت و جائز است در
تکبیرات سنت اقتصار بر پنج تکبیر و بر سه تا و کمتر و بیشتر و سخن گفتن در میان اینها بیشتر کراهت دارد از اذان و اقامه
و این در صورتیست که تکبیرة الاحرام را اخر قرار داده باشد و اما اگر اول قرار دهد پس سخن گفتن بعد از تکبیرة الا
حرام حرام و موجب بطلان نماز است و بعضی از اعیان علما گفته اند که قصد مشترک میان این تکبیرات تکبیرة الاحرام
و رکنیت در آن باشد و رکنیت بمجموع است و این قول ضعیف است و زیاده از هفت تکبیر محل اشکال است مگر
اینکه بقصد ذکر مطلق بگوید و در کتاب فقه الرضا مذکور است که مستحب است توجه بشش تکبیر در شش نماز اول
رکعت اولی از نماز شب و در رکعت فرد وتر سوم رکعت اولی از نوافل زوال رکعت اولی از نافله ظهر چهارم رکعت اولی از
نافله مغرب پنجم رکعت اولی از دو رکعت احرام ششم رکعت اولی از رکعات فرایض و بعضی قائل با ستحباب ان در سایر
نماز واجب و نفلی قائل شده اند و احوط اول است چهارم استعاذه است قبل از قرائت و شیخ ابی علی بن شیخ طوسی
قائل بوجوب آن شده است و این قول شاذ است و این استعاذه در هر فرض و نفل مستحب است و محل آن با جماع شیعه رکعت
اول است نه غیر آن و استعاذه را باید اخفات خواند اگر چه در نماز جهریه باشد و جهر خواندن از حضرت صادق ع همراه
داکر شده بعضی از اخبار وارد است محمول بر بیان جواز است بلکه ادعای ظهور اجماع بر اخفات آن از بعضی علما شده و ظاهر است که امثال بر بیه و استعاذه آنستکه بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در تفسیر امام حسن
عسکری ع همین عبارت مزبوره وارد شده است و این عبارت نسبت بانستکه بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا بگوید
استعیذ بالله من الشیطان الرجیم بهتر است پنجم جهر نمودن است به بسم الله الرحمن الرحیم در اول حمد و در اول سوره در نماز که
اخفاتی است و فرقی نیست در این باب امام و ماموم و منفرد و تخصیص ابن جنید آنرا با امام ضعیف است بجهت اطلاق
صحیحه محمد بن مسلم و فرقی نیست در میان دو رکعت اول و غیر اینها و ابن ادریس آنرا مخصوص داده است بدو رکعت اول و این
قول ضعیف است و اطلاق صحیحه صفوان بن یحیی از حضرت صادق ع رد این قول می نماید ششم ترتیل قرائت است
و آن چنانکه از امیر المؤمنین ع مرویست عبارت است از حفظ وقوف و بیان حروف و تفسیر شده اول بوقف تام و حسن
چون وقف بر چهار قسم است اول تام و آن عبارت است از وقف بر کلمه که در آن تعلق بما بعد نبود نه لفظا و نه
معنی مثل وقف بر بسم الله الرحمن الرحیم و وقف بر یوم الدین دوم حسن و آن عبارت است از وقف بر کلمه
تعلق بما بعد خود داشته باشد بحسب لفظ نه بحسب معنی مثل وقف بر الحمد لله پیش بر رب العالمین سوم کافی و آن عبارت از اینستکه وقف کنی بر کلمه که تعلق بما بعد داشته باشد
معنا و نه لفظا و چهارم قبیح آنستکه تعلق بما بعد داشته باشد لفظا و معنی چنانکه در رساله کرامیه حفیه است در
قرائت بیان این اقسام نموده ام و مراد از ثانی که بیان حروف باشد تفسیر شده است برایتان بصفات حروف از
همس و جهر و استعلاء و اطباق و غیر آن چنانکه در رساله مذکوره نیز مفصلا بیان کرده ام و تنوین تام در سوره

چهار است یکی وقف بر بسم الله الرحمن الرحیم دوم وقف بر یوم الدین سوم وقف بر نستعین چهارم وقف بر ولا الضالین و وقف حسن فاتحه
در سوره فاتحه ده است یکی اول وقف بر الله در بسم الله دوم وقف بر الرحمن در بسم الله سوم وقف بر الله در الحمد لله چهارم وقف
بر العالمین پنجم وقف بر الرحمن ششم الرحیم هفتم نعبد هشتم مستقیم نهم علیهم اول دهم علیهم دوم و ظاهر استحباب ترتیل است
در تسبیحات رکوع و سجود بلکه در همه دعاها و ذکرها هفتم اینکه اگر بآیه یا ایها الذین امنوا برسد بگوید لبیک ربنا و یا ایها
اگر بآیه رحمت برسد سؤال رحمت کند و اگر بآیه غضب و عذاب برسد سؤال کند دفع عذاب را از خود و پناه برد بخدا از
عذاب و آتش لیکن بیش از این قدر طول ندهد که کلام بسیار شود و مخل بنظم قرآن شود زیرا که در این صورت نماز باطل است
هشتم اینکه تکرار کند تسبیحات رکوع و سجود را سه دفعه یا پنج دفعه یا هفت دفعه و در صحیحه ابان بن تغلب
ذکر شده که او شمرد برای حضرت صادق ع شصت تسبیح و این روایت دو احتمال دارد یکی اینکه هر یک از ذکر رکوع
و سجود شصت تسبیح بود و یا اینکه مجموع ذکر رکوع و سجود شصت تسبیح بود و یا اینکه مجموع از رکوع و سجود که شصت
تسبیح بود در هر یک از رکوع و سجود و یا اختلاف کرده باشد هر یک از اذکار از دیگری بوده و عمل هم بر این احتمال
ممکن است نهم قنوت است و این مستحب است در رکعت دوم از دو رکعتی و چهارم از چهار رکعتی و سوم از سه رکعتی و در دعا
ذکر کرده است قبل از رکوع و در هر نماز حتی نماز شفع و در نماز عید نه قنوت است و در نماز جمعه دو قنوت است
یکی قبل از رکوع رکعت اول و دیگری در رکعت دوم بعد از رکوع و مستحب است در نماز وتر قنوت دوم بعد از رکوع و
تاکید استحباب بیشتر است در نماز جهریه و مؤکدتر در میان آنها صبح و مغرب و جمعه و وتر است و در صبح و مغرب مؤکدتر
تر است و در نماز واجب استحباب شدیدتر از نافله است و در واجب استدلال بوجوب است و ابن ابی عقیل
واجب دانسته است قنوت را در نماز جهریه و صدوق واجب دانسته است قنوت را در همه نمازها و احتیاط در ترک نکردن
نماز از ترک قنوت است عمدا این هر دو قول ضعیف است و اگر کسی قنوت را فراموش کند پیش از آنکه بعد از رکوع بخاطر آید
آن را بجا آورد و اگر بخاطر بیاید پس بعد از نماز بجا آورد در حالتیکه نشسته باشد و اولی در این هنگام استقبال قبله است
و اصل عدم فوریت قضاء قنوت را و عدم لزوم آن ببیان اشتراط نماز در عدم ترک منافیات نماز
رعایت این امور اولی و احوط خواهد بود و در صحیحه زراره مذکور است که اگر کسی بخاطرش آید که قنوت نخوانده
در حال اینکه در میان راه باشد رو بقبله کند و قنوت را بخواند و ظاهر بعضی این حوال اینکه نیت قضا کند اگرچه
بعد از رکوع بجا آورده باشد و در کتاب منتهی در نیت قضا تردد فرموده است و ابن ادریس فرموده که افضل قنوت
کلمات فرج است و آن اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و
الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و بهتر اینکه الحاق کند و سلام علی المرسلین و بهتر اختتام
بالحمد لله رب العالمین است و در بعضی از روایات وارد است بعد از ما بینهن و ما فوقهن و ما تحتهن و قول ابن ادریس
در استحباب بجهت تسامح در ادله سنن کافیست اگرچه خبری مخصوص ندارد که کلمات فرج مخصوص باید در
قنوت خوانده شود بلی بعض کلمات فرج در خبر وارد است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی کلمات فرج را در کتاب
کافی ضبط کرده بسند حسن از حضرت باقر ع روایت کرده است و در صحیحه حلبی وارد است در باب قنوت که
ثنا بگو بر پروردگار تو و صلوات بفرست بر پیغمبر تو و استغفار کن برای گناه تو و در حسنه سعد بن ابی خلف است
که کفایت میکند تو را در قنوت اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر
و قنوت را مستحب است جهر خواندن اگرچه در نماز اخفاتی باشد و سید مرتضی رضی الله عنه قنوت را تابع نماز میدانسته در
قنوت خواندن در جهر و اخفات و این ضعیف است بجهت صحیحه زراره از حضرت باقر ع که فرموده است که قنوت
همه آن جهر است و مستحب است که هفتاد دفعه یا صد دفعه در قنوت وتر استغفار نماید باین عبارات استغفر الله و
اتوب الیه و یا استغفر الله ربی و اتوب الیه و یا استغفر الله و مثل آن و نیز مستحب است که بعد از استغفار
هفت دفعه بگوید هذا مقام العائذ بک من النار و سیصد دفعه بگوید العفو بنصب آن بنا بر مفعولیت برای
فعل محذوف ای اطلب العفو و یا بمد و وقف نماید و نیز بنصب وصل کند و اولی بلام العفو تا وقف بحرکت لازم
نیاید و مستحب است که دست چپ را بلند نگه دارد و با دست راست العفو را بشمارد و مستحب است که بدین دعا
که در هر قنوت وارد شده است در قنوت وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی فیمن
تولیت و بارک لی فیما اعطیت و قنی شر ما قضیت فانک تقضی و لا یقضی علیک و باید دانست که دعا برای

چهل نفر از برادران مؤمن در قنوت وتر در خبری مذکور نیست و لیکن شهید در دروس آن را ذکر کرده و دعوای
در مستحبات کافی است بجهت تسامح در ادله سنن بلی بخصوص آن اخبار وارد است از جمله هر که مقدم کند دعا
برای چهل برادر مؤمن پیش از دعا کردن برای خود دعای او مستجاب خواهد شد و ظاهر اعتبار رجال مکلفین
است نه زنان و نه صبیان و در ذکر ایشان اجر عظیم است و در روایتی وارد است که هر که دو رکعت نماز بگذارد
در آخر شب پس دعا کند در سجودش برای چهل نفر از اصحابش که اسم ایشان و اسم پدران ایشان را یاد کند چیزی از
خدا نخواهد خواست مگر اینکه خدا باو عطا کند و ظاهر جایز است که زیاده از چهل نفر را اسم برده باشد چنانچه
بعضی از علما بعد از نماز شب مقدار صد نفر از خویشان و احباء را اسم میبرد و از آن پس مقدار دویست و
سیصد و چهار صد نفر از فقهاء و مشایخ اجازه را اسم میبرد از آن پس صد نفر یا زیاده از صحابه و تابعین و ائمه
که بحسب فوائد حالیه بهتر و خوب بوده اند طلب مغفرت برای ایشان میکرد و این فقیر از صحابه و تابعین این
اسم میبرم ۱ سلمان ۲ ابوذر ۳ مقداد ۴ ... ۵ عمار بن یاسر ۶ حذیفة بن یمان ۷ سعد بن ... ۸ حمزة بن عبد المطلب
۹ عثمان بن مظعون ۱۰ مالک بن حارث اشتر ۱۱ محمد بن ابی بکر ۱۲ رشید هجری ۱۳ میثم تمار ۱۴ کمیل بن زیاد ۱۵ اویس
قرنی ۱۶ مسلم بن عوسجه ۱۷ حبیب بن مظاهر ۱۸ بریر بن حضیر ۱۹ زهیر بن قین ۲۰ جابر بن عروة غفاری ۲۱ عابس بن شبیب
شاکری ۲۲ حر بن یزید ریاحی ۲۳ زرارة بن اعین ۲۴ محمد بن مسلم ثقفی ۲۵ لیث بختری ۲۶ علاء بن رزین ۲۷ فضیل بن
یسار ۲۸ برید بن معویه عجلی ۲۹ جمیل بن دراج ۳۰ معویة بن عمار ۳۱ عبد الله بن سنان ۳۲ احمد بن محمد بن ابی نصر
بزنطی ۳۳ ابان بن تغلب ۳۴ محمد بن جریر بجلی ۳۵ زکریا بن آدم ۳۶ صفوان بن یحیی ۳۷ عبد الرحمن بن حجاج ۳۸ معویة بن
وهب ۳۹ یونس بن عبد الرحمن ۴۰ حجاج و علی بن جعفر بن محمد علیهما السلام و علی بن یقطین و عبد العظیم
بن عبد الله حسنی و علی بن مهزیار و سعد بن عبد الله و احمد بن اسحق و عثمان بن سعید عمری عثمان و
محمد بن عثمان و ابو القاسم حسین بن روح و علی بن محمد سمری و محمد بن ابی عمیر و ابو حمزه ثابت و اما
علما پس پنجاه نفر از روشنان ایشان را ذکر میکنیم ۱ فضل بن شاذان ۲ محمد بن یعقوب کلینی ۳ علی بن موسی بن بابویه
محمد بن علی بن بابویه جعفر بن قولویه محمد بن محمد بن نعمان مفید محمد بن حسن طوسی حسن بن محمد
حسن محقق اول محمد بن هبة الله بن نما یوسف بن مطهر علامه حسن بن یوسف فخر المحققین محمد بن هشم
بن علی محمد بن مکی شهید علی بن محمد محمد بن علی جبعی ورام ابی فراس قطب المحققین محمد علی
هلال جزایری علی بن علی ابراهیم بن علی علی ابن عبد العالی میسی سید حسن بن جعفر کرکی عبد العالی بن علی کرکی
محقق ثانی علی بن عبد العالی کرکی احمد بن محمد مقدس اردبیلی محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری محمد صالح بن محمد
تنکابنی محمد بن عبد الفتاح تنکابنی حسین بن عبد الصمد محمد بن حسین شیخ بهائی محمد تقی علی بن
محمد باقر بن محمد تقی مجلسی محمد باقر بن محمد اکمل شیخ جعفر بن شیخ خضر شیخ موسی بن جعفر شیخ علی بن جعفر
شیخ حسن بن شیخ جعفر شیخ محمد حسن بن شیخ باقر سید ابراهیم بن سید محمد باقر استاد این فقیر سید علی بن سید محمد
بحر العلوم سید مهدی سید مرتضی عبد الله بن حسین تستری میرزا محمد بن علی بن ابراهیم صاحب رجال سید محمد بن
سید علی صاحب مناهل سید محمد بن سید علی محمد شریف بن ملا حسنعلی ملقب بشریف العلماء سید محمد باقر بن
محمد تقی ملقب بحجة الاسلام و استدعا از برادران دینی میکنم مؤلف این مقاله را از ابناء نعال اقدام طلاب محمد بن
بن محمد رفیع بن عبد المطلب بن علی تنکابنی فرع مقال مفضال سید ابو جعفر بن سید محمد حسین تنکابنی با والد ماجد و
و اجداد که اسم برده شد هم در آن هنگام یاد کرده و طلب مغفرت نمایند و باید دانست که در اخبار معتبره وارد
دارد است که ساعتی که استجابت میشود دعا در آن ساعت بعد از نصف ثانی ثلث است که این ساعت از پیش قیمت
نمایند سدس رابع ساعت استجابت دعا است که چون موضع این رساله در احکام نماز شب بود و لیکن بجهت تکثیر
نفع ذکر بعضی از احکام نوافل هم شده است و هم تکبیرات زائده بهتر است شش تکبیر است بجهت اینکه نماز با
پنج قنوت نود و پنج تکبیر است و این با پنج تکبیرة الاحرام است و اطلاق مستحب بر جمیع باشتمال بر تکبیره

حسن

الاحرام جاز جهت ازمایت اعطاء اسم بر اجزاء غالب واین بود و پنج تکبیر هر که از امیر المؤمنین است پس در هر رکعت تکبیر برای
رکوع و برای سجدهٔ اولی و برای سر برداشتن از سجدهٔ اولی و برای خم شدن بسجدهٔ ثانیه و برای سر برداشتن از سجدهٔ ثانیه
و در هر نماز یک تکبیرة الاحرام و یک تکبیر برای قنوت پس در هر یک از ظهرین و عشا بیست و یک تکبیر است غیر
تکبیرة الاحرام و در مغرب شانزده است و در صبح یازده و حاصل میکرد در نماز پنجگانه پنج تکبیر برای قنوتات است
و پنج تکبیرة الاحرام و هفده تکبیر برای هویات رکوع و سی و چهار تکبیر برای هویات سجودات و سی و چهار تکبیر
برای سر برداشتن از سجودات پس مجموع نود و پنج تکبیر شد و اگر تکبیرات سته افتتاحیه را اضافه کنی صد و بیست و
نه میشود و مستحب است که مکلف در اداء این نماز بیست و شش تکبیر بگوید چرا که چیزی از تکبیرات را فراموش کند این
بیست و شش تکبیر عوض از نسیه باشد و تکبیر نیست برای سر برداشتن از رکوع بلکه میگوید سمع الله لمن حمده و سمع
متعدی بلا [illegible] و در اینجا تضمین معنی استجابه در این شده است از این جهت با لام آورده شده و برای قیام از تشهد
نیز تکبیر نیست و همچنین از هر رکعت ثانیه بلکه در وقت برخواستن بحول الله و قوته اقوم و اقعد و شیخ مفید
اثبات کرده تکبیر برای قیام از تشهد و این قول ضعیف است و شیخ طایفه شیخ طوسی فرموده است که نخورده ام
حدیثی اصلا که دلالت کند بر قول شیخ مفید [illegible] باشد یا نه که هم خواندن دعا است در مواضع اینها نحو بکرد
اخبار وارد شده و این فقیر بعضی از آنها را در رساله [illegible] نوشته ام و اکثر را با ترجمه در رساله ترجمه صلوة
صلوة نوشته ام و بعضی را در اینجا ایراد مینمایم پس میگوئیم که مستحب است بیکه چون برمیخیزد بنماز باید دعا را بخواند
کرد و صحیحه معویة بن وهب مذکور است اللهم انی اقدم الیک محمدا صلی الله علیه و آله بین یدی حاجتی و
اتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها عندک فی الدنیا و الآخرة و من المقربین اجعل صلوتی به مقبولة و ذنبی
به مغفورا و دعائی به مستجابا انک انت الغفور الرحیم و مستحب است در میان اذان و اقامه بنشیند و بگوید
اللهم اجعل قلبی بارا و عیشی قارا و رزقی دارا و اجعل لی عند قبر رسولک صلی الله علیه و آله مستقرا
و قرارا و عیش قار بتفسیر مفسرین آنست که آنکه دائم و متوالی باشد دوام اینکرد و تحصیلش محتاج بسوی سفر
انتقال نباشد سوای آنکه مراد عیش با سرور باشد چنانچه در وقت شادی از چشم آب سردی بیرون رود و وقت حزن آب
گرم پس قار از سرور است که آنکه سرور باشد و از اینجا است که قرة العین میگویند و مراد از دار بستدید
[illegible] کثیر اینجا نیست که [illegible] زیاد میشود و مستقر و قرار مترادفان هستند یا اراده میشود از مستقر
مکان و منزل و از اراده میشود بر قرار مکث در آن و شهید اول مراد از مستقر را در دنیا گرفته فمراد از قرار در
آخرت و مراد از آخرت یا بلد و این هنگام بعد از مردن باشد و شاهد بر آنست آیه شریفه و لکم فی الارض مستقر
فاما مستقر و [illegible] هی دار القرار و در بعضی از روایات عند قبر رسولک وارد شده بدون لفظ قرار و کفایه
میکند [illegible] الحمد لله و [illegible] و مستحب است که بعد از اقامه
قبل از تکبیرات سبعه این دعا را بخواند یا محسن قد اتاک المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء و انت
المحسن و انا المسیء فاسئلک بحق محمد و آل محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی و چون سه تکبیر از آن تکبیرات
افتتاحیه را بگوید اللهم انت الله الملک الحق المبین الذی لا اله الا انت سبحانک و بحمدک عملت سوءا
و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی فاغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت پس دو تکبیر دیگر بگوید و این
دعا را بخواند لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک و المهدی من هدیت منک و بک و لک
و الیک لا ملجأ و لا منجی و لا مفر منک الا الیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت
الحرام و الرکن و المقام و چون تکبیر هفتم را گفت این دعا بخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض علی
ملة ابراهیم و دین محمد صلی الله علیه و آله و منهاج علی علیه السلام حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی
و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین و حنیفا حال است از فاعل وجهت
و حنیف مایل از باطل است بسوی حق و چون برکوع رفت بگوید اللهم لک رکعت و لک خشعت و لک اسلمت و بک

امنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک وجهی و سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و
عظامی و ما اقلت الارض منی لله رب العالمین پس از آن بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و چون سر از رکوع بردارد
بگوید سمع الله لمن حمده و الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء و العظمة و الجبروت و چون بسجده رود بگوید اللهم لک
سجدت و لک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و انت ربی سجد لک وجهی و سمعی و بصری و لحمی و دمی
و مخی و عصبی و عظامی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره تبارک الله رب العالمین پس از آن بگوید
سبحان ربی الاعلی و بحمده و چون از سجدهٔ اولی برخواست و نشست بگوید اللهم اغفر لی و ارحمنی و اجرنی
و ادفع عنی و عافنی انی لما انزلت الی من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین و کفایت میکند اینکه بگوید
استغفر الله ربی و اتوب الیه چنانکه در صحیحه حماد وارد شده است و اگر بخواهد عمل کند باینچه متضمن است
از صحیحه ابی عبیدة باین نحو کند در سجدهٔ اولی بگوید اسئلک بحق حبیبک محمد صلی الله علیه و آله الا بدلت
سیئاتی حسنات و حاسبتنی حسابا یسیرا و در سجدهٔ دوم بگوید اسئلک بحق حبیبک محمد صلی الله علیه و آله الا
کفیتنی مؤنة الدنیا و کل هول دون الجنة و لفظ دون بمعنی عند مستعمل شده و در سجدهٔ سوم بگوید اسئلک بحق
حبیبک محمد صلی الله علیه و آله لما غفرت لی الکثیر من الذنوب و القلیل و قبلت من عملی الیسیر و در
سجدهٔ چهارم بگوید اسئلک بحق حبیبک محمد صلی الله علیه و آله لما ادخلتنی الجنة و جعلتنی من سکانها و لما
نجیتنی من سفعات النار برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله سفعات جمع سفعه است و آن یا بمعنی
لطمه و ضرب است یا بمعنی وزیدن باد سموم است و یا بمعنی حرارت شدید است و احتمال هر یک دارد و اینجا مراد [illegible]
احتمال عموم اشتراک و یا عموم مجاز و یا استعمال مشترک و یا حقیقت و مجاز در اکثر از معنی دارد و [illegible]
طول [illegible] در این کتاب [illegible] نظر باینکه افضل [illegible] از اعمال آنست و مستحب است که تشهد و سلام
باین نحو بخواند چنانچه در فقه رضوی وارد شده و [illegible] و اما تشهد اول پس مستحب است که بگوید بسم الله
و بالله و الحمد لله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله الخ و اضافه کند تحیات معروفه را در تشهد اول و
تشهد دوم [illegible] تحیات را بگوید [illegible] دلالت کرده است [illegible] تشهد و قنوت
مفوض بمصلی است و مستحب است که بعد از صلوات در تشهد اول بگوید و تقبل شفاعته فی امته و ارفع
درجته و میتوان همین دعا را در تشهد رکعت آخر نیز خواند با قصد خصوصیت زیرا که از بعضی از اخبار
ظاهر میشود که تشهد رکعت دوم و تشهد رکعت آخر یکسانند با هم و مساوی اند و [illegible]
[illegible] و فتوای بعضی از اعیان فقها و حدیث معراج [illegible] فقهاء [illegible]
شیخ جعفر نجفی صاحب کشف الغطاء و دارای کرامات [illegible] در کتاب کشف الغطاء [illegible]
[illegible] و والد مرحوم [illegible]
[illegible] در تشهد اوسط و من [illegible] و رودان بخصوصها [illegible]
قصد [illegible] که [illegible] دعا است [illegible] خصوصیت هم [illegible]
[illegible] شیخ جعفر بود تغمده الله برضوانه و در بعضی از [illegible] وارد شده است که بعد از [illegible]
بگوید الحمد لله رب العالمین یا دو دفعه بگوید و مستحب است که بعد از تشهد اول هفت مرتبه سبحان الله بگوید و تشهد
و سلام [illegible] فقه رضوی باین نحو است که مشتمل بر تحیات نیز هست بسم الله و بالله و الحمد لله و الاسماء
الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا
و نذیرا بین یدی الساعة التحیات لله و الصلوات الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات التامات الناعمات
المبارکات [illegible] و ما خبث فلغیر الله اشهد انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول
و ان علیا نعم المولی و ان الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی
القبور الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ عَلَى إِبْرٰهِيمَ وَآلِ إِبْرٰهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰى وَعَلِيٍّ الْمُرْتَضٰى وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلَى الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ مِنْ آلِ طٰهٰ وَيٰس
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى نُورِكَ الْأَنْوَرِ وَعَلَى حَبْلِكَ الْأَطْوَلِ وَعَلَى عُرْوَتِكَ الْأَوْثَقِ وَعَلَى وَجْهِكَ الْأَكْرَمِ وَعَلَى جَنْبِكَ
الْأَوْجَبِ وَعَلَى بَابِكَ الْأَدْنٰى وَعَلَى مَسْلَكِ الصِّرَاطِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْهَادِينَ الْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ الْفَاضِلِينَ
الْكَامِلِينَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ الْأَبْرَارِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى جَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَعَزْرَائِيلَ
وَعَلَى مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَرُسُلِكَ أَجْمَعِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرَضِينَ وَأَهْلِ
طَاعَتِكَ أَكْتَعِينَ وَاخْصُصْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَفْضَلِ الصَّلٰوةِ وَالتَّسْلِيمِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا
النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِينَ
اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ **دوازدهم** تعقيبات و تعقيب بعد از نماز نزد بعضى افضل از نماز سنت
مستحب است چنانكه در حسنهٔ زراره وارد است و افضل تعقيبات تسبيح حضرت صديقهٔ كبرى فاطمهٔ زهرا
عليها السلام است و در صحيحهٔ ابى خالد القماط وارد است كه تسبيح حضرت زهرا در هر روز در عقب هر نماز افضل
از ثواب هزار ركعت نماز در هر روز و آن عبارت است از الله اكبر سى و چهار دفعه الحمد لله سى و سه دفعه و سبحان الله
سى و سه دفعه و در اشتراط جلوس در تعقيب خلاف است اقوى عدم اشتراط است و اتيان آن در حال جلوس در ادا
از باب فضليت و تكميل است زيرا كه نبودن مستحبات مكملات ميباشد از اين باب است كه ديناری تسبيح غسلرا
مكمل ميدانيم و در زيارت جامعه تكبير را مكمل ميدانيم و در عقيب مال قربانی و قبله و استغفار در نماز فله و مورد در آن
و استغفار در قنوت وتر و ساير موارد و تهليله متوقف در روزه و نحو اينها هم را مكمل ميدانيم نظر باستقراء در كلمات
و همچنين سخن گفتن در اثناء تعقيبات مخل ميباشد و اما تفسير بعضى از لغويين تعقيب را بنشستن بعد از نماز
براى دعاء و سؤال از خدا پس تفسير خوبى نيست زيرا كه در صحاح لغت نماز تعقيب را اخذ كردند از عقب بعد از نماز
تعقيب ميناميد و اكرهم واضع ميدانست پس لفظ را براى نماز و متعلقات آن وضع نمود نظر بمقتضاى استقراء
و تفسير كرده است تعقيب را بعضى از علماء باينكه مشغول شود بعد از نماز بذكر و آنچه بنماز مشابهت
داشته باشد و مراد من يا حقيقت شرعيه يا متشرعه يا اصطلاح فقهاء است و شايد مراد بنشستن دعاء و ذكر
كريستن از ترس خدا باشد و شكر كردن بر نعمتهاى حضرت احديت و فكر كردن در عجايب صنعها و امثال اينها
نيز از اين قبيل است و اشتغال بقرائت قرآن بعد از نماز داخل در تعقيب است بنابر اظهر كه شيخ بهائى در بهائيه
در ان تأمل فرموده پس اگر كسى نذر كرده باشد تعقيب بعد از نماز را برئ الذمه ميشود بخواندن قرآن و استغفار
و مسائل علميه و ادعيه بوشتهام از تعقيبات و قضاء حوائج و اماده تزيين ادعيه معتبره هر كه خواهد بانجا
رجوع كند **فصل پنجم** در افعال مستحبه خاصه است و آن دوازده است **اول** استشعار خوف است
در نماز بآنچه از حضرت سيد سجاد منقول است **دوم** حضور قلب و اقبال بر جميع افعال نماز بدل خود
پس در صحيحه محمد بن مسلم وارد شده است كه بلند نميشود براى مصلى از نماز مگر آنچه اقبال كرده باشد بدان بقلب
خود **سوم** اينكه در دل خود خطور كند كه شايد اين نماز بكه ميخوانم آخر نماز من باشد و از حضرت صادق آل
محمد عليهم السلام مرويست كه در وقتيكه نماز واجبى خواندی پس نماز در وقتش بخوان مثل نماز كسيكه وداع
ميكند بخوبيكه ميترسد كه دو باره آن نماز نخواندن ديگر چنانچه اين حديث را صدوق روايت كرده **چهارم** اينكه اخطار
كند فضول اذان و اقامه را در دل خود اگر چه بعض باشد بخوبيكه تدبر در تلفظ باشها نداشته باشد چنانچه در موثقه
عمار ساباطى وارد شده و در جريان حكم مز بوره در همه اذكار مستحبه نيز احتمال ميرود بجهة تنقيح مناط اگر چه بر
غير اين نص صريح بر آن نيست **پنجم** خشوع در نماز است چنانچه در آيه شريفه وارد شده است و الذين هم فى
صلوتهم خاشعون و فرموده پيغمبر خدا چون ديد مردى را كه در نماز بازى با اعضاء خود ميكرد اگر دل خشوع
ميداشت هر آينه اعضاء او خشوع ميداشتند **ششم** اينكه بپوشاند زينت امامت كند تا ثواب جماعت نير
شود اگر جماعت هم انعقاد نيابد و الا نيت وجوب ميكند **هفتم** اينكه استشعار كند عظمت و بزرگوارى خدا تعالى
و عزت خدا را كه حليه نماز و چنانچه از حضرت صادق هم روايت شده است اراده كند از اكبر اينكه خدا تعالى بزرگتر است

از هر شيئى و يا اينكه خدا تعالى بزرگتر است از اينكه وصف كرده شود و اين هر دو معنى در روايات اهل بيت وارد
با منه **هشتم** اينكه در دل خود حاضر كند در حال ركوع كه خدايا ايمان آوردم بتو اگر چه گردن مرا بزنى تا آنكه كشيده
گردن در حال ركوع باين اشاره است كه گردن خود را كشيده دارم كه اگر بزنى مرا بزنى مطيع و منقادم و اين در بعضى
از روايات وارد شده است **نهم** اينكه در خواطر بگذراند در سجدهٔ اولى كه خدايا بدرستيكه تو خلق كردى ما را از
زمين و در وقت رفع سر از سجدهٔ اولى در خواطر بگذراند كه از زمين بيرون آوردى تو ما را و در سجدهٔ ثانيه در خواطر
بگذراند كه بسوى زمين بر ميگردانى تو ما را و در سر برداشتن از سجدهٔ دوم در خواطر بگذراند كه از زمين بيرون مى
آورى ما را در دفعهٔ ديگر و اين كيفيت از حضرت امير المؤمنين عليه السلام مرويست **دهم** اينكه بخواطر بگذراند
در حال تورك نشستن در تشهد كه گويا ميگويد پاى راست را بالا بر ميدارد و پاى چپ را پست ميكند كه خدا با ميراند باطل را
و بر پا ميدارد حق را چنانچه اين نيز از حضرت امير المؤمنين عليه السلام مرويست **يازدهم** ملاحظه نمودن معانى اذكار
را كه در نماز ميخواند بلكه معانى جميع اذكار را كه تلفظ باش در نماز ميخواند بلكه معانى جميع اذكار را كه تلفظ بآنها در
نماز ميكند از دعاها و ذكرها بجهة قول صادق عليه السلام كه هر كه دو ركعت نماز كند كه بداند اينكه چه ميگويد در آن دو ركعت
بر ميگردد از نماز بحاليكه نباشد ميان او و ميان خداى عز و جل گناهى مگر اينكه مى آمرزد خدا او را و امير و ائمه اطهار صلوات
الله عليهم معنى اين روايت كرده **دوازدهم** اينكه قصد كند امام بصيغهٔ السلام عليكم پيغمبران و امامان و حفظه
از ملائكه و ماموين را و اينكه امام مترجمست از جانب خدا تعالى براى ماموين بسلامت و امن از خدا در روز
قيامت چنانكه از امير المؤمنين مرويست و قصد ميكند ماموم بسلام اول رد بر امام و از براى كه امام مخصوص بتحيت
نداشته و صدوق بر اين رفته است كه ماموم رد ميكند بر امام بيك سلام پس از آن سلام ميكند و هيلويش طرفين
و طرف چپ برد سلام و مقدم داشتن دو را براى اينكه حق آدمى مضيق است و قصد ميكند منفرد را بتحيه و تعريضه
ميكند امام سواى اخيرين كه قصد ماموين و ترحم كردن از خدا باشد و قصد ميكند ماموم از سلام دوم انبيا را كه اگر
قاصد نيست سواى مترجم بودن از خدا و ايلد سلام در وقتى است كه سمت دست چپ كسى باشد و اگر هم آن نباشد
سلام دوم را كافيست فصل در عليه توجه كرد بايد بودن ديوار برد و طرف چپ و پهلوى مومن حكايت كننده در آن
در سلام **فصل ششم** در افعال مستحبه ايكانيه است و آن دوازده نوع است كه موزع بر دوازده عضو
اول وظيفهٔ پيشانيست و آن سجود بر همهٔ پيشانيست پس از آن بقدر درهم شرعى از آن پيشانى نه كمتر و در موثقه
بريده بن معاويه عجلى از حضرت باقر عليه السلام مرويست كه آن جناب فرموده كه جبهه تا انف هر قدر را كه بزمين رسانيده
كافيست تو را و سجود بر همهٔ آن افضل است و مستحب است گذاشتن پيشانى بر تربت حضرت سيد الشهداء عليه السلام
و استنانيد بعضى از علماء سجود بر تربت بصراحت ائمه عليهم السلام **دوم** وظيفهٔ چشم است و آن شغل چشم است
در حالت قيام بنظر كردن بسوى موضع سجود و در حال ركوع نگاه كند ميان دو قدم و اين هر دو در صحيحهٔ مشهوره
زرارة بن اعين مذكور است ليكن در صحيحهٔ حماد وارد است كه حضرت صادق عليه السلام چشمهاى مبارك خود را پوشيد در حال
ركوع و حمله استحباب بخيير طريق جمع بين الروايتين است با بجهة در روايت منيع وارد است كه رسول خدا
نهى فرموده از پوشاندن چشم در نماز محمول بر غير حال ركوع ميشود و مستحب است كه چشم در حال سجود نگاه كند
بطرف بينى و در ميان دو سجده و در تشهد و سلام نگاه كند بدامن خود و در حال قنوت نگاه كند بسوى باطن
كف خود و ايما كند منفرد در حال سلام بگوشه آخر چشم خود بسوى طرف راست خود **سوم** وظيفهٔ بينى است
مستحب است سجود بر بينى مثل ساير اعضا بلكه بسجود بر بينى چنانكه در صحيحهٔ حماد وارد شده و مستحب است ارغام
بر بينى چنانكه در صحيحهٔ زراره مذكور است بمعنى چسبانيدن بينى است در حال سجود بر خاك بفتح كه عبارت
از ترابيست و معتبر نزد انسان است سيد مرتضى سجده انطرف بينى است اگر در پهلوى دو ابرو و اقسمت در مقعد
است بر جنبيد طرف بينى و پشت بينى يا باهم و قائم نميشود غير آن از سجده بر او و صحيح است مقام تراب در ارغام
كردن سنت ارغام و شهيد ثانى خلاف نيز از اخيار فرموده و هر يك از اين دو قول كه عمل كند مستحب بعمل آمده
ليكن اول اولى و اظهر است **چهارم** وظيفهٔ گردن است و آن كشيدن گردن است در حال ركوع پس در صحيحهٔ
حماد روايت شده است كه حضرت صادق عليه السلام فرموده پشت خود را و كشيد گردن خود را و در اين روايت نداره
كه بايد كشيدن بر پشت باشد چنانچه كما آنكه از شهيد ثانى **پنجم** وظيفهٔ دوش است و آن

انها است که معتبر باشد الاست چنانچه صحیحهٔ مشهورهٔ زراره دلالت بر این نحو که دو دوش را بجانب
بالا بلند نماید نشستم وظیفهٔ یدین است و این عبارت از بلند کردن دو دست است همهٔ تکبیرات و بنده بعضی
از واجب دانسته و این قول ضعیف است و مستحبات فرو نهادن دو دست را بر دو ران در حالت قیام و مستحب است
بچسبید دو دست در حالت سجود چنانکه در صحیحهٔ حماد وارد است مراد از بچسبید اینست که اعمال رد و کف کند
در انگشت بسط کند و کفها را بلند کند و رو اغ را و مستحبات بلند کردن دو دست را بالای سر در نزد فراغ
از نماز همچنانکه در صحیحهٔ صفوان وارد شده است منفقهم وظیفهٔ کفتن است و آن استغنا قدرت است
ساطع و دست در نزد بلند کردن دو دست را بتکبیر برد را بجا احتمال متصور است بلکه بیشتر زیرا که
نظیر قبل تکبیر یا وسط آن یا آخر آن میشود که ابتدای رفع یدین باشد یا وضع یدین یا وسط رفع یا آخر رفع یا
وسط وضع یا آخر وضع یا مجموع تکبیر منطبق باشد بر شیئی از این امور و احسن انکه ابتداء تکبیر منطبق
باشد بر ابتداء رفع و آخر تکبیر منطبق باشد بر آخر وضع و استحباب رفع یدین در تکبیرات در حق امام مستحب
مؤکد است و بنا بر احکام در نوافل نیز جاریست بجهة عدم انجاد احکام نوافل با فرایض با جریان سیره در تمام
مذکوره و بلند کردن دو دست تا برابر دو گوش است یا دو دوش یا دو خد یا دو گوش یا رو یا نحر بجهة
عمل بجمیع اخبار باب و دور نیست که قسم اول احسن باشد نظر بسیره و مستحب است که انگشتان بدوزند
یا در حال رکوع بر دو زانو و مقدم نکرده انگشتان دست راست را بر زانوی راست و مؤخر نکرده انگشتان دست
دست چپ را بر زانوی چپ و این همه در حکم در صحیحهٔ مشهورهٔ زراره وارد شده و مستحب است رفع یدین را
برابر رو در حال قنوت در حالتیکه باطن هر دو کف بجانب آسمان نگه دارد اگر انطالبین را عین است باشد
دو دست بجانب آسمان نگه دارد اگر بخاطر نفس هادی است و وضع کند دو کف را بر زمین بعد دو زانو
در حال خم شدن بسوی سجود چنانکه در صحیحهٔ مشهورهٔ زراره وارد شده و این حکم در مردان است فاما زنان پس
عکس این مستحب است یعنی اول دو زانو را بزمین برسانند بعد از ان دو دست را و مستحب است کردن در حال قیام
دو کف خود در برابر پستان خود کنارند و در حال رکوع بر اسفل ران کنارند و بالا از زانو و زانو در صحیحه
زراره این حکم را تعلیل فرموده که تا برجم نشود و این تعلیل مقتضی انست که اختفا زن باید که زیر رو باشد در
حال رکوع چنانچه بعضی از مشایخ اعلام فرموده اند هشتم وظیفهٔ انگشتان دو دست است پس کذاشتن
دو انگشت است در میان دو کوش در حال اذان و اقامت در حال اقامت تا دو انگشت در دو گوش گذاشتن
و مستحب است که در حال قیام انگشتان همه را بیکدیگر بچسباند و همچنین در حال سجود و در حال تشهد و اما در حال
رکوع پس مستحب است که انگشتان را بگشاید و دو زانو چنانکه در صحیحهٔ مشهورهٔ زراره وارد شده است و مستحب است
ضم و چسبانیدن انگشتان بسوای ابهام در حال قنوت اما در حال رفع یدین به تکبیرات پس مثل حال قیام است که
باید ضم جمیع اصابع نمود و این در نزد جماعتی از فقها است و بعضی مانند قنوت داشته اند و ابن مختار شیخ
مفید و شهید اول است نهم وظیفهٔ نشست است و ان مستحب نگه داشتن نشست در حال رکوع بنحوی که اگر قطره
آب یا قطره روغن بریزند بر پشت بحال خود بماند و بطرفی از اطراف نریزد چنانکه منطوق صحیحهٔ حماد را بن ره
لت دارد دهم وظیفهٔ دو زانو است و آن رد نمودن دو زانو است بر پشت در حال رکوع چنانکه در
صحیحهٔ حماد وارد شده است و مستحب است بلند نمودن دو زانو پیش از دو دست در وقت برخواستن برکعت دیگر
و مستحب است چسبانیدن دو زانو بزمین در حال تشهد و نزد فرج دو زانو در حال تشهد و این
در حکم در صحیحهٔ مشهورهٔ زراره وارد شده یازدهم وظیفهٔ قدم است و آن اینست که میان دو پا فاصله
در حال قیام بقدر درازی یک انگشت تا یک وجب باشد و این در صحیحهٔ زراره وارد شده اگر چه تصریح بطول اصبع
و در صحیحهٔ حماد بقدر سه انگشت گشاده دارد و منافاتی در میان این دو روایت نیست برای انکه ثانی یکی از افراد
و جزئیات اولست پس بدرستیکه حماد روایت کرده است فعل امام ع را و زراره روایت کرده قول امام علیه السلام را
و مستحب است که بگرداند هر یک دو قدم در حال رکوع بقدر یک وجب و اینکه بگذارد پشت پای چپ را بروی زمین و لیکن

پای را

پای راست را بر باطن پای چپ در حال تشهد همچنانکه در صحیحهٔ مشهورهٔ زراره وارد شده است دوازدهم
وظیفهٔ اصابع قدمین است و آن استقبال نمودن بان اصابع است بجانب قبله در حال قیام چنانکه حماد روایت نموده و مستحب است
که بگذارد طرف ابهام پای راست را بر زمین در حال تورک در تشهد چنانکه در صحیحهٔ مشهورهٔ زراره وارد شده است
فصل هشتم در نوافل و اعداد انها است و ان دوازده امر است اول تثویب است و در معنی آن خلاف است
بعضی گفته اند که مراد اتیان بشهادتین و حیعلتین است دو مرتبه بعد از اذان و اقامه بدون تفصیل و این تفسیر ضعیف
و مشهور تفسیر انست بگفتن الصلوة خیر من النوم و ان بدعت و حرام است و قول بکراهت ان ضعیف است و اما صحیحه
محمد بن مسلم که حضرت باقر ع فرمود که پدرم منادی میکرد در خانه خود بالصلوة خیر من النوم و اگر زیاد کنی باکی نیست
نخواهد بود پس بعضی ایجد حمل بران نموده اند که انجناب این کلام را در غیر اذان میگفتند برای بیدار کردن کسانی که
خوابیده بودند و لیکن ظاهر انست که این خبر محمول بر تقیه است دوم ترک مد است میان حروف تکبیر مثل مد همزه
الله بنحوی که استفهام شود و مد اکبر بنحوی که بر وزن صیغهٔ جمع شود و در حکم انست فاصله قرار دادن در میان الله و اکبر
اگر چه بمقدار مد باشد مثل الله تعالی اکبر و همچنین بعد از تکبیر چیزی زیاد کار داد کفتن بنحوی که تکبیر با ان کلام
یک کلام محسوب شود مثل الله اکبر جلّ ثناءه اگر چه بحسب معنی مفید باشد مثل الله اکبر من ان یوصف یا الله اکبر من کل شیء
سوم اینکه بیش از تعیین سوره بسم الله را نگوید مگر اینکه ملتزم باشد بسورهٔ معینی یا معتاد باشد بسورهٔ معینی یا
غیر ان یک سوره را حفظ نداند چهارم ترجیع مطربانه است در قراءت پس اگر چنین کند نماز باطل است و
همچنین است حال اعراض کار و اخبار تا مستحبه پس در ان دو احتمال است احوط ترک است و در بلند کردن صدا زاید
زیاده از معتاد در اقوال نماز تامل است بجهة خالی از قوت نیست زیرا که این نحو بلند کردن خلاف تخشع است
که از فعل پیغمبر و ائمهٔ اثنا عشر منقول است و اما بلند کردن صوت در اذان عیبی ندارد سیما اذان اعلام که غرض
برای بلند کردن صدا است تا اعلام حاصل شود و اما رفع صوت برای تکبیر اعلام در نماز جماعت پس احوط ترک است
اگر مکبر مکلف باشد پنجم ترک امین گفتن بعد از قراءت سورهٔ حمد مگر بجهة تقیه و تحقیق قول بحرمت کیا
معتبر آمین را بعد از حمد مکروه دانسته بجهة صحیحهٔ جمیل که گفت سؤال کردم حضرت صادق ع را از قول مردم آمین
در نماز جماعت در هنگامیکه امام قراءت کرد فاتحة الکتاب را انجناب فرمود که من میگویم الحمد لله رب العالمین
بست میدانم و جواب اینکه بجواب سؤال ظاهر تقیه دارد و همچنین معویه بن وهب که گفت سؤال کردم حضرت
صادق ع را که میگویم آمین را در زمانیکه امام غیر المغضوب علیهم و لا الضالین گفت انجناب فرمود که ایشان یهود و نصاری
میباشند و انجناب جواب نفرمود ملکه صراحت دارد در تقیه زیرا که انجناب علت گفته نه جواب سؤال و اصح تحریم
است چنانکه ذکر شد و اگر کسی امین را بگوید پس در بطلان صلوة دو قول است اقوی بطلان است چنانکه
شیخ در کتاب خلاف دعوای وفاق فرموده و بعضی انکار کرده اند ابطال نماز را بان ششم ترک قراءت سوره در
در رکعت سوم و چهارم و بعضی ادعای اجماع بران نموده اند هفتم ترک قراءت سوره است که فوت شود
بقراءت ان سوره اگر چه اداء کند از اول ان یک رکعت تمام را هشتم ترک قراءت است در اثناء حمد یا سوره
از غیر ان بنحویکه بنظم ان اخلال رسد و همچنین است مکرر کردن الحمد یا همان سوره که میخواند اگر ان
تکرار اخلال رساند بنظم ان باشد اگر چه ان تکرار بجهة زیادتی و ثوق باصلاح باشد نهم ترک قراءت عزایم یعنی
سورهٔ سجده دار است بنا بر مشهور منصور بلکه نزدیک بان است که بسر حد اجماع رسد و ضعف روایات داله بر تجویز
منجبر بشهرت است و خلاف ابن جنید اگر کلام او صراحت در جواز داشته باشد اعتنائی باو نیست و روایات داله بر جواز
محمول بر نافله است دهم ترک دعا بحرام است که حرام است پس نماز هم باطل میشود زیرا که علامه علیه الرحمه در
کتاب تذکره دعوای اجماع بران نموده و اگر اجماع نبود میتوان گفت که نهی در اینمقام متعلق بجزء و شرط نماز
نیست پس مبطل نماز نخواهد بود مانند نظر باجنبیه در اثناء نماز و اگر جاهل بحرمت باشد پس قول عدم
احتمالی میرود اگر چه در عدم قبول عذر قوت نیست زیرا که اصل در شرایط انست که وجودیه باشند علیه با امر ذهنی
یازدهم تکلم بدو حرف است خواه مفهم باشد یا مهمل و ترک نمودن یک حرف مفهم است مانند ق امر از وقی و تکلم کلام
بدعا و ذکر نباشد پس نماز باطل میشود اگر عمداً سخن گوید و حروف خارج از مقتضای طبیعت مانند اح اح در وقت

سر به کردن و دهن کردن و تف کردن نیز باعث بطلان نمیشود و اشارهٔ اخرس و ایماء در مقام تکلم است پس باطل
میشود نماز بآن اشاره و امّا اگر مطلب را بفهماند بآیه یا ذکر مثل اینکه میخواهد که مکتوبی بغلام خود بدهد
بگوید یا یحیی خذ الکتاب یا کسی در خانه میزند و اذن دخول میطلبد بگوید ادخلوها مع الداخلین و بخواند پس
ظاهر عدم بطلان نماز است بنابر اقوی دوازدهم ترک عدول از سوره است بسورهٔ دیگر بعد از بلوغ بنصف آن
سوره بدون غلط یا ضیق وقت و همچنین باید ترک کرد عدول از اخلاص و یا جحد را بسوی غیر اینها اگرچه
اینها را بنصف نکرده باشد مگر بسوی سورهٔ جمعه و منافقین در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه و آیا مراد از نصف
بحسب آیات است یا بحسب کلمات یا بحسب حروف چند احتمال است و احتمال اخیر خالی از قوت نیست و اگر سهواً
سورهٔ سجده دار را بخواند واجب است که از آن عدول کند بسوی سورهٔ دیگر اگرچه از نصف تجاوز کرده باشد یا
مادامیکه آیهٔ سجده را قرائت نکرده باشد امّا بعد از قرائت آیهٔ سجده پس احتمال اتمام و اعاده و سجده و احتمال عدول و سجده در حال نماز و میکرو رکوع نکرده باشد زیرا که اعتنائی نیست با نچه حکم از او شده است و فصل
سیزدهم در ترک واجب چنانکه است یعنی تنها باید آنها را ترک کرد و آن دوازده امر است اوّل ترک قصد
افتتاح بغیر تکبیرة الاحرام است پس که بعد از تکبیرة الاحرام قصد کند بتکبیر دیگر بری تکبیرة الاحرام نمازش
باطل میشود و اگر بقصد تکبیر سوم کند صحیح است و همچنین هر فرد زوج صحیح است و هر زوجی باطل مگر اینکه قصد شده
باشد خروج از نماز را پس بعد آن صحیح میشود اگرچه زوج باشد دوّم ترک نیت وجوب است در فعل مندوب
مثل قنوت مثلاً پس در چنین صورت نماز باطل خواهد بود سوم ترک نیت استحباب است در فعل واجب مثل قصد
وجوب کردن در جلسهٔ استراحت بعد از سجدهٔ ثانیه از رکعت اولی یا ثالثه پس اگر چنین کاری کند نمازش
باطل خواهد بود و خلاف ظاهر اراده این باشد اگرچه در امر دوم خلاف بوده زیرا که سجده اولی در کتاب بیان تائل
بصحت شده است و بدنیت وجوب در فعل مندوب چه ظاهر ترک استدامهٔ حکمیه است بعد عدول از نماز لاحق
بسوی نماز سابق برای کسیکه بخاطر او رود در اثناء نماز سابق و البشرط اینکه محل عدول باقی باشد پنجم ترک
استدامهٔ حکمیه است بعد عدول از سابق بسوی لاحق در وقتیکه ظاهر شود و واقع ساختن سابق را در زمان
مختص بنماز لاحق ششم ترک کردن قصد بودن آیهٔ مشترکه است میان دو سوره و از غیر آن سوره که آنرا قرائت
میکند یا واگر عمداً چنین قصد کند اعاده میکنند آن آیه را بقصد اینکه از سوره‌ایست که از قرائت میکند که اخلال
بنظم ناحاصل نشود و الّا باطل خواهد بود هفتم ترک قصد تمام نماز است در اوّل یا در اثناء در موضع
که بجهت نماز حضر و اتمام است در مواضعیکه ان کند که وقت مضیق است از تمام خواندن هشتم ترک قصد
اقامه عزم بودن است در اثناء التسبیح نماز قصری با مثل از تلبس بها در وقت نماز تا قبل از وقت ما طن مختلف
وقت از نماز تمام نهم ترک کردن قصد قطع نماز است یا قصد فعلی که مستلزم قطع نماز باشد مانند قهقهه
و گریه کردن برای امور دنیا پس اگر چنین قصد کند نمازش باطل خواهد بود اگرچه قطع نکند یا بجا نیاورد چیزی که
قطع نماز میکند دهم ترک کردن تعلق ساختن قطع نماز است یا فعلی که موجب قطع نماز است بر چیزیکه
انتظار حصول آن کشیده میشود مانند امکان باران و حال آنکه در بهار باشد یا غیر متوقع الحصول است مانند آمدن
باران و حال اینکه تابستان باشد پس چنین قصد باعث بطلان نماز میشود امّا اگر معلق سازد قطع نماز را بر چیزی
که امتناع عادی دارد مانند منقلب شدن سنگ بطلا پس باعث بطلان نماز نمیشود بنابر ظهر یازدهم ترک قصد غیر
نماز است بمعضی از افعال او بجهت نماز پس اگر قصد کند از قیام بسوی رکعت ثانیه تعظیم شخص را اگرچه داخل بروشنی
پس نمازش باطل است و این در صورتیست که تنها قصد تعظیم داخل شونده باشد و اگر هر دو را قصد کند نماز و تعظیم
اشتغال او بنمازش باطل است و اگر اصل نماز را بسبیل تبعیت قصد کند پس که قیام رکعت ثانیه را تبعاً قصد
کرد باز نمازش باطل است و اگر تعظیم مؤمن را قصد کرد نمازش صحیح است دوازدهم ترک مقصد ریا است تبعاً
بوجهی با ستحبی مثل زیادی تسبیحها در رکوع یا سجود یا مثل قرائت و نحو آنها پس قصد ریا در اینها باعث بطلان میشود
فصل هفدهم در ترک ادواجبات است که آنها بیست است و آنها در زده است اوّل ترک التفات و کجشدن ممتنعات
بجانب پیش بکمتر از حدّ رکوع و بطرف راست و بطرف چپ و بطرف پشت بنابر المشهور یکسیکه قادر بقیام است دوّم
مثل تمام قرائت و در قیام مندوب مثل قیام قنوت نیز احتمال آن میرود سوم ترک ایستادن بسیار است بر پا امّا
بلند کردن یک پا در زمانی کم که تکیه کردن آن پس ضرور ندارد مگر اینکه چنین عملی را بسیار کند و همچنین است کلام در
کج شدن سوم ترک دور کردن دو پا است بنحویکه بیرون برود از حد قیام چهارم ترک ایستادن بر محلیست که
ملایم یا ندک تنها برای کسیکه قادر باشد بر آن و همچنین قیام بر پنجه پاها سر هم بدن ملکه احوط بطلان است بر قیام وقیام
دواست چنانکه در صحیحه زراره وارد شده که بعد کردن روی خود را از قبله که نماز را باطل خواهی کرد پنجم
ترک تکفیر است و آن گذاشتن دست راست است بر چپ و مشکل تقیه در میان نباشد و نماز بر تکفیر باطل میشود
بنابر مشهور بلکه سید مرتضی ره نقل اجماع نموده و ابو الصلاح حلبی او را مکروه دانسته و محقق اوّل در کتاب
معتبر موافقت با ابو الصلاح نموده و این قول ضعیف است ششم ترک فعل کثیر است بحسب عادت و باطل
میکند نماز را اگر عمداً از او فعل کثیر صادر شود و اگر سهواً باشد پس اگر محو کند صورت نماز را حرفی پس باز باطلست
و الّا فلا و اگر کثرت فعل در رکعات متفرق شود بنحویکه اگر جمع میکردی در یکجا فعل کثیر بود با تفرقه کثرت ندارد
پس باعث حرمت و ابطال نمیشود هفتم ترک اکل و شرب است و ظاهر اینکه مقید نشود بفعل کثیر چنانکه علامه تقیید
بآن فرموده و لکن شیخ باطلاق ذکر نموده و دعوای اجماع بر آن نموده و ضرور ندارد فرو بردن بقایای غذا که
در دندانها مانده است اگر کثرت نداشته باشد هشتم ترک داخل در فعلی است بعد از کامل کردن واجبی
قبل از آن مثل منحنی شدن برای رکوع قبل از کامل قرائت در تمام او از رکوع یا سجود قبل از کمال ذکر واجب ذکر
و طمأنینه نهم آنکه مریض ترک کند حالت بالا را انتقام کبیر از آن شود پس بپهلوی راست خواند پس بر
پهلوی چپ خواند را با اینکه متضرر نشود بحالت بالا با قدرت بر حالت بالا بسوی حالت پائین تا استلقاء نمودن
یعنی اگر تنها نه قیام دارد امّا بقیام متضرر میشود پس قعود بعمل آورد و ترک کند قیام را دهم آنکه ترک کند
تمامل از اعضاء سجده را یا بعضی از آنها را در حال سجود یعنی چنین نکند که سنگینی این اعضاء بر زمین واقع نشود
مثل اینکه دستها کرنه بکسر از ابرهم بندد و یکسر آنرا بسقف بسته بنحویکه اعضاء سجده سنگینی بر زمین واقع
نشود یا مانند آن یازدهم ترک کردن مریض است حالت نیست را با تمکن از استقرار و بجا آوردن حالت بالا را کرد در پهلو
آن نیست که فاصله واقع میشود باعدم تمکن از استقرار مثل اینکه قدرت بر قیام دارد بی استقرار و بر قعود قدرت
دارد با استقرار پس قعود را ترک کند و قیام را بعمل بیاورد دوازدهم ترک کردن مریض است حالت نشستن
در رو بقبله که قدرت بر حالت بالا داشته باشد بدون متضرر شدن ایضا مثلاً فصل دوم در ترک مستحبه
امّا نیّت است و باکی نیست در اطلاق مستحب بر ترک مکروه زیرا که آن متضایف در نزد فقهاء است و آن ده و آن ده
اوّل ترک تکلم است در اثناء اذان و اقامه بسوی تکلم بر غیر در نزد ذکر اینها سیّد مهتد روایتی که
دلالت میکند بر تجویز حسن دکا ابن نقداد و از حضرت صادق علیه السلام روایتست که اینها با نمود که تکلم بر غیر
نفرست مگر وقت که اینها را ذکر کرد یا کسی در نزد تو بجا براد که نمود در اذان و غیر اذان و شیخ مفید و
سیّد مرتضی رضی الله عنهما کلام را در اقامه حرام دانسته‌اند و شیخ طوسی بر این رفته است که کلام بعد از قد قامت
الصلوة حرام است و ابن ابی عمیر و موثقهٔ سماعه صراحت دارند بعد از قد قامت الصلوة بر اهل
مسجد مگر در مقدم داشتن امامی ولیکن این دو روایت محمول اند بر تأکید کراهت بجهت جمع در میان این دو روایت
و میان صحیحهٔ حماد بن عثمان که متضمن است جواز تکلم را بعد از قد قامت الصلوة و این دو روایت اخیره
بشهرت و اصل عدم حرمت دوم ترک اعراب است در اواخر فصول اذان و اقامه و وقف مستحبست
سیّم ترک ترجیع است در اذان و اقامه و آن بتفسیر تکرار شهادتین است در نزد هند دیگر ... کلام است
بعد از فارغ شدن از اقامه مگر امری متعلق بنماز باشد از واجبات مثل عدد و تقدیم ماموم یا مستحبات مثل تسویهٔ
صفوف و این استثناء مذهب علماست حتی کسانیکه قائل بحرمت کلام شده‌اند بعد از قد قامت الصلوة
امّا تلفظ بنیت پس از جمله آن چیزها نیست که متعلق بنماز باشد پس مکروه است بنا بر اینکه موقوف باشد صحت
نیت بر تلفظ و امّا استناد بر استحباب تلفظ با اینکه در تلفظ اشتغال قلب و لسان هر دو هست پس
مشکل خواهد بود و افضل اعمال احمز آن است پس مدفوع است باین که این فرع است که تلفظ
عبادت باشد و این اوّل کلام است پنجم ترک قرائت است برای کسیکه مثل کلام یاد کلام نمیتوانند بود

تعا

در اثناء کام زدن ششم ترک لساه وفا الرجوع واحد است هفتم سکوت نمودن است بعد از قرائت فاتحه و
بعد از سوره بقدر نفس زدن وبعضی این حکم را مطرد دانسته اند در همه رکعات خر نیز بعد از حمد بلکه بعد از تسبیح
نیز حکم باستحباب سکوت کرده اند اگر بدل حمد تسبیحات اربع بخواند هشتم ترک ماموم است قرائت را در عقب
امام مرضی در نماز جهری واخفاتی در نماز اینکه بشنود قرائت امام را اگر چه همهمه امام هم باشد وشیخ مفید وشیخ
طوسی در نهایة حرام دانسته اند وقولا نیست خالی از قوت نیست نهم ترک کردن ماموم است که قرائت
کند بجهت عدم شنیدن همهمه امام قرائت ایه اخیره را اگر از امام بیش افتاده است بلکه بتسبیح مشغول شود
تا نزدیک رسیدن امام بانوقت ماموم ایه اخیره را بخواند تا از قرائت بر کوع کرده باشد دهم ترک
ادغام کبیر است که عبارتست از متحرک بودن حرفی که ادغام شود در متقارب یا در مخرج است برای یکه حرف واحد در تمام
در حالت ایستاده برابر صد حسنه است ونشسته برابر پنجاه حسنه است چنانکه در خبر وارد شده است پس در عدم
ادغام مد اوی بلفظ هر حرف بیشتر است فی ادغام حروف کم میشود یازدهم ترک اشباع حرکات است بنحوی که
ترتیب بتولید حرفی شود دوازدهم قران بین السورتین است یعنی دو سوره را بعد از حمد بخواند واقوی
تحریم نیست در فریضه واستحباب السنة ویا نند واین قول شیخ است در نهایة ومبسوط وسید مرتضی ونماز
بسبب قران بین السورتین باطل خواهد بود واز قران بین السورتین مستثنی است سوره والضحی والم
نشرح وهمچنین سوره فیل ولایلاف پس هر که یا بد والضحی بخواند لازم است که الم نشرح را هم بخواند وهمچنین
ولایلاف ودر این مسئله اجماع منقولست از جماعتی وشیخ شهید در کتاب بیان نفی کرده است وجوب بسمله
را ما بین والضحی والم نشرح وما بین فیل ولایلاف ودر این مسئله اجماع منقولست از جماعتی وشیخ شهید
در کتاب بیان نفی کرده المسعود وجوب بسمله را ما بین والضحی والم نشرح وما بین فیل ولایلاف واین قول ضعیف
است دلیل بر وحدة سورتین نیست بلکه روایت مفضل بر تعدد دلالت دارد فصل یازدهم در بعضی
مستحبات نماز است وآن دوازده است اول ودوم ترک قصد حصول ثواب وترک قصد خلاص از
عقابست چنانکه از امیر المؤمنین ع منقولست که من عبادت نمیکنم ترا بجهت طمع در بهشت تو ونه
بجهت ترس از عذاب تو بلکه یافتم ترا سزاوار عبادت پس از این باب ترا عبادت میکنم بلکه بعضی از علما
نماز وغیر نماز از عبادات را بر نیت باطل دانسته اند وامر باطل دانسته است وشهید در کتاب قواعد ادعاء اجماع بر این
قول نموده واین قول ضعیف ودعوای این اجماع خطا است بلکه میتوان ادعای اجماع بر خلاف آن نمود سوم
چهارم ترک ضم نمودن یکی از این دو امر است که در اول گذشت پنجم قصد تقرب ترک نیت قصر است در مواضع
اربعه مسجد الحرام ومسجد رسول خدا در مدینه ومسجد کوفه وحایر امام حسین ع از برای اکه اتمام در این مواضع افضل از
قصر است ششم ترک عدول در اثناء نماز است که نیت اتمام از اتمام نمود در مواضع اربعه پس قصد قبل از رکوع
رکعت ثالثه اما بعد از رکوع سوم پس اگر عدول بقصر کند نماز او باطل خواهد بود هفتم ترک استدامت حکمیه
است نسبت ع ولازم نیت ع از حاضره بسوی فائته اگر چه مخالف در جهر واخفات داشته باشد در بنا میکرد در اثناء
حاضره بخواطرش مذکر فائته در ذمه او است بشرط اینکه وقت وسعت داشته باشد وقبل از رکوع زائده باشد یعنی
اگر فائته سه رکعتی است مثلا وحاضره چهار رکعتی است پس عدول قبل از رکوع رکعت چهارم است هشتم
ترک احضار عزم معنوی است در نماز وغیر نماز وعبادات عزم بر پیت در انعام نماز چنانکه صحیحه عبد الله بن سنان بر آن گواه است نهم
اینکه درباره افعال نماز قصد غیر نماز نیز نماید مانند اینکه در جلوس تشهد قصد راحت نیز نماید ودر رکوع وسجود
قصد نماید احتراز از دیر بودن انتظار او در باشد یا زدهم ترک حدیث نفس است چنانکه صحیحه زراره متضمن است
برای مومنی این در زمانی است که بجویز کنیم قصد لازم را در ضمن ملزوم مثل تبرد در وضوء چنانکه اظهر همین
است پس اگر استقلالا لا قصد لازم کند یا قصد لازم وملزوم هر دو را استقلالا نماید نماز او باطل خواهد
بود اما اگر قصد کند از افعال واقوال نماز امور داخله در نماز را مانند اینکه رکوع را طول دهد برای اینکه ماموم
ادراک رکوع کند پس این عیبی ندارد ومکروه هم نیست بلکه محکوم باستحبابست دوازدهم ترک استدامت
حکمیه است بر جوع کردن در اثناء نماز برای تدارک اذان واقامه در این صورت نیست که اذان واقامه را فراموش

کرده باشد

کرده باشد وشرط رجوع آنست که قبل از رکوع باشد ووقت نیز وسعت داشته باشد وشرطی از شرائط نماز فوت نشود
مانند اینکه از رجوع که بقدر باذان واقامه مدتی با حفظ ساتر عورت بکند ولا استحبابی نیست بلکه حرام است فصل
دوازدهم در ترک مستحبات اکیده است وآن دوازده است که متعلق بدوازده عضو است اول ابجبر برای چشم
است وآن ترک نمودن نظر کردن با سما است وترک تند نگاه کردن بجز بسمت دوم ابجبر برای بینی است وآن ترک
امتخاط است یعنی آب بینی را گرفتن وانداختن واین حکم در صحیحه زراره وارد یافته است مگر اینکه آب بینی زیاد
باشد وباعث عدم حضور قلب باشد پس در این صورت فعل امتخاط اولی خواهد بود سوم ترک تثاوب است یعنی دهن
دره کشیدن چنانکه در صحیحه زراره وارد وابجبر برای دهان انداختن ونقاب بر رو بستن بنحوی که اخلال در قرائت
واذکار واجبه نماید واحرام وباعث بطلان نماز است ودر صحیحه محمد بن مسلم وارد یافته که برای ضرورت
نخواهد سواره نماز کند نقاب انداختن عیبی ندارد ومستحب است ترک نفخ ویف کردن موضع سجود را ودر آب
دهان انداختن بجانب قبله را یا بجانب دست راست ودر آب دهان عمده نماید پس بجانب چپ بکند واز زیر
زیر قدم چپ بیندازد واین در صورتیست که در مسجد نباشد نیز آب دهان در میان مسجد انداختن مکروه
است مگر اینکه آب دهان را به بیرون مسجد بیندازد ومستحب است ترک نخم در نماز اگر چه از باب سرفه و
ابتهاج بخواطر آوردن شعور کامل خدائی باشد چهارم ابجبر برای موی سر است وآن ترک کردن دستار کردن
موی سر است وبستن بر بالای سر است وقول بتحریم از ضعیف است وبابطال نماز بان اضعف است ومستحب است
ترک فاصل نمودن بان مومیان چیزی از پیشانی وزمین در وقتی که بعضی از پیشانی بر زمین واقع شود چنانچه صحیحه
علی بن جعفر دارای آن است از منع زن ازاین عمل وظاهر اینکه فرقی میان زن ومرد نباشد بجهت اصل شرکت در
تکلیف واگر پیشانی هیچ بر زمین واقع نشود بلکه همه آن بر موی سر واقع شود نماز باطل خواهد بود وفرقی نیست
میان حایل شدن مو وغیر آن از چیزهائیکه سجده بر آن صحیح نیست چنانچه فرقی در میان زمین وغیر زمین از آنچه
بر آن سجده میکند نخواهد بود پنجم ابجبر برای نحر است وآن ترک انحراف کم است بر دوازه سمت قبله اما زود
بطرف بالا کردن پس آن گذشت ششم ابجبر برای دو دست است وآن ترک فرش کردن دو ذراع است بر زمین
در حال سجود چنانکه در صحیحه مشهوره زراره مذکور است واما زن پس هر دو ذراع خود را فرش میکند در حالت
سجود ومستحب است ترک بازی کردن بدو دست چنانکه در صحیحه دیگر زراره وارد یافته وملحق بدو دست است
ترک عبث وبازی بسائر اعضاء ومستحب است ترک تمطی وخمیازه هفتم ابجبر برای کفین است وآن ترک تطبیق
است وتطبیق عبارت از وضع وگذاشتن یکی از دو کف است بر دیگری در حالت رکوع در میان دو زانوی خود ومستحب
است ترک تصفیق یعنی بر دو دست هم زدن از برای اعلام کردن بامری از امور مگر برای ضرورت ومستحب است ترک گر
داینیدن دو دست را در حال سجود در مقابل دو زانو بلکه کج میکند دو دست را از دو زانو اندکی چنانچه در صحیحه
مشهوره زراره مذکور است هشتم ابجبر برای اصابع است وآن ترک کردن مشبک کردن انگشتان است یعنی
پنجه در پنجه کردن چنانکه در صحیحه زراره مشهوره است ومستحب است ترک شکستن انگشتان چنانکه در صحیحه
دیگر زراره وارد یافت نهم ابجبر برای پشت است وآن ترک تبازخ است در رکوع وتبازخ بتاء مثناة فوقانیه
وباء موحده وزاء معجمه وخاء معجمه وآن بمعنی کمان کردن پشت است بجانب بالا یا بیرون کردن سینه ومستحبات
ترک تدبیح در رکوع وآن بتاء مثناة فوقانیه ودال مهمله وباء موحده ویاء مثناة تحتانیه وحاء معجمه وروایت
حاء مهمله میباشد وآن کمان کردن پشت است بجانب بالا یا پائین انداختن سر دهم ابجبر برای کمر است وآن
ترک تخصر است بتاء مثناة فوقانیه وخاء معجمه وصاد مهمله وراء مهمله یعنی دو دست بکمر زدن یا یکی از دو دست
را بکمر زدن چنانکه متکبران را همین شیوه است یازدهم ابجبر برای دو پا است وآن ترک تورک است در حال اقعاء
ومراد از تورک در اینجا اعتماد کردن بر یکی از دو پا است به یکبار ونظر واعتماد بر پای دیگر مستند نظر دیگر بلند اینکه
یکی از دو پا را بلند کند واگر چنین کاری داد و بیا سر زند پس ظاهر اینکه نماز او باطل باشد اما اگر یکی از دو پا را بلند
نسبت بدو ونکند تفصیل نخواهد بود دوازدهم ابجبر برای قدمین است وآن ترک حسبانیدن دو قدم است
در حال قیام چنانکه در صحیحه مشهوره زراره وارد یافته بخلاف زن که مستحب است اینکه دو پا را پهلوی هم گذارد
وقدمین را بیکدیگر بچسباند ومستحب است ترک اقعاء در میان دو سجده ودر جلسه استراحت وفقها دو مراد از
اقعاء آنست که اعتماد کند بر سینه دو قدم سر زمین وبر عقب خود بنشیند وگاهی تفسیر میشود باینکه بنشیند

برد و ما بین مقعد خود در حالتیکه زانوی خود را بلند کند و در بعضی از اخبار باین وجه اشاره شده است و کاهی
تفسیر میشود باینکه بنشیند بر روی قدم خود و دو دست را بر زمین برساند و ترک کند جلوس بر قدمین را در حال
تشهد و این از ترک ولی مؤکده است بجهة اینکه در صحیحه مشهوره زراره از آن نهی شده است خاتمه
در بیان بعضی از شرایط باطنیه نماز و اسرار باطنیه نماز و طهارت است بقدری که بعضی از عقول ادراک آن
کند پس میگوییم که شرایط باطنیه نماز شش چیز است اول حضور قلب است و مراد بآن خالی نمودن دل است
که نشیمن حضرت احدیت است از ادناس و ارجاس بشریت و در اینچه تکلم مینماید روی دل از غیر آن بر تافته
پس باید که بالفعل علم داشته باشد بآن افعالی که از او صادر میشود و اقوالیکه از او جاری میشود دوم تفهیم
معنی کلام است و آن امری است سوای حضور قلب پس بسیار میشود که دل حاضر است با لفظ و معنی حاضر نیست
در اینجا حضور قلب هست و تفهیم نیست سوم تعظیم و بزرگوار دانستن معبود است چهارم هیبت است که منشاء
تعظیم است پنجم رجاء است و آن امیدوار داشتن است بثواب خدا ششم حیاء است یعنی شرم داشتن
و منشاء حیا بخاطر آوردن تقصیر و توهم گناه است بدانکه شستن رو در وضو در باطن کنایه است
از شستن روی قلب از ما سوی الله و شستن دو دست کنایه است از دست شستن از امور دنیویه و از اینکه
غالب امور دنیویه بدستها جاری میشود پس باید دست را از لذاید دنیا و دنیویه شست و اعراض نمود از ما سوی
الله و مسح سر عبارت است از دفع اوهام و محو ساختن خیالات دنیویه از اینجا که خیال مقام آن مقدم سر است
که مقام حواس باطنه است پس مسح مقدم سر عبارت از زایل نمودن خیال ما سوی الله است و مسح پا کنایه از زایل
نمودن پاها است از غبار و اعراض نمودن از رفتن بغیر راه حق است و چون قلب سلطان دار المملکه بدن است شستن آن
مقدم داشته و چون دو دست قوی است شستن آنها را پس از رو قرار داده و سر چون موضع خیال بود و آن
اضعف حواس بود بعد از ما سوی از این جهة بعد از دست شستن از امر قرار مود و چون مشی با پس آن خیال است
لهذا از او مؤخر داشته و با جمله غسل وجه عبارت است از توجه بسوی مولا و غسل ید عبارت است از شستن
دل از جنبه دنیا و مسح سر عبارت است از ترک دو سر پیچیدن در متابعت نفس اماره و مسح پا عبارت است از کذاشتن
قدم در راه مجاهده و حقیقت طهارت شستن چهار چیز است بچهار چیز اول شستن گناه بعمل است با ...
دوم شستن و جه است با رحیم سوم شستن زبان است باستغفار چهارم شستن دل است از تفکر
در امور دنیا و از جمله مقدمات نماز طهارت لباس است پس از اینکه پاک نمودی لباس خود را اکر لباس انسانی است
جامه و عنوان و همچنین باید کردی لباس ... را اکر لباس انسانی نیست از نجاسات ظاهره پس غافل نشو از پاک کردن
دل از وساوس شیطانیه بتوبه و انابه و پشیمان شدن از کناهان و از جمله مقدمات نماز ستر عورت است
پس همچنانکه واجب است بر تو پوشانیدن قبیحهای ظاهره بدن تو را از چشم مردمان یعنی ساکنان عالم زمین پس
همچنین در نماز باطن واجب است بر تو پوشانیدن عیبها و مقابح باطنه را که موضع نظر خدای تو و ساکنان آسمان
ها است پس ... فضایح و مقابح باطنه را بخاطر بگذران و بپوشان آنها را به پشیمانی و خوف و حیا و ذلیل کن نفس
خود را و ساکن نما آن نفس را در زیر پرده خجلت و بایست در خدمت خدای خود مانند ایستادن بندگان کنه کار که از بدی
که پشیمان شده و برگشته است در حالتیکه سر خود را بزیر انداخته از حیا و خوف و بزبان حال ... باشد
کدای نجات دهنده هلاک شوندکان و ای فریاد رس فریاد رس طلب کنندکان ... از ذوات ...
تا سوخت هبوط نموده و پشیمان شده ... که ... است که ...
مهالک نجات یابم و از جمله مقدمات نماز استقبال است همچنانکه لازم است که روی خود را از همه جهات دیگر
بجانب بیت الله نمائی همچنین در نماز روی باطن را از توجه بما سوی الله از اینجا بگردان و ظاهر ... باطن
میباشد حفظ ظاهر از توجه بغیر خدا موجب حفظ باطن است از رو آوردن بغیر خدا و از جمله اجزاء نماز قیام است ...
بیاد آور در حال ایستادن ایستادن را که در روز قیامت برای تو است برای حساب ... زبان ...
مباد که دل تو از تکذیب نماید ... که سلطان خارجی و داخلی که هوای نفس اماره است ...
مکن آنها را و در رکوع ... نماز که کمر را ... خدا را و دو دست بلند ساختن برای تکبیرها ...
ذلیلی و شکستگی خود را ... اعضاء است ... اشیاء میکذاری ...
الرسالة علی ید اقل الکتاب محمد حسین ... فی شهر شعبان المعظم من شهور سنة ۱۲۹...

اشبو کتاب ابن حقیر مال الاسیر ... رجب ...

ولده مرحوم الشیخ محمد صادق ...

عبد الله غفر ۱۲۱۱

على انفسهم الست بربكم قالوا بلى شهدنا ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين

سیچقان ییل موش	اود ییل بقر	بارس ییل پلنگ
توشقان ییل خرگوش	لوی ییل نهنگ	ییلان ییل مار
یونت ییل اسب	قوی ییل گوسفند	بیچین ییل میمون
تخاقو ییل مرغ	ایت ییل سگ	تنگوز ییل خوک

سنه ۱۲۲۲

۱	۳	۲
۴	۸	۷
۶	۱۱	۵

۲۲۲۱	۳	۲
	الله	

…با فرایدانوار موته وصح
…عدله و رأفته ورحمته حمداً لا منتهی
…شناه و الصلوة المتواترات
…ن بر دوا شعهٔ دولت ابد
…لاطین عالم ملجأ و پناه خواقین
…ده اولاد آدم فرمانفرمای
…و قدر قوام مفخر قهرمانان
بانی و مظهر عدل و قهر حکم قدر و قضا مصباح مشعشع مشکوة نفوس طاهره بیضا ضیا و شعاع
ضیا و مشعل زجاجهٔ عقول عشرهٔ عوالم اعلا مؤید بنصرت ملت بیضا مشید ارکان شریعت غرا
شاهنشاهی که از هیبت شوکتش مع لوله اذا زلزلت الارض زلزالها در مرز بوم ظلوم دوم افتاده
و تیر تصیر نظر عقل بصر از سر نموده و فرا فسر را بصر صرفنای محض از شرر برق انعدام اثر
غضبش داده و از غلغلهٔ صولت عرادهٔ رعد آسای کوکب همایون موکبش زلزله ان
الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها صفحهٔ صیحون و جیحون گشاده و از صیت سطوت نظام جوش

دخار

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات
نام کتاب عقائد الشیعه فی فوائد الشرعیه
مؤلف علی اصغر بن علی اکبر بروجردی
موضوع شیعه امامیه/عقاید   زبان فارسی
سال چاپ ۱۲۷۰ق   محل چاپ
شماره عمومی   کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری محمد الموسوی الجزائری   تاریخ
طول ۲۱   عرض ۱۶   شماره صفحه ها ۱۳۱
مصور ✓   درسی ☐   گراوری ☐   افست ☐
ملاحظات

٣

دیباچه

دخار جوشش و از سروش خروش اتی امر الله فلا تستعجلوه پردهٔ گوش بهوش رسا
دریده که از لون آبنوس گون فیروزج و سندروس باطن قلوب منکوسه بعین
ظاهر عین گلگونه رو و موپردهٔ بیم عبوس کشیده و عذار بیم رنگ هفت فرنگ از خوف
معرکهٔ جنگ شیران شکارین پلنگش از رخسارهٔ بی آب و رنگ پریده و مشتی بنگ و
بجنگ دریده و میدان جان تنگ دویده و عدالت گستری که در زیر سایهٔ همای دادگستر
اش برهٔ آهوی غزالان چین حلقه حلقه بفراغت بال مشغول بجمع آوری مشک اذفر از
مکیدن پستان گرگان زمان و لیوث آجام خون آشام شده و نار میده شهریاری که از
فضل بحر کف جودش عالمی حی و حاتم طی منازل از عالم بقا نموده و از جرعت الفعال
اسم نامسمی بگوشهٔ بیتوتهٔ میدان فنا خزیده و سحاب همتش از میزاب رحمت ابحر امطار
قطار نعمت بر آرایا بسه و حوزهٔ فلک هستیش متلاطم انواج امواج نعمتهای بیکران کرده
هو السلطان العادل و الملک المقتدر الکامل و الخاقان الباذل و القاآن الفاضل و مالک
الممالک حق الیقین و العارج المآرج سر نور مبین و الحافظ شریعت حضرت سید المرسلین و
الضابط لطریقت ائمة الطاهرین ظل الله الممدود فی السموات و الارضین ناصر الملة و الدین
و کاسر اقلام الکافرین قهرمان الماء و الطین السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان
محمد شاه غازی که از عدالت   ختم آمد چو احمد بر رسالت   چنان ما را که تا چرخ
برین باد   زمین آسمانش در نگین باد   خلد الله ملکه و دام الله ظلال رأفته و شوکته علی رؤس العباد
الی یوم ینادی المناد و در دربار معدلتش وجود حکیمی موجود که فطرت لقمان فکرت حکمتش تمام
ذرات ذرات تودهٔ غبیر را بماء الحیات دادگستری سر سبز و سیراب نموده   علیمی
که پرتو ذره نور خورشید علم کلمش پردهٔ مشعشع دانش را بروی عالمی گشوده   و مارسی

که بحرات

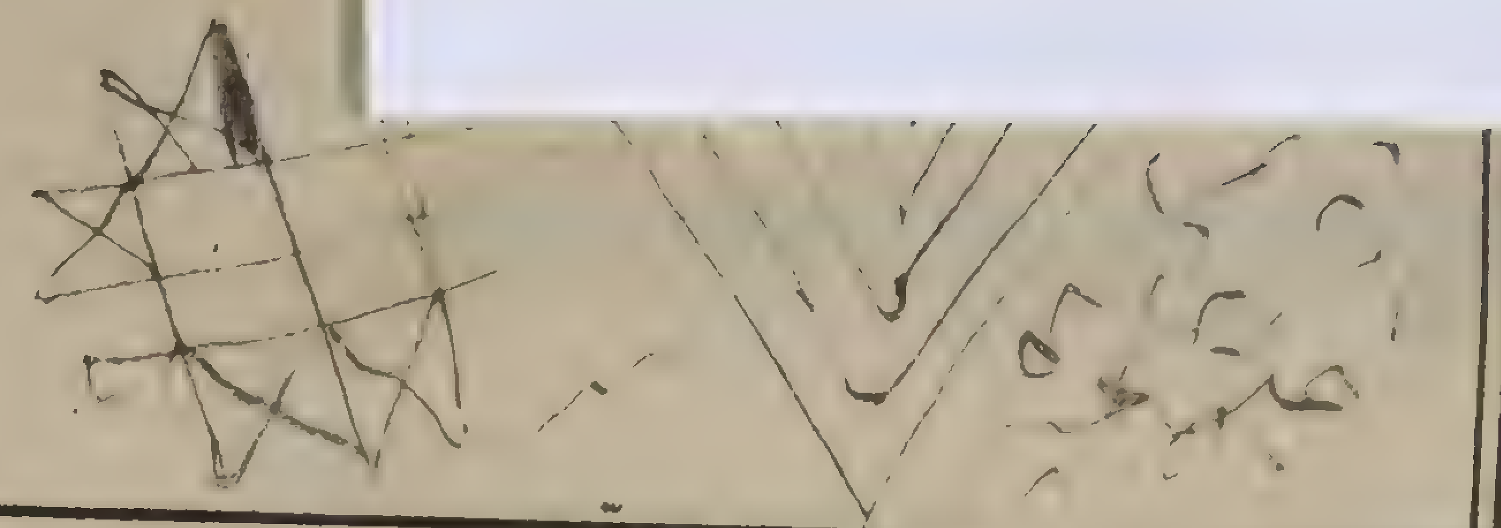

کتاب عقاید الشیعه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرح صدورنا بعقاید سرار محبته ورشح فی قلوبنا فرایدانوار مودته وصرح علینا بمعجزات معاقد اثار محال مشیته واضل علینا من ظل عدله ورافته ورحمته حمدا لا ینبغی الا لرضاه وشکرا لا ینبغی الا لعفوناه ونعتا لا ینبغی الا لما ارتضاه والصلوه المتواترات المتظافرات علی خاتم من بریته محمد وعترته وذریته وبعد در زمان بردداشته دولت ابد مدت ودوام ظهور نور فروزنده مهر آسمان معدلت سلطان سلاطین عالم ملجا وپناه خواقین وامرا ترک ودیلم وبدر منیر رواق هفت نطاق چهار علم قدوه اولاد آدم فرمانفرمای طوایف امم فلک دربار ملک حشم اکاسره وقیاصره خدم قضا وقدر قوام مفخر قهرمانان ماء سبانی ومظهر عدل وقهر حکم قدر وقضا مصباح مشعشع مشکوه نفوس طاهره بیضا ضیا وشعاع ضیاء سیجل زجاجه عقول عشره عوالم اعلا مؤید بنصرت ملت بیضا شیدار کان شریعه غرا شاهنشاهی که از هلهله شوکتش مولوله اذا زلزلت الارض زلزالها در مرز وبوم ظلوم روم افتاده وقیصر قصیر نظر غض بصر از سر نموده وفرا فسر را بصر صرفنای محض از شرر برق انعدام اثر غضبش داده واز غلغله صولت عراده رعدآسای کوکب همایون موکبش زلزله ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها صفحه صیحون وجیحون کشاده واز صیت سطوت نظام جوش

دیباچه

دخار جوشش واز سروش خروش اتی امر الله فلا تستعجلوه پرده گوش پهوش روس دریده که از لون آبنوس گون فیروزج وسندروس باطن قلوب منکوسه بعین ظاهر چین کلکوته روو موپرده بیم عبوس کشیده وعذار بیم رنگ بهفت فرنگ از خوف معرکه جنگ شیران شکارین پلنگش از رخساره بی آب ورنگ پریده ومشت بنک وبجنگ دربیله میدان جان تنگ دویده وعدالت گستری که در زیر سایه همای دادگستر اش بره آهوی غزالان چین حلقه حلقه بفراغت بال مشغول جمع آوری مشک اذفر از پستان گرگان زمان ولیوث آجام خون آشام شده ونارمیده شهریاری که از فضل بحر کف جودش حاتمی حی وحاتم طی منازل از عالم بقا نموده واز جرعه انفعال اسم نامیتمی بگوشه بی توشه میدان فنا خزیده وسحاب رحمتش از میراب رحمت انجر انجر امطار قطار نعمت بر ارامی یابد وحوزه فلک هستیش متلاطم امواج امواج نعمتهای بیکران گردد هو السلطان العادل والملک المقتدر الکامل والخاقان الباذل والقاآن الفاضل ومالک الممالک حق الیقین والعارج المارج سر نور مبین والحافظ شریعت حضرت سید المرسلین والضابط لطریقت ائمه الطاهرین ظل الله الممدود فی السموات والارضین ناصر المله والدین کاسر اعلام الکافرین قهرمان الماء والطین السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان محمد شاه غازی کان عدلت فتیم آمد چو احمد بر رسالت چنان بادا که تا چرخ برین باد زمین آسمانش در نگین باد خلد الله ملکه ودام الله ظلال رافته وشوکته علی رؤس العباد الی یوم ینادی المناد ودر دربار معدلتش وجود حکیمی موجود که فطرت لقمان نکرت حکمتش تمام ذرات ذرات توده غبیرا بماء الحیات دادگستری سرسبز وسیراب نموده علیمی که پرتو ذره نور خورشید علم تعلمش پرده مشعشع دانش از روی عالمی گشوده دعا

که سحابت جهانبخشش زنگ کدورات اراضی هفت کشور را باب زلال عیون جاریهٔ
مرحمت زدوده و مؤسسی که اساس اساس حکمرانی اسس علی التقوی و بناء بنیان سلطنت
کامرانی اصلها ثابت و فرعها فی السماء را بنظم نظیمی منتظم نموده که سلاطین روی زمین سر
انگشت عبرت بیچاره‌گیرا بانگشت حیرت و آوارگی آلوده و باسنان فکرت بی‌آسودگی گزیده
فقید الدهر وحید الدهر وحید العصر تاج الحاج و سراج الوهاج و بحر عجاج و نهر ثجاج و نور
المنهاج حارس الابرار والرد السید الشهیر بحاج میرزا آقاسی ادام الله افاداته علی رؤس
الاناسی من الادانی والاقاصی و چون جمعی از مؤمنین از این خادم شرع انور و ساعی
ترویج مذهب حضرت جعفر علیه السلام و داعی دوام دولت ابد مدت اطهر بن علی اکبر
علی اصغر عفی الله عن جرائمهما فی القبر و فی یوم المحشر خواهش رساله عقایدی بلغت فارسی
نمودند که خالی از تکلفات عباراتی و دلیل عقلی و نقلی که قریب بفهم عامهٔ عوام باشد
تالیف نمایم که کافهٔ مسلمین از و بهره‌مند شوند ابتغاء لمرضات الله و مجیبا لدعوتهم مع کثرة
اختلال الاحوال اشتغال بجمع آوری آنها که از آثار و اخبار ائمهٔ اطهار و قلم عزم برورق
جزم ثبت و ضبط آنها را نمودم و حفظ این عقایده لازمست بر مسلمین و منکر آنها داخلست
در معاندین و مسمی نمودم او را بعقاید الشیعه فی فواید الشریعه و مرتب ساختم او را
بر نهج مشکوة و یک مقدمه و خاتمه و مشتملست بر چند مصباح و هر مصباح بچند نور و امید
از خلاق آسمان و زمین چنانست که حقیر و ناظرین از مؤمنین را حظی وافر در دنیا و آخرت
کرامت فرماید بمحمد و آله اما مقدمه بدانکه خداوند عالم عز شانه خلق را خلق نفرموده است
که هرچه میخواهند بعمل بیاورند و ثواب و عقاب و حسابی از برای ایشان نباشد بلکه از برای
عبادت و اطاعت ایشان را خلق فرموده است و پیغام آورانی فرستاده است با کتابها که آنچه

خدا خواسته است و در آن کتابها نوشته است از برای مردمان بیان نمایند و خاتم پیغام آوران
محمد بن عبدالله را قرار داده است و دین و قرآن که کتاب اوست ناسخ دینهای پیغام آوران سابقه
و کتابهای ایشان قرار داده است پس بر خلایق واجبست که اخذ عقاید و معالم حلال و حرام و منکرات
از آنجناب نمایند و هرچه او فرموده است اعتقاد نموده بعمل بیاورند چنانچه خداوند فرموده است
ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه پیغام آور از برای شما آورد بگیرید او را
و آنچه را که شما را نهی از و نموده واگذارید او را و پیغام آور آنچه را که خداوند امر نموده بود که او
بخلق برساند از اوامر و نواهی و عقاید رسانید و در زمان رحلت او قیمی و نگهبانی از برای دین
خود قرار داد و نیز باذن خداوند بشهادت و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و حرف
نمیزند آورنده پیغام خدای از هوای نفس خود و نمیباشد حرف زدن او مگر از وحی الهی که وحی
شده است باو پس فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض بدرستیکه من گذاردم در میان شما دو چیز سنگین را که کتاب خدا و عترة من باشند
که این دو از هم جدا نمیشوند تا آنکه بر من وارد شوند در قیامت در لب حوض کوثر و مراد از کتاب
قرآنست چنانچه مراد از عترت ائمهٔ طاهرین میباشند پس بر همهٔ خلایق واجبست که رجوع نمایند
بکتاب خدا و عترت پیغام آور و آنچه ایشان بگویند واجبست اطاعت نمودن و عمل کردن
و اعتقاد نمودن و ائمهٔ اطهار اخبار و آثار در میان مردم گذاردند که در آنها بیان کتاب
خدا میباشد و در این زمان غیبت کبری لازمست رجوع نمودن بکتاب و آثار و اخبار ائمهٔ اطهار
بجهة اطاعت و عبادت پادشاه جبار و قهار پس آنچه از اینها معلوم میشود حکم خداوند سه چیز است
اول اعتقاد قلبی دوم اقرار زبانی سیم عمل ارکانی و عمل یا بدنی تنها است
مثل غسل و وضو و تیمم و جهاد یا بدنی در زبانیست مثل نماز یا نگاه داشتن نفس است مثل روزه

یا مالیست مثل خمس و زکوة یا بدنی و مالی است مثل حج و در همهٔ این عبادات اعمال شخص
باید حکم خدا را بداند و عمل کند و دانستن احکام یا از اجتهاد است یا از تقلید است پس مردم باید
یا مجتهد باشند یا مقلد باشند در عملیات و اگر هیچکدام نباشند اعمال ایشان بر وجه صحت
واقع نخواهد بود و امّا اقرار زبانی هم باید از روی اعتقاد قلبی باشد مثل شهادت دادن
بوحدانیت الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی و بولایت ائمهٔ طاهرین و امّا اعتقاد قلبی
باید از روی اجتهاد و عقل باشد پس اجتهاد نمودن در عقاید واجبست بر مسلمین و مؤمنین
هرچند دلیل ایشان عقلی اجمالی یا دلیل نقلی مطابق عقل باشد پس بر کافهٔ خواص و عوام لازمست
تفحص و تجسس نمایند در تصحیح نمودن اعتقادات خود هرچند به پرسیدن از علما باشد که بر چه
باید اعتقاد نمود و بعد از دانستن آنها بدلیل اجمالی عقلی یا بدلیل نقلی مطابق عقل کفایت میکند
از برای ایشان لهذا آنچه از عقل و اخبار و آثار معلوم میشود که واجبست اعتقاد نمودن بآنها
بیان میکنیم که بر مسلمین و مؤمنین یاد گرفتن آنها و اعتقاد نمودن بجا است و بعضی اخبار
و آثار را و بهوای نفسانیه و خیالات شیطانیه رجوع کرده اند و حرفهای بیهوده میگویند و اعتقادات
فاسده ظاهر میکنند و میگویند که دلیل عقلی داریم و حال آنکه عقول ناقصه و آرای فاسده و کاسدهٔ
ایشان بجهة هوای نفسانی و اغوای شیطانی مغلوب شده است پس بعضی قائل شده اند بجبر
و تفویض و بعضی قائل شده اند بسقوط عبادات بعد از مدتی از ریاضات و بعضی قائل شده اند
بمباح بودن اموال و عیال مردم و بعضی قائل شده اند بمنظور آوردن مرشد را در عبادات بجهة اینکه
آنها واسطه اند خواه امام باشد یا غیر امام و بعضی قائل شده اند به نبودن تکالیف و
بوحدت وجود و موجود و بعضی قائل شده اند باتحاد و حلول و بعضی قائل شده اند به
سقوط عبادات و بعضی قائل شده اند بخالق و رازق و محیی و ممیت بودن امام علیه السلام

یا بواسطه و اذن خدا یا بی واسطه و اذن او و بعضی قائل شده اند به نبودن حشر و نشر و قیامت
و حساب و ثواب و عقاب و بعضی قائل شده اند به جسمانی نبودن معراج پیغمبر صلی الله علیه و
آله و روحانی بودن او و بعضی قائل شده اند به نبودن میزان و صراط و بهشت و دوزخ جسمانی و بعضی
غالی شدند که امام را از مرتبهٔ خود بالاتر برده اند و بمرتبهٔ خدایی رسانیده اند و بعضی تالی
شدند که امام را از پایهٔ خود پایین آورده اند و بعضی ضمایر قرآنی را راجع بامیرالمؤمنین
علیه السلام و ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین نموده اند و بعضی انواع تغنیات و طنبورات
و مسکرات از قبیل چرس و بنگ و شراب را حلال دانسته اند و مشغول آنها شده اند و دف و کف
زدن را عبادت نام کرده اند و بعضی ترک عبادات را عبادت میدانند و بعضی مرتکب معاصی میشوند
که ملامت کنند خلق ایشان را که نفس کامل شود و بعضی صفات خدا را در مرشدین یا ائمهٔ طاهرین
ظاهر میدانند مثل آهنی که در کوره گذارده باشند و سرخ شود که صفت آتش در آهن پیدا میشود
و بعضی عمر و علی و محمد و ابوجهل و شمر و حسین را از یک طینت میدانند و بعضی موسی و فرعون را
یکی میدانند در باطن و در ظاهر میگویند دو تا شده اند بجهة اسیر بودن آنها برنگ دنیا و بعضی میگویند
مردم که مردند مثل علف خشک میشوند دیگر بعد از مردن چیزی نیست و بعضی میگویند بصورت دیگر
میشوند بعد از مردن خوب بصورت خوب و بد بصورت بد باز در دنیا میآیند بطریق تناسخ و بعضی
دیگر میگویند ما چیزی نیستیم هرچه هست خداست و بعضی میگویند از نور اوست و بعضی میگویند تنزل درجه
دارد باری مذاهب بسیار اختراع شده است که ذکر همهٔ آنها بطول میانجامد بنابراین بآنچه
واجبست که مؤمن بآن اعتقاد نماید بیان مینماییم بعون الله تعالی و منه الاستعانة و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم مشکوة اول در بیان اعتقادات متعلقه بذات و صفات خداوندیست
بدانکه واجبست اعتقاد نمودن بتوحید الهی و توحید بر چهار قسم متصور میشود اول توحید

ذاتی دویم توحید صفاتی سیم توحید خلقی چهارم توحید عبادتی پس در انتظام چهار
مصباح هست مصباح اول در توحید ذاتی است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند
واحد و یکتا و بی شریک و بی همتا است و ذاتیست مقدس و مستجمع جمیع صفات کمال و مبرا از
جمیع صفات نقص و صاحب جلالت پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرکب از اجزاء و
مرکب از اعضا نمیباشد و معنی مرکب آنست که از دو چیز یا بیشتر بعمل آمده باشد و خدا جزئی
ندارد نه اجزاء وهمیه و نه اجزاء خیالیه و نه اجزاء عقلیه و نه اجزاء خارجیه و نه اجزاء داخلیه و نه اجزاء
رئیسه و نه اجزاء غیر رئیسه پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند دست و پا و سر و
گوش و چشم و دل ندارد و از چیزی مرکب نیست نه از مجردات و بسایط و نه از غیر مجردات مثل
نور و غیر نور و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا جوهر نیست و عرض نیست جوهر آنست که بخودی
موجود باشد و در وجود محتاج بغیر نباشد مثل جمادات و نباتات و حیوانات و عرض آنست که بواسطه
غیر موجود باشد مثل رنگ و بو واجبست اعتقاد نمودن باینکه حلول محال است یعنی چیزی را او
قرار نمیگیرد و او بر چیزی قرار نمیگیرد و چیزی از خدا جدا نشده و خدا از چیزی جدا نشده مثل رنگ
و بو و ظلم نیست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا را کسی نزاییده و او کسی را نزاییده
و زن ندارد و فرزند ندارد و فرزند کسی نمیباشد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا
دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت و نه در عالم برزخ و نه در عالم مثال و نه در عالم
اشباح و نه در عالم اظله و نه در عالم ذر و نه در بالای عرش و نه در پایین فرش
و نه در هیچ مکان و نه در هیچ زمان و نه در عالم او را می بیند و نه مرشد او را می بیند و نه پیغام
آور او را می بیند و نه امام او را می بیند و نه خواص و نه عوام و نه ملک هیچکس او را نمی بیند بچشم
سر لیکن شناخته میشود آثار قدرت و بعقل و چشم قلب بحقیقت ایمان چنانچه امیر المؤمنین

عبدالله

علیه السلام در جواب آنکه پرسید از آنحضرت که آیا پروردگار خود را می بینی در وقت
عبادت نمودن او فرمودند ما کنت اعبد ربا لم اره یعنی نبوده ام من که عبادت کنم
پروردگاری را که ندیده باشم او را او عرض کرد که چگونه دیده او را حضرت در جواب
او فرمودند ویلک لا تدرکه العیون فی مشاهدة الابصار ولکن رأته القلوب بحقایق
الایمان یعنی وای بر تو نمی بیند او را چشمها در دیدن چشمها و لیکن می بیند او را قلوب بحقیقت
های ایمان پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا دیده نمیشود و عقل ادراک حقیقت او را
نمیکند و عقل و وهم و خیال احاطه بر خدا نمیکند چنانچه امام علیه السلام فرمودند لا تحسه
ولا یدرکه الحواس ولا یحیط به شیء ولا صورة ولا تخطیط ولا تحدید یعنی خداوند بچشم
دیده نمیشود و بدست درک کرده نمیشود و درک نمیکند او را نه حواس ظاهره و نه حواس باطنه
و احاطه نمیکند باو چیزی از عقل و خیال و وهم و هوا و جسم و جوهر و عرض و صورت و مثال و خدا
جسم نیست و صورت نیست و خط ندارد و حد ندارد پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا محل چیزی نیست و چیزی
محل او نیست و زمان و شکل و هیولی ندارد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا محتاج نیست و نمیخورد و نمیآشامد
و نمیپوشد و نمیپوسد و پوشیده بچیزی نمیشود و نمیخوابد و حیرت نمیرسد و غم و غصه و الم و درد و شادی و بلندی و پستی ندارد
و تغییر و تبدیلی و ترقی و تنزلی ندارد و بیک طریق بوده و هست و خواهد بود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا
شریک ندارد و بیک طریق بوده و محتاج شریک نیست و احتیاج بچیزی ندارد و در هیچ چیز
و غنی مطلق است و قدیمست و حادث نیست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا ذاتیه خداوند
عین ذات اوست و زیاده بر ذات او نیست که ذات او چیزی باشد و صفات ذاتیه او چیز
دیگر باشد علیحده که در او جمع شده باشد چنانچه بعضی میگویند و این از اصول مذهب است
چنانچه در حدیث است که از کمال توحید نفی صفات است از ذات یعنی صفات غیر از ذات نیست

و عین ذاتست و آنچه باید اعتقاد نمود که خداوند اینها را ندارد اینهاست که ذکر شد و از آنجمله
است که گفته اند شعر نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریکست و معانی تو غنی دان خالق
و اینها را صفات سلبیه و صفات جلالیه میگویند که واجبست اعتقاد نمودن باینکه این صفات را
خداوند ندارد و بجهة اینکه این صفات باعث نقص است و خدا ناقص نیست و باعث احتیاجست
و خدا محتاج نیست پس قول باینکه خدا جسمست چنانچه بعضی میگویند غلط است و قول باینکه خدا جسمست
چنانچه بعضی میگویند نه مثل این جسمها یا جسم محال خود دارد غلط است و قول باینکه خدا دیده
میشود چه در دنیا و چه در آخرت غلط است و اینها از اصول مذهب است و قول باینکه خدا حلول
میکند در دل عرفا یا حلول میکند در اشیا یا حلول کرده است در پیرهای ساده رو و یا زنها و
دخترهای خوشرو و مو و بو چون حلول کردن آب در کوزه که میگویند خدا مثل آب است و اینها
کوزه اند که نور خدا از اینها ظاهر شده است مثل ظاهر شدن آب از بیرون کوزه و طراوت نمودن
از او پس خدا در خوش صورتان حلول بیشتر کرده است و جلوه از آنها بیشتر نموده است و اینها غلط
و کفرات است و اعتقاد نمودن باینها باتقصیر باعث مخلد بودن در آتش جهنمست با وجود اینکه با اینها
جماع و زنا و لواط میکنند چگونه جلوه خدا در اینها بیشتر است و قول بوحدت وجود و موجود یعنی وجود
همه عالم و اشیا با وجود خدا یکیست مثل دریا و موج که میگویند خدا مثل دریا است و سایر موجودات
مثل موج دریا میباشد لیکن باعتبارات دوئیت پیدا میکند لیکن در حقیقت یکی میباشند
و این کفر و غلط است و این از اصول دینست زیرا که در عالم موجودات خبیثه و کثیفه و نجسه
میباشند مثل سگ و خوک و نجاسات العیاذ بالله چگونه وجود اینها با وجود خداوند یکیست
و قول بوحدت وجود و تعدد موجود ایضاً کفر و غلط است چنانچه بعضی که مثل یم و نمی اند
میگویند خدا مثل دریاست و موجودات مثل نم دریا میباشند که در باطن نم از نیست و لکن

در ظاهر دو چیز میباشند زیرا که آب دریا نفوذ کرده و نم از کنار دریا پیدا شده در حقیقت
نم از نیست پس خدا در اشیا ظهور کرده مثل ظهور آب در کنارهای دریا که آب یکیست و محل ظهور
او بسیار است که ظاهر یکی و مظاهر متعددند مثل آفتاب که به پنجره که شیشهای رنگ برنگ
از سرخ و زرد و سفید و آبی و کبود و قرمز داشته باشد تابیده باشد پس آفتاب یکیست و از
شیشها رنگ برنگ مینماید و هر ساعت بتجلی در یکی ظاهر میشود بجهة اختلاف رنگ شیشها
و این غلط است و قول باینکه عارف با خدا یکی میشود مثل شیر و شکر که داخل هم میشوند کفر و
غلط است و قول باینکه بعد از مدتی ریاضات عارف واصل بخدا میشود و دیگر محتاج بعبادت کردن
نیست در مثل خانه که بخانه می چسبد کفر و غلط است و قول باینکه خدا کمر میان پر است غلط است
و قول باینکه خدا دیده میشود چه در دنیا و چه در آخرت و چه در برزخ و چه در خواب و چه در عالم ذر
و چه در عرش و چه در عالم خلسه و چه در حیات و چه در ممات غلط است و قول باینکه خدا بصورت پیری
در عرش نشسته است غلط و کفرات و قول باینکه خدا از برای عرفا ظاهر میشود و از برای مرشدین
کفر و غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا بوییدنی و روییدنی و جوشیدنی و دیدنی و شنیدنی
و چشیدنی و دیدنی و مالیدنی نیست و حدی و شکلی و جسمی و صورتی و عرضی و عمقی و
طولی و خطی ندارد و بو و رو و مو و رنگ ندارد و بر چیزی قرار میگیرد و چیزی بر او قرار میگیرد
زیرا که اینها همه باعث احتیاجست و خدا محتاج نیست و غنی مطلق است و قول باینها کفر و غلط
مصباح دویم در بیان اعتقادات متعلقه بتوحید صفاتیست بدانکه خداوند را صفات ذاتیه
و صفات فعلیه میباشد اما اولی را صفت ذاتیه و صفت ثبوتیه و صفت کمالیه میگویند اصل
آنها سه است اول حیات دویم قدرت سیم علم که علم و حیات و قدرت عین ذات الهی است
و ذات الهی عین علم و حیات و قدرت است و از شعبه علم است ادراک بسمع و بصر و از شعبه حیات است

قدیم و ازلی و ابدی و سرمد بودن خداوند و از شعبهٔ قدرتست متکلم و صادق بودن خداوند در این
مصباح سه نور است نور اول در حیاتست بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند حی است
و حی دو معنی دارد یکی زنده بودن یعنی خدا همیشه زنده بوده و هست و خواهد بود و مردن برای خدا
نیست زیراکه هستی او ضرور و نیستی او محال است و یکی دیگر بمعنی منشأ صحبت متصف شدن بعلم
و قدرتست یعنی خداوند وجودیست که متصف بصفت علم و قدرتست پس همیشه خداوند متصف بصفت
علم و قدرت بوده و هست و خواهد بود پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا ازلی است یعنی
ابتدایی ندارد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا ابدیست یعنی انتها ندارد و آخری و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه حیات عین ذات خداوندست و زاید بر ذات او نیست که حیات چیز دیگر باشد
و ذات چیز دیگر که حیات بر ذات زیاد شده باشد زیراکه با حدوث یا ترکیب لازم می آید
و هر دو غلط است پس حیات را هرگز نمیتوان از ذات سلب نمود یعنی همیشه خداوند حی است
بصفتیکه عین ذاتست نور دویم در قدرتست بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا قادر است
و قادر بوده است و قادر خواهد بود و قدرت دو معنی دارد یکی بمعنی توانائی داشتن خداست بر
ایجاد کردن هر چیز که ممکن باشد بر وجهی که اراده دارد دویم بمعنی منشأ تمکن و توانایی بر خلقت
نمودن اشیا است و مراد در اینجا چیزیست که سبب تمکن و توانایی بر کردن هر چیز و ترک
کردن آنست پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا هر چیزرا که بخواهد و ممکن باشد خلق
نمودن او را خلق میتواند نمود بی ماده و مده اگرچه بخواهد صد هزار هزار مثل این عالم را
در آن واحد خلق نماید میتواند خلق نماید چنانچه تا بحال هزار هزار عالم خلق
فرموده است و بعد از این هم خواهد خلق فرمود چنانچه از اخبار ائمهٔ اطهار علیه السلام
معلوم میشود و از شعبهٔ قدرتست متکلم بودن پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند

متکلم است

متکلم است و متکلم بمعنی توانائی و قدرت داشتن است بر ایجاد کلام در هر چه باشد
خواه در درخت باشد چنانچه با موسی علیه السلام تکلم نمود و خواه در دل ملک یا پیغام
آوری باشد و خواه در هوا باشد و از اینجهة است که تکلم را بعضی صفت دانسته اند
یعنی خدا قادر بر تکلم است و قدرت بر تکلم نمودن داشته و دارد و خواهد داشت و بعضی تکلم را
صفت فعل دانسته اند نه صفت ذات و میگویند هرگاه صفت ذات بوده است خدا همیشه متکلم باشد
چنانچه همیشه عالم و قادر و حی است و حال اینکه در وقتی که تکلم نمینماید متکلم نیست و باین
مضمون حدیثی نیز در کافی وارد شده است پس اگر تکلم بمعنی ایجاد نمودن کلام باشد از صفت
فعل خواهد بود و اگر بمعنی قدرت بر ایجاد نمودن کلام باشد صفت ذاتست و هر دو معنی صحیح است
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند صادقست یعنی راستگو است یعنی کلامیکه خلق میفرماید
دلالت بر معنی دارد که مطابق واقعست و خلاف ندارد و صادق نیز از شعبهٔ تکلم است که او
از شعبهٔ قدرتست یعنی خدا قدرت بر ایجاد نمودن کلامی دارد که مطابق واقع باشد نه مخالف
واقع و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قدرت عین ذات الهیست و زاید بر ذات نیست و این
نیز از اصول مذهبست نور سیم در علم است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند
عالم است و علم عین ذات الهیست و صفت زاید بر ذات نیست و علم بمعنی دانستن آمده است
بمعنی منشأ انکشاف اشیا نیز آمده است پس دراینجا مراد دویمی است یعنی خدا سبب ظهور خلقت
اشیا و سبب دانستن آنهاست پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم بوده و هست
و خواهد بود و هرگز خدا جاهل نبوده است و نیست و نخواهد بود و میداند جزئی و کلی را و علم
بالاویست و عرش و فرش و کوچک و بزرگ و کم و زیاد دارد و علم الهی یکسانست بالنسبه
بهمهٔ موجودات بدون تفاوت و علم الهی تغیری و تبدیلی ندارد چنانچه علم دارد باشیاء

بعد از

بعد از خلقت اشیاء علم بآنها داشتن و از پیش از خلقت آنها و چنان نیست که علم بعد از خلقت اشیاء
غیر از علم قبل از خلقت اشیا باشد و قول باینکه علم خدا تعلق باشیا میگیرد و بعد از خلقت آنها و
پیش از خلقت آنها علم او تعلق بآنها نمیگیرد غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه علم
الهی بعد از خلقت اشیا باشیاء همان عین علم اوست باشیا بلا تفاوت و قول باینکه خدا
دو علم دارد یکی حادث و یکی قدیم غلط است بلکه یک علم دارد و او عین ذات الهی است و اما
علم بندگان از قبیل ملائکه و پیغام آوران و امامان علمیست که بمعنی دانستن است و خداوند
آنها را خلق فرموده است و العلوم مخلوقه فعل خداوندست و ذات او نیست و آنچه در
بعضی اخبار وارد شده است که خدا دو علم دارد یکی علمیست که مختص ذات پاک او
است و یکی دیگر علمیست که تعلیم بانبیا و ملائکه و ائمه نموده است بمعنی دانستن است که آنچه را
که بآنها تعلیم داد اینها هم او را دانستند و آنچه را که تعلیم نداد بایشان او را نه
دانستند لهذا اطلاق دو علم بر او نموده اند و از قدیم بودن علم الهی قدیم بودن
اشیا لازم نمیآید زیرا که ممکنست که کسی چیزیرا بداند و آنچیز هنوز موجود نباشد چنانچه
بالنسبه بمخلوق متصور است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند جل عالم عالم بکلی و جزئی
اشیا میباشد و قول باینکه خدا عالم بکلیات است و جزئیات در تحت کلیات مندرجند
که بعد از خلقت جزئیات عالم بتفصیل خواهد شد غلط است و کفرست و واجب نیست
فکر کردن در اینکه آیا علم خدا حصولیست یا حضوری لیکن قول بحصول کفرست چنانچه
واجب نیست فکر نمودن در ذات باریتعالی لیکن ذکر نمودن در آثار قدرت الهی بسیار
خوبست که از آثار قدرت او کسی پی بذات بیمثال او خواهد برد و از شعبه علم است اراده
بمعنی مرید بودن خدا و اراده بمعنی خواستن آمده است و بمعنی علم بمصلحت نیز آمده است و

ابوالحسن

و ابو الحسن بصری قائلست بر اینکه اراده علم بمصلحت داعیه بایجاد فعل است و نجار فقیه است
اراده بمعنی غیر مغلوب است پس از صفات سلبیه است و بلخی گفته است اراده در افعال خدا
علم میباشد بآن افعال و در افعال غیر خدا امر نمودن خداست بآن افعال اشاعره و جماعتی
از معتزله گفته اند که اراده صفت زایده بر ذاتست که مغایرت دارد با علم و قدرت که تخصیص
از برای فعلست پس اشاعره گفته اند که این زیادتی بمعنی حادثست پس معتزله گفته اند
این زیادتی در محل نمیباشد و کرامیه گفته اند این زیادتی قایم بذاتست پس بدانکه اراده
بمعنی علم بمصلحت صفت ذاتست زیرا که همیشه خداوند عالم بمصلحت بوده و هست و خواهد بود
پس اراده در خدا بمعنی علم بمصلحت فعلست که باعث مشیت و خواستن کردن آنست و علم
بمفسده آن که سبب مشیت و خواستن ترک آنست باینمعنی که آنچیز را که میکند باشعور بمصلحت
و قصد آن بجا میآورد و آنچیز را که ترک میکند باشعور بمفسده و یا اراده و قصد ترک میکند او را
اراده در خدا غیر از اراده در ماست زیرا که اراده الهی باسباب و آلات نیست بخلاف اراده
در ما که بواسطه اسباب و آلاتست پس بعضی اراده را صفت ذات دانسته اند باینمعنی که اراده
الهی علم بمصلحت و مفسده کردن و نکردن فعلست و بعضی اراده را صفت فعل دانسته اند
و میگویند اراده خواستن خلق نمودن چیزاست و خداوند همیشه چیزیرا نمیخواهد و الا باید همیشه آنچیز
موجود باشد و حال آنکه هرگاه بخواهد آنچیز را خلق میفرماید و هرگاه خواهد اراده میفرماید خلق نمیکند
او را چنانچه یکدفعه چیزی موجود نیست و یکدفعه موجود میشود باراده خدا و باینمضمون چند حدیث
در کافی منقولست از آنجمله مرحوم ثقة الاسلام کلینی از امام علیه السلام روایت میکند که
حضرت فرمودند اراده صفت فعل خداست نه صفت ذات و باز در حدیثی دیگر فرمودند که اراده
از خلق از ضمیر و قلبست و اراده از خدا خلق کردن چیزیست و احداث و ایجاد نمودن آنچیز است

نه غیر

نه غیر این و در حدیث دیگر شخصی معصوم عرض کرد که خدا همیشه مرید است حضرت فرمودند
اراده نمودن نمیباشد مگر از برای آنچه خدا اراده او را دارد که با او باشد و خدا همیشه عالم و قادر بوده
پس اراده کرده و در حدیث دیگر فرمودند که هرگاه اراده از صفات ذات باشد مثل علم و
قدرت آنچه را که خدا اراده نکرده است ضد ذات است از برای اراده و ناقض او است یعنی
اراده نکردن خدا اراده او را می شکند و اراده اگر صفت ذات باشد تغیر نمیدارد چون رساله
بجهة عوام است در مقام اطناب کلام و استدلال نیستیم همین قدر بر مکلف واجب است اعتقاد
نمودن به اینکه خداوند مرید است و اگر اراده بمعنی علم به مصلحت باشد صفت ذات است و
اگر بمعنی خواستن ایجاد باشد صفت فعل است و تفصیل این در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام
و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند کاره است یعنی علم بمفسده نخواستن چیزی را دارد
یا بمعنی اراده نمودن بجا نیاوردن فعل است بجهة علم بمفسده داشتن بوجود او یا بمعنی
اینست که خدا نخواسته است آنچیز را که کراهت دارد از او یا اینکه نهی فرموده است از او
و همچنین ادراک از شعبهٔ علم است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا مدرک است و ادراک
بمعنی عالم بودن بمحسوسات است چه بحس سمعی باشد یا بحس بصری پس خدا سمیع است یعنی
شنوا است بمعنی علم بشنیدنیها دارد و همچنین خداوند بصیر است یعنی بینا است یعنی علم
بدیدنیها دارد نه اینکه خدا چشم و گوش ظاهری داشته باشد که به چشم و گوش ببیند و
بشنود ببیند و بشنود پس خداوند عالم عالم به جزئیات محسوسه مسموعه مبصره میباشد
و از اینجهة است که خداوند را سمیع و بصیر میگویند و ادراک هم از صفت داشتن شنیدن
و دیدن خدا علم داشتن بشنیدنیها و دیدنیهاست و دیدن بندگان و شنیدن ایشان
بواسطهٔ اسباب و آلات است از قبیل گوش و چشم و خداوند محتاج باینها نیست و از اینجهة است که

بعضی از علما صفات ثبوتیه و ذاتیه را هشت صفت شمرده اند و او را در یک بیت جمع نموده اند
شعر عالم و قادر و حی است و مرید و مدرک هم قدیم و ازلی و متکلم صادق و از بیان
سابق معلوم شد که اصول صفات ذات سه است علم و قدرت و حیات و اراده و ادراک از قسم
علم میباشد و قدیم و ازلی و ابدی و سرمدی بودن از قسم حیات است و متکلم و صادق بودن از قسم
قدرت و باید دانست که این هشت صفت را صفت ذات و صفات ثبوتیه و صفات جمال
میگویند که اینصفات را خداوند همیشه داشته و دارد و خواهد داشت و اصل اینها عین ذات است
و ذات یکیست و مختلفه نیست و اختلاف اینصفات در عبارات باعتبار آنست نه اینکه
در حقیقت از یکی زیادتر باشند بلکه بجهة فهمیدن و فهمانیدن است که بعبارتهای
مختلف ذکر میشود چنانچه دانستی پس صفات ثبوتیه که باید اعتقاد نمود که خدا آنها را همیشه
داشته و دارد و خواهد داشت اول علم که عالم است دویم قدرت که قادر است سیم
حیات که حی است چهارم اراده که مرید است پنجم ادراک که مدرک است ششم
قدم که قدیم است هفتم تکلم که متکلم است هشتم صادقیت که صادق است و صفات
سلبیه که باید اعتقاد نمود خداوند باینکه خداوند آنها را ندارد اینست اول اینکه مرکب نیست دویم
اینکه جسم ندارد سیم اینکه مرئی نیست یعنی دیدنی نیست چهارم اینکه محل چیزی
نیست پنجم اینکه بی شریکست ششم اینکه معانی نیست یعنی صفات ذاتی الهی
زیاد بر ذات او نیست بلکه عین ذات اوست نه اینکه ذات او نایب صفات است که بی صفات
ذات کار صفات میکند و نه اینکه خدا عالم نیست مثلاً ذات کار علم میکند این غلط است
هفتم اینکه محتاج نیست نوردویم در صفات الهیت باید که خداوند را نیز صفات فعلی
میباشد که آنها را صفات فعل و صفات جلال میگویند چنانچه صفات ثبوتی را نیز صفت ذات

وصفت کمال وصفت اکرام میگویند وصفات سلبیه را صفت سلبیه وصفت جلالیه میگویند وصفت ثبوتی آنست که در خدا همیشه باشد که سلب نتوان کرد آن صفاترا ازاو وصفت سلبیه آنست که هیچوقت خدا آنصفاترا ندارد و آنصفاترا از برای خدا هیچوقت نمیتوان ثابت کرد و صفات فعل آنست که جایز باشد ثابت نمودن آنها از برای خدا وجایز باشد سلب نمودن آنها را از خدا مثل رازقیت که جایز است که بگویی خدا رازق موجودین است و رازق معدومین نیست پس خدا روزی بآنکسانیکه مخلوق وموجود شده اند میدهد روزی بکسانیکه موجود مخلوق نشده اند نمیدهد وصفات فعلی الهی بسیار است مثل رازقیت وخالقیت و رحمانیت ورحیمیت وجوادیت وغیر اینها که روزی میدهد وروزی نمیدهد وخلق میکند وخلق نمیکند ورحم میکند ورحم نمیکند وجود میکند وجود نمیکند بخلاف صفات ذاتیه که عین ذات است تغیر وتبدلی ندارد چنانکه حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه واله فرمودند لَم یَزَل اللهُ عزّ وجلّ کانَ عالِماً وَالعِلمُ ذاتُهُ وَلا مَعلُومَ وَالسَّمعُ ذاتُهُ وَلا مَسمُوعَ وَالبَصَرُ ذاتُهُ وَلا مُبصَرَ وَالقُدرَةُ ذاتُهُ وَلا مَقدُورَ یعنی بوده است خدای عز وجل همیشه عالم وعلم ذات خداست وحال آنکه مسموعی نبوده است ودیدن ذات خداست وحال آنکه مقدوری نبوده است مصباح سیم در بیان اعتقادات متعلقه بتوحید خلقیت بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدای واحد یکتا وبی شریک وهمتا خلق میفرماید هرچه را که میخواهد وشریکی در خلق نمودن از برای او نیست پس کسی دیگر بغیر از خدا خلق نمیکند پس قول مجوس که میگویند یزدان خالق خیر واهرمن خالق شر است غلط است بلکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم خالق همه مخلوقات است خداوند همه مخلوقات وموجودات را از کتم عدم بمقتضای هوای عالم وجود آورده است

وغیر از خدا کسی دیگر خلق نکرده است مخلوقاترا نه از ملائکه ونه از انبیا ونه اولیا ونه غیر ایشان از سایر مخلوقات واین اعتقاد موافق عقل ونقل از آیات قرآنیه واز اخبار ائمه علیهم السلام میباشد واز جمله اصول دین است ومنکر او از جمله معاندین است وبا تقصیر در اسفل السافلین پس قول باینکه ملائکه خلق میکنند بواسطه واذن الهی غلط است واما هرگاه خداوند ملکرا اذن بدهد که چیزی باین وصف بنما یا فلان کار را بکن که عیب ندارد چنانکه در بعض اخبار وارد شده است که ملائکه را خداوند امر میکند که صورت انسانی را در شکم مادر او از نطفه آب منی درست میکنند یعنی چشم وگوش ودست وپا ودل وصورت او را میکشند واین بیعیب است زیرا که خداوند خالق است وبواسطه اسباب هرچیزرا خلق میکند وقرار الهی براینست که امورات را با اسباب جاری فرماید لهذا هرچیزرا بواسطه چیزی وبسبب چیزی خلق فرماید چنانچه گندمرا بواسطه افشاندن تخم بر زمین وشخم او وآب دادن خلق میفرماید ونان وحیوانرا بواسطه انتقال منی از پشت پدر برحم مادر خلق میکند وصورت انسانرا بواسطه صورت بندی ملائکه خلق میفرماید ودر حقیقت خدا صورت بند انسانست چنانچه روایات واخبار بسیار است که خداوند صورت انسانرا میبندد ومصور خداست اگرچه بواسطه عمل ملکه باشد پس منافات ندارد زیرا که ملائکه بقوت وقدرت دادن واذن الهی کار میکنند پس در حقیقت خدا خالق ومصور است واینکه خداوند با اسباب امورات را جاری میفرماید نه بواسطه احتیاج اوست بلکه بجهة اظهار جبروت وقدرت خوداست وبجهة منظم شدن نظام بنی نوع انسانست که هریک محتاج به یکدیگر باشند در امورات ویکدیگررا اعانت نمایند وبدانند که خداوند محتاج نیست چنانچه ایشان محتاجند پس از این جهة است که خداوند بعضی ملکه را موکل بابر وبعضیرا بباران وبعضیرا بزمین وبعضیرا بدریا وبعضیرا بصحرا وبعضیرا بآسمان وبعضیرا بجهنم وبعضیرا ببهشت و

وبعضیرا بانسان و بعضیرا بحیوان و بعضیرا بجن و بعضیرا به میوه‌ها و بعضیرا به حفظ نمودن هرچه که
میخواهد و بعضیرا بکار دیگر از قبیل قبض روح نمودن و سؤال در قبر نمودن و غیر از اینها از امور
نموده است و در حقیقت فاعل و کننده این امورات خداوند است نهایت بواسطه آنکه ملائکه بامر و قوت و قدرت او
کار میکنند و اما خیر و شر از بندگان مختار ظاهر میشود کار خدا نیست بلکه کار بنده است لهذا مورد ثواب
و عقاب میشوند نظر باختیاریکه دارند و بخواهش خودی خود حرکت میکنند آنها را که خداوند امر و نهی
نموده است اگرچه ایشان هم بقدرت و قوتی که ندارند بایشان عطا نموده است میکنند لکن چون
اختیار را هم بایشان داده پس ثواب و عقاب را هم قرار داده و اما خدا خالق خیر و شر است و بنده فاعل
و کننده او است باری چون رساله بجهه عوام است محل کلام ما اینجا نیست پس واجب است اعتقاد
نمودن باینکه خدا خالق اشیاء و موجودات است نه غیر از او و قول باینکه امیرالمؤمنین
علیه السلام خالق است و اشیا را باذن خدا خلق کرده است غلط است و قول باینکه آنحضرت لیلت
باذن خدا عالم را خلق کرده است غلط است و قول باینکه آنحضرت باذن خدا خلق کرده است بید
و آیات و اخبار صریحه بر خلاف این قول است اگرچه عیب ندارد که خدا بنده را برگزیند و او را
قدرت و قوتی بدهد که باذن خدا چیزی را خلق کند لیکن چون دلیلی نرسیده است که خدا
امیرالمؤمنین را اذن داده است که آسمان و زمین و اشیا را خلق کند اینرا نباید اعتقاد
آنچه در بعضی از خطبهای امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که آنحضرت فرمودند من خالق
آسمان و زمین میباشم ثابت نیست که این جزء از خطبه آنحضرت باشد شاید دیگری از زبان
آنحضرت نقل کرده باشد و بر فرض اینکه از آنحضرت باشد باید او را تأویل نمود که موافق
آیات قرآنیه و اخبار باشد و همچنین قول باینکه امیرالمؤمنین علیه السلام قسمت کننده روزیهاست
چنانچه بعضی آنحضرترا قاسم الارزاق میدانند دلیلی بر این مطلب نیست اگرچه ایشان

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین علیه السلام اجل از آنمنصب و مرتبه و همچنین قول باینکه امیرالمؤمنین علیه السلام
مظهر صفات الهیت یعنی محل ظهور فعل خداست که صفت فعل الهی مثل خالقیت و رازقیت و
رحمانیت و رحیمیت از آنحضرت ظاهر شده است و خداوند بعین ذات مقدس مباشر این چیزها
نیست ولیکن امیرالمؤمنین مباشر است بواسطه ظهور صفت الهی در او و تفصیل هر یک در کتاب
مشکوة الانوار نوشته‌ام و بر عوام واجب نیست دانستن اینها بلکه اعتقاد نمودن باینها بسیار
مشکل است بخصوص از برای عوام الناس که راه کلام و استدلال را نمیدانند و بر نمیخورند همین قدر
بر عوام بلکه بر خواص واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا خلق میکند و خدا روزی میدهد و خدا
زنده میکند و خدا میمیراند و آیا چگونه میکند اینها را و آیا ظهور صفت فعل در امام است یا
در پیغام آور است یا در ملک است احتیاج نیست فهمیدن آنها را بلکه باید اعتقاد کند که
خدا محتاج بهیچکس نیست در هیچ چیز نه در ظهور فعل و نه در غیر او بلی وارد شده است که حساب
مردم را خدا در قیامت بامام وامیگذارد و امیرالمؤمنین قسمت بهشت و جهنم میکند و هر کس را
که میخواهد باذن خدا شفاعت میکند و از حوض کوثر آب میدهد و دوستان خود را به بهشت میبرد
و دشمنان خود را به جهنم میبرد و قول باینکه خدا از امیرالمؤمنین علیه السلام اذن گرفته
خلق نمودن عالم یا آنکه مشورت با آنحضرت کرده غلط است حرف بیمغز است و حدیثی میگویند که
آنحضرت دست کرد در زیر سجاده و آسمان و زمین را از زیر سجاده بیرون آورد داخلست از
اغلاط جاعلین غلات است و در کتاب معتبری که علما ذکر کرده باشند نیست و دلیل عقلی
هم بر این مطلب نیست بلی وارد شده است که امیرالمؤمنین عین الله است و قدرت الله است و
جنب الله است و اذن الله است و رحمة الله است و ید الله است یعنی چشم خداست و قدرت خداست
و پهلوی خداست و گوش خداست و رحمت خداست و روی خداست و دست خداست پس اینها همه قول است

یعنی باید اینهارا تاویل نمود و الا خدا گوش ندارد و چشم و دست ندارد که آنحضرت باشد
بلکه مراد اینکه آنحضرت بمنزله دست خداست چون کسی کاری را که میکند بدست میکند غالبا لهذا کسی را
که بسیار بجهة رضای آنکس کار میکند آنشخص میگوید که فلان دست منست یعنی بمنزله دست منست
یا فلان چشم منست یعنی بمنزله چشم منست چنانچه بالنسبه بفرزند و دوست کسی میگوید که فلان
چشم منست نه اینکه در حقیقة چشم او باشد و یا دست او باشد و در باره برادر میگوید فلان
کمر و پشت منست یعنی بمنزله پشت و کمر منست و چون معجزات بسیار از آنحضرت ظاهر شدند
بجهة خلایق که کسی نمیتوانست مثل آنکارها بکند و خداوند آنهارا میکرد در نزد خواهش آن
حضرت آن معجزاترا بجهة هدایت یافتن خلق لهذا آنحضرت را قدرة الله میگویند زیرا که خداوند بقدرت خود
هرچه میخواهد میکند و در نزد معجزه نمودن آنحضرت قدرت خداوند ظاهر میشد و همچنین روی خدا است
بمنزله روی او است زیرا که کسی کسی را میخواهد رو باو بیاورد و خدا امر فرموده است که مردم اطاعت
امام را بکنند پس رو بخدا نمودن و اطاعت او را کردن رو بخدا کردن و اطاعت او است لهذا
آنحضرت وجه الله است باین معنی که رو بخدا است که باید مردم رو بخدا بیاورند از رو نمودن
باو و اطاعت کردن او و از اینجهة است که آنحضرترا باب الله میگویند یعنی در رحمت خدا است
یعنی کسیکه میخواهد بخدا رو بیاورد باید از این در داخل شود یعنی باید محبت و ولایت
ایشانرا داشته باشد و اطاعت ایشانرا بکند که اطاعت آنها اطاعت خداست و اگر غیر از این
راه اطاعت خدارا بکند قبول نیست زیرا که این راه خدا قرار داده است و از این جهة است که در
حدیث وارد است که کسی از اول عمر دنیا تا آخر عمر دنیا شبها نماز بایستد و روزها روزه
بگیرد و بی محبت و ولایت ائمه هدی باشد عبادتها قبول نمیشود و همچنین چون بیعت نمودن
با خدا اطاعت او است و بیعت عبارتست از دست دادن کسی بکسی که مطیع او شود که هرچه او

بگوید اطاعت او را نماید و خدا دست ندارد زیرا که جسم ندارد لهذا خداوند امام را بمنزله
دست خود قرار داده است که هر که بخواهد بیعت بسوی ایشان دراز کند با ایشان بیعت کند که هرچه
او بفرماید عمل کند بیعت با خدا کرده است از اینجهت است که آنحضرترا دست خدا میگویند
زیرا که ایشانرا خدا قرار داده است و هرچه ایشان بگویند قول خداوند است و خلق باید اطاعت
ایشانرا نمایند تا اطاعت خدا را کرده باشند و همچنین در بعضی اخبار و ادعیه و زیارت وارد
شده که قلب ایشان محل و ظرف مشیت الهی و مشیت صفت فعلست و بعضی میگویند که امام خود
مشیت خداست و ثابت نیست بدلیل عقلی و نقلی و تفصیل هر یک را در مشکوة الانوار نوشته ام
و چون این رساله بجهة عوام است همین قدر کفایت میکند پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه
خدا خالق و رازق است و خدا محیی و خدا ممیت است پس قبض روح کار ملک است حضرت
عزرائیل باشد و چه ملک رحمت که در دست او است باشد که قبض روح کافر و منافق را میکند
و میرانیدن کار خداوند است و بر معلوم است که میرانیدن غیر از قبض روحست و زنده کردن و کشتن
کار مخلوقست و قول باینکه غیر از خدا اینکارها میکند غلط است و بعضی میگویند خدا اول مشیت را یعنی انبیاء
خلق کرده و مشیت عبارتست از امام و سایر اشیا را بمشیت خلق کرده پس مشیت که امام
باشد خلق میکند و این معنی در حدیث است لیکن معنی حدیث اینست که بواسطه مشیت خدا خلق کرده است
اشیا را نه اینکه اشیا را خود مشیت خلق کرده است که امام علیه السلام باشد و معنی او را به
تفصیل در مشکوة الانوار نوشته ام فایده بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه
بدا محقق خداست و بدا معنی اینست که هرچه را خدا بخواهد میکند و هرچه را نخواهد نمیکند
بحکم الله ما یشاء و یحکم ما یرید و قول بودن بدا از برای خدا از اصول مذهب است و در حدیث
وارد شده است که همه پیغمبران به هر چیز مبعوث شده اند اول بیکتا و بیشریک بودن خدا

در هر باب و خدا شریکیست در خلقت نمودن اشیا دویم به ثبوت مدد از برای خدا سیم حرام
بودن شراب که هیچ پیغام آوری شراب را حلال نکرده است از آدم تا خاتم و علم بد مختص
بخداست و غیر از خدا کسی او را نمیداند بحکم و ما یعلم الغیب الا الله و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
خدا هر چه را که بخواهد پاداده و بدهد و بی سبب میتواند خلق نماید و را و براین قادر است بخلاف بعض
از حکما که میگویند نمیتواند و این غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند واحد است
در ذات خود واحد است در صفات ذات خود واحد است در صفات فعل خود از قبیل رازقیت و خالقیت و
شریکی در هیچیک از اینها ندارد مصباح چهارم در توحید عبادتیست بدانکه باید دانست که عبادت
مختص ذات پاک الهی است و باید خداوند را عبادت نمود و عبادت از برای غیر خدا جایز نیست
و باید عبادت ذات اقدس را نمود و عبادت صفات فعل و اسما الهی را نمودن غلط است
پس هر کس عبادت کند ذات مقدس را موحد است و هر کس عبادت کند اسم را بدون ذات مثل
لفظ الله وغیره کافر است و هر کس عبادت کند اسم و ذات هر دو را مشرکست پس نباید غیر خدا را
با خدا در عبادت شریک قرار داد و نیت هر عبادتی را بجهة رضای الهی باید کرد و هر گاه کسی
غیر خدا را در عبادت شریک نماید باو شرکت و شرک بر دو قسمت اول شرک جلی
و آن عبارتست از اینکه عبادت غیر خدا را بکند در ظاهر و آشکار مثل عبادت نمودن بت و
سنگ و ماهی و درخت و ستاره و ماه و آفتاب و گاو و گوساله و آتش و دختر و پسر آدم
و حیوان و نبات و جماد خواه شکل باشد مثل صلیب که شکل دار کشیده حضرت عیسی علیه السلام است
که در ازمنه او را خارج میگویند خواه از چیزی در تراشیده باشند یا اینکه صورتی باشد که در جری
او در کشیده باشند و خواه آنچیز شکل پیغام آوری یا امامی باشد و خواه شکل غیر از اینها باشد
و خواه آنکسی را که عبادت میکنند پیغام آور یا امام باشد یا غیر اینها و اینها را عبادت نمودن شرکت

بخداوند در روز قیامت که میشود عابد و معبود را بغیر از امام و پیغام آوران داخل جهنم
خواهند نمود نظر بعموم آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم و ان الذین سبقت
لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون و چون پیغام آور ما حضرت محمد مصطفی این آیه را خواندند
بر اصحاب خود ابن زبعری که یکی از بزرگان عرب بود گفت میروم با محمد مخاصمه میکنم پس آمد
بخدمت حضرت و عرض کرد که یا محمد آیا عیسی و موسی را مردم عبادت نکردند که بعضی از نصاری
گفتند عیسی خداست و بعضی از ایشان گفتند پسر خداست و بعضی از یهود گفتند که موسی خداست
و غایب شد و بعضی از ایشان گفتند که عزیر پسر خداست حضرت فرمودند که بلی لکن لفظ ما در آیه
از برای ذوی العقول است و پیغام آوران از آیه ثانیه بیرون میروند که خداوند با ایشان نیکوئی
کرده است و در تفسیر علی بن ابراهیم و در سماء العالم که جلد هفتم بحار الانوار است مرویست
از معصوم که روز قیامت که میشود ماه و آفتاب را مثل دو گاو پیر نموده باشند در جهنم
میاندازند که آنها که عبادت ایشان را میکنند که خودشان و معبودین شان در جهنم میباشند
با آنکه ایشان هم راضی شدند باینکه معبود واقع شوند یا آنکه نمیفهمند مثل سنگ
که بی روح است و از آتش الم باو نمیرسد بهر حال راوی عرض کرد که ما شنیده ایم که از شما روایت
وارد شده است که نور ماه و آفتاب از نور شماست چگونه نور شما به جهنم میرود حضرت فرمودند
نور ما را از ایشان میگیرند و داخل جهنم میکنند ایشان را و قول باینکه باید صورت مرشد را در
نماز و روزه وغیر از اینها از عبادات بنظر آورده و ایشان را عبادت نمود زیرا که ایشان واسطه فیض
میانه خدا و مردمند تا به عبادت خدا رسانند زیرا که بمقام قرب نرسیده اند غلط است
و شرکت و مرشد پرستی است نه خدا پرستی و همچنین قول باینکه باید صورت پیغام آور یا امام
علیه السلام را در عبادت بنظر آورد و این نیز غلط است و شرکت و قول باینکه کاف خطاب

در ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی ترا عبادت میکنیم و از تو یاری میجوییم راجع بامیرالمومنین است
غلط است و همچنین است قول بانکه مراد از هو در قل هو الله احد امیرالمومنین علیه السلام است و تفصیل
اینرا در مشکوة الانوار نیز بیان کرده ام دویم شرک خفیست و آن پرستیدن چیزهای دیگر است مثل
دنیا و مال دنیا و عیال و اطفال و هوای نفس و ریا و غیر از اینها و اینها هم بمنزله شرک بخدا است
بمنزله نماز کردن از برای غیر که بگوید خوب آدمیست یا تعزیه کردن بجهة شهرت چنانچه بعضی شان
اینست خداوند حفظ نماید و نظم بعموم و لایشرک بعبادة ربه احدا نباید احدیرا در عبادت با خدا
شریک نمود و اما زیارت خانه کعبه زاده الله شرفا و قبرهای ائمه را از قبیل شرک عبادتی نیست زیرا
که خداوند اذن بزیارت اینها داده است پس در حقیقت زیارت اینها عبادت خداوندست نه غیر
پس هر عبادتی که برای غیر خداست آن عبادت شرکیست که آن غیر را با خدا شریک نموده است در عبادت
و اما تعظیم انبیا و اولیا و ائمه هدی علیهم السلام و علما و سلاطین حقه بیعیب است و اما اینکه عبادت
نباشد و خم شدن بجهة غیر خدا اگر بجهة عبادت باشد شرکست خواه بحد رکوع برسد یا نه و اگر قصد
عبادت نباشد و بحد رکوع برسد بصورت شرکست و اما تعظیم سجود از برای غیر خدا مطلقا شرک
فعلیست مگر سجود ملائکه از برای حضرت آدم که سجود تعظیمی بود و آنهم باذن خدا بود پس عبادت
خدا بود نه غیر او و تعظیم انوار مقدسه ائمه اطهار را ملائکه در آن سجود نمودند مشکوة دویم
در بیان اعتقادات متعلقه بعدالت بدانکه واجبست اعتقاد نمودن بانکه خدا عادل است
نه ظالم که خدا ظلم باحدی از موجودات نکرده و نمیکند و نخواهد کرد و این از اصول دینست و
منکر او با تقصیر مخلد در جهنم است و خدا ظلم و ستم نمیکند و راضی بظلم و ستم نیست زیرا که ظلم و
ستم قبیحست و قبیح بر خدا جایز نیست و خدا منزه است از ظلم و شر و رضا شدن بظلم و شر پس واجبست
اعتقاد نمودن بانکه همه فعلهای خدا نیکوست و با غرض و فایده ایست که راجع بخلقت و فعل خدا

بیغرض

بیغرض و فایده نیست و فعل خدا عبث نیست بلکه همه افعال خدا با مصلحتی است که عاید به بندگان نه
عاید بخدا زیرا که خدا محتاج بچیزی و بکسی نیست و حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت لأعرف فخلقت الخلق
لأعرف دلالت بر احتیاج خداوند بمحبت ندارد زیرا که بجهة اظهار جلال است و اظهار جلال از خدا عین
غناء مطلق است پس باید اعتقاد نمود بانکه مصلحت الهی درباره هر کس که هرچه قرار گرفته است
خدا آنرا بجا آورده خواه مصلحت دنیایی بنده باشد و خواه مصلحت آخرت بنده باشد اگرچه بنده
آن مصلحت را نداند زیرا که بسیار چیزها هست که بنده او را مصلحت دنیا و آخرت خود میداند و خدا
او را مصلحت او نمیداند بجهة اینکه خدا میداند که این چیزها باین بنده یا در دنیا یا در آخرت ضرر میرساند
و بنده این را نمیداند لهذا او را میخواهد و بسیار چیزها هست که مصلحت دنیا و آخرتی بنده است و
بنده چنین میداند که این ضرر است برا او و حال آنکه منفعت و مصلحت او در اینست پس واجبست اعتقاد
نمودن بانکه غرض و فایده الهی به بنده برمیگردد و نه بخدا پس واجبست اعتقاد نمودن بانکه
فعل خدا با غرض و فایده است نه بیغرض و فایده و این از اصول مذهبست و قول اشاعره که میگویند
افعال خدا بیغرض و فایده است غلط است و باید دانست که لطف خدا بر خدا واجبست و لطف آنست که
خدا کاری بکند که بنده بواسطه آن کار نزدیک بطاعت و دور از معصیت خدا بشود از قبیل نصب
انبیا و اولیا و ائمه هدی و علما و فرستادن کتابهای آسمانی و بیان نمودن احکام و معجزه
دادن به پیغام آوران و ائمه و نصب عقل و باید دانست که حسن و قبح اشیا عقلیست نه شرعی
چنانچه اشاعره باین قایلند و این غلط است چنانچه در اصول به تفصیل بیان او شده است
و واجبست اعتقاد نمودن بانکه خدا آنچه اصلحست بحال بندگان بعمل میآورد یعنی آنچه صلاح
بندگان در او بیشتر است او را میکند و این از اصول مذهبست و قول بعضی از حکما که بوجود صلاح
کفایت میکند غلط است زیرا که ترجیح مرجوح بر راجح لازم میآید و عقلاً قبیحست بر حکیم

مدون

بدون جهت و سبب و هرگاه جهت و سببی داشته باشد که او اصلح خواهد بود و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه خداوند نه جبر کرده است و نه تفویض بلکه میانه رو و اعتدال کار کرده است باین معنی که بندگان را
خداوند بر وجه میانه روی کار فرموده است که نه بیکاره اند که جبر است که هرچه میکند خدا میکند نه بنده
و نه باکاره اند که هرچه بندگان میکنند خود میکنند بقوت و قدرت خود بی قوت و قدرت الهی
که تفویض باشد بلکه با اختیارند که هرچه میکنند از روی اختیار میکنند نه از روی اجبار و اکراه
بلکه خدا قوت و اسباب و آلات را داده و راه خیر و شر را بمردم نموده هر کس باختیار خود خوب
میکند مستحق ثواب است و هر کس باختیار خود بد میکند مستحق عقاب است مثلی بیان کنم تا مطلب
معلوم شود مثلاً استاد نجاری شاگردی را میآورد در ساختن و پنجره ساختن و دری ساختن را
باو نشان میدهد و بعد تیشه و اره و رنده و چوب و اسباب باو میدهد و میگوید که یک پنجره با نقدر
و باین صفت بساز و شاگرد میآید به تیشه استاد و بآلات و به اسباب او و باستادی که استاد
باو نشان داده است باختیار خود بی آنکه کسی او را بجبر بدارد دری میسازد هرگاه استاد او را
چوب بزند که چرا در ساختی من بتو گفتم که پنجره بساز شاگرد نمیتواند بگوید که تو چرا بمن استادی
یاد دادی یا چرا اره و تیشه و رنده بمن دادی و این در ساختن من از تو است بجهة اینکه اینها را
تو بمن دادی و استادی را تو بمن نشان دادی هرگاه اینرا بگوید او را عقلا منع و مذمت میکنند که
اینها را بتو داده اند که پنجره بسازی نه اینکه در بسازی پس خداوند دست و پا و چشم و گوش و
قوت و قدرت بتو داده است و شهوت که بنده عبادت خدا را بکند نه اینکه معصیت او را بکند از
قبیل زنا و لواط کردن و حرام خوردن و بحرام دست دراز کردن و بنامحرم نگاه کردن و غیبت
کردن و فحش دادن و ظلم کردن و زدن مسلمانان و غیر از اینها از معاصی   فایده بدانکه ابوحنیفه
گفت که هرچه هر کس میکند خدا میکند و شخص مجبور است در اعمال خوب و بد و خدا دیده میشود

زیراکه چیز موجود دیده میشود که دیده نشود و شیطان باتش نمیسوزد زیراکه شیطان از آتش خلق شده
و جنس ضرر و اذیت بجنس خود نمیرساند بهلول چون این را شنید کلوخی برداشت و بر سر او زد و سر او
شکست و خون جاری شد گفت هر سه مسئله ترا جواب دادم و باطل شد ابوحنیفه رفت پیش
خلیفه و شکایت از بهلول کرد خلیفه بهلول را طلبید گفت سر ابوحنیفه را چرا شکستی بهلول گفت من نشکسته ام
خدا شکسته است من چه ابوحنیفه گفت سرم درد میکند بهلول گفت دروغ میگویی درد را نشان من
بده تا بدانم راست میگویی گفت درد دیده نمیشود بهلول گفت چگونه میشود که موجود باشد و دیده نشود ابوحنیفه
گفت سرم شکسته است بزدن کلوخ گفت تو میگویی جنس بجنس اذیت نمیرساند کلوخ از خاکست
و تو هم از خاک خلق شده پس چگونه میشود که کلوخ سر ترا بشکند و ابوحنیفه خجل شد و برخاست و
رفت خلیفه و مردم مجلس خندیدند بدانکه خداوند خلق فرموده است ائمه ع را از طینت اعلا علیین
و قلبهای شیعیان را از غیر از آن طینت و طینت کفار و منافقین را از طینت سجین خلق فرموده است
و مستضعفین را از گل جسبنده که غیر از این دو طینت میباشد خلق فرموده است و کیفیت خلط کردن
این دو طینت را در کتاب مشکوة الانوار به تفصیل نوشته ام و چون خداوند پیش از خلقت میدانست
که مؤمن خوب میشود به سبب ایمان و کافر بد میشود به سبب کفر لهذا مؤمن را از طینتی که مناسب اوست
خلق فرمود که طینت علیین باشد و کافر را از طینت سجین خلق فرمودند نه اینکه طینت علیین
باعث خوبی مؤمن میشود و طینت سجین باعث بدی کافر میشود تا جبر لازم آید مشکوة
سیم در بیان اعتقادات نبوت است و نبوت بر دو قسم است عامه و خاصه اما اولی نبوت
انبیا است   و اما ثانیه نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است و این اعتقاد
مشتمل بر چند مصباح است مصباح اول در نبوت عامه است بدانکه واجبست
اعتقاد نمودن بحقیقت جمیع پیغامبران اجمالا و عدد آنها بروایت مشهور صد و

بیست و چهار هزار است و بعضی یکصد و چهل هزار گفته اند و واجبست اعتقاد نمودن به عصمت انبیا از اول عمر ایشان تا بآخر عمر ایشان که هیچ گناهی نه صغیره و نه کبیره از ایشان صادر نشده است و این اعتقاد از اصول مذهبست نظر باینکه اهل عامه پیغام آوران را معصوم نمیدانند بجهة پوشانیدن خطاهای رؤسا شانرا و انغلطاتست و واجبست ایمان بهمه پیغام آوران و تصدیق نمودن ایشانرا در توحید الهی و صفات او زیرا که اختلافی در خدا پیغام آوران ندارند و همه یکحرف میزنند در ذات و صفات خداوند و همچنین باید تصدیق ایشانرا در آنچه آورده اند از جانب خدا نمود اگرچه در شریعت عمل کردن بآنها جایز نیست بجهة نسخ شدن آنها و بعضی نسخ شریعت بعض دیگر را نمودند و واجبست ایمان آوردن بحقیقت ایشان و واجبست ایمان بکتابهای ایشان که از جانب خداوند آورده اند اگرچه بعض آنها ناسخ بعض دیگر شدند و کتابهائی که نسخ نمودند بعض آنها بعض دیگر را چهار تا میباشد اول توریة موسی دویم انجیل عیسی سیم صحف ابراهیم چهارم قرآن محمد صلی الله علیه و آله و زبور داود ناسخ کتابها نبود بلکه بیان توریة را نمودی و کتابهای آسمانی بسیار است از قبیل صحیفه آدم و نوح و شیث وغیر اینها از کتابهای سایر پیغمبران که از آسمان به ایشان نازل شده و در روایتی یکصد و بیست و چهار کتاب از آسمان نازل شده و در حدیثی یکصد و چهار بر شیث پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابراهیم بیست صحیفه نازل شد و سیصد و سیزده نفر ایشان مرسل بودند یعنی فرستاده به خلق بودند چهار از ایشان سریانی بودند آدم و شیث و اخنوخ که ادریس است و نوح پنج نفر ایشان عرب بودند هود و صالح و شعیب و اسمعیل و محمد صلی الله علیه و آله و باقی پیغام آوران از بنی اسرائیل بودند اول ایشان موسی و آخر ایشان عیسی و در خبری چهار هزار بودند و واجب نیست دانستن آنها را مفصلا لهذا ما اجمالا بیان کردیم و انکار نمودن یکی از پیغام آوران بنی اسرائیل وغیره انکار نمودن همه است و همچنین انکار نمودن یکی از کتابهای ایشان که خداوند از

آسمان نازل فرموده است انکار همه میباشد و واجبست ایمان آوردن مشهورین ایشان مثل آدم و نوح و ابراهیم و شیث و داود و سلیمان و یعقوب و اسحق و یوسف و ذوالکفل و ایوب و شعیب و صالح و یونس و هود و ادریس و موسی و عیسی و محمد وغیر اینها که اسم شریف آنها را خداوند در قرآن مجید بیان فرموده است و آنچه نسبت معصیت بایشان داده شده است از اخبار محمول بر تقیه است بجهة اینکه موافق است با مذهب عامه و آنچه در آیات یافت میشود که بحسب ظاهر لفظ دلالت بر گناه کردن ایشان میکند محمول بر ترک اولیست نه معصیت بجهة اینکه از ادله ثابت عصمت که عامل تنزیل و تأویل قرآنند چنین وارد شده است بدانکه پیغمبران اولوالعزم پنج نفر بودند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و در معنی اولوالعزم در اخبار خلافست مشهور آنست که پیغام آوران اولوالعزم کسانی میباشند که عزم که شریعتهای ایشان شریعتهای پیغام آوران گذشته را نسخ کرده باشد و صاحبان شریعت باشند و این از حضرت صادق و حضرت رضا منقولست و از حضرت باقر مرویست که ایشان کسانی میباشند که عزم بر اقرار بعهد و میثاق فضیلت محمد و آل محمد نمودند پیش از همه پیغام آوران و حضرت آدم این عزم را نداشت نظر بآیه و لم نجد له عزما و در روایتی از حضرت سجاد مرویست که اولوالعزم کسانی میباشند که مبعوث بشرق و مغرب و جن و انس شده باشند

مصباح دویم در نبوت خاصه است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغام آور ما حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمناف آخر همه پیغام آورانست و بعد از او پیغام آوری از جانب خداوند نخواهد آمد و هر کس بعد از او ادعای پیغام آوری از جانب خداوند نماید کافر است و کشتن او بر مسلمانان لازمست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغام آور ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله افضل و اکمل و اجمل و اورع و اتقی و ازهد و اعلم و اشجع و اسخی و ازکی و از جمیع پیغام آوران و از جمیع جن و انس و ملئکه در جانبین و

و کروبیین و مقدسین و مجردین و تمام موجودین اولین و آخرین میباشد و خداوند بهتری
از آنجناب خلق نفرموده است و بهتر از او خلق نخواهد فرمود و نور آنجناب و آل او طها را او را
پیش از همه موجودات بچندین هزار خلق فرموده و او را بعد از همه پیغام آوران فرستاد بجهه
اینکه مرتبهٔ فاتحیت و مرتبهٔ خاتمیت را داشته باشد و آنچه تمام نشده است در شریعتهای پیغام
آوران گذشته بجهه مقتضی نبودن وقت آنحضرت آنها را تمام کند و دیگر شریعتی شریعت
او را نسخ نکند و دین او بماند تا قیامت و واجبست اعتقاد نمودن باینکه شریعت آنحضرت همه شریعتهای
پیغام آوران او در هم شکست و ناسخ همه دینها دین اوست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت
مبعوث شده است بتمام جن و انس و اهل آسمانها و زمینها و دریاها و صحراها و تمام موجودات
مصباح سیم در اعتقادات متعلقه بقرآنست باینکه قرآن که کتاب آنحضرتست که از جانب خداوند
آورده است ناسخ همه کتابهای آسمانی پیغام آوران سابقست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه کتابی بعد از
قرآن از آسمان نازل نخواهد شد و ناسخی از برای او نخواهد بود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
قرآن کلام خداوند و معجزه است از پیغام آور ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و اعتقاد نمودن
باینکه محمد صلی الله علیه و آله او را درست کرده و از جانب خدا نیست بلکه شعر آنحضرتست کفر است و باید
دانست که قرآن بزبان فصیح عربی نازل شده است بلکه همه کتابهای آسمانی عربی نازل شده لیکن
در گوش هر پیغام آوری که میرسید بزبان قوم او بگوشش او میرسید و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
خداوند او را فرستاده است و قرآن غیر از پیغام آور است و خود پیغام آور نیست و باطن آنحضرت نیست
اگر چه علم او در باطن آنحضرتست لیکن قرآن معجزه پیغام آور است از جانب خدا و خود آنحضرت نیست و باینکه
نزول باینکه قرآن را جبرئیل در باطن پیغام آور میگرفت و بظاهر او میرسانید بی‌راه است و بوجه
لوح و قلم از نور پیغام آور است پس قرآن را قلم بلوح مینوشت و اسرافیل بمیکائیل میرسانید و میکائیل

بجبرئیل میرسانید و او به پیغام آور میرسانید واهی دارد بهمین مضمون حدیثی وارد است از
رسول خدا صلعم و باید اعتقاد نمود باینکه قرآن قدیم نیست بلکه حادث است و کلام نفسی نیست و باید
اعتقاد نمود باینکه قرآن را خداوند بواسطه جبرئیل و حال آنکه بعد از ده سال دیگر از اینقدمه قرآن نازل
شد پس رسول خدا صلعم بطرق ادلی میدانست و کیفیت این را در کتاب مشکوة الانوار مفصلا تمام
اگر چه ظاهر آیهٔ و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی دلالت بر ندانستن
آنحضرت میکند با بعضی آیات دیگر و واجبست اعتقاد نمودن باینکه تمام جن و انس جمع
شوند نمیتوانند مثل قرآن را بیاورند بلکه آیه و سوره از او نمیتوانند آورد بجهه اینکه قرآن
معجزهٔ پیغام آورانست و معجزه آنست که از جانب خدا باشد که همه مردم عاجز باشند از مثل
آوردن او عاده و واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه احکام الهی از قرآن میباشد و هیچ تر و
خشکی نیست در عالم مگر آنکه حکم او را خداوند در قرآن بیان فرموده است و علم آنها در نزد
پیغام آور و اوصیای آنحضرتست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه تاویل قرآن را نمیدانند مگر خدا
و رسول و امام و کسانی که پیغام آور و امام باو تعلیم داده باشند زیرا که آنها راسخون در علم
میباشند و انکار قرآن کفر است و استخفاف و مثل بد گفتن با فعلی العیاذ بالله مثل
بقاذورات انداختن یا پا بر او زدن بجهه استخفاف کفر است و خوب هم نیست و همچنین حدث
نمودن در نزد او بغیر استخفاف و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قرآن اصلی تغییر و تبدیل
در او واقع نشده است اگر چه از قرآنهای دیگر بعضی از منافقین انداختند یا تغییر دادند و لکن
قرآن اصلی در نزد امام عصر عجل الله فرجه میباشد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قرآنی
بغیر از این قرآن که بر محمد بن عبدالله نازل شده است دیگر نازل نمیشود و اوقات نزول

قرآن دیگر کفر است خواه بر پیغام آور خواه بر امام و خواه بر نایب او و انکار همه قرآن یا بعضی
از او را اگر چه یک سوره یا یک آیه باشد کفر است و واجب است اعتقاد نمودن بآنچه در قرآن
بیان شده از حلال و حرام و قصهای پیغام آوران و وقوع واقعات و حدوث حادثات و حکایات
و اخبار آینده و گذشته و انکار یکی از اینها کفر است **مصباح چهارم** در اعتقادات
متعلقه بصفات پیغام آور ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است بدانکه باید اعتقاد
نمود باینکه آنحضرت امی بود یعنی درسی نخوانده بود و کسی او را تعلیم نکرده بود از جن و
انس آنحضرت سایه نداشت در نزد ماه و آفتاب زیرا که نور آنها از نور آنحضرت منور شده
است و ابر بر سر آنحضرت سایه میانداخت و از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو
میدید و چشم او بخواب میرفت و دل او بیدار بود و آنچه در بیداری میدید و می شنید در
خواب هم میدید و می شنید و وقتیکه راه میرفت نور روی آن حضرت در و دیوار را
روشن میکرد حتی زنهای آن حضرت در شب تار سوزنی که گم میکردند بروشنائی نور جمال
آنحضرت پیدا مینمودند بی شمع و چراغ و زمین غایط و بول آن حضرترا فرو میبرد و حیات
و مماتش یکیست و عرق آنحضرت از مشک و عنبر و غیره خوشبوتر بود و ختنه کرده و ناف
بریده و پاک و پاکیزه از مادر متولد شد و در وقت تولدش عالم روشن شد و ملئکه نازل
شدند و بتها سرنگون افتادند و طاق کسری که از همه بناهای اولاد آدم بزرگتر بود
شکست و دریاچه ساوه که در و ماهیان بودند که بعضی از مردم آنها را میپرستیدند
خشک شد و ماهیهای او مردو آتشکده فارس که هزار سال بود که افروخته بود و مردم
او را عبادت مینمودند خاموش شد و از نور جمال آنحضرت قصرهای بصره و شام را آنچه

والده آنجناب از مکه معظمه مشاهده مینمود نماز شب بر او واجب بود و مسواک کردن بر او
واجب بود و خوف و بیم آنحضرت تا ده ماه راه بر دل کافران میافتاد و بهر طرف که رو مینمود
بجهة جهاد تبلیغ رسالت الهی را بخلق نمود و بر اذیت و آزار و جفای دشمنان خدا صبر نمود
تا دین را روشن کرد و کفر را برطرف نمود چهار زن و بیشتر بعقد نکاح از برای آنحضرت
حلال بود از برای دیگران حرام است و قسمت میان زنها بر آنحضرت واجب نبود علی قول
و هرگاه زنی خود را بر آنحضرت میبخشید بر او حلال بود و با فقرا و مساکین می نشست و چیز
میخورد و در بازارها راه میرفت و مردم را باسلام دعوت مینمود و گناه صغیره و کبیره نکرد
و از اول عمر خود تا باخر عمر و در چهل سالگی مبعوث برسالت شد و دین خدا را آشکار نمود و شریعت
خود را ظاهر کرد و پیش از مبعوث شدن بدین خود عمل مینمود و بدین ابراهیم و موسی و عیسی
و غیر از ایشان از پیغام آوران نبود و رعیت کسی نبود و افضل از همه پیغام آوران بود بلکه
از جمیع موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات و انسانات و جنیات و ملکیات و فلکیات و
بهتر از جمیع موجودات از ارضین و سموات بود و همه ذرات موجودات عالم وجود را خداوند عالم
بطفیل وجود شریف آنحضرت خلق فرمود که اگر آنحضرترا خلق نمیفرمود هیچ موجودی به
وجود نمیآمد و اعلم از همه مخلوقات بود و اگر چه بحسب ظاهر جبرئیل واسطه پیغام الهی بود
در بعضی اوقات از برای او لیکن چون خادم و خدمتکار آنحضرت بود و عزرائیل بی اذن
آنحضرت داخل در حجره طاهره او نشد و جبرئیل فخر مینمود بخادمی او و همه علوم اولین و
آخر را خداوند باو عطا فرموده بود از جهة کامل بود و ناقص نبود و بنده خدا بود و مخلوق بود و خالق نبود و عاشق
نشد و لهو و لعب نکرد و خیانت ننمود و راستگو بود و دروغ نگفت و بگمان بهم زدن معصیت الهیه اگر دو نور

اورا خداوند پیش از همه موجودات خلق فرمود و عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمانها و بهشت و ملائکه و
آفتاب و ماه و مجردین و مقدسین را از نور او خلق فرمود اما کیفیت اینکه چگونه خلقت اینها از نور آنجناب گردیده
در کتاب مشکوة الانوار بتفصیل نوشته ام هرکس بخواهد رجوع باو نماید و مطلع باو شود و اجمالات علوم را خداوند باو
عطا فرموده بود و تفصیلات او را آیه بآیه و سوره بسوره خدا از برای او نازل میفرمود بواسطه جبرئیل یا غیر او از
ملئکه و مؤید بروح القدس بود و از هوای نفس حرف نمیزد بلکه آنچه حرف میزد از جانب خدا بود
که وحی باو فرموده بود و شاعر نبود و ساحر نبود و کذاب نبود و دیوانه نبود و اعتقاد
نمودن باینها کفراست و کشتن او بر مسلمانان لازمست و آنحضرت پنج روح داشت یکی
روح مدرج و یکی روح قوت و یکی روح شهوت و یکی روح ایمان و یکی روح القدس و
بروح القدس سهو و خطا و نسیان از او برخاسته شد و مؤمنین چهار روح اولی را دارند
و کفار و منافقین سه روح اولی را دارند و امام نیز آن پنج روح را دارد مصباح پنجم در اعتقادات
متعلقه بمعجزات آنحضرتست و او بسیارست باید که واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت صاحب
معجزات بود مثل شق القمر کردن و سنگ ریزه در دست آنجناب تسبیح و تقدیس الهی نمودن
گرفت و هرجا که راه میرفت در و دیوار و سنگ و کوه و درخت تعظیم او را مینمودند و ذکر خدا را
که میکرد همه اینها با آن حضرت ذکر خدا را مینمودند و بر هر چه که میگذشت بر او سلام مینمودند
و بتعلیم الهی خبر از آینده و گذشته میداد و خبر از آنچه در سینه‌های مردم بود میداد و آنچه در
خانها پنهان کرده بودند میفرمود و مرده باذن خدا زنده میکرد و آنچه از خدا میخواست خداوند
باو عطا میفرمود و هر خارق عادتی که میخواست بکند بجهة معجزه از خداوند سؤال مینمود و خداوند
در دست او جاری میکرد و خود بخود بی اذن الهی کاری نمیکرد و نمیتوانست کرد و هر معجزه که پیغمبران
گذشته داشتند همه آنها را با معجزات غیر از آنها را داشت قول و فعل و همه از جانب خداوند بود و علم

بهر چیز داشت بتعلیم الهی و آناً فآناً علم او زیاد میشد و هفتاد و دو اسم الهی را میدانست
و یک اسم را نمیدانست که او مختص خداوندست و سایر پیغمبران از این هفتاد و دو
اسم بعضی یکی میدانستند بعضی دو تا بعضی چهار تا بعضی هشت تا بعضی بیست تا بعضی
بیشتر و بعضی کمتر و آنچه از غیب خداوند باو تعلیم داده بود بواسطه این اسما بود که میدانست
و نمیخواست چیزی را مگر آنکه میدانست که او را خدا میخواهد بجهة علمی که باو عطا فرموده بود و ملک
نبود بشر بود و بهتر از ملک بود و قرآن بر او نازل شده بر غیر او و خبر از شهادت امیر
المؤمنین علیه السلام و حضرت امام حسن و امام حسین و سایر ائمه علیهم السلام داد و خبر از زمان
بد و افعال بد و اقوال بد که حال ظاهر است در میان مردم داد و خبر از قیامت و آنچه در او
واقع میشود داد و بهشت و جهنم را بچشم سر دید و بآسمانها با همین جسم و جسد رفت و لباس
او در بر او بود حتی نعلین او در پای مبارک او بود که نزد عرش خواست بیرون آورد خطاب
مستطاب از رب الارباب بآن قدوه اولو الالباب رسید که مکن بگذار از گرد نعلین تو
عرش من زینت بگیرد و مقامات و حجابات و سرادقات الهی نمود و بهمین جسم و جسد ظاهری
عنصری بجائی رسید که هیچیک از ملئکه مقربین و انبیاء مرسلین و روحانیین و مقدسین
و انبیاء غیر مرسلین دیگر و بین نرسیده و نمیتوانستند برسند و نخواهند رسید و حال
آنکه حامل انوار ائمه بود و کسی با او در آن مقام و مرتبه شریک نبوده و نخواهد بود و علوم غامضه و
مکاشفات مشکله بر او ظاهر شد که کسی را پیش از او ظاهر نشده بود مصباح ششم
در اعتقادات متعلقه بمعراج آنحضرتست پس واجبست اعتقاد نمودن بمعراج جسمانی آنحضرت
که بهمین جسم و جسد بآسمانها رفت و بالاتر از اوج کرسی و عرش رفت و بمقام قاب قوسین
رسید که ممکن از برای هیچ ممکنی نبوده و نیست و نخواهد بود که بآن مقام برسد و مقام انتهای

امکان است لکن ترا اینکه مقام او بحد رسیده باشد و انکار معراج جسمانی کفر است و اعتقاد بمعراج روحانی بی جسمانی کفر است و قول باینکه بباطن خود فرو رفت بجهة اینکه باطن آنحضرت معراج بود و عرش و کرسی باطن آنحضرت است باطل است و قول باینکه عناصر اربعه جسم ظاهری خود را که آب و باد و خاک و آتش باشد در هر کره از کرهای این چهار کره گذارد غلط است و شبهه اینکه لازم میآید از رفتن آنحضرت باین جسم بآسمانها پاره شدن و بهم آمدن آسمانها نامربوط است زیرا که خداوند قادر است بر هر چیز چگونه کمتر از یک چشم بهم زدن پیغام آور خود را از زمین بمقام قاب قوسین که چندین هزار سال راه است برد و همچنین است قادر است که او را بمقامات آسمانها برد بی پاره شدن و بهم آمدن آسمانها با وجود اینکه عیسی نزد عقلا و شرعا پاره شدن آنها و بهم برآمدن آنها و اینهم یک معجزهٔ آن حضرت است با وجود اینکه عیسی و ادریس نیز بآسمان بهمین جسم رفتند و قول باینکه بخیال یا بوهم بمعراج رفت کفر است و دیگری از پیغام آوران باین معراج نرفت بغیر از آن حضرت و بر آنچه آنحضرت سوار شده و در راه معراج دیگری از مخلوقات سوار نشده و نخواهد شد و آنچه آنحضرت از اسرار و انوار دید دیگری ندید و آنچه از علوم بر آنحضرت معلوم شد بر دیگری معلوم نشد و سال بسال و ماه بماه و جمعه بجمعه و روز بروز و ساعت بساعت و آن بآن علم و فضل آن حضرت زیادتر شد و فیض وجود آنیست که آناً فآناً بر آنحضرت میرسد و زیاد میشود بیش از آنها از همه جهة کامل بود و در زمان آینده نیز کاملست و فیض وجود و لطف خداوند باو زیاد میشد و میشود و این نقص نیست بر آنجناب و همچنین تا آخر

مصباح هفتم در اعتقادات متفرقه و در او چند نوراست

نور اول اینکه آنحضرت بشری بود که خداوند باو وحی میفرمود و وحی بچند طریقست اول بآمدن جبرئیل و خبر دادن باو دوم بآمدن ملک دیگر غیر از جبرئیل سیم

ایجاد کردن خداوند کلام را بواسطهٔ جبرئیل و با آنحضرت حرف زد چهارم در خواب خطاب باو میرسید یا بلا واسطه و یا بواسطهٔ ملکی پنجم ریختن خداوند علم را در قلب آنحضرت و این قسم را الهام نیز میگویند پس چون خداوند وحی میخواست نماید امر میکرد بقلم که بلوح بنویسد چون تمام میشد به پیشانی اسرافیل میخورد و اسرافیل باو نگاه میکرد و هرچه در او نوشته بود بمیکائیل میرسانید و میکائیل بجبرئیل میرسانید و جبرئیل به پیغام آوران میرسانید و قول باینکه وحی را جبرئیل از چاهی که در بیابانست میگرفت و اذن از خدا میگرفت که ببیند وحی کننده کیست چون بسر چاه آمد دید که علی بن ابیطالب از چاه وحی میکند از غلطهای غلاتست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه جبرئیل بر آنحضرت نازل میشد و قول باینکه جبرئیل باطن آنحضرت بود و ملکی نبود کفر است زیرا که تکذیب الهی لازم میآید و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت در پیغام آوری شریکی نداشت و قول باینکه جبرئیل را خداوند بعلی علیه السلام فرستاد چون محمد صلی الله علیه و آله شبیه بود جبرئیل بغلط نازل شد بر محمد صلی الله علیه و آله و خدا هم اجازه فعل جبرئیل را نمود کفر است و همچنین قول باینکه جبرئیل را خدا بعمر علیه اللعنه فرستاد باشتباه پیش محمد آمد غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت پیغام آور بود نه دیگری و دیگری هم قابل این منصب نبود پیش از خلقت آدم محمد ص پیغام آور و رسول خدا بود و خداوند او را رسول خود قرار داده بود و باید دانست که محمد بن عبدالله ص رسول و نبی و محدث و امام بود و این چهار منصب را داشت و فرق در میان اینها است که رسول کسیست که در بیداری وحی باو نازل میشد و ملک وحی آورنده و غیر او را هم میدید و نبی آنست که در خواب میدید مثل حضرت ابراهیم در خصوص فرزندش و مثل حضرت رسول پیش از مبعوث شدن برسالت و

و محدث آنست که ملک با او سخن میگوید و او آنملک را می بیند و اینمعنی در حدیث صحیحی است
که از حضرت باقر ع منقول است و امام آنست که هم در خواب می بیند ملک را و هم در بیداری
و در هر دو حال وحی باو میرسد و بعضی از اخبار اختلافات دیگر هم دارد و در خصوص پیغمبر
تا و بعضی از علما هم فرق دیگر کرده اند چون رساله بجهة عوام است اقتصار اولی است و
تفصیل همه را در مشکوة الانوار ایراد نموده ام **بدانکه واجب است** اعتقاد
نمودن باینکه آن حضرت شفاعت کننده گناهکاران است در قیامت و رحمة
للعالمین است در دنیا و آخرت و اختیار بعضی از احکام را خداوند باو داده است
که مکروه و مستحب و حلال و حرام کند آنچه را که میخواهد باذن خداوند و خداوند باو علمی
داده بود که میدانست که خدا چه میخواهد و چون خداوند نمازهای پنجگانه را در اول دو رکعت
واجب کرده بود پس زیاد کرد آنحضرت بر نماز ظهر در حضر دو رکعت بر نماز عصر دو رکعت
و بر نماز مغرب یک رکعت و بر عشا دو رکعت و آنچه خدا واجب کرده بود در سفر ساقط نمیشود و
آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط میشود بجهة آنکه آنحضرت رحمة للعالمین است و مشقت
از برای امت خودش نخواست که ظاهر شود در سفر مگر نماز مغرب که آنچه آنحضرت واجب کرده
ساقط نمیشود تا آنکه بالمره آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط نشود در سفر بدانکه چون
حضرت فاطمه علیها السلام متولد شد وقت مغرب بود و حضرت رسول باین شکرانه یک رکعت نماز
بر نماز مغرب زیاد کرد و چون حضرت امام حسین متولد شد هنگام عصر بود حضرت بجهة
این شکرانه دو رکعت بر نماز عصر زیاد نمود و چون حضرت امام حسن در وقت ظهر متولد شدند حضرت باین شکرانه
دو رکعت بر نماز ظهر زیاد نمود و از این جهة است که ارث زن نصف ارث مرد است اگرچه
علت دیگر وارد و در نماز زیبا شد و چون حضرت را دراست دما در اصل است یک رکعت

آنحضرت غایب شده است و زنده است و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و بعد از آن حضرت
امامی نیست چنانچه واقفیه میگویند و این غلط است و آنکه بعضی میگویند که خداوند اول
اسماعیل پسر امام جعفر صادق ع را امام قرار داده بود و بعد از برای خدا بدا شد و امام موسی را
امام قرار داد نظر بجز زیارت آنحضرت که السلام علیک یا من بدا لله فی شانه باشد
و این مخالف اخبار دیگر است و جز زیارت معنی دیگر دارد که در مشکوة نوشته ام پس
مذهب کیسانیه و زیدیه و اسماعیلیه و ناووسیه و فطحیه از مذاهب شیعه است لیکن
اثنی عشری نیست و معذبند بالتقصیر بلکه مخلد اند در جهنم و همچنین سنی لکن همه داخل
در مسلمین میباشند و پاکند و مال و خون و عیال ایشان بر مسلمانان حرام است بنا بر مشهور
منصور اگرچه بعضی از علما سنی را نجس و کافر میدانند و از این عسر و حرج لازم میآید و اخبار
دیگر دلالت بر اسلام ایشان دارد و واجبست اعتقاد نمودن بامامت امام رضا ع بعد از حضرت
امام موسی ع و بعد از آنحضرت امام محمد تقی پسر آنحضرت امام است و بعد از او پسر آنحضرت امام
علی النقی ع امام است و بعد از او پسر او امام حسن عسکری ع امام است و بعد از او پسر آنحضرت مهدی
صاحب العصر عجل الله فرجه امام است و قایم آل محمد ص آن حضرت است و غایب شده است مصباح
دویم در بیان معرفت پیغام آور و ائمه هدیت اما رسول خدا صلی الله علیه و آله ولادتش
شب جمعه نزد طلوع صبح یا روز او نزد زوال در شعب ابیطالب یا در خانه او در هفدهم
شهر ربیع الاول یا دوازدهم او در عام فیل ۱۳۰۱ از تاریخ اسکندری گذشته بود و در سال
هفتم سلطنت انوشیروان عادل یا کمتر یا بیشتر و از وفات آدم تا ولادت آن بزرگوار هفت هزار و نهصد
یا نه هزار و نه صد و چهار ماه و هفت روز گذشته بود و نورش اول از همه موجودات خلق شده بود
و در عالمها چندین هزار سال در پرده و دریاهای مختلف گردش میکرد تا آنکه با آدم منتقل شد

عمر شریفش شصت و سه سال کم و بیش هم گفته اند پنجاه و سه سال در مکه ماند چهل سال پیش
از بعثت و سیزده سال بعد از بعثت و ده سال در مدینه ماند بعد از هجرت مدت نبوتش بیست و سه
سال هجرتش از مکه بمدینه در سال سیزدهم از بعثت روز پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول و اختلافات دیگر هم
هست بعثتش در روز دوشنبه نزد زوال در بیست و هفتم رجب ۵ ۱۲ و اختلافات دیگر هم هست معجزاتش
بسیار است مثل شق القمر و قرآن و معراج و سایه نداشتن و مرغ از بالای سر او نه پریدن و بر سر او سایه انداختن
و خواب و بیداری او یکی بودن و بول و غایط او را زمین فرو بردن و سنگریزه بدستش تسبیح گفتن و درخت هرچه
میگذشت تعظیم او مینمودند و مگس بر بدن او نه نشستن و غیر از اینها زوجاتش ۹ یا ۱۲ یا ۱۵ کنیزانش دو یا بیشتر
اولادش چهار پسر قاسم و طاهر و طیب از خدیجه و ابراهیم از ماریه قبطیه دختر فاطمه و زینب و رقیه از خدیجه
هر دو زن عثمان بن عفان شدند و هر دو شهید شدند و بعضی گفته اند از خدیجه از شوهر دیگرش بوده اند
و اینکه میگویند بعضی که جنیه بصورت آنها شده اند برای عثمان معلوم نیست نامش هزار و یک و لقبش از هزار
بیشتر و کنیه اش از ده متجاوز بود مادرش آمنه بنت وهب بن عبدالمناف چند روز بعد از تولد
اش وفات کرد مادر رضاعیش حلیمهٔ سعدیه و ثوبه زن ابی لهب پدرش عبدالله
بن عبدالمطلب بچندی بعد از مادرش وفات یافت جنگهای او با کفار هشتاد و یا
هفتاد و شش که در بسیاری از آنها خود حاضر بود معراجش شب دوشنبه هفدهم یا بیست
و یکم ماه مبارک رمضان پنجاه و نه روز پیش از هجرت یا در بیست و هفتم ماه رجب یا
ربیع الاول ممکنست که همه واقع شده باشد اگرچه بعضی در معراج بیشتر قائل شدند
یا از خانهٔ ام هانی زوجه اش یا در شعب ابیطالب عروج بآسمانها نمود سال وفاتش
شصت و سه سال از عام الفیل گذشته بود در روز دوشنبه بیست و هفتم یا بیست و
هشتم ماه صفر و خلافات دیگر هم هست قبرش در مدینه سبب وفاتش از درد دل

بگوشت

بگوشت بز غالهٔ زهرآلوده که در خیبر زن یهودیه بایشان خورانیده بود مدت نبوتش
بیست و سه سال یا ۲۲ و هفتاد و یکروز و اختلافات دیگر هم هست امیرالمؤمنین ع
وصی بلافصل رسول خدا ص بود و بعد از سی سال از ولادت با سعادت رسول خدا صلعم
درمیان خانهٔ کعبه متولد شد عمر شریفش شصت و سه سال بود سی و دو سال و چیزی بالا
با رسول خدا بود و سی و یکسال چیزی کم بعد از آن حضرت بود که مدت خلافتش میباشد
بیست سال و چیزی کم او را دیگران غصب نمودند و آنحضرت خانه نشین بود ابوبکر دو
سال و سه ماه عمر بن الخطاب ده سال و شش ماه عثمان دوازده سال و بعد از عثمان آنحضرت
چهار سال و شش ماه خلافت ظاهری نمود و در این مدت سه جنگ کرد یکی با قاسطین که معاویه
و اصحاب او باشند و یکی با ناکثین که عایشه و طلحه و زبیر در بصره واقع شد که او را
جنگ جمل میگویند که عایشه در آنجنگ بر شتر سوار شده و یکی با مارقین که خوارج باشند
و آنجنگ درکنار نهروان واقع شد عدد اولادش بنا بقولی هفده پسر و نوزده دختر بود
و بعد از حضرت فاطمه دوازده زن گرفت عدد اصحابش سیصد و نود و پنج نفر بودند مادرش
فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدالمناف بود پدرش عمرو بود که اسم دیگر او عمران و
عبدالمناف اصغر بود و کنیه اش ابوطالب بود مؤمن و موحد بود کافر نبود اگرچه
اظهار اسلام ظاهر نمینمود و همیشه متکفل احوال رسول خدا بود و وصی دوازدهم حضرت عیسی ع
بود وفاتش بیست و یکم ماه رمضان بضربت ابن ملجم مرادی لعین که بر فرق آنحضرت زد
فاطمه ع پدر بزرگوارش محمد مادرش خدیجه بنت خویلد تولدش صبح جمعهٔ
بیستم ماه جمادی الثانی در مکه بعد از پنج سال بعثت و اختلافات دیگر هم هست عدد
اولادش پنج نفر بود حسن و حسین و محسن که سقط شد و زینب کبری و ام کلثوم مدت عمرش ۱۸ سال

وچهار

وچهار روز و بقولی ۱۲ روز کم بعد از رسول خدا ۷۵ روز ماند وفاتش در عصر روز دوشنبه
سیم جمادی الثانی در سال ۱۱ هجرت بعلت رنجوری از ضرب دو بی مدفنش در بقیع
یا درمیان قبر و منبر رسول خدا امام دوم امام حسن پدرش علی مادرش فاطمه تولدش
چاشت روز سه شنبه سیم شعبان یا نیمهٔ رمضان شب جمعه سال سیم هجرت در مدینه
طیبه عمر شریفش ۴۷ سال ۷ سال با رسول خدا ۴۰ سال بعد از آن حضرت و سی سال با
امیرالمؤمنین و ده سال بعد از آن مدت خلافتش ده سال و شش ماه و نه سال و چهار ماه معاویه را
گذاشت بجهة تقیه و عدد اولادش یازده پسر و دو دختر عدد زوجاتش ۶ زن نکاحی گرفت بغیر
از متعه و کنیز و سیصد و نهصد نیز گفته اند اما بسیاری را طلاق گفت ازین جهة مطلاق آن
حضرت را میگفتند وفاتش ۲۸ صفر سال ۴۰ هجرت بعلت سودهٔ الماس که جعده بنت
اشعث بن قیس مشهور به اسما که باغوای معاویه باذن او بآنحضرت خورانید و بعد از چهل روز
رحلت نمود مدفنش در بقیع کنیه اش ابو محمد لقبش مجتبی امام سیم جناب امام حسین
پدرش علی مادرش فاطمه تولدش شنبه سیم یا پنجم شعبان و شش ماهه متولد شد بعد از تولد امام
حسن بفاصله ۶ ماه مدت عمرش ۵۷ یا ۵۸ با رسول خدا ۶ سال و با امیرالمؤمنین سی سال
مدت خلافتش ده سال عدد زوجاتش پنج زن نکاحی عدد اولادش شش پسر علی اکبر
که سید سجاد باشد و علی اوسط که در کربلا بدرجهٔ شهادت رسید و علی اصغر و محمد و جعفر
و عبدالله و سه دختر فاطمهٔ کبری و بقولی سکینه و فاطمهٔ صغری علیه وفاتش آنکه در نیمهٔ ماه شعبان
از مدینه بیرون آمده بجهة اینکه یزید پلید نامه نوشت بحاکم مدینه که از جانب معاویه بود که آن حضرت را
بگیرد یا او را بکشند و آمد در مکه تا روز عرفه در مکهٔ معظمه بود بعد با اهل و عیال آمد
بطرف عراق که کوفه باشد چون یزید جمعیرا فرستاده بود بهانهٔ حج که آنحضرت را در مکه بگیرند

و شهید کنند و حضرت بعلم امامت میدانست لهذا در روز عرفه نیت حج را بعمره مبدل نموده
از مکه بیرون آمد و روانهٔ عراق شد با اهل و عیال و در دوم یا هشتم یا ششم محرم وارد شد
در زمین کربلا و ابن زیاد ملعون حاکم کوفه بود از جانب یزید خبر شد لشکر فرستاد دور
آنحضرت را گرفتند و در آن بیابان در روز جمعه یا دوشنبه یا شنبه دهم ماه محرم الحرام در
سال ۶۱ هجرت در وقت زوال ظهر او را با هفتاد و دو نفر از اقربا و برادران و فرزندان
و اصحابش بدرجهٔ شهادت رسانیدند و در هر یک اختلافات دیگر هم هست و باین سبب
فتنها در عالم پیدا شد و خونها ریخته شد و تا سال کشید که همهٔ آن اشقیا که با آن
حضرت محاربه کردند بدرک اسفل من النار گردیدند و هفتاد و دو معجزه در راه کربلا و در
وقت شهادت و بعد از شهادت از آن حضرت ظاهر شد مدفنش کربلا کنیه اش ابو
عبدالله لقبش بسیار از آن جمله سید الشهدا امام چهارم اسمش علی پدرش
امام حسین مادرش شهربانو بنت یزدجرد یا شیرویه ابن کسری پادشاه عجم و بقولی
ام ولد غزاله یا سلامه نام تولدش روز جمعه یا پنجشنبه وقت ظهر در مدینه پانزدهم
جمادی الاولی یا ثانی ماه رجب سال سی و هشتم یا سی و ششم هجرت در زمان خلافت
امیرالمؤمنین عمر شریفش پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت سال و اختلافات دیگر هم هست
یکسال و نه ماه و هفت روز با امیرالمؤمنین بود و ده سال با امام حسن دوازده سال با
امام حسین بود که همه بیست و دو سال یا چیزی بیشتر با پدرش بود بعد از شهادت آنحضرت
مدت عمر و خلافتش سی و پنجسال یا قدری بیشتر بود لقبش بسیار از آنجمله سید سجاد
و زین العابدین کنیه اش ابوالحسن اول باعتباری و ابوالحسن ثانی باعتباری و ابو محمد
و معجزاتش بسیار یک زن نکاحی داشت که ام عبدالله دختر امام حسن مجتبی بود و بغیر از

کنیزان عدد اولادش بقولی هفت پسر و سه دختر و بقولی ۱۲ پسر و چهار دختر از انجمله
زید بود که بطلب خون سید الشهدا خروج کرد و بدست عمر و ثقفی در کوفه شهید شد باشارهٔ
هشام بن عبد الملک مروان و چهار سال یا دو سال نعش مبارک او را بدار آویخته بودند تا آنکه
عنکبوتها خانه در عورت او تار بستند وفاتش روز شنبه و بقولی دوازدهم
محرم در سال یکصد و دهم هجری و بقولی نود و چهار هجری علت وفاتش زهر که هشام بن
عبد الملک باو خورانید مدفنش در بقیع و دو دفعه آنحضرترا باسیری شام بردند یکدفعه در زمان
خلافت یزید ملعون و دفعهٔ دیگر در خلافت هشام اما دفعهٔ دویم باعجاز امامت از غل و زنجیر
خود را بیرون آورد و بهاز روز وارد شام شد بهشام فرمود این من و این تو چه میخواهی از من و
دفعهٔ سیم میگویند که یزید او را دوباره باسیری شام برد و زینب خاتون در یک فرسخی شام
رحلت فرمودند امام پنجم امام محمد باقر اسم شریفش محمد کنیه اش ابو جعفر لقبش
بسیار از آنجمله باقر العلوم معجزاتش بسیار پدر بزرگوارش علی بن الحسین مادرش ام عبد الله
دختر امام حسن و بقولی اسما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر ولادتش روز جمعه یا شنبه در مدینه
اول رجب یا بیت و دویم یا سیم صفر در سال پنجاه و هفتم یا هشتم هجرت در ایام خلافت
معاویه که از عوی بعوی تا لیدن نکست عمر شریفش ۵۷ یا هشت سال است یا کری
و هفتاد و هشت نیز گفته اند پنجسال با جدش حسین بن علی بود و بنا بر قولی سی ۴ سال
با پدرش علی بن الحسین بود مدت خلافتش بعد از پدر هیجده سال یا نوزده یا هفده
عدد ازواجش دو زن نکاحی غیر از کنیزان عدد اولادش بقولی چهار پسر و دو دختر
وفاتش در روز جمعه هفتم ذیحجه یا ربیع الاول یا ربیع الثانی سنه ۱۱۴ یا هفتم از هجرت علة
وفاتش زهر که ابراهیم بن ولید بانحضرت خورانید یا هشام بن عبد الملک مروان باشارهٔ

زید عموزادهٔ آنحضرت بعیبه در زین نمودند بعد از سواری حضرت بآن زین از تاثیر زهر شهید شد
امام ششم امام جعفر صادق اسم شریفش جعفر القابش بسیار از انجمله صادق آل محمد کنیه اش ابو عبد الله
پدرش امام محمد باقر مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر تولدش روز شنبه ۱۷ ربیع الاول
در سال هشتادم در زمان خلافت عبد الملک مروان عمرش ۶۵ یا هشت و دو زن نکاحی داشت
بغیر از کنیزان اولادش هفت پسر و سه دختر وفاتش در روز ۲۵ شوال سنه ۱۴۸ قاتلش منصور دوانقی
که از خلفای بنی عباس بود بواسطهٔ زهری که در طعام خورانیدند مدفنش در بقیع مدت خلافتش سی
و چهار سال و چون آنحضرت در آخر دولت بنی امیه و اول بنی عباس بود بواسطهٔ زهری که در طعام خورانیدند
و این دو طایفه هم باهم نزاع میکردند حضرت بآسودگی مشغول بیان احکام الهی بود از آنجهة مذهب را
نسبت بآنحضرت میدهند چون مذهب حق را آنحضرت رواج داد امام هفتم امام موسی اسم شریفش
موسی لقبش بسیار از انجمله کاظم کنیه اش بسیار از انجمله ابو الحسن پدرش امام جعفر مادرش
حمیدهٔ بربریه یا فاطمهٔ اندلسیه تولدش یکشنبه هفدهم شهر صفر در سال یکصد و بیست نهم هجری
در ایام سلطنت ابراهیم بن ولید عباسی عدد اولادش هیجده پسر و نوزده دختر کم و زیادی هم
گفته اند و زن نکاحی نداشت اولادانش جمیعاً از کنیزان بودند عمرش پنجاه و چهار سال و شصت
نیز گفته اند مدت خلافتش سی و هفت سال اختلافات دیگر هم هست وفاتش عصر جمعهٔ پنجم رجب
در سال ۱۸۳ هجری یا یکصد و هشتاد و سیم هجری در ایام خلافت هرون الرشید عباسی
بعلت زهری که سندی بن شاهک بامر هرون مردود بدتر از یهود بآنحضرت خورانید بعد از آنکه
هفت سال یا چهار سال آنحضرترا در بصره و بغداد حبس کرده بودند مدفنش در بغداد معروف بکاظمین
امام هشتم جناب امام رضا اسم شریفش علی لقبش رضا کنیه اش ابو الحسن ثالث بنا بر آنکه
ابو الحسن اول حضرت امیر المومنین منظور نداشته باشد حضرت موسی علیه السلام را ابو الحسن ماضی

وحضرت امام رضا را ابو الحسن ثانی میگویند وحضرت سید سجاد را ابو الحسن اول وحضرت کاظم را
ثانی وحضرت رضا را نیز ابو الحسن ثالث میگویند بقولی پنج پسر ویک دختر وبقولی همین امام محمد تقی
داشت وفاتش روز جمعه ٢٣ رمضان در صفر نیز گفته اند در سال ٢٠٣ هجری بعلت زهری
که مأمون ملعون بآنحضرت خورانید در طوس رحلت فرمود قبرش معروف اهل آسمانها و زمینهاست
امام نهم امام محمد تقی اسم شریفش محمد لقبش تقی کنیه اش ابو جعفر معجزه اش بسیار
پدرش امام رضا مادرش کنیزکی ام ولد که خیزران نام داشت تولدش در مدینه در روز جمعه دهم
شهر رجب المرجب یا هیجدهم شهر رمضان المبارک واختلافات دیگر هم هست در سال یکصد ونود
وپنج هجری در زمان خلافت مأمون ابن هرون ملعون ویکزن نکاحی داشت که ام الفضل دختر مأمون
باشد بغیر از کنیزان بسیار وعدد اولادش دو نفر پسر ودو نفر دختر وبعضی زیاده گفته اند
عمرش بیست وپنج سال ودو ماه واختلافات دیگر هم دارد وفاتش در بغداد سه شنبه اول ماه
ذیقعده در سال دویست وبیست هجری ومدت امامتش هیجده سال وچیزی واختلافات دیگر
هم هست علت وفاتش آنکه ام الفضل زوجه ملعونه آنحضرت بتحریک معتصم عباسی دستمالی بزهر
آلوده در وقت مجامعت بآنحضرت داد بآن سبب زهر تأثیر در آنحضرت نمود رحلت فرمودند ودر نزد
جد بزرگوار خود امام موسی در بغداد مدفون شد امام دهم امام علی النقی اسم شریفش علی
لقبش نقی کنیه اش ابو الحسن رابع وابو الحسن ثالث نیز میگویند معجزاتش بسیار پدرش
امام محمد تقی مادرش کنیزکی بود سوسن نام وبقولی ذرّه مغربیه تولدش در جمعه یا سه شنبه
دوم ماه رجب یا در ماه ذیحجه یا جمادی الآخر در سال دویست ودوازده هجری در زمان
خلافت مأمون ملعون در حرما که مکانیست در مدینه عمرش چهل ودو سال ودر هر یک اختلافات
دیگر هم هست عدد اولادش چهار پسر ویک دختر وزن نکاحی نداشت اولادش از کنیزان بودند

مدت امامتش سی وسه سال وچیزی بالا در زمان خلافت معتصم والواثق بالله ومتوکل ومستعین بالله
ومعتز بالله عباسیان علت وفاتش آنکه متوکل یا معتز بالله بدستیاری یحیی بن هرثمه آن حضرت را
در سرّ من رای زهر خورانید وفاتش در شنبه ٢٨ جمادی الآخر در سال دویست وپنجاه هجری و
در سرّ من رای در خانه خود مدفون شد یازدهم امام حسن عسکری لقبش زکی کنیه اش ابو محمد
پدرش امام علی النقی مادرش کنیزکی سمانه نام وکنیه اش ام الحسن معجزاتش بسیار تولدش در مدینه
روز جمعه چهارم ماه ربیع الاول یا دهم رمضان المبارک در سال دویست وسی ودو هجری در مدینه
عمر شریفش بیست وهفت سال وچیزی بالا بود وزن نکاحی نداشت وکنیزان بسیار داشت از آنجمله
نرجس خاتون مادر قایم علیه السلام است ویکدختر مدت امامتش بقولی پنجسال وبقولی شش سال
وچیزی بالا وفاتش جمعه هشتم ربیع الاول در سال دویست وشصت هجری در زمان المعتمد علی الله
عباسی ودر هر یک از مذکورات اختلافات دیگر هم هست مدفنش در خانه خود در سرّ من رای علت وفاتش
بزهر معتصم عباسی باشاره همین معتمد ملعون ملقب شدنش بعسکری اینست که خلیفه بناحق زمان آنحضرت
روزی آن حضرت را بمکان بلندی برد وجلوه لشکر خود را بانمود حضرت فرمودند که من لشکر خود را نشان
بدهم نگاه کن چون نگاه کرد میان آسمان وزمین را پر از سوار ابلق مکمل مسلح دید وعسکر بمعنی لشکر است چون
لشکر آسمانی آن حضرت بسیار بود او را عسکری گفتند امام دوازدهم حضرت مهدی اسم شریفش محمد و
لقبش بسیار از آنجمله قایم آل محمد ومهدی آخر الزمان وحجة الله وبقیة الله کنیه اش ابو عبد الله
وابو القاسم واین از خصایص آن حضرت است که با رسول خدا در کنیه شریک است وادای غیر آن
حضرت جایز نیست پدرش امام حسن مادرش نرجس خاتون تولدش شب جمعه پانزدهم شعبان المعظم
در سال دویست وپنجاه وپنج هجری در زمان خلافت المهدی بالله عباسی در خانه پدر بزرگوارش
در سرّ من رای است واز عمر شریفش تا بحال که سنه ١٢٢٣ است هزار وهشت سال گذشته است وظاهر

خواهد شد

خواهد شد و قول باینکه آن حضرت هنوز متولد نشده غلط است و قول باینکه متولد شد در
زمان پدر خود وفات نمود غلط است واجبست اعتقاد نمودن باینکه آن حضرت متولد شده و
زنده هست و غایبست و ظاهر خواهد شد باذن خدا و از برای ظهور آن حضرت علامات چند هست که
ذکر میشود ان شاء الله تعالی و باید در زمان غیبت او اسم آنجناب را بر زبان نبرد و او را بلقب
باید خواند مثل مهدی و صاحب و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت باذن خدا غایب
شده است یا بجهة مصلحتی که خدا میداند یا بجهة کمی یاری کننده آنحضرت مصباح بیستم در اعتقادات
صفات امام است و در او چند نور است نور اول بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه ائمه
افضل و اکمل و اعلم و اشجع و ازهد و اورع و اتقی از خلایق اند بعد از رسول خدا بلکه افضل از همه
پیغامبران و اوصیاء ایشان و ملائکه و جن و انس میباشند بغیر از محمد بن عبدالله و
باید اعتقاد نمود باینکه ائمه هدی همه از یک نور هستند و خداوند نور ایشان را پیش از همه موجودات
خلق فرموده و بواسطه وجود ایشان عالم را خلق نموده و بواسطه وجود ایشان خدا شناخته شد و بواسطه
وجود شریف ایشان آسمان و زمین و آنچه در آنها خلق شده است و بواسطه ایشان رحمتهای الهی
بر مخلوقات نازل میشود و باران از آسمان میبارد و علف و میوه ها از زمین بیرون میاید و بواسطه
ایشان علم زیاد شد و در میان مردم ظاهر شد و بواسطه ایشان آسمانها حرکت میکند و زمین قرار
گرفته است و هرگاه امام نباشد زمین اهلش را فرو میبرد و بواسطه ایشان بندگان روزی میخورند
و زندگانی میکنند و بواسطه ایشان خداوند مخلوقات را خلق فرموده و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
ایشان آنچه میگویند از جانب خداست و از پیش خود چیزی نمیگویند و خدا احکام را بایشان الهام میفرماید
یا بواسطه علم بدل ایشان میریزد یا صدا خلق میکند که بگوش ایشان میرسد یا بواسطه ملک عرض
میکنند یا در خواب می بینند یا در بیداری میشنوند یا ملک را می بینند یا ملاحظه در جفر را میکنند

که مثال

که مثال هر چیز را خداوند در اندرخت بصورت شاخ و برگ خلق فرموده و باد و رحمت الهی بر آن
میوزد و آنچه شاخ و برگ در آن درخت هست خاصیت خود را بیان میکند و امام میشنود
و صدای او مثل صدای زنجیریست که به طشت میخورد و صدا میکند و واجبست اعتقاد نمودن بر
اینکه بر امام علیه السلام عرض اعمال خلایق میشود یا بواسطه ملائکه که طومار اعمال مردم را بر امام
عرض میکنند و امام می بیند و میداند که فلان پسر فلان چه کرده است از خوبی و بدی و کفر و ایمان
یا بواسطه ملک بر او عرض میکند یا بواسطه اینکه خدا عمودی از نور در میان زمین و آسمان خلق
فرموده است که عکس اعمال تمام خلایق در او میافتد و آن عمود در نظر امام است یا بواسطه اینکه
خداوند پرده را از پیش چشم امام برمیدارد که خلایق و اعمال ایشان را می بینند از شرق عالم تا غرب
عالم بلکه همه موجودات را از بالا و پست و عرش و فرش و غیر از اینها یا بواسطه اینکه خداوند چشمی
بایشان در باطن عطا فرموده است که همه چیز را میتوانند دید و واجبست اعتقاد نمودن باینکه علم امام
سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز و آن بآن زیاد میشود و این باعث نقص امام نیست
بلکه باعث کمال اوست در آن آنکه بر او وارد میشود و لهذا در شبهای قدر تقدیرات امور خلایق را
خدا بواسطه روح که ملکیست بزرگتر از همه ملائکه حتی جبرئیل یا ملائکه از برای امام میفرستد و شبهای
جمعه روح امام با ارواح انبیا میروند و در نزد قائمه عرش نماز میکنند و بر میگردند و روح امام
پر از علمی میشود که پیش از آن این را نداشت و باید اعتقاد نمود باینکه خداوند علوم اولین و آخرین را
بامام عطا فرموده است و امام جاهل نیست و میداند همه چیز را حتی بهم زدن بالهای مرغان هوا را و باید اعتقاد نمود بایشان
باینکه امام عالم بهر چیز میباشد و علم امام بتعلیم خداوندست و بی تعلیم الهی نمیباشد و هر چه بخواهند خدا
عطا میفرماید از علوم و غیر از علوم از معجزات و غیر از معجزات هر چه بخواهند از خداوند سؤال
میکنند و خداوند بایشان عطا میفرماید و بی اذن خدا کاری نمیکنند و خدا علمی بایشان عطا فرموده است

که بواسطه

که بواسطهٔ او میداند که خدا چه میخواهد و چه نمیخواهد واجب نیست دانستن اینکه علم امام حضوریست
یا حصولی لیکن حضوری بودن علم ایشان که شغلی ایشانرا مشغول از شغل دیگر نمیکرداند مثل خدا
غلط است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام بندهٔ برگزیدهٔ خداست و خویشی با خداوند ندارند
و خدا نمیباشند و صفت خدا در ایشان ظهور نکرده است امام میخورد و میآشامد و میخوابد و جماع میکند
و جنب میشود که باید غسل کند و بول و غایط دارد و محتاج است بغذا و وضو میگیرد و روزه و نماز میگیرد و میکند
از برای خدا و اطاعت و عبادت خدا را میکند و آنچه در میان مردم افتاده است که آیا خون امام یا بول
و غایط امام پاک است یا نجس سکوت نمودن از این کلمات بهتر است نظر بتعارض ادلهٔ طرفین اگرچه بحسب ظاهر
حکم بظاهر و بحسب باطن حکم بباطن مستفاد از ادله میشود و لیکن این اعتقادی نیست که واجب باشد اعتقاد
نمودن باو و از برای مؤمنین و لیکن محتلم نمیشود و جنب میشود باینمعنی که باید بعد از جماع غسل نماید یا جنابت عبارت از
حصول کیفیت رذالت نفسانیه باشد که ظلمتی او را میگرفت و غسل نمودن این ظلمت از او برطرف میشد
از برای ایشان حاصل نمیشود و اگرچه بحسب ظاهر آنچه بر جنب حرام است بر ایشان هم حرام بود و طهارت
و نجاست و خون و بول و جنابت ایشانرا در مشکوة الانوار نوشته ام و تکلیف امام با احکام تکلیفیه
رعیت ایشان یکیست لکن پاره تکلیف امام دارد که رعیت ندارد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
امام محتاج برعیت نیست در علم و غیر علم و همه مردم محتاج بایشان میباشند لکن امام باید بطریق
مردم باشد در میان مردم سلوک کند آنچه تکلیف خود را میداند و بحث بر امام کردن غلط است مثل اینکه
جناب امام حسن علیه السلام اگر میدانست کوزهٔ زهردار را چرا خورد و اگر نمیدانست جاهل است و مثل
رفتن جناب امام حسین علیه السلام بصحرای کربلا و شهید شدن او و مثل دانستن جناب امام رضا علیه السلام زهر
انگور یا انار را بطور او خود خود را بهلاکت انداخت زیرا که باید مؤمن مطیع و منقاد امام باشد
قول و فعل امام را صحیح بداند و آنچه از ایشان صادر میشود باطل و لغو و بی اذن خدا نداند و اگر چنین

بداند از مذهب خارج است و باید دانست که آنچه از ایشان صادر میشود تکلیف ایشان بوده است
چنانچه جبرئیل امین در وقت رحلت رسول امین از جانب خالق آسمان و زمین دوازده صحیفه
از آسمان بزمین آورده که هر یک سر بمهر بود و بند بطلا بسته آتش ندیدهٔ بهشتی و جبرئیل برسول خدا
عرض کرد که امر الهی آنست که این دوازده صحیفه هر یک از یکی از امامان بعد از تو اند و هر یک در
زمان امامت خود مهر را که باسم اوست بگشاید و آنچه در آن صحیفه نوشته شده است عمل نماید
و در آن صحیفه آنچه ایشان بعمل آوردند از اول مدت امامت ایشان تا زمانیکه از دنیا رحلت نمودند خداوند
بخط قدرت نوشته بود و ایشان عالم بهمهٔ آنچه بر ایشان واقع میشد بودند و گاهی ملتفت نبودند اگرچه
علم او را داشتند چنانچه علما علم بچیزی دارند و زمانیکه مشغول بشغل دیگر هستند التفات بمعلومات
خود ندارند و از این جهل بر امام لازم نمیآید زیرا که سبب علم بعدم التفات از ایشان نمیشود تا جهل
لازم آید و علم هر چه را که میخواستند خداوند بایشان عطا میفرمود و مثل اینکه هر معجزه که از خداوند
میخواستند خداوند بدست ایشان جاری میفرمود و جبرئیل و روح و سایر ملئکه بر ایشان فرود
میآمدند لیکن وحی از برای ایشان نمیفرمودند نمیآوردند زیرا که وحی مختص رسول خدا بود و بعد از رحلت آنحضرت
قطع شد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنچه آن امام بعمل میآورد بجهة اظهار معجزه آنست که سحر حقیقی ندارد
و بچشم چنین مینماید و معجزه حقیقت دارد اگرچه در این باب میان علما خلافست و ایضاً معجزه از بعد
نبوت تا امامت در نزد خواستن معجزه و سحر را هر وقت که ساحر بخواهد میکند و ایضاً معجزه بی اسباب
ظاهر میشود و سحر با اسباب است [illegible] و واجبست اعتقاد نمودن بعصمت ائمهٔ کرام
از اول عمر تا آخر گناهی نکردند نه صغیره و نه کبیره و سهو و نسیان و خطایی از ایشان سر نزد و ترک
اولی نیز بجا نیاوردند و بعضی از علما اینها را بر پیغام آور و امام جایز دانسته اند نظر به دو
حدیث حتی اینکه مرحوم صدوق ره در کتاب من لا یحضره الفقیه میفرماید که اول مرتبه غلو نفی سهو

از پیغام آور

از پیغام او روایت و تمسک شده است بحدیثی که پیغام آور را خواب ربود تا آنکه نماز صبح از آنحضرت
قضا شد و بحدیثی که آنحضرت در نماز چهار رکعتی در دو رکعت اول سلام داده و خداوند نماز او را کامل
تا رفع عار از سهو کنند کان امت او شود و سکوت در این مقام بهتر است اگر بتوان حمل حدیث را بر تقیه نمود
با احتمال آنکه هر چه بخواهد درباره پیغام آور خود بعمل میآورد و شاید تکلیف او همین بوده است و از اینجا
اگر عمل بحدیث بخواهیم نمائیم و اتفاقیست که پیغام آور و امام سهو در بیان احکام نمیکنند و نباید بنمایند
بجهة اینکه هرگاه سهو کنند در بیان احکام الهی اعتماد بحرف ایشان نمیتوان نمود پس بحکم از باب لطف
واجبست که سهو را از ایشان درباره احکام بردارد و اما سهو در غیر از بیان احکام اینست که بعضی مثل صدوق
قائل شده اند باینکه جایز است خدا او را بسهو بدارد بجهة مصلحتی و این صحیح نیست درباره پیغام آور
و امام نظر بعموم لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ که پیشی نمیگیرند رسول خدا و ائمه هدی بر خدا
در قول و ایشان بامر خدا عمل مینمایند آنچه میکنند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام اگر شهید نمودند
شهید شد در صورت شهید ظاهراً بچشم نیامد بلکه شهید یعنی او را کشتند و الم زهر و شمشیر باو رسید
و قول شبهه که میگویند حضرت امام حسین شهید نشد و بصورت شهید بنظر مردم مینمود بلکه بآسمان رفت
پیش از شهادت مثل حضرت عیسی غلط است و از حضرت قائم علیه السلام توقیع در لعن آنها بیرون آمده و همچنین
درباره امیرالمؤمنین که بواسطه ضربت ابن ملجم مرادی ملعون شهید شد و شهید امام بلکه مطلق شهید نجس
نیست و محتاج بغسل نیست و بر مس کننده آنها غسل واجب نیست و باید اعتقاد نمود باینکه
امام بعد از رحلتش سه روز در خود نمیماند بلکه روح و جسد و خون و گوشت و استخوان او را بآسمان بالا
میبرند بلکه همه پیغام آوران و اوصیاء ایشان چنین میباشند نظر بصراحت حدیثی که در کافی منقول است
و مستحب است رفتن مردم در محل قبر ایشان که ایشان را زیارت کنند و ایشان در آسمان زیارت کنندگان
خود را می بینند و سلام ایشان را میشنوند و جواب ایشان را رد میفرمایند بلکه طلب استغفار از برای ایشان میکنند

و نظر بحدیث معراج که رسول خدا صلعم در شب معراج در آسمان چهارم در بیت المعمور که مثل خانه کعبه است و
در مقابل اوست و از یک دانه یاقوت سرخ یا در سفید است امامت از برای انبیا نمود و ایشان هم در آنجا
بودند و باید اعتقاد نمود باینکه امام مؤید بروح القدس و ملئکه خدمت ایشان میرسند و در پاره
از امورات باذن الهی اذن از ایشان میگیرند بجهة احترام ایشان میگیرند که در آنچه خداوند امر فرموده که
بعمل بیاورند و اخبار وارده و خبر فتوحات واقعه در عالم را بایشان میدهند از مردن پادشاهان
و نشستن دیگری در جای او و جن بخدمت ایشان میرسند و مسائل حلال و حرام از ایشان
اخذ میکنند و با ایشان بجماعت نماز میکنند مثل ملئکه و فرمان برداری ایشان را
مثل بندگان از ملئکه و انس میکنند و همچنین میوه ها در غیر موسم از برای ایشان بهدیه میاورند
و امر اگر بملک یا جن بفرمایند بعمل میآورند و اطاعت ایشان را از روی رضا و خوشنودی مینمایند
و بالهای خود را ملئکه باطفال ایشان میمالند بجهة تیمن و تبرک و بر فرشهای ایشان می نشینند و گاهی
پرهای ملائکه بر سر فرشهای ایشان میریزد بدانکه ملائکه پر دارند نظر بقوله تعالی اولی اجنحة مثنی و ثلث
و رباع و پرهای موافق ایشان اجسام لطیفه ایشان است زیرا که ایشان صاحبان اجسام لطیفه اند و باید
اعتقاد نمود که علم و شجاعت همه ائمه یکی میباشند و یکی بر دیگری زیادتی در علم احکام ندارد و در فضیلت
همه مساویند ولکن امیرالمؤمنین از همه افضل است بعد از رسول خدا صلعم و همه از یک نور میباشند و طینت
ایشان همه یکیست و آیا چگونه از هم جدا شده اند کیفیت او را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام
و امیرالمؤمنین فرموده اند انا من محمد کالضوء من الضوء یعنی من از محمد مثل نوری میباشم که
از نور است مثل اینکه چراغی از چراغ روشن شود و تفاوتی در میان ائمه نیست همه افضل و
اکمل و اجمل و اشجع و اورع و اقنع و اتقی و ازکی و اعلم و افهم و اکرم و اعظم و افخم
و اعلا و اجلا از جمیع مخلوقات میباشند و نور همه یکیست نظر بحدیثی که فرموده اند معصوم که نور

با همه یکیست و اصل یکیست اول ما محمد است آخر ما محمد است و اوسط ما محمد است و ایشان بمنزله
مثل یک درخت و شاخ و ساق آن درخت میباشند که شجرهٔ طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء است
و قول باینکه حضرت صاحب العصر از حضرت امام زین العابدین تا حضرت امام حسن عسکری افضل است
بجهة زیادتی عمر او و زیادتی عبادت او و ظاهر کردن عدل و برطرف کردن ظلم و جور و ستم و از جهة
خاتم الاوصیا بودن او ثابت نشده است و آیهٔ ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها دلالت
بر افضلیت او ندارد و حدیث ما منهم فانهم صحیح است و کله هو افضلهم بصحت نرسیده است با کثرت
احادیث یکی بودن ایشان در علم و شجاعت و اطاعت و عبادت و سخاوت و زکاوت و امانت
و دیانت و فضیلت مگر آنکه امیرالمؤمنین بعد از رسول افضل از همه میباشد بجهة کثرت اخبار و احادیث
دال بر مطلب هر کس تفصیل اینها را خواهد رجوع کند بمشکوة الانوار نماید و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه امام حاضر میشود در نزد جان کندن هر کس از مؤمن و کافر و زن و مرد و سیاه و سفید و
موافق و منافق و همچنین در قبر نظر بصراحت اخبار وارده در این خصوص و در نزد سؤال نکیر و
منکر در قبر بلکه در وقت انعقاد نطفه در رحم مادر چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود و باید دانست
که رسول خدا و امیرالمؤمنین و همه ائمه حاضر میشوند در نزد احتضار با جبرئیل و بعضی از ملائکه و
واجب نیست دانستن اینکه آیا بچشم عنصری ظاهری یا بجسد نوری یا بروح مقدس یا بنور منور
یا بقالب مثال یا بشبحی یا اظله حاضر میشوند یا بغیر از اینها بلکه باید اعتقاد نمود به حاضر شدن
ایشان اجمالاً در نزد محتضر و قول باینکه نقش می بندد صورت ایشان در قوهٔ خیالیهٔ محتضر غلط است
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه ائمه واجب الاطاعه میباشند و بنده میباشند و خدا نیستند و پسر خدا
و از جانب خدا بامامت منصوبند و ملک نیستند بلکه از ملک بهترند و ملک فخر بخادمی ایشان مینماید و خالق
نیستند و رازق نیستند و قاسم الارزاق نیستند و زنده کننده نیستند و مرده نیستند اگرچه مرتبهٔ

ایشان در نزد خدا زیاده بر اینهاست بلکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا خالق و رازق و محیی
و ممیت است و قاسم الارزاق است بلی هرگاه میخواهد بجهة اظهار معجزه مرده زنده شود یا چیزیرا که
موجود نیست بخواهد موجود شود از خداوند سؤال میکند و خدا در دست او آنچیزرا جاری میفرماید و آن
چیزرا خلق میفرماید پس خدا جاری میکند اورا در دست امام و امام باذن الهی آنچیزرا ظاهر میکند بخواهش از
خدا و از خدا خواستن و هرگاه کسی اعتقاد نداشته باشد بخالقیت و رازقیت و قاسم الارزاق بودن و محیی
و ممیت بودن امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین کافر نمیباشد ولیکن هرگاه اعتقاد نداشته باشد بخالقیت و رازقیت
و قاسم الانوار بودن و محیی و ممیت بودن خداوند عالم کافر و نجس است و در آتش جهنم مخلد است پس امیرالمؤمنین
ائمه طاهرین نه خالقند و نه رازقند چه باذن الهی و چه بی اذن الهی بلکه مخلوق و مرزوقند و قطعاً اعتقاد نمودن
بخالقیت و رازقیت خدا باعث نجات میشود بخلاف اعتقاد نمودن آنها در بارهٔ امیرالمؤمنین بدون اذن الهی یا
باذن الهی و باید دانست که امام اولی بتصرفست در هر چیز و در نفسهای مردم که هر تصرف که بخواهد باذن الهی در آنها
میکند و از صفات امام اینکه باید دانست که امام چشمش بخواب میرود و دلش بیدار است و از پشت سر می بیند چنانکه
از پیش رو می بیند و در متولد شدن از آن طرف راست مادر بزمین فرود میآید و از راه متعارف مردم بر زمین فرود
نمیآید نمیآید تا چهل روز که نطفه است در شکم مادر چیزی نمیشنود بقاعدهٔ بشریت و بعد از چهل روز هر چیز را میشنود
و بسیار بود که با مادر خود در شکم حرف میزند و بسیار بود که مادر او در شکم خود ذکر تسبیح و تهلیل او را میشنید و
بعد از آنکه بر زمین فرود میآید بسجده میافتاد و دو دستها را بدرگاه قاضی الحاجات بلند میکرد و انگشت شهادت بجانب آسمان
بلند میکرد و شهادت بوحدانیت و احدیت الهی میداد و شهادت برسالت حضرت رسالت پناهی میداد و ملئکه میآمدند
و خود را با و میمالیدند بجهة تبرک و در بازوی راست او نوشته میشد و تمت کلمة ربک صدقاً و عدلاً
لا مبدل لکلماته والله سمیع علیم و همچنین آیهٔ مبارکهٔ جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان
زهوقاً و بسیار بود که در وقت تولد او از مادر ملائکه او را بآسمانها یا در نزد عرش میبرد چنانچه

اخبار در بارهٔ امام حسین و حضرت صاحب العصر بخصوصه وارد شده است و نشو و نمای امام بغیر
از سایر خلقت امام هر روز بقدر هر هفتهٔ دیگران بزرگ میشود و هر هفتهٔ او بقدر هر ماه دیگرانست و
هر ماه بقدر یکسال دیگرانست و امام ختنه کرده و ناف بریده و پاک پاکیزه از مادر متولد میشود و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه پیغامبر و اوصیای او و امامان علیهم السلام از وقت خلقت آدم تا زمان تولد
ایشان همیشه در صلبهای پاک و پاکیزه و مؤمن و در رحمهای طاهره و مؤمنه بوده اند و کافر و کافره
نبوده اند و باید اعتقاد نمود باینکه اینها همه حجتهای خدا میباشند بر خلق اولین و آخرین و جن
و انس و ملک و همه موجودات و همه مخلوقات مطیع ایشان بودند بجز بعضی از اولاد آدم و شیاطین که اطاعت
آنها را نکردند و مطیع ایشان نشدند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا عهد و میثاق امامت ایشانرا از همه
پیغامبران گرفت بلکه از همه ملائکه و از همه جن و انس و وحوش و طیور و جمادات و نباتات و حیوانات
و جمیع مخلوقین ارضین و سموات و ولایت ایشانرا عرض نمود بر همه موجودات و هر کس قبول نمود خوب
شد و هر کس قبول ننمود بد و عاصی شد و باید دانست که توبهٔ حضرت آدم و داود بواسطه توسل
جستن بنور های ایشان قبول شد بلکه هر پیغامبری که متوسل بنور آنها بیشتر شد رتبهٔ او بیشتر
از دیگران شد و هر کدام که به بلا مبتلا شدند بتوسل جستن بنور ایشان از بلا نجات یافتند بلکه
در بعضی اخبار وارد است که ابتلای بعضی انبیا بجهة دیر اعتراف نمودن به فضیلت ایشان
بود اگر چه صحت او معلوم نیست و باید اعتقاد نمود بافضلیت ایشان از پیغامبران سابق
و آثار پیغامبران و ارث ایشان در نزد امام است از نعلین آدم و پیراهن ابراهیم و عصای
موسی و انگشتری سلیمان و کیل شعیب و غیر از اینها از مواریث انبیا نور ستیم مدالکه
باید دانست که علوم اولین و آخرین از بود دنیا و گذشتها و آینده ها در نزد امام است
و جفر جامعه و جفر ابیض و مصحف فاطمه و کتابهای پیغامبران که بر ایشان نازل شده است همه

و در بعضی کافوره و در بعضی کافوره [illegible]

در نزد امام است و خدا علوم را در زمانی که در شکم مادرند بایشان عطا میفرماید و روز بروز و ساعت
بساعت و هفته بهفته و ماه بماه و سال بسال علم ایشان زیاد میشود و این کمال بر کمال است نه باعث نقص و جهل
بر امام است و باید دانست که صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد باعث زیادتی فیوضات الهیه بر ایشان
و باعث ادراک ثواب صلوات فرستنده است و اینکه بعضی مثل مرحوم شهید ثانی ره در اول
روضه میفرماید که صلوات فرستادن باعث زیادتی ثواب صلوات فرستنده است نه باعث
رفع درجات محمد و آل محمد است بجهة اینکه خداوند عالم ایشانرا بقدر امکان زیادتی در اول
مرتبه داده است که دیگر ممکن نیست از این بیشتر زیادتی و هذا خلاف اخبار و آثار از ائمهٔ اطهار و آیات
ملک جبار است بلکه ان شاء الله تعالی باید خدا فیض وجود خود را در بارهٔ ایشان مبذول نموده مقامات و
مراتب و درجات ایشانرا زیاد نماید والا منع عطیه و فیض وجود الهی بالنسبه بایشان لازم میآید که خدا لکه
فیض وجود در بارهٔ ایشان نموده باشد دیگر بعد از آن ننموده باشد و حال آنکه خداوند میفرماید ان الله و ملائکته
یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی بدرستیکه خدا و ملائکه صلوات میفرستند
بر پیغامبر و پس صلوات فرستادن از خدا رحمت فرستادن او است و درجات بلند کردن او است و صلوات
فرستادن ملائکه و مردمان بمعنی طلب رحمت کردن است برای ایشان از خدا و لفظ یصلون جمع مذکر از فعل
مضارع است که دلالت بر حال و آینده دارد و همچنین اخبار بسیار بر خلاف قول آنمرحوم وارد و هر کس خواهد
رجوع بمشکوة الانوار نماید تا بداند و باید دانست که طینت امام غیر از طینت سایر خلق میباشد و نطفه
امام را خدا از آب نهریکه در زیر عرش است منعقد فرموده است چنانچه نطفه مؤمن را از قطرهٔ آب
درخت مزن که در زیر عرش است منعقد فرموده است و قلوب مؤمنین که شیعیان ایشان باشند از
زیادتی طینت ایشان خلق شده اند لهذا همیشه دل ایشان میل بایشان میکند و محبت و دوستی ایشان در رگ
و پوست و خون و گوشت و استخوان شیعیان دویده است و همه را برگرده است و باید دانست که ایشانرا خدا از

برگزیده است پیش از همه مخلوقات و قابلیت این مرتبه را باشان داده است و مرتبهٔ پیغمبری او را بمحمد و مرتبهٔ
امامت و ولایت را بامیر المؤمنین و ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم اجمعین عطا کرده است به پیش خود امام شدند بلکه
از خلقت آدم محمد صلی الله علیه وآله پیغمبر آورد و علی و اولاد او امام و حجت خدا بودند و باید دانست که پیغمبر
آوران گذشته را در باطن نور علی قوه داد و محمد صلعم را در ظاهر بآنحضرت نصرت و یاری داد و آنچه از
اعتقادات که مذکور شد همه از اخبار ائمهٔ اطهار ظاهر میشوند که ایشان بیان فرموده است علمای اعلام
وضبط در کتب خود نموده اند خصوصا در کافی و همهٔ اینها از اصول مذهب میباشد و ما نیز تفصیل
هر یک را در مشکوة الانوار نوشته ام و باید دانست که امام مؤمن و کافر و منافق را میشناسد چنانچه
شخصی بامیر المؤمنین عرض کرد که دوستی ترا دارم و ترا دوست میدارم حضرت فرمود دروغ میگوئی پس
دو دفعه عرض کرد ترا دوست میدارم باز آنحضرت فرمود دروغ میگوئی دفعهٔ سیم که عرض کرد حضرت فرمود
در وقتیکه ارواح دوستان مرا در عالم پیش از خلقت جسدها بمن عرض کردند روح ترا در میان ارواح
دوستان خود ندیدم آن مرد ساکت شد و باید دانست که حضرت رسول و حضرات ائمه علیهم السلام اهل جهنم
و بهشت را میشناسند و اسم هر یک را میدانند چنانچه مرویست که روزی حضرت رسول تشریف بمنبر بردند و دست
مبارک دست راست خود را بهم گذاردند و بلند کردند و فرمودند میدانید چه در دست منست صحابه عرض کردند خدا و
رسول بهتر میدانند آنحضرت فرمودند که اسمهای اهل بهشت و پدران ایشان در اینجا میباشند و بعد دست چپ را
بلند کردند و فرمودند در میان این دست اسمهای اهل جهنم و پدران ایشان میباشد و باید دانست که هفتاد و دو
اسم اعظم الهی در نزد امام میباشد چنانچه در نزد رسول خدا بود و باید دانست که امام حجت خداست بر همه موجودات
در همه عالمها و باید دانست که پیغمبر آخر افضل است از امیر المؤمنین و ائمهٔ اطهار و قول باینکه امیر المؤمنین
از پیغمبر آخر افضل است غلط است و قول باینکه خدا در علی حلول کرده است کفر است و قول باینکه خدا همهٔ امور را
تفویض بامیر المؤمنین کرده که تدبیر همه عالم را آنحضرت میکند و خدا کاری نمیکند و نگوشته است کفر است و

و قول باینکه علی هر کاری میکند اگر چه بی اذن خدا باشد و خدا وکیل مطلقش کرده اینها اقوال
غلات ملعونه و مفوضهٔ مردوده میباشند و قول باینکه تمام صفات فعل الهی از علی و ائمهٔ طاهرین
ظاهر میشود که صفت الهی بغیر از در علی و ائمهٔ طاهرین نمیشود و آنچه اینها میکنند خدا میکند که بروز صفت
خدا در اینها شده است بلا تشبیه مثل آهنی که در کورهٔ آتش بگذاری و سرخ شود و سوزانیدن آهن
سرخ شده از آتشی است که در او پیدا شده است نه از آهن است اگر چه بواسطهٔ آهنست غلط است و قول
باینکه امیر المؤمنین و ائمهٔ طاهرین قدیمند کفر است و قول باینکه علی و ابن ملجم یکی میباشند
گاهی بصورت علی میشود و گاهی بصورت ابن ملجم و قول باینکه علی و ائمه غیر ممکن اند بلکه واجبند
کفر است و قول باینکه گاهی خدا میشوند و گاهی از خدا جدا میشوند کفر است اینها همه اقوال غلات
ملعونند و همچنین قول باینکه گاهی خدا میشوند و گاهی از خدا جدا و عالم همیشه چنین بوده است و صانعی
ندارد کفر است و قول باینکه علی خداست و بصورت بشری در آمده است کفر است خداوند عالم را حتم
مبدء هم بتجلی انوار طاهرهٔ ائمهٔ اطهار که عالم را از کثافت وجود این کسان بی ایمان پاک کرده اند
صفات مخصوصهٔ امام بسیار است از آنجمله اینست که امام رکن دین و ایمانست و نور خدا و رکن زمین است
و نور آسمانهاست و در رحمت خداست و ولی امر الهی است و خزینه دار علم نامتناهی پروردگار است و
هدایت کنندهٔ خلق است و شاهد بر خلق است و طاعت او واجبست بر تمام خلایق و در هر چه مردم اختلاف
میکنند باید رجوع بامام نمایند و آیهٔ و علامت قدرت خداست و اهل ذکر است و صاحب حکمت است و
برگزیدهٔ خداست و مجموعهٔ حکمت است و خوانندهٔ مردم است براه راست و حق هست و نعمت خداست و نشانهٔ
که خدا قرار داده است و معدن علم است و منتهای علم است و محل توسل خلق و ملائکه است و وارث انبیا و قرآن و معنای او و در نزد امام است
اسباب انبیا همه در نزد امام است در شبهای قدر تقدیرات امورات خلایق براو فرود میآید و در شبهای جمعه بلکه در هر آن علم او زیاد میشود و

و قول باینکه علی زمین را آسمان و زمین را ... او غلط است ع

و علوم را که بیرون آمده است بسوی پیغام آوران گذشته و ائمه ملائکه همه را میدانند و میدانند چه وقت تعمیر را
و آنچه برسول خدا تفویض در امر دین شده بود بامام شده است و مؤید و مسدد است و پنج روح دارد و ائمه
چیزها را میدانند حتی بهم زدن بالهای مرغان هوا را و حرکت کردن ماهیان دریا را و امامت عهد
خدا است و آیهٔ عظمی است و مبین احکام است و خواننده بحکمت و موعظهٔ حسنه است حجت بالغه است
آفتاب طالع است بدر منیر است و سراج زاهر است امین و حجت و خلیفه و نبأ عظیم الهیت روشنی
عالم است و دلیل مهالک است و هادی مسالک است خواننده بسوی خدا است امام عالمیست که
جاهل نیست و شجاعیست که خائف نیست حسب و نسب او بلند است بشریت ملکی و جسدیت سماوی
و امریت الهی و روحیت قدسی و مقامیت بلند و تربیت پنهان معدن تنزیل و معنای تاویل و
خانهٔ رب جلیل و مهبط جبرئیل و شجرهٔ نبوت و منتهای فتوت و دلالهٔ محکم رسالت و نور جلالت
و نمای اعدلیت جنب الله و امانت خدا و موضع کلمهٔ الهی و کلید حکمت رحمت و ینبوع نعمت و سبیل
و سلسبیل و منهاج قویم و قسطاس مستقیم و ذکر حکیم و وجه کریم و سید علیم است و امامت آیتی
است که حصن حصین الهی است و عروة الوثقی است و حبل الله المتین است و امام آب خوشگوار تشنگان
وادی حیرت و ضلالت است امام قطب وجود است و آسمان جود است و نور انور آفتاب است و ماه و امام سراج
وهاج و ماء ثجاج و بحر عجاج و بدر مشرق و غدیر مغدق و دلیل واضح و لایح و سحاب و غیث هامل
و نور کامل و کریم فاضل و سماء ظلیله و نعمه جلیله و زهر اریج و ماء بهیج و نیر لایح و طیب
فایح و عمل صالح و طبیب شفیق و آب شفیق است و امام اصل و فرع و مادهٔ و معدن و منتهی
و اول و آخر هر چیز و فیضی است و نیر سد بدین جلال و دست فکر علما و حکما و بلغا و فصحا و عرفا
و شعرا همه عاجزند در شناختن امام زیرا که امامت باطن نبوت است و نبوت سری از اسرار الهیت
که خبر نمیشود احدی از بشر و جن و ملک چنانچه فرمودند رسول خدا که یا علی نمیشناسد خدا را

مگر من و تو و نمیشناسد مرا مگر خدا و تو و نمیشناسد ترا مگر خدا و من لکن بر هر کس واجبست که بقدر
حوصلهٔ خود امام خود را بشناسد بطریق نورانیت یا بطریق ظاهر بشریت که صفات بدیه ازاو مسلم نماند
و هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بطریقهٔ اهل جاهلیت مرده است و همین قدر شناختن از
برای عوام کافیست که امام را بشر معصوم منصوب از جانب خدا بدانند و او را مفترض الطاعه بدانند
که هر چه بگوید اعتقاد نموده عمل نماید و رد بر او نکند و انکار او را ننماید و تا طریق نورانیت امام را
در مشکوة الانوار نوشته ام مصباح چهارم در اعتقادات متعلقه بحالت احتضار است
و در آن چند نور است نور اول بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه بعد از آنکه روح از
بدن هر کس که مفارقت میکند تعلق میگیرد بقالب مثالی که مثل این قالب است در عالم برزخ لیکن بلطافت
از جهت است که چشم ظاهری ما او را نمی بیند و قولیکه روحها در عالم برزخ بچینه دان مرغ سبز میرود و در عرش است
قول بعضی از عامه است و غلط است و هر گاه خبری باین مضمون یافت شود محمول بر تقیه است و باید اعتقاد نمود
باینکه روح بعد از مفارقت از بدن می بیند نعش خود را و همراه او هست و غسل دهنده و بردارنده
و کفن کننده خود را می بیند اگر اهل خیر است میگوید تعجیل نمائید و مرا زود بمکان خودم برسانید
و اگر بدکار است التماس میکند که نعش مرا مبرید یا دیر بردارید و کسی سخن او را نمیشنود و باید
اعتقاد نمود باینکه هر کس در حال جان کندن از خوبکار و بدکار منزل خود را در بهشت و جهنم می بینند
و باو منزل او را نشان میدهند پس مؤمن خوبکار بجهة سوختن دل او و ستکه خونابهٔ دل و جگر
اوست که از سوراخ گوشهٔ چشم او بیرون میآید و باید دانست که اموال میت را در وقت جان کندن
در نزد چشم او بصورت درمیآورند و آتش میزنند از جهت است که ارث و فاکجی نمیکنند و باید دانست
که روح میت فریاد میکند که ایگروه اهل و عیال و اقوام من مرا دنیا فریب داد شما را فریب ندهد

نمیشنود و باید دانست که بسیار میباشد که مؤمن بتلخی جان میکند و کافر بخوبی و آسانی و بعکس میشود
که مؤمن بخوبی و کافر بتلخی پس تلخی جان کندن دلالت بر بدبختی ندارد و آسان جان دادن دلالت
بر خوبی کسی نمیکند بجهة اینکه بسا هست که مؤمن در دنیا کار بدی کرده است و خدا میخواهد او را پاک گرداند
و به بهشت ببرد بجهة آن بدی که کرده است مبتلا میکند او را گاهی ببردن مال او تا مقابل بدیهای او
شود و اگر بدیهای او زیادتر باشد مبتلا میکند او را بفقر و بیچیزی تا مقابل بدیهای او شود و اگر بدیهای
او زیادتر باشد مبتلا میکند او را بناخوشی تا مقابل بدیهای او شود و اگر بدیهای زیادتر باشد مبتلا
میکند او را بهم و غم و درد و الم تا مقابل بدیهای او شود و اگر بدیهای او زیادتر باشد مبتلا میکند او را به تلخی جان کندن
تا مقابل بدیهای او شود و همچنین است فشار قبر و کافر را که میخواهد بجهنم ببرد خوبیهای او را و ظاهر شده است
نعمتها و میدهد تا مقابل خوبیهای او شود یا دلش را خوش میکند و بدنش را صحیح میکند یا اولادش را زیاد
میکند هر گاه مقابل خوبیهای او شود فبها و الا یا دلش را خوش میکند در وقت جان کندن باسانی جان او را
میگیرد و همچنین فشار قبر را بالاتر و باید دانست که پیغمبر و ائمه طاهرین حاضر در نزد محتضر
میشوند پس هر گاه محتضر مؤمن و شیعه است میفرماید بملک الموت که این بنده مؤمن است و از دوستان ما
است با او مدارا کن ملک الموت اطاعت ایشان مینماید و باسانی جان او را قبض میکند و بکیسه از
ریحان بالا میبرد و مؤمن او را بو میکند و تسلیم میکند و اگر کافر است ایشان بملک الموت میفرمایند این بنده
کافر است و از دشمنان ما است با آنچه مأمور شده عمل نما ملک الموت قبض روح او را بسختی میکند که گویا
قلاب میاندازد بکف پای او و مجموع رگها و ریشهای بدن او را میکشند یا مثل گوسفند زنده که
پوستش را میکنند باین سختی تسلیم میکند اللهم ارحمنا و لا تجعلنا منهم بمحمد و آله و از این جهت است که
ملک الموت قبض روح کسی را نمیکند مگر باذن خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و باید دانست که بعضی از مردم را
خدا قبض روح میکند مثل پیغمبر و ائمه و شهدا و بعضی را ملک الموت که حضرت عزرائیل است و ملک مقرب

پروردگار جلیل است قبض روح میکند مثل مؤمنین و مقدسین و بعضی را از ملائکه دست راست
عزرائیل قبض روح میکند از خوبان که ملائکه رحمت میباشند و بعضی را ملائکه دست چپ عزرائیل که ملائکه
غضب میباشند قبض روح میکنند اگر آن شخص از بدان است و در حدیث وارد شده است که رسول خدا
فرمودند شبی که مرا بمعراج بردند در آسمان چهارم ملکی را دیدم که یکپای او در طرف مغرب بود و
یکپای او در طرف مشرق بود و لوح بسیار بزرگی در پیش رو گذاشته بود و بر کرسی بسیار بزرگی
نشسته و همیشه نظر بآن لوح میکند و بطرف دیگر نگاه نمیکند من پرسیدم از جبرئیل که این ملک کیست
عرض کرد که این ملک الموت است من پیش رفتم و بر او سلام کردم و او بر من سلام کرد و تعظیم من
نمود بعد از آن که جبرئیل باو گفت که این محمد است و در آن لوح اسمهای همه مخلوقات از اولاد و غیرهم
نوشته شده بود و اسم خوبان از مرد و زن بطرف راست او در لوح بود و اسم بدان در طرف چپ او
در لوح نوشته بودند و ملائکه رحمت بسیاری در طرف دست راست او ایستاده بودند و همچنین ملائکه
غضب بسیاری در طرف دست چپ او ایستاده بودند چون اسم هر یک که میخواست بر طرف شود و محو گردد
اگر از طرف راست بود ملک الموت یکی از آن ملکهای دست راست و رحمت را امر میفرمود که او را قبض
روح میکرد و اگر از اسمهای دست چپ بود میخواست بر طرف محو کرد و یکی از ملائکه دست چپ و
غضب را امر مینمود که او را قبض روح نماید و مثل حضرت عزرائیل مثل آفتاب که در ظهور در هر جا
تابنده است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم ممیت و میراننده است نه غیر او از ملک
الموت و سایر اعوان او از ملک غضب و رحمت چه خدا قبض روح را نموده باشد چه ملک الموت و چه
ملک رحمت و چه ملک غضب و امیر المؤمنین ارواح را نیز قابض نیست اگرچه شأن آن حضرت
بالاتر از این منصب بالا است مختص ملائکه و عزرائیل است و میرانیدن که ممیتیت باشد مختص
بخداوند دارد و دخل به قبض روح نمودن ندارد نظر بآیه الله یتوفی الانفس حین موتها

پس اماتت که جدا نمودن روح را از بدن باشد که عبارت از میرانیدن است مختص بخدا و نیست
و آیهٔ و یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم مؤول بقبض روح است نظر باخبار دیگر و بنظر شیعه جمع نمودن
میانهٔ اخبار و احادیث دیگر است و در بعض اخبار وارد شده است که در نزد ملک الموت درختی خداوند
خلق فرموده است که برگهای بسیار دارد و در هر برگی اسم شخصی نوشته است چون آن برگ زرد میشود
و میخواهد بیفتد ملک الموت میداند که اجل آن شخص بسر آمده است لهذا او را قبض روح میکند اگر مومن
باشد یا امر میکند یکی از ملائکه دست راست و یا دست چپ که او را قبض میکند بالنسبه بخوبان و بدان
و اسم خوبی و بدی آن شخص نیز در آن برگ نوشته شده است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه بعد از
دفن نمودن میت و برگشتن مشایعت کنندگان روح در بدن آن انسان تعلق میگیرد بجهة سؤال جواب
نور دویم در اعتقادات متعلقه بسؤال قبر است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه از میت
در قبر سؤال میکنند دو ملک که اسم یکی از آنها نکیر است و اسم یکی از آنها منکر است پس اگر میت مومن
بصورت خوب آن دو ملک داخل بر او میشوند و اگر کافر یا منافق است بصورت بد بر او داخل میشوند
چشمهای ایشان مانند مشعل میسوزد و سیاه رنگ و چنگالی دارند که زمین را میشکافد و موهای ایشان
زمین را پاره میکند و یکی از ایشان بالای سر او میایستد و گرزهای آتشین در دست دارند که اگر
یکی از آنها را بکوهها بزنند همه خاکستر میشوند و سؤال میکنند از خدا و از رسول و از امام یکی بعد از
دیگری تا دوازده امام و از قبله و از کتاب که قرآن باشد پس هرگاه مومن جواب داد از سؤالهای ایشان
با او میگویند خوش آمدی بخواب مثل خوابیدن عروس در حجلهٔ خود و قبر او را بزرگ میکنند به قدری که چشم
کار کند و دری از بهشت دنیا در قبر او باز میکنند که نسیم بهشت در او میوزد و در بهشت متنعم میشود
بانواع نعمتهای الهی و هرگاه کافر باشد و میت جواب ندهد یا بگوید از مردم میشنیدم انها را
با او میگویند خوش نیامدی و نتیجه آب پس گرزی باو میزنند که قبر او پر از آتش میشود و فریاد میکند که همه

صاحبان

صاحبان روح صدای او را میشنوند مگر جن و انس که هرگاه صدای او را بشنوند همه از خوف و دهشت
هلاک میشوند و از اینجهة است که گوسفند در چرا و مرغ در وقت دانه برچیدن یکدفعه بر خود میلرزد
و می ایستد و گوش خود را تیز میکند چون صدای او را میشنود و دری از جهنم دنیا بر قبر او باز
میکنند که تا قیامت بعذاب گرفتار است و باید دانست که امیرالمومنین ع در نزد سؤال
قبر در قبر مومن و کافر حاضر میشود و در بعض اخبار روایت است که کسیکه در زمین کربلای معلی
دفن شود سؤال از برای او نیست و بی پرسش داخل بهشت میشود اگرچه حیوانات باشد
مثل سگ و غیره و چون روز قیامت میشود زمین کربلا را چهار فرسخ در چهار فرسخ از
هفت طبقهٔ زمین بامر خداوند میکنند و داخل بهشت میکنند و نجاسات و کثافاتی که در او میباشد
ریخته میشود مثل غربال و همچنین هرگاه کافری یا دشمنی از اهل بیت در او دفن باشد ریخته میشود
پس نجاسات و بدن نجسها خود میمانند و خوبان با زمین کربلا داخل بهشت میشوند و از بعضی اخبار چنین
ظاهر میشود که حساب قیامت را هم نمی بینند اگرچه این خبر معارض بآیهٔ وان منکم الا واردها میباشد
لیکن بقاعدهٔ ما من الا و قد خص شاید این خبر از جملهٔ مخصصات او باشد والله العالم بنابراینکه
حدیث مخصص آیه شود و باید دانست که ولایت امیرالمومنین ع در قبر بسیار بکار میخورد و باعث نجات معصیت کار
از شیعه میشود و در بعض اخبار وارد شده است که ولایت امیرالمومنین ع بصورت نیکوئی در میاید و عبادات
که نماز و روزه و غیرها باشد میگوید که اگر احیانا ناتمامی در شما باشد من او را اتمام میکنم خوف
مکنید و در بعضی اخبار وارد است که خوشحالی که کسی برادر مومن خود را خوشحال میکند بصورت خوبی که مثل آن
صورت کسی ندیده است با میت داخل در قبر میشود و با او مونس میشود و نمیگذارد باو بد بگذرد
و در آنجای غریب و تنها پس آن مومن باو میگوید تو کیستی که در چنین جا مونس من شدی
و حال آنکه مثل تو در خوبی صورت و سیرت کسی ندیده است او میگوید که من خوشحالی

میباشم که تو برادر مؤمن خود را داخل نمودی در دنیا پس با او نیکوئی میکند و همراه او تا قیامت که پیش او میافتد و او را داخل بهشت میکند و در بعضی اخبار وارد است که از همسایه نیز سؤال میکنند و در بعض اخبار است که از سه چیز نیز سؤال میکنند اول سؤال میکنند که عمرت را بچه کار صرف کردی دویم سؤال میکنند که مال از کجا آوردی سیم سؤال میکنند که مال را در چه راه صرف کردی آیا براه خدا صرف کردی یا براه باطل **نور سیم** در اعتقادات متعلقه بفشار قبر است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن بضغطهٔ قبر یعنی فشار قبر که میت را در قبر زمین فشار میدهد در حالی که روح با و فی الجمله تعلقی دارد و اعتقاد اجمالی کفایت میکند دیگر واجب نیست که اعتقاد نماید که آیا زمین بطول یا بعرض یا ببالا یا به عمق یا ببالا یا بپائین یا بهمه قسم فشار میدهد چنانچه واجب نیست دانستن آیا مؤمن را فشار میدهد یا منافق را و مؤمن را فشار نمیدهد اگر چه در بعض اخبار وارد شده که فشار قبر از برای مؤمن کامل نمیباشد و تفصیل مسئله را با اخبار او در کتاب ما که مسمی است به سیف الشیعه نوشته ایم هرگاه کسی بخواهد اطلاع بیابد بر تفصیل او رجوع بآن کتاب نماید و باید دانست که فشار قبر مختص بقبر نیست پس هرگاه کسی را در دار دنیا در دار کشیده باشند خداوند امر میفرماید که هوا او را فشار میدهد سخت بلکه سختتر از فشار زمین فشار میدهد و حکم هوا و زمین یکیست و همچنین هرگاه کسی را در دریا بیندازند و یا آنکه او را حیوانی بخورد و غیر از اینها و واجبست اعتقاد نمودن باینکه روح بعد از سؤال و جواب و بعد از فشار از بدن اصلی عنصری میت که در دنیا بود مفارقت مینماید و داخل قالب مثالی میشود پس اگر از اهل جهنم است روح بآن قالب معذب میشود و اگر از اهل بهشت است روح بآن قالب راحت میکند و این خلاف عدالت نیست زیرا که روح راحت و محنت را درک میکند نه بدن بی روح خواه روح در این بدن باشد یا در غیر این بدن مرده را هرچه باو بکنند چیزی نمیداند اگر چه او را پاره پاره کنند

یا بوزانند یا انواع نعمتها براو بریزند و آیا قالب مثالی قالب علیحده میباشد که خدا او را خلق فرموده است یا قالب مجردی است در میان همین قالب که مثل مغز است در این قالب دنیائی مثل پوست او است اولی از اخبار معلوم میشود و به دویمی بعضی قایل شده اند و منافات ندارد و قول دویمی با اولی میشود همان باشد و الله العالم و بعضی گفته اند همهٔ قالبهای مثالی خلق شده اند و در عالم مثال موجودند و بعضی گفته اند که قالب مثالی هرکس در نزد موت او خلق میشود و بعضی گفته اند که قالب مثالی عبارت است از بدن لطیفی که در میان این بدن کثیف است

مصباح پنجم در اعتقادات متعلقه به عالم برزخ است و در او چند نور است **نور اول** بدانکه برزخ یعنی واسطه میان چیزی را میگویند و عالم برزخ میان دنیا و آخرت است نه بکثافت دنیاست و نه بلطافت آخرت و در عالم برزخ خلاف است بعضی گفته اند عالم مثال است و بعضی گفته اند عالم حقیقت است و بعضی گفته اند که عالمیست بغیر از این عالم دنیا و آخرت و خارجست از این دو عالم عالم دنیاست لکن اوضاع او غیر از اوضاع عالم دنیاست نظر باخبار و روایات وارده در این باب زیرا که خداوند میفرماید که در صبح و شب آتش بآل فرعون افروخته میشود پس معلوم است که عالم برزخ همین در روی زمین است که ماه و آفتاب در دنیا بدکه صبح و شب دارد و همچنین در اخبار وارد است که بهشت دنیا وادی السلام است و طرف مغرب زیرا که دنیا دو بهشت دارد و در اخبار ایضاً وارد است که جهنم دنیا در طرف شرق در وادی برهوت است و روح بعد از آنکه سوار قالب مثالی شد چون لطیف است در وادی السلام میرود اگر اهل بهشت است و در بعضی اوقات یا در شب یا در روز

سواره در میان هوا پرواز میکند و میرود در بهشت دنیا که طرف مغربست و از آنجا نیز
سواره در میان هوا پرواز میکند و میآید بوادی السلام که در پشت کوفه است که عبارت
است از نجف اشرف و همچنین ارواح کفار و منافقین بعضی از اوقات در وادی برهوت
میباشند و بعضی از اوقات در طرف شرق در آن آتش افروخته ایشانرا با غل و زنجیر
میبرند و انواع عذابها را با ایشان میکنند چنانچه ارواح مؤمنین انواع نعمتها و راحتها
با ایشان میرسد و ارواح مؤمنین با یکدیگر آمد و شد میکنند و با هم می نشینند و صحبت
میدارند و یکدیگر را چنانکه در دنیا می شناختند در عالم برزخ می شناسند و حلقه حلقه
و دسته دسته بر سر منبرهای از نور نشسته اند و با هم حرف میزنند و صحبت میدارند و میخورند
و می آشامند و جماع میکنند و هر لذتیکه که بخواهند و نفسهای ایشان خواهش میکند از انواع
نعمتها میابند و از برای ایشان مهیا میباشد نظر بعموم قوله تعالی. و فیهم ما تشتهی الانفس
و تلذ الاعین و زنده میباشند و مرگی از برای ایشان نخواهد بود نظر بقوله تعالی
و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و هرگاه کسی از
اهل دنیا بمیرد و اهل بهشت باشد روح او را میبرند در وادی السلام اگرچه در مغرب عالم
یا مشرق عالم مرده باشد و چون روح او وارد بر مؤمنین وادی السلام شد بر دور او
جمع میشوند و میگویند او را بگذارید که آرام بگیرد که از تلخی جان کندن و فشار و سؤال
آرام بگیرد چون آرام گرفت احوال دوستان و قومان و خویشان خود را از او می پرسند
اگر گفت زنده است در دنیا دعا میکنند که خدا آنها را با ایشان برساند و هرگاه گفت
مرده است میگویند هوی هوی یعنی رفت بدرک رفت بدرک فرود و یم بدانکه ارواح
میآیند بخانهای خود و سیر میکنند منزلهای دوستان و عیال و اطفال خود را هر کس بقدر

عمل خود پس کسی هست که روزی یکدفعه میآید و کسی هست که هر دو روز یکدفعه و کسی هست
که هر هفته یکدفعه و کسی هست که هر ماهی یکدفعه و کسی هست که هر سالی یکدفعه و کسی هست
که هر چند سالی یکدفعه بخانهای خود میآید و بقدر عمل نیک ایشان ایشانرا رخصت میدهند پس
اگر از اهل بهشت میباشند عمل نیک اهل خود را می بیند و خوشحال میشود و عمل بد ایشانرا می بیند
که بدحال میشود زیرا که خداوند پرده بر روی بدیهای آنها میکشد که ایشان نه بینند و بدحال نشوند
و در بعض اخبار وارد است که در ظهر دوشنبه و پنجشنبه میآیند بدیدن اهل و خانه خود یا در جمعه یا در
و در حدیث وارد است که بصورت مرغ سبزی میآیند و بر سر بامها و دیوارها می نشینند و حرف
میزنند لکن مردم دنیا مشغول بدنیا میباشند و نمیشنوند حرفهای ایشانرا و کلمات ایشانرا
نمی فهمند و هرگاه کسی تحفه و هدیه دهد از قبیل خیرات و مبرات مثل صوم و صلوة
و تصدق از برای ایشان بماید با ایشان خواهد رسید و خوشحال میشوند و دعا میکنند از
برای کسیکه این هدیه و تحفه را از برای ایشان فرستاده است خواه حمد و سوره باشد و خواه چیزی
دادن براه خدا بکسی باشد اگرچه یکدانه خرما باشد و هر کس هرچه میدهد همانچیز را بصورت
طبق نور از برای آن میت میبرند و میگویند این هدیه فلان است که از برای تو فرستاده است
پس اگر در عذابست تخفیف عذاب او میشود و اگر در نعمتاست نوع نعمتی تازه میشود باو و بسیار
خوشحال میشود و دعا میکند و از اینجاست که بسا کسی در دنیا عاق والدین شده اند
و چون والدین او مردند عمل نیکی از برای ایشان میکنند و ایشان از او راضی میشوند و بسا هست
که کسی والدین او در دنیا از او راضی میباشند لکن فوت شدند اولاد یاد او را نمیکنند و ایشان
همیشه منتظر میباشند چون مأیوس میشوند کاهست که نفرین باو میکنند و او را عاق مینمایند خصوص
در وقتیکه از برای دیگران هدیه بیاید و از برای ایشان نیاید و ایشان ملول میشوند پس چون ملول

مایوس شدند باعث عاق والدین میشود خصوصا هرگاه نفرین نمایند پس عزیز من باید در رفتگان فراموش نکنید و بقدر مقدور سعی نمائید که هدیه از برای ایشان بفرستید تا باعث روسفیدی شود و این دنیای فانی باقی نمیماند از برای کسی مخصوص اوضاع و اموال دنیا آخر دیگری از توارث میبرد و حسرت و ندامت و کتاب و حساب و عقاب از برای تو باقی خواهد ماند پس از آنچه مذکور شد معلوم شد که ارواح مؤمنین مطلع میشوند از کار اهل دنیا در بهشت دنیا متنعم میباشند و بخدمت پیغمبر و ائمه علیهم السلام میروند و دیگر تکلیفی از قبیل نماز و روزه ندارند و آنجا خانهٔ استراحت است و خانهٔ تکلیف نیست و مجرد میشوند و از کثافات پاک و لطیف میشوند و غم و غصه و الم و درد و ناخوشی ندارند و هرچه بخواهند از برای ایشان موجود است و عالم برزخ که هزار سال چیزی کم یا بالا مانده است بنابر بعضی از روایات بر مؤمنین نمیماند و دعا میکنند که خداوندا قیامت را نزدیک بگردان و وعدهای خود را که در بابت بهشت آخرت کرده برسان و بهمین حالت تا قیامت باقی میباشند و اهل دنیا گریه و ناله میکنند و آنچه بعضی میگویند که رسول خدا و حضرت فاطمه در بهشت گریه کردند بجهة شهادت حضرت سید الشهدا صحیح نیست نظر باینکه ایشان در جائی میباشند که ملال و غصه و گریه و دلسوزی در آنجا نیست خواه در آسمان باشند و خواه در بهشت دنیا باشند و خواه در عرش باشند و آنچه از بعض اخبار معلوم میشود که حضرت رسول و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و سایر انبیا که بدیدن و بزیارت آنحضرت میآمدند گریه برآنحضرت میکردند از بابت نزول ایشانست باین عالم خاک و فانی سرا چون هوای این عالم این عالم مقتضی غصه و الم و غم میباشد مانعی از گریهٔ ایشان در این عالم نیست و اما در آن عالم که عالم تجرد و لطافت غم و الم و گریه نیست از برای اهل بهشت و اما از برای اهل جهنم غم و الم و گریه دارند بدتر از دنیا میباشند و در بعض اخبار وارد شده است که مؤمن با حوری از حوریان بهشت دنیا

دست بازی میکند و میخواهد با او جماع کند دست میاندازد در گردن بند او را پاره میکند این حوری با آن مؤمن میگوید که گردن بند را جمع کنیم و بعد مشغول عمل شویم چون مشغول جمع نمودن دانهای گردن بند میشوند که ناگاه قیامت برپا میشود و بآن مؤمن نمینماید عالم برزخ هیچ نمینماید چنانچه کسی در شب وصل با محبوب خود باشد آن شب با و نمینماید نور بستیم در بیان ارواح بدانکه ارواح کفار و منافقین در جهنم دنیا معذب بعذابهای مختلفه میباشند تا قیامت و گاهی ایشان را رخصت میدهند که با غلهای آتشی و ملائکه موکل بعذاب ایشان میآیند بجاهای خود و اهل و عیال خود را می بینند و هرگاه ایشان مشغول عمل بد باشند می بینند و الم و غصهٔ ایشان زیاد میشود و فریاد میکنند که دنیا شما را فریب ندهد چنانچه شما را بازی داده و کسی سخن ایشان را نمیشنود و تحمل او نمیشود لهذا مأیوس و ملول و با درد و الم بر میگردند بعذاب نعوذ بالله و اما ارواح دیوانهها و ابلهها و مستضعفین در قبرهای خود میباشند و قبر ایشان محل روح و جسم ایشان است مثل زندان و تا روز قیامت در قبرهای خود میباشند اگرچه بدن عنصری ایشان میپوسند و ایشان در قالبهای مثالی ایشان در قبرهای ایشان میمانند و مستضعفین کسانی میباشند که نه راهی باسلام دارند که مسلم شوند و نه راهی بکفر دارند که کافر شوند مثل غالبی از اهل بادیه و چادرنشینان و اما ارواح اطفال مؤمنین را بنابر بعضی اخبار میبرند در نزد حضرت ابراهیم هرگاه پسر باشند و حضرت متوجه ایشان میشود و خداوند درختی خلق فرموده است که میوههای آن درخت مثل پستانهای پر از شیر است و آن اطفال از آن پستانها میخورند و اگر دختر باشند ایشان را نزد حضرت مریم میبرند و آنحضرت متوجه ایشان میشود و اما ارواح اطفال کفار بحال خود باقی میمانند با خوردن شیر از پستان بعضی از درختان تا قیامت برپا شود و با ایشان تکلیف شود بلکه احتمال دارد که اطفال در عالم برزخ

نمو نموده بزرگ شوند پس سی سالگی احتمال دارد که بهمین قدر بمانند تا قیامت لکن
از هر گونه لذّت که باشد ببرند والله العالم و مؤمنین در عالم برزخ قوم و عشیرهای
خود را که از اهل بهشت میباشند می بینند و با هم می نشینند و صحبت میدارند و امّا
کفّار و منافقین و گنهکاران شاید در جهنّم دنیا یکدیگر را ملاقات کنند و ببینند و شاید
خداوند بر ایشان پرده بکشد که یکدیگر را نه بینند بجهة اینکه خدا ستّار العیوب است والله العالم
چنانچه مرویست در تفسیر یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح که خداوند در عرشش مثال هر چیز را
خلق فرموده است با حقیقت یا بطریق عکس که عکس هر چیزیکه در عالم است در عرش
میباشد مثل خانهٔ که سقف او آینه کاری باشد که هر چه در میان خانه است عکس در سقف میاندازد
پس هر مؤمنی همینکه مشغول اطاعت است عکس صورت او را ملائکه و کرّوبین و روحانیین می بینند
و طلب مغفرت از برای آن مؤمن میکنند و هرگاه کسی گناه نماید خداوند بر روی مثال و
عکس و صورت او پرده میاندازد که کسی مطّلع بر معصیت و گناهان او نشود پس در دنیا که
چنین نماید که در عالم برزخ و قیامت البتّه چنین خواهد فرمود مگر منافقین و کافرین که
در دنیا یکدیگر را میشناختند بنفاق و کفر و همچنین آنچه مرویست که دو ملک خداوند بر
انسان موکّل میکرداند که اعمال خوب و بد آنها را مینویسند و نام یکی سائق و نام یکی
شهیداست و صبح که میشود این دو ملک فرود میآیند و اعمال خوب و بد هر کس را مینویسند
و شب میروند و دو ملک دیگر فرود میآیند و اعمال خوب و بدیهای او را مینویسند
تا صبح و چون صبح میشود این دو ملک میروند و دو ملک دیگر میآیند و اعمال او را می
نویسند و همچنین تا آخر عمر این شخص که هر روز دو ملک و هر شب دو ملک دیگر میآیند و اعمال
او را مینویسند که ملک اوّلی غیر آن گناهی که از او نوشته است دیگر مطّلع بر گناه

دیگر او نمیشود و هیچکس بغیر از خدا مطّلع بر گناه مؤمن نمیشود مگر پیغمبر و امام که عرض اعمال را بایشان
مینمایند و چون ایشان شفیع گناهکارانند لهذا دانستن ایشان بی عیب است نظر باینکه
بمنزلهٔ پدر مهربان امّت و شیعه میباشند با وجود اینکه هرگاه مؤمن معصیت کند
ملک دست چپ عمل بد او را تا هفت ساعت نمینویسد شاید که توبه کند و هرگاه توبه نمود
آنوقت عمل بد او را مینویسد و هرگاه توبه کرد او را هم نمینویسند و جملهٔ آنچه مذکور شد
از اصول مذهب است و همه از اخبار ائمّهٔ اطهار ظاهر میشود فایده بدانکه نقل نمودن اموات
باماکن مشرّفه مثل کربلای معلّی و نجف اشرف و در نزد قبر نبی یا وصی نبی یا عالمی
یا شهیدی پیش از دفن بی عیب است نظر بسیرت قطعیهٔ شیعه و نظر بثبوت
او در دین موسی و ثابت نشدن نسخ او در این دین مبین و امّا نقل بعد از دفن
جایز نیست مگر در مواضعی که استثنا شده است و در کتاب لآلی الکلام فقه بیان او را نموده ایم
و امّا حکایت ملک نقّاله حکایات چند مسموع میشود که دلالت بر صدق او میکند
اگر چه حدیثی در این باب تا بحال بر نخورده ایم **مصباح ششم**
در بیان اعتقادات متعلّقه بظهور رجعتات و این اعتقاد از اصول مذهب است
و منکر او با تقصیر مخلّد در جهنّم است و در او چند نور است نور اوّل
در غیبت آن حضرت است بدانکه حضرت سه غیبت دارد یکی صغری و یکی کبری و یکی
اصغر امّا غیبت صغرای آن حضرت مدّت هفتاد و یکسال کم کشید و اوّل او روز وفات
حضرت امام حسن عسکری بود و بعد از نماز و دفن آن حضرت در جمعهٔ هشتم ماه ربیع الاوّل
سنهٔ ۲۶۰ هجری در زمان خلافت المعتمد علی الله که پانزدهم خلفای بنی عباس بود و در این
مدّت شصت و نه سال چند وکیل آن حضرت داشت که مردم به خدمت وکلای آن

میرسیدند

می‌رسیدند و مطالب خود را با ایشان عرض میکردند و ایشان بخدمت حضرت قائم میرسیدند
و جواب آنها را می‌شنیدند و با ایشان میرسانیدند و وکیلهای آن حضرت چند
نفر بودند اول ابو عمر عثمان ابن سعید عمری بود که حضرت امام حسن عسکری
او را نصب بوکالت نموده بود دوم پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بود که بامر آنحضرت
قائم عثمان او را نصب بوکالت نمود چهارم ابی الحسن علی ابن محمد سیمری بود که حسین
ابن روح او را بامر قایم نصب بوکالت نمود و چون وقت وفات او رسید شیعیان
باو عرض کردند که کسی را وکیل کن فرمودند که لله امر هو بالغه یعنی از برای خدا امریست
که او رساننده امر است یعنی دیگر وکالتی و نیابتی نمیباشد و برحمت الهی واصل شد
و این اول غیبت کبری آنحضرت است که دیگر کسی بخدمت آنحضرت نرسید و این
در سنه ۳۲۹ واقعشد و عمر شریف آنحضرت از اول تولد او تا زمان وفات حضرت امام حسن
عسکری پنج سال بود زیرا که تولد آنحضرت در نیمهٔ شعبان در سنه ۲۵۵ واقعشد و در سنه غیبت
صغری شد و در سنه ۳۲۹ غیبت کبری واقع شد و غیبت کبری آن حضرت در سرداب که اهال
مردم زیارت آنحضرت را در آنجا میکنند در سر من رای واقعشد و کسی دیگر بخدمت او
نرسید و نمیرسد مگر موالیان خاصهٔ آنجناب که نماز جمعه را باید با آنها نماید و توقیعی
از آنحضرت بیرون آمد بسوی ابو الحسن علی بن محمد سیمری که آخر وکیلهای آنجناب بود
باین مضمون که بتحقیق واقعشد غیبت تامه یعنی کبری پس ظهوری نمیباشد مگر باذن الله
خدا یتعالی و آن بعد از طول کشیدن مدت قساوت قلبها و پر شدن زمین است
از جور و زود باشد که بیاید از شیعهٔ من کسی که ادعای مشاهده و دیدن من نماید
آگاه باشید که هر کس ادعای مشاهده و دیدن من نماید پیش از خروج سفیانی و پیش از صیحهٔ آسمانی

پس آن

پس آن کذابست و مفتری یعنی دروغگو است و افترا بسته است پس از این توقیع
ظاهر میشود که آنحضرت را دیگر کسی نخواهد دید اگر چه بعضی او را می‌بینند ولیکن نخواهند او را
شناخت و وکالتی دیگر نخواهد بود نظر بکلام محمد ابن علی سیمری پس در زمان غیبت کبری
هر کس ادعای دیدن امام را نماید یا ادعای وکالت آن حضرت را نماید کذاب و دروغگو
و ملعون است و هر کس نیز ادعا نماید که حضرت قایم مرا تعیین مخصوص فرموده که در
میان مردم باشم و احکام را بآنها بگویم یا آنکه باب میباشم که حضرت مرا باب کرده است
یا کتابی یا کاغذی یا صحیفه نوشته بمن داده است غلط است دیگر حضرت کاری
ندارد که بیاید تعیین باب و بنجره نماید و وجوب تعیین باب بر آن حضرت یا
بر خدا از باب قاعده لطف تخصیص با نیزمان ندارد بلکه باید در هر زمان یکباب تعیین
فرمایند و ادعا نمودن اینکه قرآنی دیگر بر آنحضرت نازل شده است یا نازل میشود
و غلط و کفر است بلی آن حضرت تمام احکام شریعت غرای محمدیرا بیان خواهد کرد
چون آنزمان زمان نور است و اقتضای آنزمان بیان تمام احکام است اگر چه حکم
بباطن نماید یا آنکه بعضی از حکما ظاهر را تغییری دهد نه اینکه آنحضرت تغییر میدهد بلکه
خداوند این حکم را نسخ فرموده است در زمان رسول خدا و زمان عمل بناسخ را در زمان
حضرت قرار داده است مثل نسخ قبله و مثل نسخ روزه و مثل نسخ عده زمان که اول
اعتقاد
بعثت یکسال بود و غیر از اینها که تفصیل هر یکرا در مشکوة الانوار بگویند پس واجبست
نمودن باینکه آنحضرت نایبی ندارد تا وقتیکه خود آنجناب ظهور نماید و حسین ابن منصور
حلاج ادعای وکالت و نیابت و مشاهدهٔ امام را نمود و وزیر خلیفهٔ آنزمان او را گرفته
و بدار کشید و جمعی در زمان غیبت صغری نیز بخدمت او رسیدند و بآن حضرت کاغذها

نوشتند و جواب شنیدند مثل محمد بن عماره و اسحق بن یعقوب و ابو القاسم
حنیس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله بن روح و هرون القزاز و مسرور طباخ
و اسحق کاتب و ابن کوره و حسن ابن هرون دینوری و ابن بادشاله اصفهانی و حسن
بن نصر قمی و حسن ابن یعقوب و قاسم بن موسی و علی بن محمد و محمد بن کلیلی و مرداس
قزوینی و ابن خال شهرزوری و ابن ثابت مروی و فضل بن مزید یمنی و ابن الجمی
و صاحب مولود مصری و ابو رجا مکی و ابو محمد بن وجنا و خیاط شمشاطی و حاجز و بلالی و عطار
و عبد الله عاصمی کوفی و محمد بن ابراهیم مهزیار اهوازی و محمد بن اسحق قمی و محمد بن
صالح همدانی و ابو جعفر و محمد بن عبد الله رازی و قاسم علاء آذربایجانی و محمد بن شاذان نیشابوری
و غیر ایشان از شیعیان خالصین و اما غیبت صغری آنحضرت از ظهر جمعه است تا صبح
شنبه عاشورا که ظهور میکند و در روز جمعه گردن خطیب مکه را میزنند و غایب میشود
تا صبح شنبه چنانچه خواهی دانست بدانکه کسی از طول عمر آن حضرت تعجب نباید نمودن زیرا که
خداوند دو مؤمن را که خضر و الیاس باشند و دو کافر را که سامری و دجال باشند عمر زیادی
داده است که پیش از آنحضرت بوده اند و الآن هم میباشند پس محل تعجب نیست بدانکه
غیبت آنحضرت از جمله اسرار الهی است یا بجهة امتحانست که ایمان آوردن و ایمان
نیاوردن مردم معلوم شود یا بجهة خوف از مردم و وقتی معین از برای ظهور آن حضرت
قرار داده نشده است و مفضل ابن عمر از وقت ظهور آن حضرت از حضرت صادق سؤال
نمودند حضرت فرمود حاشا که خدا وقتی از برای ظهور او قرار داده باشد که
شیعیان ما بدانند و هر کس وقت قرار دهد از برای ظهور آن حضرت پس دعوای
شراکت با خدا نموده است در علمی که مختص اوست و حدیث کذب الوقاتون مشهور است یعنی

دروغ

دروغ گفته اند آنها که وقتی از برای ظهور آنحضرت قرار داده اند و در کافی منقولست
از حضرت امام محمد باقر که فرمودند خدا گردانیده بود وقت ظهور قائم را در
سال هفتاد بود از وفات رسول خدا باشد پس چون مردم شهید
کردند امام حسین را خدا شدید نمود غضب خود را بر اهل زمین و ظهور آنحضرت را
بتأخیر انداخت تا صد و چهل یعنی از وفات رسول خدا ع احتمال پس ما شما را
خبر این دادیم و شما یقین نموده پرده برداشتید و مردم گفتید پس خداوند دیگر
وقتی در نزد ما قرار نداد از برای ظهور او که بدانیم او را و خدا محو میکند هر چه را که
میخواهد و در نزد اوست ام الکتابها و جز حدیث دلالت دارد که علم ظهور آن
حضرت از جمله بداء است که مختص خداوندست که دیگری او را نمیدانند حتی امام
هم نمیداند و لیکن از برای ظهور آنحضرت علاماتی چند پیدا شد که در اخبار
مذکور است و بعضی از آنها را ایراد مینمائیم بدانکه ظهور آنحضرت دو علامت دارد
یکی آنکه خاصه که مختص اینست که خود آنحضرت میداند که در چه وقت باید ظاهر شود
و یکی دیگر علامت عامه است اما علامت خاصه آنجناب یکی شمشیر اوست که از
غلاف بیرون خواهد آمد و خواهد عرض کرد یا ولی الله بیرون برو و با دشمنان خدا
جنگ کن که دیگر جایز نیست نشستن از برای تو با امر الهی و یکی دیگر علم آنحضرتست
که افتاده است و هر وقت که خداوند عالم مصلحت در ظهور او میداند علم را امر میکند
که خود بخود برمیخیزد و عرض میکند که ای ولی خدا برخیز و ظاهر شو و اما علامت عامه
او چند است اول خروج سفیانیست و اسم او عثمان است و پسر عتبه از اولاد
یزید معاویه ابن ابی سفیان است و مردیست چهارشانه بد صورت آبله رو و سر کننده

و ازرق چشم مینبند کی خدا را هرگز نکرده است و مکه و مدینه را هرگز ندیده است
و چشم او اعور مینماید و از طرف مکه در بیابان بی آب و علف ظاهر میشود و در ماه رجب
و لشکر بطرف مغرب و بغداد میفرستد که خرابی بسیاری و میسر نمینماید و طرف
نجف اشرف را خراب میکند و مدینه را تا سه روز تاراج میکند و در کوفه منزل
میکند و فریاد میکند که هرکس سر یک شیعهٔ علی را بیاورد هزار اشرفی باو
میدهم پس مردم یکدیگر را بدست ملعون میدهند و امراء آن زمان همه حرامزاده اند
و مدت پادشاهی او هشت ماه است و پنج شهر در دست اوست دمشق و حمص و فلسطین
و اردن و قنسرین و زوال ملک او متصل بظهور دولت حقه است و جمعی کثیر از لشکر او
در بیدا که نزدیک مدینه است و اسم زمینی است فرو میروند دوم خروج شعیب ابن
صالح نامیست از شهر سمرقند سیم خروج عوف نام سلمی است در زمین جزیره و جای
او در مکانیست که اسم او کریت است و در مسجد دمشق کشته میشود چهارم خروج حسنی است و آن مردیست
حسن نام دارد و در مکه در پای حجرالاسود کشته میشود و بعد از کشته شدن او پنجم ظهور حضرت
قائم ظهور میکند پنجم اختلاف بنی عباس است در ملک و سلطنت ششم گرفتن آفتاب است
در نیمهٔ ماه مبارک رمضان و گرفتن ماه است در آخر ماه هر دو بخلاف عادت هفتم فرو رفتن
لشکر سفیانیست بزمین و فرو رفتن جمعیت در مغرب زمین بزمین هشتم ایستادن آفتابست
از طرف مغرب و شاید مراد از این خود آنحضرت باشد چنانچه در حدیث میباشد دهم کشته شدن
نفس زکیه است در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا ظاهرا وقوع یافته باشد یا در وادی
یا در حکایت نجم پاشا یازدهم سربریده شدن مردیست که سید هاشمی باشد در میان رکن
و مقام دوازدهم خراب شدن دیوار مسجد کوفه است ظاهرا وقوع یافته است سیزدهم خروج

شخصی است در یمن که او را یمانی گویند و خروج شخصی است در مصر که او را مغربی گویند و مالک شود
شام و اطراف شام را ظاهرا محمد علی پاشا باشد چهاردهم باریدن تگرگ بزرگیست در جزیره
روم پانزدهم بیرون آمدن ستاره دنباله دار روشنی است و روشنی میدهد با مثل ماه
در مشرق و کشیده میشود بحدیکه نزدیکست از کجی دو سر او بهم رسد شانزدهم ظاهر شدن آبیست
در طرف مشرق که تا سه روز یا هفت روز در میان زمین و آسمان بماند هفدهم ظاهر شدن
سرخیست در آسمان که پهن بروی آسمان میشود هجدهم ظاهر شدن آتشی است در آسمان
که همه مردم بترسند و از گناهان منزجر شوند نوزدهم مطلق العنان شدن عربست که در هر جا
که بخواهند بروند و آنچه را مالک شوند بیستم خارج شدن شان از سلاطین عجم است بیست و یکم
کشتن اهل مصر است امیر خود را بیست و دوم خراب شدن شام است و بیرون آمدن سه علم
است از او یکی از آنها بطرف مصر میرود و یکی دیگر بطرف خراسان بیست و سیم وارد شدن
سوارهاست از مغرب و منزل نمودن ایشانست بجزیره دمشق بیست و چهارم جدا شدن
نهریست از شط فرات و جاری شدن اوست بکوچهای کوفه و واقع شده است بیست و پنجم
بیرون آمدن شصت دروغگوست که همه ادعای نبوت کنند بیست و ششم بیرون آمدن
دوازده نفر از آل ابیطالب است که همه ادعای امامت کنند بیست و هفتم سوزانیدن مرد جلیل
القدریست از شیعهٔ بنی عباس در مابین حلولا و خانقین بیست و هشتم بستن جسر است در
بغداد از سمت محلهٔ کرخ و ظاهرا وقوع یافته است و احتمال موجود است بیست و نهم وزیدن باد
سیاهیست در بغداد در اول روز و واقع شدن زلزله است در بغداد که بسیار اهل بغداد بمیرند و اضطراب
بسیار در اهل بغداد بهم رسد که آرام نداشته باشند و همچنین بر اهل عراق عرب و ظاهرا وقوع یافته
سی ام فرو رفتن جمعیت در بصره بزمین و خون ریختن بسیار است در او و خراب شدن

خانهای او ست و برطرف شدن اهل او ست شاید وقوع یافته باشد یا وقوع بیابد سی و یکم واقع شدن مرگ بسیار است بطاعون و وبا و زود مردن مردمان است از بغداد و غیره سی و دویم آمدن یخ بسیار است در وقت آن و در غیر وقت سی و سیم خونریزش بسیار است در میان دو طایفه از عجم سی و چهارم مسخ شدن طایفه ایست بصورت میمون و خوک سی و پنجم بیرون رفتن غلامان است از طاعت آقایان و کشتن غلامان آقایان خود است سی و ششم ظاهر شدن سینه و صورتیست در پیش قرص آفتاب سی و هفتم بیرون آمدن مردهاست از قبرها و زنده شدن ایشان است سی و هشتم آمدن چهارده باران پی در پی است از آسمان که زمین را پاک و شسته نماید سی و نهم برطرف شدن علم و ظاهر شدن جهل و بسیار شدن قتل و کم شدن فقها و ضلالت و خیانت بسیار شدن شعرا چهلم مسجد شدن قبرها و زینت کردن قرآنها و مسجدها را بطلا و غیر طلا چهل و یکم زیاد شدن ظلم و ستم و جور و فساد و گردیدن امرا کفره و دوستان ایشان فجره و اعوان ایشان ظلمه و صاحب رای ایشان فسقه چهل و دویم خراب شدن بصره است بدست مردی از سادات که تبعه او سیاه و زنجی باشند و ظاهرا وقوع یافته باشد زیرا که در سنه ۲۰ سال بعد از ولادت حضرت قایم است علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی الحسین خروج در بصره نمود و اکثر تبعه او غلامان سیاه بودند و بصره را خراب کرد و او را ملقب بصاحب الزنج نمودند چهل و پنجم آنچه در حدیث رسول خدا وارد شده است که فرمودند در سال ششصد و هرج و قتل بسیار میشود و پر میگردد زمین از ظلم و جور و در بیست بعد از آن واقع میشود علمایی بعد از یکی و باقی نمیماند کسی و در سی بعد از آن کم میشود آب نیل و فرات بمرتبه که مردمان در وسط شط زراعت کنند و در چهل بعد از آن سنگ میبارد از آسمان به بزرگی تخم مرغی بتمامی حیوانات هلاک میگردند و در پنجاه بعد از آن درندگان مسلط

بر مردمان میشوند و در شصت بعد از آن آفتاب میگیرد پس نصف جن و انس میمیرند و در هفتاد بعد از آن دیگر نمیزاید مؤمن از مؤمن و در هشتاد میگردند زنها مثل بهایم و در نود بعد از آن بیرون میآید دابة الارض و در هفتصد طلوع مینماید آفتاب با رنگ سیاه و دیگر بعد از آن سؤال نکنید و ظاهر آنست والله العالم که این سالها بعد از ششصد از هزار و دویم بعد از هجرت باشد که الان هزار و دویست و شصت و سه سال است و در حدیث دیگر وارد شده است که در سال ششصد و هشتاد واقع میگردد زنی که اسم او سعیده است و صاحب ریش و سبیل است مثل مردها و میآید از صحرا بسوی عراق و با او ست هزار سوار و در سال ششصد و هشتاد و هشت ظاهر میشود از سمت روم مردی که اسم او مزیدست با هفتصد علم که هر علمی یک صلیبی یعنی خواجی که نصارا دارند و شکل دار کشیده حضرت عیسی است آویخته است و در زیر هر علم و صلیبی هزار سوار فرنگی و نصرانی میباشند و در آن وقت خروج میکند مردی از طرف مکه که نام او سفیان ابن حرب است و شاید همان سفیان باشد که مذکور شد پیش از این که ملک او هشتماه است و متصل است بظهور دولت قایم حقه آل محمد و شاید حرب پدر او باشد و عقبه پدر او باشد چهل و ششم از علامات ظهور خروج دجال است و اسم آن ملعون صاید بن صید است و اخبار در باب او مختلفست بعضی دلالت دارد که از زمان آدم بوده است تا حال چنانچه در حدیث است که رسول خدا تشریف بردند بخانه از خانهای مدینه و در آن خانه مرد دیوانه هرزه گویی بود با مادر او و حضرت او را با صحابه خود نشان دادند فرمودند که ایمردمان خداوند نفرستاده است هیچ پیغامبری را مگر آنکه ترسانیده است امت او را از دجال و او را مهلت داده است و واگذارده است او را تا زمان شما و خروج خواهد کرد ای مردم با کوهی از نان و نهری از آب و در زمان

قحطی ظاهر میشود و اکثر تبعهٔ او یهود و زنها و اعراب و صحرا نشینها میباشند و داخل میشود تمام آفاق و اطراف زمین مگر مکه و دو کوه آن و مدینه و دو کوه آن هر وقت که خروج نمود دعای خدائی میکند و حال آنکه اعور است و خدا اعور نیست و در بعض اخبار وارد شده است که در زمان آن حضرت متولد شده است و ریش داشت و در وقت تولد خود حرف میزد و پیغام آور بخانه او رفت و ادعای نبوت کرد و گفت من فرستادهٔ خدایم بعد حضرت امر نمود ملکی را بصورت مرغی بزرگ که او را در ربوده در چاهی که در قریهٔ یهودیه یا اصفهان است انداخت و در زنجیر است تا وقتیکه اذن خروج او بشود و خری دارد که گام او یکمیل راه است که سه میل یک فرسخ است و خراو خالهای سفید در بدن او هست مثل پلنگ و صفت دجال اینست که چشم راست او مالیده شده است و چشم چپ او در پیشانی او است و میدرخشد بنحویکه گویا ستاره صبحست و در او پارهٔ خونیست چنانچه گویا مخلوط بخون شده است و در میان دو چشمش نوشته است که کافر است و هر کس از ملا و غیر ملا او را میتواند بخواند و ساحر است با هر که بسحر فرو میرود و در دریاها و سیر میکند با آفتاب و در پیش رو کوهیست از دود و در پشت سر او کوه سفیدیست و بسحر بچشم مردم میآید که دو کوه نان و آبست و حال آنکه حقیقت ندارد بلکه سحر است و همه دنیا را سیر میکند و بهر دریا و آبی که میگذرد آن آب فرو میرود و دیگر تا روز قیامت بیرون نخواهد آمد و شیطان در پیش روی او رقاصی میکند و شیاطین او را و خر او را در نظر مردم زینت میدهد و این فتنه ایست بجهة امتحان خلق و فریاد میکند که آواز او را خلق مشرق و مغرب از جن و انس میشنوند و میگوید ایدوستان من منم آنخدائیکه تقدیر امور بندگان نمودم و هدایت و رهنمائی کردم خلق را منم پروردگار بلند شما و اکثر پیروان او زنان و یهودان و اولاد زنا میباشد و چون بعقبهٔ افیق که کوهیست در شام میرسند در سه ساعتی از روز جمعه حضرت قایم او را میکشد و

عالم را از کثافت و نجاست آن ملعون پاک میکند چهل و هفتم از خروج دجال و ظهور قایم آل محمد خبرات که حضرت امیرالمؤمنین از برای صعصعه ابن صوحان فرمودند که از علامات خروج دجال فرمودند که از علامات خروج دجال اینست که مردم بمیرانند نمازرا و ضایع نمایند امانت را و حلال دانند دروغ را و بخورند ربارا و بگیرند رشوه را و بنیان خانها را محکم سازند و دین را بدنیا بفروشند و صاحب امور سفها را قرار دهند و مشورت با زنها نمایند و رحم را قطع نمایند و تابع هوا شوند و استخفاف کشتن و خون ریختن نمایند و علم ضعیف باشد و ظلم کردن فخر باشد امراء فجره و وزراء ظلمه باشند و اهل معرفت خیانت کار باشند و قراء فسقه باشند یعنی عمل بقرآن نکنند و شهادت ناحق زیاد شود و فسق و فجور علانیه و آشکار شود و بهتان زیاد شود و در مسجد ها گناه کنند و اشرار مکرم و محترم باشند و نزدیک شود غذابهائیکه وعده داده است خدا و زنها شریک مردها شوند در تجارت و صدای فساق در اموات بلند شود و پست ترین قوم بزرگ قوم شوند و مردم تقیه از فاجرین نمایند و تصدیق دروغگو نمایند و خیانت کار را امین دانند و زنهای خواننده و غنا کننده پیدا شوند و ساز و صرنا پیدا شود و آخرین لعن بر اولین کنند و زنها سوار زین شوند و زنها شبیه بمردان شوند و مردم علم را یاد گیرند بجهة دنیا و عمل دنیا را مقدم دارند بر آخرت و مردم خود را مؤمن وانمایند مثل گرگ که در لباس میش در آیند و دلهای ایشان مرده تر از مردار و تلختر از صبر میباشد پس در آنوقت خروج دجال نزدیک است و بهترین مکانها در آنوقت بیت المقدس است که مردم آرزو میکنند که کاش ما ساکن آنجا میشدیم چهل و هشتم از علامات ظهور آنچه در حدیث است که پیغمبر فرموده اند از جمله در تغییر فقدها اشراطها پس فرمودند که آیا خبر دهم شما را

بشروط و علامات ساعت یعنی قیامت صغری پس سلمان عرض کرد بلی یا رسول الله
حضرت فرمودند از جمله علامات آن ضایع نمودن نماز هاست و تابع شدن شهوتها
است و میل نمودن بهواست و تعظیم نمودن بمالداراست و فروختن دین بدنیا است پس
در آنوقت آب میشود دل مؤمن چنانچه آب میشود نمک در آب به سبب آنچه می بیند
از منکر و نمیتوانند که او را تغییر دهند و نهی کنند پس سلمان عرض کرد یا رسول الله اینها
از شدنیهاست حضرت فرمودند بلی بحق آنخدایکه جان من در قبضهٔ قدرت اوست
ای سلمان در آنوقت والی و حاکم میشود مردمانرا امرا جور و وزرا فسقه و عارفان ظلم و امناء
خیانت کار باز سلمان عرض کرد که این امر شدنیست فرمودند بلی در آنوقت منکر و معروف
و منکر معروف میشود امین خاین میشود و خاین امین و تصدیق کرده میشود دروغگو و تکذیب کرده
میشود راستگو ای سلمان در آنوقت امارت و بزرگی با زنانست و مشورت کردن با کنیزانست
و نشستن طفلهاست بر منبرها و دروغ صحبت و شوخیست و زکوة دادن غرامتست و فرض
است و مال خدا را غنیمت میشمارند و مردم جفا مینمایند با پدر و مادر و حال آنکه نیکی
مینمایند با دوست خود و طلوع میکند ستارهٔ دنباله دار ای سلمان در آن
وقت شریک میشود زن با شوهر خود در تجارت و باران در تابستان میبارد و خوبان
پامال میشود و عداوت کنندگان ذلیل و خوار میباشند و بازارها متصل بهم میشود و
مردم از خدا شکایت میکنند یکی میگوید چیزی نفروختم و یکی میگوید نفع نکردم ای سلمان در آنوقت
امیر و حاکم میشود بر آنها قومیکه اگر حرف بزنند آنها را میکشند و اگر حرف نزنند مالهای ایشانرا
حلال دانند و چیز آنها مال خود میدانند و خون ایشانرا میریزند و پر میکنند دلهای
ایشانرا از خوف و ترس و نمی بینی ایشانرا مگر ترسنده و لرزنده و گریزنده و می آیند جمعی

از شرق و مغرب و متوجه امت میشوند پس وای بر ضعیفان امت من از جور
ایشان و ویل و جهنم باد برایشان رحم نمیکنند کوچک را و اکرام و احترام نمیکنند
بزرگ را و نمیگذرند از گناهکاری صورت ایشان صورت آدمیاست
و قول و دل ایشان دل شیاطین است ای سلمان در آنوقت اکتفا مینمایند
مردان بمردان در شهوت و زنان بزنان و زنان رشک میبرند به پسران چنانچه
رشک و غیرت میبرند به دختران در خانه اهل ایشان و شبیه میشوند مردان بزنان
و زنان بمردان یعنی در لباس و زلف و زینت دادن خود و امرد نهی کردن
و را امرد سوار میشوند زنان بر زینها پس بر آن زنان باد از امت من لعنت
خدا ای سلمان در آنوقت نقاشی و طلاکاری میشود مسجدها همچنانکه طلا مالی
میشود معبد یهود و نصارا را و زینت داده میشود مصحفها بطلا و غیره یعنی قرآنها
طلاکاری میشود منارها و بسیار میشود صفهای جماعت با دلهای بغض دار
و زبانهای مختلفه ای سلمان در آنوقت زینت مینمایند مردهای امت من بطلا
و میپوشند حریر و دیباج را و استعمال مینمایند پوست سمور و خز را و ظاهر میشود
ربا و معامله مینمایند بزیاده گرفتن و رشوه میگیرند و دین را پست میشمارند و
دنیا را بلند میشمارند ای سلمان در آنوقت ظاهر میشود زنهای خواننده و آلات
لهو و لعب مثل ساز و سرنا و والی و امیر میشود بر آنها اشرار امت من ای سلمان
در آنوقت حج میکنند بزرگان امت من بجهة تفنن نمودن و اغنیا برای تجارت
کردن و فقرا برای ریا و سمعه نمودن و قومی یاد میگیرند قرآنرا برای غیر خدا
و قرآنرا آلت خوانندگی میکنند و غنا کردن را قرآن خوانی اسم میگذارند

وعالم میشوند برای غیر خدا و زیاد میشوند اولاد زنا وخود را بروی دنیا میاندازند
سلمان در آنوقت پاره میشود پرده های احترام مردم وکسب کرده میشود گناهان
وسلط میشود اشرار و اخیار و فاش میشود دروغ وظاهر میشود فقر و فاقه وفخر و مباهات
میکنند بریکدیگر بلباس وپوشاک وباران ببارد در غیر وقت وانکار نمایند
امر معروف ونهی منکر را حتی اینکه مؤمن ذلیل ترین امت من میشود وملامت کنند
مردم متابعان قرآنرا وعبادت را واین مردم را در آسمانها باسم ارجاس وانجاس
که رجس ونجسها باشد بخوانند ای سلمان در آنوقت نمیرسد غیر غنی وما لداریه فقیر
حتی آنکه سؤال میکند سایل بکف در میان دو جمعه ونمیرسد بکسی که چیزی در دست
او بگذارد وحرف میزند در امورات عامه امت من کسیکه قابل حرف زدن نیست
واین شروط بسیاری آنها ظاهر شده است امید ست که باین زودی فرج
شود انشاء الله تعالی **نور سیم** در بیان وقت ظهور و رفتار آن حضرت است
بدانکه از مضامین اخبار متفرقه ظاهر میشود که آنحضرت در سال طاق میباشد مثل
سه و پنج و هفت و نه در روز شنبه عاشورا که دهم محرم الحرام است ظهور میکند که روز
شنبه شهید شدن حضرت سید الشهداست و در بعض اخبار دیگر است که در ماه رجب ظهور میکند و از مکه
ظهور میکند وخواهد نمود در اول روز جمعه ظاهر خواهد شد و در وقت خطبه خواندن خطیب کردن خطیب مکه را
خواهد زد و غایب خواهد شد و صبح شنبه ظاهر خواهد شد و در سر عمامه رسول خدا و در دست
عصای آنحضرت و در پا نعلین آن حضرت را خواهد داشت و چندین بز پیش و در پیش روی خود
خواهد انداخت و با این هیأت داخل در مکه معظمه میشود پس در آن شب جبرئیل ومیکائیل
با چندین هزار ملک نازل خواهند شد و آنحضرت در میان رکن و مقام هستند

وجبرئیل عرض کند که ای آقا امر تو جاریست و سخن تو مقبول است پس حضرت
دست براو بکشد و بگوید الحمد لله آنگاه فریاد کند که ای گروه بزرگان ومخصو
صان من بیائید بسوی من وصدای آنحضرترا خداوند بمشرق ومغرب برساند
که همه مردم بشنوند پس سیصد و سیزده نفر که بعدد اهل بدر است که در اطراف
عالم هستند خداوند آنهارا در آن روزها جمع نماید در طالقان که همه
با شمشیرها باشند واسم هریک و پدر هریک بشمشیر ایشان نوشته باشد و همه از اولاد محمد بند
بعضی از آنها از امتهای پیغام آوران گذشته اند و بعضی از امت حضرت رسول اند و همه
بن جوانان نمایان باشند وحال آنکه همه پیران باشند و در زمان غیبت کبری آنحضرت غیبت
کرده اند آنهارا اولیاء الله میگویند و مخصوصان آن حضرت میباشند که در وقت ظهور آن
حضرت باید ظهور نمایند شاید اوتاد و ابدال نیز از آنها باشند و شاید بعض آنها
در بین ما نهاما متولد شده باشند و خداوند عمودی از نور میان زمین و آسمان
برپا کند که نور او داخل در خانهها شود و آن سیصد و سیزده نفر که در
طالقان شند در رختخوابهای خود باشند چون صبح شود هریک در زیر سر
خود صفحه بیابند که نوشته باشند طاعت معروفه پس بدانند که آن
حضرت ظهور کرده است واز جمله آنها رجال الغیب است که یا سی یا چهل نفرند
و در هفته تمام روی زمین را طی میکنند و در هر روزی بطرفی بسیر میروند و هر جمعه
در نزد آنحضرت حاضراند بجهة نماز و بیست و هفت نفر نیز از مردگان امت پیش از آن
امت زنده شوند بجهة تمشیت امور آن حضرت یازده نفر او از قوم موسی
باشند و هفت نفر اصحاب کهف باشند و یوشع بن نون وصی موسی

وسلمان فارسی وابودجانهٔ انصاری ومقداد واسود و مالک اشتر وحضرت شعیب
وحضرت صالح باشند پس چون صبح شود بطی الارض در یک چشم بهم زدن در نزد
آن حضرت حاضر شوند ویا برابر سوار شوند و حاضر شوند در خدمت آنحضرت بایستند
پس آنحضرت پشت بکعبه دهد و دست بکشاید که از نور او عالم روشن شود
پس بفرماید که هرکه باین دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول جبرئیل
دست آنحضرت را ببوسد وبیعت کند پس ملائکه پس نجیبان جن پس آن سیصد وسیزده نفر
که چون برین راه میرفتند زمین فخر میکند که یکی از اصحاب قائم بروی من راه رفت وجبرئیل
در آنروز بصورت مرغی سفید بیعت میکند ویکپای خود را در مکه دیگر را در بیت المقدس میگذارد
و بآواز خوش وبلند فریاد میکند که اتی امر الله فلا تستعجلوه پس مردم مکه فریاد
میکنند که این کیست بعضی گویند که این صاحب زنهاست گویند که اصحاب او را
میشناسید گویند نه مگر چهار نفر از اهل مکه وچهار نفر از اهل مدینه که آنها را میشناسیم
وباقی دیگر را نمیشناسیم واین بیعت در اول طلوع آفتابست وچون آفتاب بلند شود
از پیش قرص آفتاب منادی از آسمان ندا کند که تمام اهل آسمانها وزمینها شنوند که ایگروه خلایق
این مهدی آل محمد است با او بیعت نمایید تا هدایت یابید وبا او مخالفت نکنید که گمراه میشوید ومردم
از شهرها وصحراها ودریاها رو بمکه میآورند وچون نزدیک غروب آفتاب از آسمان میشود شیطان
فریاد میکند که ای خلایق پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است واو عثمان ابن
قیس از اولاد یزید ابن معاویه است با او بیعت کنید که هدایت یابید ومخالفت او مکنید که
گمراه میشوید پس ملائکه ونقبای جن وانس او را لعنت کنند ودانند که او شیطانست پس آنحضرت پشت
بکعبه داده فرماید که هرکس میخواهد بهر پیغام آوری نگاه کند بیاید ومن نگاه کند وهرکس کتابهای آسمانی را بخواهد

بشنود بیاید واز من بشنود پس بخواند صحف و زبور و توریة وانجیل وقرآنرا چنانچه نازل شده
پس چند روزی در آنجا بماند وخلیفه بر اهل مکه قرار دهد واهل مکه خلیفهٔ آنحضرت را بکشند دیگر
حضرت دیگری را خلیفه نماید ودر دفعه سیم یا چهارم عود بمکه میکند وجمعی از اهل مکه را میکشد
ودستهای بنی شیبه که کلید داران مکه اند میبرد وبر کعبه آویزان میکند ومنادی آنحضرت ندا میکند که اینها
دزدان خانهٔ خدا میباشند وخانهٔ مکه را خراب میکند واز اساس حضرت ابراهیم بنا میکند
واز آنجا بمدینه تشریف خواهد آورد ودو نفر را از قبر بیرون خواهد آورد ودر درخت خشکی آویزان
میکند وآن درخت بجهة امتحان خلق سبز میشود وآن دو نفر تر و تازه اند پس میفرماید که ای مردم
بیزاری بجویید از اینها پس دوستان ایشان میگویند که از تو بیزاری میجوییم که اینها را بدین
خواری بیرون آورده وحال اینکه از برکت ایشان درخت خشک سبز شد واین است گناهکاری
بزرگ پس آنحضرت امر میکند دوستان ایشانرا بجای ایشان میبرند وامر میکند از زمین آتشی
وبادی بیرون میآید وایشانرا میسوزاند وآن دو نفر را میسوزانند وباز آنها زنده میشوند
ومیسوزند که روزی چندین دفعه سوخته میشوند وزنده میشوند وبعد از آن میآید بکوفه
وپای تخت او کوفه میشود ومسجد او را یعنی کوفه را خراب میکند واز بنای اصلی او بنا
میکند واورا ومحل خلوتش نجف اشرف خواهد شد ومحل حکمش و دیوانش مسجد کوفه خواهد شد
وبیت المال او مسجد سهله خواهد شد واصحاب او همه بده هزار خواهد رسید وپنجهزار ملک
بعدد اصحاب جنگ احد با آنحضرت خواهد بود ودر هرجا که بخواهد لشکر ببرد فریاد میکند که لشکریان
نان بر ندارند وسنگ موسی را شتر بار کرده میبرد وعصا بر او میزند دوازده چشمه از او ظاهر
میشود که نان وآب وآنچه مردم احتیاج دارند از آن سنگ بیرون میآید از برای مردم تو رستیم
در سلوک وسیر آنحضرت است بآنکه آن حضرت حکم بباطن خواهد نمود وشاهد نخواهد طلبید وجزیه

از کفار قبول میکند تا آنکه اسلام و ایمان را قبول کنند و الّا ایشان را گردن میزنند و گردن
مانع الزکوة را میزنند و مسجدها را خراب میکند با منارها و مسجدها را مسقف مثل عرش موسی
میکند و چهار مسجد را تغییر میدهد مسجد الحرام مسجد پیغام آور و مسجد بصره و مسجد کوفه باشد و شاعهها را
شصت ذرع میکند و لشکر باطراف عالم میفرستد بجهة مسلمان کردن کفار و بایمان داخل کردن
مردم و مسجدی در نجف اشرف میسازد که هزار در داشته باشد و مقام ابراهیم را خراب میکند و بطریقی
که در زمان رسول خدا بود بنا میکند و خانههای نجف با خانههای کربلا متصل میشوند که مردم با
اسب تند رو بنماز جمعه نمیرسند از کثرت مردم بقدر خوابیدن گوسفندی در کوفه از زمین
هزار اشرفی قیمت پیدا میکند و سوار اسب سیاهی میشود و شمشیر خود را حرکت میدهد که همه
شهرها و دهات از شرق تا مغرب جان می سپنند که آن حضرت در شهر ایشان است
و خیمها زده میشود در کوفه و مردم تعلیم میگیرند قرآن را بطریقیکه بر حضرت رسول نازل شده است
و بسیار حکمهای ظاهر را تغییر میدهد و بسیار اعتقادات را که مردم نمیدانند ظاهر میکند و شش
مرتبه گردن قریش را میزنند و در هر مرتبه پانصد نفر را و دست خود را بر سر مردم میگذارد و بس
عقل مردم کامل میشود و اسلام و ایمان را بر همه یهود و نصارا و مجوس و خوارج و سایر کفار و
منافقین عرض میکنند هر که قبول کرد فبها و الّا گردن میزنند و باید که ایمان ایشان از روی
طوع و رغبت باشد و الّا بعلم خود میدانند و هر کس از ترس و بی رغبت ایمان بیاورد گردن
او را میزنند و زمین گنجهای خود را برای آن حضرت ظاهر میکند و عمودی از عمودهای عرش
ملکی بر بالای سر او نصب میکند که نور او مشرق و مغرب عالم را روشن میکند و فرود نمیآید
بر احدی مگر آنکه او را هلاک میکند و منصور برعب و مؤیّد بنصرت و پستی و بلندی کو
ههای زمین از برای آن حضرت هموار میشود و راه رفتن و سیر کردن عالم و عالم را از مشرق و

مغرب و صحرا و دریا و ظلمات و کوه قاف همه را سیر میکند و در بعض اخبار وارد شده است
که آنحضرت سوار ابر میشود و آسمانها را سیر میکند و تمام روی زمین بمنزله کف دست آن
حضرتست که همه را می بیند و چنان قوتی دارد که هرگاه دست کند درخت عظیمی را از زمین
میکند و کوهی را از جای میکند و اگر در میان کوهها فریاد کند کوهها از هم پاشیده
میشود و آنحضرت مثل رسول خدا سایه ندارد و ابر بر سر آنحضرت سایه میاندازد و میراث
تمام پیغمبران در نزد اوست از عصای موسی و کیل شعیب و انگشتری سلیمان و پیراهن ابراهیم
و نعلین آدم و شبیهترین خلق است برسول خدا و حضرت عیسی و عیسی از آسمان چهارم
نزول میکند و در عقب سر آنحضرت نماز میکند و آنحضرت از برای عیسی میکند و
حکمهای عجیب و غریب میکند که گوش نشنیده است زیرا که کلام حق بیست و هشت حرفست
و از زمان آدم تا زمان خاتم دو حرف او ظاهر شده است که حکم همه پیغامآوران از این
دو حرفست و بیست و شش حرف دیگر باقیست که آنحضرت همه آنها را ظاهر میکند و مردم
همه را خواهند شناخت و خواهند فهمید و اوضاع عالم غیر از این اوضاع میشود و ظلم
برطرف میشود و عدالت در میان مردم گسترده میشود بحدیکه گرگ و میش با هم آب در یکجا
میخورند و آنزمان برکت زمین بسیار میشود و رحمت آسمانی نازل میشود و دیها همه یکی میشوند
و عقلها کامل و چشمها همه روشن و بدنها قوت چهل مرد پیدا میکنند و مردم بنور جمال آن
حضرت روشن میشوند که دیگر محتاج بنور آفتاب نمیباشند مردم اینقدر عمر میکنند که هزار
اولاد از برای ایشان زاییده میشود و غلبه عقل میشود و جهل برطرف میشود و صفات حسنه و
اخلاق پسندیده در میان مردم ظاهر میشود و بخل و حسد و کینه و ریا و کبر و فخر و خودبینی و حب
ریاست و طلب دنیا کردن از مردم برطرف میشود و روز کسادی بازار شیطان میشود و تمام عالم را

نور روشن میکند و عالم عالم نور خواهد شد و ظلمت و جهل برطرف خواهد گردید
اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه واجعلنا من اعوانه و انصاره بمحمد و آله و چون ظاهر شود بشکل
چهل سالگی یا بشکل سی سالگی مینماید و حال انکه از عمر شریفش تا سجال که سنه ۱۲۶۳ است هزار و
هشت سال گذشته است بجهة آنکه در نیمهٔ شعبان در سال دویست و پنجاه و پنجسال از هجرت
گذشته بود که آنحضرت متولد شد اگرچه بعضی اختلاف دیگر هم کرده اند و در زمان خلافت
المهتدی بالله خلیفه چهاردهمی خلفاء بنی عباس متولد شدند و از زمان ظهور تا زمان
شهادت او هفتاد سال خواهد کشید و بعد از هفتاد سال زنی ملیحه نام چیزی بفرق مبارک
آنحضرت خواهد زد و آنحضرت را شهید خواهد نمود و درین اثنا حضرت سید الشهدا ظاهر
خواهد شد و این اول رجعت و قیامت صغری است و آنحضرت را غسل میدهد و کفن میکند و
نماز براو گذارده و او را در نزد حضرت رسول دفن میکند و در بعضی اخبار وارد است که عمر آن
حضرت بقدری میشود که هزار سوار از اولاد خود سوار کند بجهة جهاد و بعضی از حکما گفته اند که آنحضرت عمر هفت کرکس
کند و شاید حال هم آنحضرت اولاد و زوجات داشته باشد و در ایام غیبت صغری نیز از اولاد او بهم رسید
که نام او و نشان او معلوم نیست و منزل و حال شاید در طرف مغرب یمن در جزیره که در میان دریا حضرت است باشد
چنانچه مشهور است و در تاریخ از بعضی سیاحین که میگویند در انجا شهرهای بزرگ است که مشهور شهرها صاحب است و از اولاد
آنحضرت قاسم و طاهر حاکم میباشند و العلم عند الله تعالی و بی اصل مینماید آنچه در کتب مسطور است نور
چهارم در بیان رجعت آل محمد است بدانکه اعتقاد نمودن برجعت از اصول مذهب و از خواص
شیعه است پس واجب است اعتقاد نمودن برجعت آل محمد و اول کسیکه رجعت میکند حضرت سید
الشهدا است و با او زنده میشوند آنهائیکه در طف کربلا با آنحضرت بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیده اند
و از پیغمبران و اوصیای گذشته هفتاد نفر زنده میشوند که از جملهٔ ایشان است اسمعیل صادق الوعد

هفتاد نفر از قوم موسی نیز با آنحضرت زنده میشوند و سید الشهدا در کربلا با اصحاب خود
فرمودند کلامیکه مضمون او اینست که بشارت باد شما را که بخدا قسم چون ایشان ما را کشتند
پس ما بار دیگر زنده میشویم و میرویم در نزد پیغمبر خدا و مکث مینمایم آنقدر که خدا خواسته است
بعد از آن من اول کسی هستم که بیرون میآیم از زمین که مقارنست با بیرون آمدن جناب امیر و قایم ما
با حیوة رسول خدا و بعد از آن فرود میآید از آسمان از نزد خدا بسوی من جماعتی که هرگز نزول
نکرده اند و میآید جبرئیل و میکائیل و لشکر بسیاری از ملائکه بنزد من و نزول میفرماید پیغمبر و علی
و همگی سوار میشوند بر اسبهایی از نور که هیچکس بر آنها پیش از این سوار نشده است و لوای خود را
رسول خدا بحضرت امیر با شمشیر خود میدهد و بعد از آن ما مکث مینمایم آنقدر که خدا خواسته است بعد از آن
خداوند بیرون میآورد از مسجد کوفه یک چشمه از طلا و یک چشمه از شیر و بعد از آن امیر المؤمنین میدهد بمن
شمشیر رسول خدا و میفرستد مرا بمشرق و مغرب و هر دشمنی از دشمنان خدا میکشم که بکمر زخون
او را میریزم و باقی نمیماند بر روی زمین بدی و دردی و کوری و ناخوشی و بلایی و آسمان برکت خود را
بر زمین میبارد و زمین نعمت خود را ظاهر میکند و بکدرخت انواع میوها میدهد و خداوند کرامت
میفرماید بشیعیان ما کراماتی را که پوشیده بر کسی نخواهد ماند و در آن زمان حضرت سید الشهدا تا
هفتاد هزار سال پادشاهی خواهد کرد و ملخ طلا از آسمان خواهد بارید و زمین گنجهای خود را ظاهر
خواهد کرد و امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر خواهد شد و رسول خدا ظاهر میشود و همه
ائمه ظاهر خواهند شد و مدتی امیر المؤمنین علیه السلام پادشاهی
خواهد کرد و ائمه عاملان آنحضرت در شهرها خواهد بود و جناب امیر المؤمنین
علیه السلام چند دفعه رجوع خواهند فرمود و در زمان قائم یا بعد از
او در زمان جناب سید الشهدا و در زمان رجعت حضرت رسول خدا باید

دانست که خداوند همه ائمه را بدنیا خواهد برگردانید در رجعت حضرت رسول
و همه شکایت از جفاهای اهل زمان خود خواهند فرمود و حضرت فاطمه شکایت
از غاصبین حق خود خواهد نمود و همه غاصبین و ظالمین آل محمد ظاهر خواهند
شد و حضرت سید الشهداء باز با یزید و لشکر او دعوا خواهد نمود و همه را خواهد کشت و
امیر المؤمنین با معاویه و لشکر او جنگ خواهد کرد و همه را خواهد کشت و هر کس با ایشان
جنگ کرده است یا اینکه ایشانرا شهید کرده است از بنی امیه و بنی عباس و خوارج و
ظالمین و غاصبین همه زنده میشوند و ایشان با همه جنگ میکنند و همه را میکشند و باید دانست
که رجعت نمیکند مگر مؤمن خالص و کافر خالص و کسانیکه بین بین میباشند رجوع نمیکنند بعضی
تکلیف رجوع بایشان میکنند و ایشان قبول نمیکنند شاید بعضی قبول کنند و رجوع کنند
و بعضی قبول نکنند و رجوع نکنند و در بعضی اخبار وارد است که همه پیغمبران از آدم تا خاتم رجوع
میکنند و در بعضی اخبار آن کسانیکه قصاص بر ایشان لازم است باید رجوع کنند بجهة قصاص
و در بعضی اخبار قاتل و مقتول زنده میشوند و مقتول قاتل را میکشد و بعد از آن سی ماه زندگی میکند
و در بعضی اخبار است که ملائکه بمردگان مژده میدهد که دولت آل محمد ظاهر شده است و
اموات بدیدن هم میروند و یکدیگر را بشارت بظهور دولت حقه میدهند و در بعضی اخبار است
که همه کس باید رجوع کند مگر مستضعفین و در بعضی اخبار است که حضرت قائم ندا میکند
که هر کس ترنجی و حقی از شیعه ما دارد بیاید و بگیرد از ما که ما دین ایشانرا ادا میکنیم و باید دانست
که حضرت امیر با لشکران در وادی روحا که پشت کوفه است با لشکر شیطان جنگ خواهد کرد
و شیطان تمام لشکر و اولاد خود را جمع میکند و چنان جنگی میشود که از زمان آدم
تا آنوقت کسی ندیده است چنان جنگی را و لشکر امیر المؤمنین بعقب می نشینند و پای

بعضی

بعضی در میان آب فرات میرود و بعد از آن لشکری از ملائکه آسمان نازل میشود و حضرت
رسول پیش روی آنها میباشد با حربه از نور یا از آتش و روی به لشکر شیطان
میگذارد و شیطان رو بعقب و گریز میگذارد و لشکر او با او میگویند کار را تمام کردیم
کجا میروی میگوید که من می بینم آنچه شما نمی بینید و من از خدا میترسم و میگریزد و بطرف
دریا و حضرت رسول باو میرسد و حربه به پشت شان او میزند و او را میکشد و در آن
وقت معلوم که خدا شیطانرا مهلت داده است تا آنزمان است و چون شیطان کشته
شد تمام شر و فساد و ظلمت از عالم تمام میشود و همه کس اطاعت و عبادت خدا میکنند
که دیگر شرکی و کفری و معصیتی در روی زمین باقی نخواهد ماند و حضرت امیر المؤمنین
بعد از اینها باز عود میکند و در آنوقت او را باسم دابة الأرض میخوانند و با او است
عصای موسی و انگشتری سلیمان بدست عصا را بر پیشانی هر کس که میگذارد نقش میگیرد که این
مؤمنست حقا و این نزدیکست بقیامت بعد از آنکه ائمه همه رجوع بدنیا کردند و سلطنت کردند
از دنیا باز رفتند و بعد از آن امیر المؤمنین نیز از دنیا میرود و کسی از رسول خدا و ائمه
هدی دیگر در دنیا نمیماند پس در توبه بسته میشود و شاید در آنوقت آفتاب از مغرب
طلوع کند بنابر روایتی و تا چهل روز دنیا هرج و مرج میشود و هر کس هر کس میشود و در
این وقت سد یأجوج و مأجوج گشاده میشود و ایشان سه طایفه هستند و از اولاد یافث
ابن نوح هستند بنابر روایتی و بیرون میآیند و بهر زمین که می
رسند اهل او را میکشند و میخورند و میخورند آنچه گیاه و علف و
خوراکی در روی زمین است و بهر دریائی که میرسند او را خشک
می کنند و صدای همهٔ ایشان تا صد فرسنگ میرود آنوقت دوری

عالم را فرو میگیرد که دنیا تاریک میشود و در بعض اخبار وارد است که آتشی بیرون میآید
از قعر عدن و مردم را بجهة حساب جمع میکند و عدن مکان حبیبی است و در روایات دیگر
نیز وارد است اسرافیل مامور میشود که میآید بر زمین و میدمد بصور و این اول قیامت
کبری است چنانچه سابقا دانستی بدانکه (در رسالة) این حدیث و حدیث اینکه زمین هرگز خالی از حجتی
و امامی نیست و نمیماند تعارض است پس میشود که حمل حدیث آخر را براین نمود که زمین در غیر
از این چهل روز خالی از حجتی و امامی نخواهد بود یا اینکه امام و حجت هست لیکن مامور
میباشد که پنهان باشد نه آشکار را این بنابر رجعت و جمع دیگر هم میتوان نمود که اینجا
محل دقت است والله العالم و در روایت دیگر هم وارد شده است از حضرت صادق ع که رسول
خدا در زمان رجعت پنجاه هزار سال پادشاهی تمام روی زمین را خواهد نمود و حضرت
امیرالمؤمنین ع چهل و چهار هزار سال پادشاهی تمام روی زمین را خواهد نمود و در روا(یتی)
وارد شده است که (در) نجف اشرف در رجعت رسول خدا و امیرالمؤمنین ع یکدیگر را ملاقات میکنند و مسجدی در
نجف اشرف بنا میکنند که دوازده هزار دروازه داشته باشد و ابن طاوس روایت کرده است
که عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال است از مردم و هشتاد هزار سال او مختص
سلطنت آل محمد است و حضرت صادق ع فرمودند که گویا می بینم تختی از نور گذاشته باشند
و قبه از یاقوت سرخ برآن زده باشند که مزین بانواع جواهرات باشد و حضرت امام حسین بر آن
تخت نشسته باشد و در اطراف او نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنین فوج فوج بدیدن آنحضرت
آیند و برآنحضرت سلام کنند پس ندا از جانب خداوند باشان برسد که ای بندگان من باآنکه
آنحضرت باشان فرماید که ای دوستان من هرچه خواهید سؤال نمائید که بسیار
آزار کشیدید و مظلوم شدید پس هر حاجت که داشته باشند خواهش نمائید

روا شود و در حدیث دیگر وارد است که حضرت سید الشهدا با هفتاد و دو هزار صدیق رجعت
خواهد نمود و در آن زمان خداوند بهر مؤمنی یک ملک یا دو ملک موکل میفرماید
که اخبارات واقعه در مشرق و مغرب باو خبر میدهند و هر یک اینقدر عمر میکنند
که هزار اولاد خود را می بیند و هر کس بخواهد درک آن زمان را نماید مداومت باین دعا
نماید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف
نبیک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک
ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی فایده بدانکه در بعض اخبار وارد است که بعد از حضرت
قایم ع دوازده نفر دیگر از نسل حضرت سید الشهدا سلطنت میکنند و آنها را در آنوقت
باسم دوازده مهدی خوانند و در بعضی اخبار باسم دوازده امام خوانند و در بعضی اخبار
وارد است که ایشان امام نیستند لکن قومی میباشند از شیعیان ما که مردم را بموالات
و دوستی ما میخوانند و در بعضی اخبار است که پیغمبر فرمودند که آنها دوازده مهدی میباشند
چون وقت وفات قائم میشود تسلیم مینماید او را به پسرش که اول
از دوازده مهدیست و او سه اسم دارد یکی اسم من که احمد است و یکی اسم پدرش
که عبدالله است و یکی مهدیست و در حدیثی دیگر میباشد که وفات میباید مهدی
این امت پیش از قیامت به چهل روز و آن چهل روز مردم بی امام میمانند و دنیا
هرج و مرج میشود و در بعضی اخبار وارد است که امیرالمؤمنین ع چند رجعت دارد یکی
با حضرت سید الشهدا یکی با رسول خدا و یکی خودش و چهل هزار سال سلطنت
خواهد نمود و از برای هر شیعه او هزار پسر خواهد شد دیگر حضرت امیر ع میفرمودند
و العجب کل العجب بین جمادی و رجب شخصی سؤال کرد که این چه عجب است فرمودند

چگونه تعجب نمایم از اموات و مرده‌هایی که خداوند ایشانرا زنده میفرماید با شمشیرها داخل کوچها گردیده میشوند
و کردن کفار و جابرین و اتباع ایشانرا از اولین و آخرین میزنند **مشکوة پنجم** در اعتقادات متعلقه بقیامت
کبری است و در آن چند مصباحست **مصباح اول** در آنکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در روز قیامت
بندگانرا مبعوث میفرماید ببدن اصلی عنصری که در دنیا داشتند بجهت حساب و این از اصول دین است و منکر معاد
جسمانی کافر و نجس و بتقصیر مخلد در جهنم است پس قول باینکه روح بتنهایی برمیگردد بی همین جسم دنیایی غلط است
و قول باینکه با قالب مثالی در قیامت عود میکند غلط است و قول باینکه بدن انسانرا صاف و زلال میکند و چیزی
از بدن و میریزد و بدن عود میکند غلط است بلی چون این بدن در این نشأه دنیا قابل فناست زیرا که نشأه ذاتیه دنیا
فانیه است و نشأه عالیه آخرت باقیه است و چیزی که قابلیت فنا دارد قابلیت بقا ندارد و لهذا خداوند همین جسم
فانی دنیا را برمیگرداند و در قیامت قابلیت بقا با و میدهد مثل مس که اکسیر باو زده شود طلا میشود و پس همان مس بعینه
طلا میشود و مس قیمت و قابلیت در دو خرج دارد و طلا قیمت و قابلیت و دوام علاحده دارد و پس همین بدن که خاک
میشود خداوند باز در قیامت همین جسم را از قدرت کامله خود بصورت و مثل صورت اولی دنیایی او را خلق میکند و
چیزی از او ریخته میشود و مثل خشتی که او را خراب کنند و باز خشت بسازند که خاک خشت دویم عین خاک خشت اول است
و چیزی از او نیفتاده و زیاد و برا و نشده است و مثل مومی که از او صورت حیوانی میسازند و بعد از آن آن صورترا خراب
میکنند و دو دفعه همان موم صورت همان حیوانرا درست میکند که ماده و اصل هر دو یکیست بی تفاوت و زیاده و کم لکن
صورت که امر اعتباریست دو تا میباشد و هرگاه کسی بگوید که چگونه خداوند خاک کسی را که مرده است و باد او را باطراف
عالم برده است جمع میکند جواب او اینست که همین که نزدیک قیامت که میشود خداوند امر میفرماید بحر مسجور را
که دریائیست در میان زمین و آسمان خداوند او را خلق فرموده است و آبی دارد که رنگ و بوی او مثل منی است و آن دریا
چهل روز بر زمین میبارانند آب خود را و این باریدن در میان دو نفخ صور است پس همه روی زمین را آب میگیرد و تمام
روی زمین مثل دریا میشود و بعد خداوند با د را امر میفرماید که این آب را بهم میزند پس خاک اجزاء متفرقه انسانی

که در هر جای

که در هر جای عالم باشد بمحل خودش در یکجا جمع میشود از قدرت کامله الهی مثل کره که در میان دو
دوغ را در مشک میزنند کره او یکجا جمع میشود و آن آب مثل باد بهار آنخاک را پرورش رویانیدن میدهد و خداوند
امر میکند آفتاب و باد را که آن آب را خشک میکند و هر یک از خاکهای بدنهای مردم بجای قبر خود جمع میشوند تا وقت
رسیدن اسرافیل در دفعه دویم بصور و در طرف زمین که روحهای مردم داخل بدنهای خود میشوند و قیامت بر پا میشود
و بهمین مضمون چند حدیث در تفسیر علی ابن ابراهیم ره مسطور است و هرگاه کسی بگوید که انسانرا که انسانی یا حیوانی میخورد
چگونه میشود که در قیامت بدن اصلی هر دو عود کند زیرا که گوشت بدن آنکه خورده شده است جزو بدن آنکسی که او را
خورده است میشود پس اگر آن جزو خورده شده را در هر دو جمع کنند که محالست و اگر در اولی جمع شود دویم بدن اصلی
زنده نخواهد شد و هرگاه در بدن دویمی جمع شود اولی زنده نخواهد شد ببدن اصلی و هرگاه در یکی از این دو بدن
جمع شود ترجیح بلا مرجح است و همه قسم او باطلست پس باید در غیر بدن اصلی انسان مبعوث شود و عود کند در
قیامت جواب از او اینست که اولا خداوند قادر است که هر دو را ببدن خود خلق نماید و هر یکرا مبعوث نماید
چنانچه اول دفعه بی ماده و صورت او را خلق فرموده و دویم آنکه خداوند جزو اصلی را خلق میفرماید در
قیامت چنانچه او را اول مرتبه خلق فرموده است و جزو فضلی خورده شده است نه جزو اصلی در قبر نگاه داشته
شده و باقی میماند چنانچه در کافی منقول است از عمار بن موسی که سؤال نمودند از حضرت صادق ع از میت که بدن او
از هم متلاشی و متفرق در دو میشود حضرت فرمود نعم حتی لا یبقی لحم و لا عظم الا الطینة التی خلق منها فانها لا تبلی
و تبقی فی القبر مستدیرة حتی تخلق منها کما خلق اول مرة یعنی بلی پوسیده و متفرق میشود بدن میت تا آنکه باقی نماند
گوشتی و نه استخوانی بغیر طینت آن چنانکه خلق شده است انسان از و پس بدرستیکه آن طینت باقی میماند در قبر مستدیره
یعنی دور زده تا اینکه خلق میکند خدا از آن طینت انسانرا همچنانکه خلق شده بود اول بار و مراد از این طینت همان
طینت اصلی انسانیست که بدن شود و ماینب و او محو میشود و بحث طولانی بر این میشود و سؤال و جوابهای دیگر را که بعضی از
علما و حکما متعرض شده اند در رفع شبهه آکل و ماکول در کتاب سیف الشیعه بیان نموده‌ام با شرحی بند

طینت اصلیه را در قبر **فایده** بدانکه اول قیامت دمیدن اسرافیل است در صور و آن دمیدن چهار مرتبه است
دو مرتبه بطرف زمین و دو مرتبه بطرف آسمان میدمد و اما دو مرتبهٔ زمین یکی بجهة بیرون آمدن ارواح زمین است
از بدنهای ایشان و یکی بجهة دمیدن روحهای آنها در بدنهای ایشان و همچنین است دو مرتبه دمیدن بطرف آسمان
و صور اسرافیل دو شاخ و دو سر دارد یکی بطرف زمین و یکی دیگر بطرف آسمان اما آنطرفیکه بزمین است بعدد
ارواح جمیع صاحبان روح از اول خلقت مخلوقات تا قیامت از انسان و حیوان و جن و دیو و دد و وحش
و طیور و هر چه صاحب روح است در آنطرف شاخ صور سوراخست و در هر سوراخ نوشته است که این
محل روح فلان و فلانست مثل خانهٔ زنبور و خداوند اسرافیل را امر میکند که میدمد در صور و کیفیت این دمیدن
مثل کشیدن قلیانست که رو بخود میدمد که عبارت از جنس نفس است و خداوند جذبه در این نفس
کشیدن اسرافیل گذاشته که مثل آهن ربا ارواح تمام صاحبان روح را بسوراخ آن یکطرف شاخ صور
جذب میکند و میکشد و یکدفعه تمام روحها از قالبهای اصلی و مثالی بیرون میآیند و مثل زنبور بسیار
پرواز میکنند و هر یک داخل سوراخ خود میشوند که در میان شاخ صور میباشند و دیگر روحی در روی زمین
باقی نمیماند و همه قبض روح میشوند بغیر از اسرافیل و ارواح چهارده معصوم و اما آنطرف شاخ صور که بطرف ارواح اهل
آسمانست نه شاخ بترتیب در میان او میباشد و هفت شقهٔ او مختص ارواح اهل هفت آسمانست و یکی مختص ارواح اهل کرسیست و یکی دیگر مختص ارواح
اهل عرش است پس بعد از دمیدن اول اسرافیل بزمین که ارواح تمام صاحبان روح میروند در میان سوراخهای
خود و بهمین حال باقی میمانند بقدر تمام ایام خلقت اهل زمین بعد از آن بطرف آسمانها میدمد و ارواح
اهل آسمان اول داخل در سوراخهای خود میشوند و بهمین حال باقی میمانند بقدر خلقت اهل زمین و اهل آسمان اول
و بقدر میرانیدن اهل زمین و بعد از آن داخل میشوند ارواح اهل آسمان دویم در سوراخهای خود و باقی میمانند بقدر
خلقت آنها و بقدر میرانیدن اهل آنها و همچنین تا آسمان هفتم بترتیب داخل میشوند ارواح اهل آسمانها و کرسی و عرش
چنانچه شنیدی و این از قدرت کاملهٔ الهیه است که بیکدمیدن ارواح اهل هر آسمانی در مدت خود داخل

میشوند در سوراخهای خود بترتیب در اینمدت هر یک در مدت خود و همچنین است مردن هر یک از جبرئیل
و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل باقی ماندن اضعاف زمانهای گذشته و بهمین حال بعد از مردن اسرافیل که صاحب
صور است چندین وقت باقی میماند یا چهل سال یا چهارصد سال یا چهار هزار سال یا چهارصد هزار سال صاحب
روحی در اینمدت باقی نیست مگر ارواح چهارده معصوم که آنها داخل در صور اسرافیل نمیشوند بجهة آنکه اسرافیل
اینقدر قوت ندارد که بدمیدن او جذب ارواح چهارده معصوم را نماید و داخل در سوراخ صور خود نماید زیرا که
قوت ارواح ایشان بیش از اسرافیل است و آنها در مقام خود مشغول تسبیح و تهلیل و تقدیس الهی میباشند و در
اینزمان خداوند میفرماید لمن الملک از برای کیست پادشاهی بعد خود خداوند میفرماید که الواحد القهار یعنی
پادشاهی و سلطنت و ملک از برای خدای یگانه که بسیار قهر کننده است و در بعضی اخبار وارد است
که اینکلام را در جواب خداوند چهارده معصوم میگویند و چون ایشان وجه و روی خدا میباشند با آنمعنی
که پیش گفتیم لهذا هلاک نمیشوند یعنی در تحت تصرف اسرافیل در نمیآیند و ارواح ایشان منتقل
بسوراخهای شاخ صور راه نمیشوند و آنست معنی کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر چیز هلاک شونده است
مگر روی خدا و امام فرمودند که نحن وجه الله یعنی ما هستیم روی که هلاک نمیشویم یعنی در حبس سوراخ شاخ صور
اسرافیل داخل نمیشویم و بعد از مردن و داخل شدن ارواح ایشان در آن سوراخها خداوند امر میفرماید
که [illegible] چهل روز آب خود را بزمین میباراند بجهة رویانیدن گوشتها و استخوانهای متفرق شده مردم و جمع
شدن آنها در یکجا و بعد باز آنقدریکه خدا میخواهد بهمین احوال ارواح مخلوقات در حبس سوراخهای صور میمانند
پس خداوند امر میکند روح اسرافیل را که داخل بدن اسرافیل میشود و او زنده میشود و خداوند امر میکند که بدمد بطرف
شاخ که در طرف آسمانست و یکدفعه اسرافیل صور میدمد مثل پف کردن کرناچی بکرنا همینکه اسرافیل در صور دمید
یکدفعه روحهای اهل آسمانها از سوراخهای خود بیرون میآیند مثل بیرون آمدن زنبورها بسیار و هر یک
باذن و قدرت الهی داخل بدنهای خود میشوند چنانچه پیشتر بودند و خداوند الهام میکند هر یک از روحها را که داخل

بدن خود میشوند و غلطی داخل بدن دیگری روح دیگری نمیشود پس از آن خداوند امر میکند که بطرف شاخ صور زمین
بدمد پس میدمد و ارواح و تمام اهل زمین همه بیکدفعه مثل زنبور از آن سوراخها بدر آیند و هر یک بی غلط یکدفعه داخل
بدنهای خود میشوند که بواسطهٔ آن آب باران دریای مسجور محل قبرهای خود جمع شده اند و همه خلایق یکدفعه زنده میشوند
سر از قبرهای خود بر میدارند و هر یک بر میخیزند از قبر خود و خاک از سر و روی ایشان میریزد و همه سر و پا برهنه
بطرف آسمان نگاه میکنند و از خوف و وحشت دمیدن صور موهای جوانان سفید میشود و زنهای باردار
بار حمل خود را بر زمین میگذارند و مردم مثل مست و دیوانه میشوند از ترس و حال آنکه مست و دیوانه نمیباشند
و این اول قیامت کبریست بدانکه چون مردم محشور شدند از قبرهای خود با بدن اصلی عنصری
برخاستند و روحهای ایشان به بدنهای ایشان دمیده شد و سر و پا برهنه برخاستند ظلمتی ایشان را فرو خواهد
گرفت زیرا که نه ماه است و نه آفتاب پس مردم در حیرت و ظلمت باقی خواهند ماند و نفسهای ایشان بر ایشان تنگ بسیار
میشود بجهة ظلمت و دودی که ایشان را فرو میگیرد و از شدت خوف عرق بسیار میکنند بحدیکه در عرق هر یک از
مردم چندین شتر سیراب میشود و مردم استغاثه میکنند بخدا و خداوند ایشان را بنور محمد و آل محمد روشنی میدهد
و واجب است اعتقاد نمودن باینکه در قیامت آسمانها شکافته پیچیده میشوند بهم مثل پیچیدهٔ لوله کاغذ و
کناری افتاده میشوند کقوله تعالی یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و دیگر واجب نیست که بدانند که
آنها چه میشود خدا میداند که چه بآنها میشود آیا معدوم میشوند یا آنکه در گوشهٔ محشر افتاده میشوند یا در عالم دیگر
میروند و واجب است اعتقاد نمودن باینکه این زمین مبدل بزمین صاف دیگر میشود و دانستن اینکه آیا چگونه
مبدل میشود واجب نیست لکن احتمال میرود که این زمین را خدا معدوم نماید و زمین دیگر خلق فرماید که تبدیل
حقیقی باشد چنانچه این ظاهر است از آیهٔ تبدیل این زمین بزمین دیگر و احتمال دارد که تبدیل صفتی باشد که صفت
این زمین مبدل بصفت زمین دیگر شود که پستی و بلندی این زمین برطرف شود و زمین صاف پیدا شود که گویا
این زمین نیست چنانچه در بعضی روایات وارد است که اگر تخم مرغی در مغرب بگذارند و در مشرق

اگر کسی بایستد آن تخم را می بیند بجهة صاف و هموار بودن آن زمین و واجب است اعتقاد نمودن باینکه
ستارها منطمس و بی نور میشوند یا آنکه برطرف و معدوم میشوند بغیر از آن ستارهائیکه مردم آنها را پرستیده اند که
باید آنها را با عبادت کنندگان بجهنم ببرند و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند جن و انس و وحوش و طیور را
مبعوث میکند با شیاطین بجهة حساب کشیدن ایشان و بجهة آنکه هر کسی بکسی ظلم کرده باشد داد خواهی نماید
حتی آنکه در بعض اخبار وارد است که اگر مرغی بر مرغی منقار زده باشد یا آنکه گوسفندی بگوسفندی شاخ
زده باشد باید قصاص شود و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند روز قیامت را بقدر پنجاه هزار
سال دنیا قرار میدهد و حساب تمام مردم بیک چشم بهم زدن میشود چنانچه [illegible] امر قیامت مگر یک
چشم بهم زدن و مرویست که قیامت پنجاه موقف دارد و مردم در هر موقفی باید هزار سال بایستند بجهة
سؤال نمودن از اعتقادات و اعمال ایشان که مجموع پنجاه هزار سال میشود مصباح دوم در اعتقادات
میزانست پس واجب است اعتقاد نمودن بمیزان حساب که ترازوی سنجیدن اعمال نیک و بد خلق است و اول نمودن آن را
بچیز دیگر یا انکار نمودن میزان حساب غلط است و در بعض جاها وارد شده است که باطن میزان محبت محمد و آل محمد است
و این حقیقت زیرا که کسیکه محبت ایشان را در دل دارد اعمال نیک او زیاد و بر کفهٔ اعمال بد او میشود و هر
کس محبت ایشان را ندارد کفهٔ اعمال بد او زیادتی بر کفهٔ اعمال نیک او میکند آیا هر کس یک
ترازو دارد نظر بعموم و نضع الموازین القسط لیوم القیامة یا آنکه همه مردم یک ترازو دارند احتمال
هر دو میرود و با احتمال اینکه از برای هر کس چندین ترازو میباشد نظر بتغایر افعال و اعتقادات
هر کس پس بالنسبه بهر فعلی و اعتقادی میزان و ترازوی هر کس داشته باشد نظر بعموم من ثقلت موازینه
فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا یظلمون و در میزان
چند خلاف در میان علما اول آنکه آیا ترازو از جسم است یا نه اگرچه بعضی قائل شده اند باینکه مراد از میزان
عدل و تعدیل است و باین مضمون حدیثی از حضرت صادق مرویست و به آن شیخ مفید ره علی ما نقل عنه

پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه ترازو جسمیت و مثل ترازوی دنیا دو کفه دارد یکی از آنها اعمال خیر شخص را
میگذارند و در کفهٔ دیگر اعمال بد او را میگذارند و میکشند پس اگر عمل خیر او زیادتی نمود از اهل سعادتست
و اگر عمل شر او زیادتی نمود از اهل شقاوتست دوم آیا چگونه کشیدن اعمال و اعتقادات حسنه و سیئه
یعنی افعال خوب و بد و در این دو قوت قول اول آنکه اعمال خوب اعتقادات نیک و حقهٔ انسانی مجسم میشود
بصورتهای نیک و نورانی و چیزهای لطیف و نفیس خوب و اعمال و اعتقادات بد او مجسم میشود بصورتهای
بد و چیزهای تاریک و ظلمانی پس اعمال بد او را که مجسم شده است در یک کفهٔ ترازو و اعمال
نیک او را در کفهٔ دیگر ترازو میگذارند و میکشند و اینجا حقیقت میگوید که اعمال بندگان در دنیا
عرض و فعلی میباشند و در نشأ آخرت مجسم میشوند که نفع یا ضرر بصاحبش دیگر رساند هرگاه مجسم نشوند
نفع و ضرری نخواهد داشت و قول دویم آنکه خداوند مر میفرماید دو ملک را که در دنیا یکی موکل بدست راست
شخص بوده است و دیگری موکل بدست چپ اعمال حسنه و اعمال بد او را می نوشته است و اسم یکی رقیب و
اسم یکی شهیدست که طومار اعمال نیک و بد او در ترازو میگذارند هر یک را در یک پله و میکشند در بعضی مضمون
بعضی از اخبار وارد است پس هرگاه عمل نیک او زیادتی است آن پله سنگین میشود و هرگاه عمل بد او زیاد است
آن پله که عمل بد او در آنست سنگین میشود سیم آنکه میزان بمعنی تعادل انداختن عمل نیک و بد است
باهم و خداوند در قیامت عمل نیک و بد خلق را مقابل میاندازد و حساب میکشد هرکدام
زیادتی بر یکدیگر نمود باور فتار همان عمل را میفرماید اگر خوب است خوب و اگر بد است بد مجملا باید
اعتقاد به بودن میزان جسمانی نمود خصوصیات کیفیت و دانستن کیفیت سنجیدن او واجب نیست مصباح
در اعتقادات نامهٔ اعمال است که بدست او میدهند و او را بگردن و میاندازند بدانکه واجبست اعتقاد نمود
باینکه در قیامت خداوند مر میفرماید که طومار عمل نیک و بد هر کس در گردن او بیفتد اگر عمل خوب است لطیف
خوب و سبک روشن و نورانی و خوشحال خواهد شد و اگر عمل او بد است سنگین و غمگین و ظلمانی و بد

و بد حال خواهد شد نظر بعموم و کل انسان الزمناه طایره فی عنقه و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
نامهٔ عمل هر کس را بدست او میدهند و میگویند که بخوان اعمال خود را و خود حساب خود را بکن نظر
بعموم و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا پس عمل بد او را بدست
چپ یا از پشت سر او میدهند و عمل خوب را بدست راست او میدهند و آنچه کرده از خیر و شر خدا بخاطر او
میآورد پس اول روسیاه و دویمی روسفید میشود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنچه هر کس عمل کرده
همه در آن طومار نوشته از خوب و بد و پنهان او را میخواند اگرچه ملا نباشد و میگوید نیست کوچک و بزرگی
مگر آنکه در آنجا نوشته شده است از عملهای من و وجه خواندن و وجه آنست که کسی مطلع بر عملهای بد او نشود
از خلایق و ملائکه مگر خدا و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند از نعمت خود بر بندگان که داده است سؤال
میکند و از محبت و موالات و دوستی محمد و آل محمد است نظر ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم چنانچه در
تفسیر صافی وارد است و چون محبت و ولایت ایشان را در دل کسی او را بدل ثواب خداوند میفرماید و
در نظر خلایق جلوه میدهد ثواب او را نظر بعموم تاویل اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و در بعض از
روایات وارد شده است که حساب خلایق را خدا با ائمهٔ هدی واگذارد پس آنچه حق ائمه است ایشان
شفاعت شیعیان خود را میکنند و آنچه حق الله است بایشان می بخشد و اما حق الناس را
روایت دارد که داخل بهشت نمیشود مگر آنکه در حساب از او بگیرند یا آنکه از ثواب شخص بقدر
حق او بصاحب حق میدهند یا از گناه صاحب حق بدوش مال مردم خود میگذارد و اما از نعمتهای
الهی که در دنیا بآدمی داده است و انسان خورده و پوشیده است پس ظاهر بعضی از اخبار اینست که
از آنها سؤال میکنند و در بعض اخبار وارد است که خدا بزرگتر است از اینکه بنده از آنها سؤال نماید
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه هر کس انکار کند عملهای خود را جوارح او مثل دست و پا و چشم و
گوش شهادت بر او میدهند و در بعض اخبار وارد شده است که این شهادت اعضا و جوارح مختص

بکافر نیست نه مؤمنین گناهکار و واجبست اعتقاد نمودن باینکه مردم در قیامت از یکدیگر میگریزند برادر از برادر و مادر از فرزند و فرزند از پدر و مادر و آنکه پدر آرزو میکند که کاش فرزند مرا بجای من عذاب بکنند و از من دست بر دارند و باید دانست که روز قیامت زمین مثل کوره آهنگران گرم و سرخ میشود و آفتاب بقدر نیزه بالای سر مردم میایستد تا آنکه روی او که از پرده آتش است رو بروی خلایق می ایستد زیرا که هفت طبقه است یکی از آب و یکی از آتش و طبقه آخرین او از آتش است که روی بآسمان پنجم است حال و در قیامت رو بروی اهل محشر میکند و از این جهت است که آفتاب سرخ رنگست و گرم است بخلاف ماه که پرده آخرین او از آب است و باین سبب ماه سرد و سفید است مصباح چهارم در اعتقادات متعلقه باهل جهنم است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند جهنمی خلق فرموده پر از آتش و انواع عذابها و المها و دردها در او یافت میشود و جهنم دو تا است جهنم دنیا و جهنم آخرت اما جهنم دنیا دو تا است یکی در طرف مشرق است و یکی در وادی برهوت است در یمن است و صحرائیست پر دود و سیاه و گرم و کسی نمیتواند در آنجا عبور و مرور کند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه جهنم دنیا و آخرت هر دو را خداوند خلق فرموده است و الآن موجود میباشند نظر باخبار معراج که رسول خدا او را مشاهده فرمودند بنا بر تجسم اعمال افعال نیز انواع عذابها و شدتها میشوند برای اهل جهنم و قول باینکه خداوند او را خلق نفرموده است غلط است و قول باینکه بعد از این در قیامت او را خلق میفرماید غلط است و قول باینکه جهنم جسمانی نمیباشد غلط است و قول باینکه جهنم عبارتست از قوه عصبیه انسانی و دیگر جهنمی نیست غلط است و قول باینکه جهنم هر کس الم روح اوست در دنیا و بعد از مردن صاحب اعمال بد بجلد سگ و غیره از حیوانات یا کسانیکه با او بد بکند در میرود و باز بدنیا بر میگردد غلط است و باید دانست که جهنم هفت طبقه بالای یکدیگر است اول جهنم دوم

سعیر سیم سقر چهارم جحیم پنجم لظی ششم حطمه هفتم هاویه و جهنم اول طبقات است و او جای موحدانست یعنی خداپرستهایی که معصیت الهی کرده اند و بی توبه از دنیا رفته اند که بقدر عملهای بد ایشان معذب میشوند و بعد بیرون میآیند یا بعد از تمام شدن عذاب ایشان یا پیش از تمام شدن لکن بشفاعت شفاعت کننده از پیغمبری و امامی و عالمی و مؤمنی و سعیر جای یهودانست و سقر جای نصارا است و جحیم جای صابئونست و ایشان طایفه میباشند که ستارها را مدبر عالم میدانند و همه را حی و ناطق میدانند و قائل بحلول و تناسخ میباشند و لظی جای مجوس است که آتش را میپرستند و حطمه جای مشرکین عرب میباشد و بتها را می پرستند و هاویه جای کل منافقین است و منافق کسی میباشد که دل و زبان او دو تا باشد و آنچه در زبان میگوید در دل اعتقاد ندارد و بلکه خلاف او را اعتقاد دارد و باید دانست که آتش اهل جهنم را فرو میگیرد و آتش از سر ایشان زبانه میکشد و میوزد و خاکستر میشود و بپائین پاهای او میرسد پس از بالای سر او گوشت خداوند میرویاند و آتش از پاهای او شعله میزند و همچنین است احوال اهل جهنم تا بجهنم میباشند و خداوند پوست سوخته ایشانرا بدل بپوست دیگر میفرماید چنانچه صریح آیه کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها میباشد و در حدیث آمده است که ساعتی صد بار پوست ایشانرا بدل بپوست دیگر میفرماید تا عذاب را بچشند و شاید تبدیل صورت پوست شود و احتمال تبدیل خفیفه پوست نیز میرود زیرا که اقتضای جهنم شاید چنین باشد والله اعلم و باید دانست که جهنم از روزیکه خلق شده است خالی از ازواج کفار نبوده است چنانچه در حدیث است و شاید مراد از کفار از طایفه غیر از این آدم است از خلق عالمهای دیگر که پیش از این عالم و آدم خداوند خلق فرموده است و در کتاب مشکوة الانوار تفصیل این را با حدیث او نوشته ام و باید دانست که اهل جهنم از کفار مخلد در جهنم میباشند یعنی همیشه در جهنم میباشند و بیرون نمیآیند و بعضی

آرام و آسایشی از برای ایشان از عذاب الهی نمیباشد زیرا که نیت کفار این بوده است که هر چه
در دنیا بمانند بصفت کفر باشند پس خداوند ایشانرا به نیت ایشان عذاب میفرماید و با آنکه بنا بر مجسم
شدن اعمال خلایق کفر از جمله گناهانیست که بصورت حیّه بیرون میآید اثر خلود در او میباشد و بعض
گناهان دیگر بصورت عذاب غیر مخلّد است مجسم میشود پس بنا بر این تفاوت میانهٔ عذابها بجهة تفاوت در
اعمال است چنانچه تفاوت باقی ماندن مردم در جهنم بجهة تفاوت افعال ایشانست و احتمال دارد که بعضی
اشخاص کافر را خداوند در جهنم مخلد بدارد نظر بوعدهٔ خود و لکن ایشانرا عذاب نفرماید چنانچه در بعض اخبار
وارد است که حاتم کافر بود بجهة جود و سخاوت او خداوند او را در جهنم معذب نمیسازد و انوشیروان که کافر بود
بجهة عدالت او را معذب نمیفرماید اگر چه این اخبار بصحت نپیوسته است و عموم آیه دلالت دارد بر عذاب ابدی
مثل مخلد بودن ایشان در جهنم و قول باینکه خداوند آخر آتش جهنم را بر کفار سرد میگرداند و طبیعت
ایشانرا منقلب میگرداند که از آتش المی بایشان نرسد مثل ملئکه که در جهنم میباشند غیر صحیح است
نظر بعموم آیهٔ عذاب و حدیثیکه روایت میکنند که حضرت صادق فرمودند که تره تیزک از زمین
جهنم روییده میشود غیر موثق به است و معتمد علیه نیست بلی در جهنم گیاه و علف خوشک روییده
میشود که زهر کشنده است آن علف را ضریع میگویند و ایضاً طعام اهل جهنم از غسلین است و او
غساله چرک و خونیست که بیرون و جاری میشود از بدن اهل جهنم و آب جهنم را که اهل جهنم از او می
آشامند صدید و حمیم و غساق میگویند حمیم آبیست که از گرمی جوشیده باشد و غساق آب بسیار
سردیست که از سردی میسوزاند و بعضی گفته اند که حمیم چشمه ایست که زهر هر صاحب زهری در او جاریست و بعضی
گفته اند که چرک و خون اهل جهنم است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در قیامت جهنم
در صحرای محشر حاضر میفرمایند و هفتاد هزار ملک یا بیشتر یا کمتر مهار او را گرفته اند و احاطه مینماید
جهنم بکافرین و منافقین و باید دانست که تخلف نمودن خدا از وعده جایز نیست و اما تخلف

از وعید

از وعید بی عیب پس هرگاه وعده کند که کسی را بهشت ببرد واجبست وفا بوعدهٔ خود
فرماید و هرگاه کسی را وعده فرماید که او را بجهنم ببرد جایز است که او را عذاب نکند و تخلف
وعید کرده او را بهشت ببرد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه جسری بر روی جهنم خداوند میکشد که از مو
باریکتر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرمتر است و این جسر را پل صراط میگویند مصباح پنجم در اعتقاد
پل صراط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه پل صراط جسمانیست نه اعتباری و نه خیالی و نفس است
و نه قوهٔ غضبیه است و سه هزار سال راهست هزار سال ببالا باید رفت و هزار سال صافست و هزار سال
پایین است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه کس باید از او بگذرد و حتّی پیغمبران و اوصیا و اولیا
و ائمه و مؤمنین و متقدسین و کافرین و فاسقین و فاجرین و منافقین و زن و مرد و سیاه و سفید
و قول باینکه صراط جسمانی نیست غلط است و قول باینکه صراط محبت امیرالمؤمنین است نه جسر جسمانی غلط است
بلکه باید اعتقاد نمود باینکه ظاهر صراط جسر جسمانیست و باطنا و ولایت امیرالمؤمنین و ائمهٔ طاهرین است
که هر کس ولایت ایشانرا داشته باشد از صراط بآسانی میگذرد و باید دانست که بعضی از صراط مثل
برق جهنده و بعضی مثل اسب دونده و بعضی به پهلو و بعضی مثل تازه راه رو و بعضی مثل طفل تازه بچهار
دست و پا خود را کشیده میگذرند و بعضی بدست گرفته اند صراط را و بعضی بپا و بعضی بمو آویخته اند
و بعضی میلغزند و بعضی مثل شب پره در آتش جهنم میافتد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده اند و دعا
میکنند از برای محمد ص و صراط سه قنطره دارد که یکی مختص بامانت و صلهٔ رحمت و یکی عقبه و قنطرهٔ
نماز است و یکی قنطرهٔ عدالت پروردگار عالمیانست پس اینها نیز او در هر یک نگاه میدارند
تا جواب بدهند و اگر جواب از خیانت مال مردم یا در صله نکردن یا در نماز
نکردن یا در غلط کردن ندهد به جهنم میافتد چنانچه هرگاه خدا را در افعال
او عادل ندانند او را هم به جهنم میاندازند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در

در کمینگاه صراط است و ظالمین و کافرین و منافقین را در آنجا خواهد گرفت و مراد اینست که امر و عقاب پروردگار در کمین کاه است و الا خدا جسم نیست که به کمین کاه بنشیند و بعضی گفته اند که مراد و زرب امیرالمؤمنین است که در کمین ظالمین و غاصبین و قاتلین خود و اولاد طیبین و طاهرین خود میباشد و باید دانست که یک سر جسر اینطرف محشر و یک سر جسر در بهشت است هر کس از و گذشت میگوید الحمد لله و داخل بهشت میشود و خداوند بجاه محمد و آل طیبین و طاهرین او که روزی همه نماید و اعتقاد بصراط جسمانی و میزان جسمانی و جهنم جسمانی از جمله اصول دینست و منکر او باتقصیر و کافر مخلد در جهنم است مصباح ششم در اعتقادات متعلقه ببهشت پس واجبست اعتقاد نمودن بوجود بهشت جسمانی و این نیز از اصول دینست و بهشت دو تا است یکی بهشت دنیا و یکی بهشت آخرت اما بهشت دنیا دو تا است یکی وادی السلام است که پشت نجف اشرفست و یکی دیگر در طرف مغربست و از آب و شط فرات چکیده میشود و بهشت حضرت آدم او میباشد بنا بر روایت حضرت رضا ع و بهشت آخرت در آسمان چهارم است و هشت بهشت میباشد و بهشت به پهنای آسمان افتاده است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه اهل بهشت آخرت در بهشت مخلد میباشند و هر یک بقدر خود درجه دارند و باید دانست که در بهشت مرگ نیست و بول و غایط نیست و هرچه میخورند بول و غایط ندارند مثل طفل که در شکم مادر است و باید دانست که پیر و کور و زمین گیر و صاحبان مرض با مرض داخل بهشت نمیشوند و نجاست و کثافت از آدمی میریزد و داخل بهشت میشود بلکه ریش هم چنین است در بهشت یافت نمیشود و بنا بر روایتی طفل هر کاه بخواهند اهل بهشت در مدت یکساعت یا نیم ساعت از برای ایشان بهم میرسد و هر مرد بر او در بهشت بنا بر روایت مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه هزار زن دنیا میدهند بغیر از حور العین و در بعضی اخبار میباشد که هر مؤمنی را هشتصد زن باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو حور العین کرامت

بکنند

کرامت میکنند که مغز استخوان حور العین از زیر هفتاد حله نمایانست و کمترین اهل بهشت را انقدر میدهند از مملکت و انواع نعمتها که هرگاه تمام جن و انس وارد مهمانی او شوند جای همه بوسعت است با نواع نعمتها و همین بدن عنصری دنیائی داخل بهشت میشود یا آنکه قابلیت بهشت را پیدا میکند و با بول و غایط داخل بهشت نمیشود کسی بلکه اینها را از او میریزد و داخل بهشت میشود مثل مس که اکسیر باو بزنند و طلا شود چنانچه سابق بر این مذکور شد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغامبران و اوصیا ایشان و اولیاء و مؤمنین و صلحا شفاعت میکنند از گناهکاران خصوصا محمد بن عبد الله ص و امیر المؤمنین و اولاد طیبین و طاهرین ایشان که ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین باشند و حضرت فاطمه و اینقدر پیغمبر شفاعت میکند و خدا باو عطا میکند و می بخشد از گناهکاران که آنحضرت راضی شود و در حدیثست که آنحضرت راضی نمیشود که موحد از مؤمنین و شیعیان باقی در جهنم بمانند و اختیار حساب را بنا بر بعضی از تفاسیر و اخبار خداوند بدست پیغمبر و ائمه میگذارد که حساب خلق را نمایند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امیر المؤمنین در قیامت قسمت میفرماید بهشت و جهنم را و دوستان و شیعیان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم میکند و کلید بهشت و جهنم را خدا از برای پیغامبر او میفرستد و حضرت آنها را بدست امیر المؤمنین میدهد و چهار جهنم را امیر المؤمنین بدست میگیرد و جهنم زبانه میکشد و حرارتش پانصد سال راه میرود جهنم عرض میکند یا علی دور شو از من که نور تو آتش مرا فرو نشاند حضرت میفرماید ساکت شو که امروز باید تو اطاعت مرا نمائی و در حدیثست که از در جهنم اطاعت آنحضرت را چنان میکند که غلام سیاهی اطاعت آقای بزرگ خود را نماید و در تفسیر علی بن ابراهیم منقول است از معصوم در تفسیر آیه لا تختصموا لدی و قد قدمت بالوعید که روز قیامت بنده گناهکار را میآورند و هرچه از گناهان او سؤال میکنند شیطان مرا فریب داد پس شیطان را بصورت اصلی او ظاهر میکنند و شیطان باو میگوید که مرا دیده

و میشناسی آن گنهکار میگوید نه پس شیطان میگوید که چرا گناهیکه کرده بمن نسبت میدهی میگوید
مگر تو شیطان نبودی میگوید بلی میگوید ملعون تو مرا گمراه کردی میگوید تو ملعونی که معصیت خدا را
کردی پس نزاع میکنند بجدیکه مشت بالا میکنند که هم را بزنند خدا میفرماید در نزد من نزاع و جنگ نکنید
هر دو داخل جهنم شوید پس شیطان و آن عاصی داخل جهنم میشوند و باز گناهکار دیگر عذر شیطان را
میآورد و شیطان میآید و او را باز با شیطان بجهنم میبرند و همچنین تا به آخر

مصباح هفتم در اعتقادات اعراف واجبست اعتقاد نمودن باینکه اعرافی میباشد که
نه بدی جهنم و نه بخوبی بهشت است و چراگاه خوبیست یا موضع بلندیست در سر پل صراط میباشد و اعراف
محل مستضعفین از مردها و زنها میباشد و کسانیکه قابل بهشت نیستند و مستحق جهنم هم نمیباشند
مثل ولد الحرام و الزنا که گناه نکرده باشند و بعضی از اهل اعراف داخل بهشت شفاعت کننده
میشوند و آن چنان کسانیکه در اعراف میباشند خلافست پس بعضی بنا بر حدیثی گفته اند جای میدهند
در اعراف جماعتیرا که استحقاق ثواب و عقاب و خلود در جهنم ندارند و ایشانرا وامیگذارند تا
اینکه شفاعت پیغمبر آخر الزمان و ائمه هدی اذن داده شود که داخل بهشت شوند و بعضی گفته اند که در اعراف
کسانیکه باشند که گناه و ثواب ایشان برابر هم باشد و یکی از پدر و مادر راضی از او باشد و دیگری راضی نباشد
و یا موعده تقصیر کار باشد و بعضی گفته اند که اعراف منزل کسانیست که در دنیا مکلف نبوده اند که مستحق بهشت
و جهنم شوند بجهة گناه و ثواب مثل طفلها و دیوانهها که آنها را آنجا جا میدهند که بعوض المهای دنیا نعمت
آخرت بایشان برسد و در بعضی از اخبار وارد شده است که در اعراف چند خطره و مقامست که جای مؤمنین جن میباشد
و جای اولاد زنا میباشد که مستحق جهنم نشده اند بجهة گناه بلکه تا هفت پشت از اولاد زنا به بهشت نمیرود
تا آنکه در پشت هشتم پاک شود و مستحق بهشت شود و بنا بر این حدیث ولد الزنا تا هفت پشت
پاک نمیشود و در هر پشتی یکی از اجزاء او پاک میشود در پشت اول بدن او پاک میشود

قلب او را
از حوت و سینه او را
از نور و دماغ او را
از رقت عقل و علم او را از
ارض طبیع و درهم او را از
ارض طغیان و فکر او را
از ارض مهارت و جهد او را
از ارض نفوس و حیات او را
از آسمان اول و تفصیل
هر یک در کتاب مشکوة
الانوار نوشته ام

و در پشت دوم پوست و گوشت او پاک میشود و در پشت سیم خون و رگ او پاک میشود و در پشت چهارم
نفس او پاک میشود و در پشت پنجم طینت او پاک میشود و در پشت ششم روح او پاک میشود و در پشت
هفتم عقل او پاک میشود و آیا مراد از پاک شدن چیست و چگونه پاک میشود در مشکوة الانوار نوشته ام لکن مراد
از نجاست و کثافت و قابل نبودن از برای داخل شدن در بهشت است و بدانکه اهل بهشت و اعراف با عقل و روح
و نفس و طبیعت و جسم و شکل و بدن داخل در آنها میشود و عقل تعلقی بآنها دارد و کسی نگوید که عقل از نور محمدی
خلق شده است چگونه به جهنم میرود جواب اینست که عقل تعلق بایشان دارد و تفصیل این را در کتاب مشکوة
الانوار بگوئید و واجبست اعتقاد نمودن ببهشت جسمانی و اینکه الآن و بالفعل مخلوق و موجود است
و قول باینکه بعد از این موجود غلط است و قول باینکه مراد از بهشت لذت بردن روح است نه بهشت
جسمانی غلط است نظر بآیات و اخبار وارده در باب معراج و روز قیامت که میشود سقف بهشت
عرش میشود و گوشه بهشت و عرش در گوشه قیامت واقع میشود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
پیغمبر ما محمد بن عبد الله ص و امیر المؤمنین آب میدهند از حوض کوثر دوستان خود را و دور
میکنند از آنحوض دشمنان و قاتلان و ظالمان و عاصیان حق خود را و واجبست اعتقاد
نمودن بوجود کوثر و آن حوضیست بسیار بزرگ که آب او از شیر سفیدتر و از عسل شیرینتر و از
روغن نرمتر و از برف سردتر است و کاسهها و جامها از بلور بهشتی در اطراف او نهاده
شده است بقدر ستارههای آسمان یا کمتر یا بیشتر و هر کس از آن آب بخورد نه گرسنه میشود و
نه تشنه میشود و نه پیر میشود و نه ناخوش میشود و نه میمیرد و همیشه جوانست و در بعضی اخبار وارد است
که آب دادن پیغمبر و ائمه از حوض کوثر هم در دنیا میشود در زمان رجعت و واجبست اعتقاد نمودن
بوجود سدرة المنتهی و بدرخت طوبی و آن درختیست در بهشت که اصل او در خانه امیر المؤمنین است
و خانه در بهشت نمیباشد مگر آنکه یک شاخ یا یک برگ از آن درخت تمام آنخانه را سایه انداخته است

مثل آفتاب که در ظهر تمام روی زمین را که بیمانع باشد نور افکنده است و هر صدا و نغمه که کسی خواهد
از اندرخت ظاهر میشود که گوشی نشنیده باشد و در حدیث است که کسی که گوش بغنا و ساز و صدا نا
ندهد خداوند آواز او را بگوش او میرساند و باید دانست که درختهای بهشت آنچه میوه از او بیرون میآید هر چه از آن میچینند
میوهٔ تازه فورا بجای او بیرون میآید مثل آب چشمه که هر چه از او برمیدارند آب بجای او میجوشد و یک میوهٔ بهشت
لذت و طعم انواع میوهای مختلفه را میدهد و همچنین یکنوع طعام او لذت و طعم انواع طعامهای مختلفه را میدهد
و آنکه چون حساب مردم را کشیدند اهل جهنم را بجهنم و اهل بهشت را به بهشت فرستادند درهای جهنم و
درهای بهشت را می بندند و مرگ را بصورت گوسفند سیاه در میانهٔ بهشت و جهنم سر میبرند و ندا میکنند
از جانب خداوند که مردنی از برای اهل بهشت و مردن از برای اهل جهنم نخواهد بود و چون اهل بهشت بهشت
میروند با یکدیگر میآیند و میروند و هم یکدیگر را ملاقات میکنند و غم و غصه و الم و بغض و حسد و کینه
از سینهای ایشان کنده میشود و هر کس هر مقامیرا که دارد بنظر او چنین میآید که مقام او بلندتر و بهتر و خوشحالتر
از مقام دیگری نیست یا آنکه با وجود دانستن این که مقام او پستتر است از مقام دیگری بهمین مقام
و طالب همین مقام است و آرزوی مقام دیگر را نمیکند مگر آنکه مقام انبیا و اولیا بلندتر است خصوصاً
مقام محمد بن عبد الله و دوازده امام و حضرت فاطمه که از همه مقامها و مرتبهها بلندتر است و انبیا
سید و آقای اهل بهشت میباشند و ساعت بساعت و آناً فآناً فیض و نعمتهای الهی بر اهل بهشت
زیادتر میشود و پیش از پیش و اما اهل جهنم که داخل جهنم میشوند هر طایفه که داخل میشوند لعنت بر طایفه که پیش از ایشان
داخل جهنم شده است میکنند و طایفهٔ آخر میگویند شما ما را از راه بدر بردید خدا شما را لعنت کند که ما را
باینروز گرفتار کردید آنها میگویند لعنت بر شما باد که شما خود را باین روز انداختید و آناً فآناً عذاب بر اهل جهنم
شدید میشود خصوصاً بر قاتلین و غاصبین آل محمد و طایفهٔ گنهکاران و کافران نگاه میکنند و کسانیرا که گمان
میکردند که اهل باطلند نمی بینند میگویند چگونه است که ما نمی بینیم گروهیرا که ایشانرا از اشرار و فجار میشمردیم

پس خداوند

پس خداوند پرده را بر میدارد از میان بهشت و جهنم و اهل بهشت اهل جهنم را می بینند و اهل جهنم اهل
بهشت را می بینند اهل بهشت در نعمت و اهل جهنم در عذاب مشغول میباشند اهل بهشت میگویند که آنچه
خداوند بما وعده کرده بود از نعمتها بما رسید و الحمد لله و آنچه بشما وعده کرده است آیا رسیده است
بشما که انکار او را میکردید اهل جهنم فریاد میکنند که قدری از آن آبهای سرد بما بریزید که ما بخوریم
اهل بهشت میگویند که این آبها بر شما حرام است و اینست جزای تکذیب کنندگان بوعدهای پروردگار
پس سرپوش اهل جهنم را میاندازند و پردهای بهشت را میکشند کفار در جهنم مخلد میباشند و مؤمنین
در بهشت مخلد میباشند و اهل اعراف در اعراف مشغول بچریدن میشوند و در بعضی اخبار وارد شده
است که در قیامت آتشی افروخته میاید و دیوانها و اطفال کفار و مستضعفین و پیرهائیکه درک
زمان پیغام آوریرا درک کرده اند لیکن شعور نداشته اند اینها را امر میکنند که داخل آتش بشوید پس
هرگاه اطاعت میکنند و داخل آتش شدند آتش بر ایشان سرد و سلامت میشود مثل روز ذرّ است
و اهل بهشت میباشند و داخل بهشت میشوند و هرگاه اطاعت نکردند و داخل آتش نشدند از اهل
جهنم میباشند و داخل در جهنم میشوند و مراد از مستضعفین چنانچه دانستی سابق بر این کسانی میباشند که
نه راهی بکفر دارند که کافر شوند و نه راهی باسلام دارند که مسلم شوند مثل بسیاری از آنها مردم صحرانشین که
چندان صحبت اسلام و کفر بگوش ایشان برنخورده است اسلام و کفر را از هم تمیز نمیدهند و حق و باطل را از هم
فرق نکردند و نه کافرند و نه مسلمان و در بعضی اخبار وارد است که مرجون لامر الله میباشند یعنی منتظر امر خدا
میباشند تا خداوند چه امر فرماید و در حدیثی وارد است که در قیامت خداوند خلقی را تازه خلق میفرماید
و به بهشت میفرستد و چون حساب و کتاب قیامت همه بر طرف شد و بهشتی به بهشت و جهنمی به جهنم
قرار گرفتند و درهای بهشت و جهنم افتاده شد خداوند عالمی دیگر و زمینی و آسمانی دیگر
و خلق دیگر خلق میفرماید که از جنس زن و مرد نیستند و چون دورهٔ ایشان به سر می آید

دنیا
بروایتی دورهٔ
و آن دنیا صد هزار سال است
و از زمان فوت شدن آدم
تا بحال که سنه ۱۲۳۴ میباشد
ده هزار سال کسری گذشته است
نود هزار سال دیگر میباشد
تا خداوند چه خواهد و الله
العالم بحقایق الامور
و از حدیث
گذشته معلوم شد
که جن داخل بهشت
نمیشود بلکه مؤمنین
جن در اعراف میباشند
والله

و قیامت ایشان قیام مینماید و حساب ایشان کشیده میشود و اهل جهنم ایشان بجهنم و اهل بهشت
ایشان بهشت داخل میشوند باز خداوند آسمانی دیگر و زمینی دیگر خلق میفرماید و همچنین آنقدر که خداوند
بخواهد چنانچه باین مضمون اخبار وارد شده است و مرحوم محدث مجلسی ره در کتاب سماء العالم
ذکر او را کرده است و پیش از خلقت این زمین و این آسمان هزار هزار عالم و هزار هزار آدم خلق
فرموده است و از برای هر عالمی و آدمی دوره قرار داده است که دوره آنها که بسر رفت قیامت آنها
قیام نموده و حساب اهل آنها کشیده شده است و اهل جهنم او بجهنم و اهل بهشت او به بهشت داخل
شده اند و در هر عالمی پیغمبر خدا محمد بن عبدالله و امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین
حجة خدا بوده اند بر مخلوقات آن عالمها و هر یک از مخلوقات آن عالمها غیر از دیگری بوده اند و همچنین
ایشان حجة خدا میباشند بر اهل عالمهای آینده که بعد از قیامت خلق میشوند نظر بعموم و هم
حجج الله علی اهل الدنیا و الآخرة و الاولی و نظر باخبار وارده در باب چون رساله بجهة عوام است
و اعتقادات واجبه و لازمه مختصره است اقتصار بر اولی است و تفصیل هر یک از اینها
در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و در بعض اخبار وارد شده است که روز قیامت یک صدا
از طرف عرش میرسد به بندگان و همه کس آن صدا را میشنود و هر کسی هر عملیکه کرده است آن
سؤال از عمل او میشود و بزودی روز حساب مردم کشیده میشود و اینست معنی والله سریع
الحساب یعنی خدا سرعت کننده است در حساب بندگان **خاتمه** و در او چند نور است نور
اول در بیان کفر و اسلام است بدانکه کفر بمعنی پوشیدن چیزیست و در کلام خدا کفر
پنج معنی آمده است اول بمعنی انکار ربوبیة الهی دویم انکار حق با دانستن بودن حق کقوله تعالی
فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین سیم بمعنی ترک نمودن چیزیرا که بآن امر
فرموده است کقوله تعالی افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض چهارم بمعنی کفران

دو در ایمان سه قولست میان علما اول آنست که شخصی تصدیق نماید خدا و رسول و ائمه را در قلب خود نه مجرد دانستن بدون اعتقاد قلبی و تصدیق و این قول اکثر علما است و قائلند دویم آنست که اعتقاد بقلب و اقرار بزبان است و این قول خواجه نصیر طوسی است در تجرید علی ما حکی عنه سیم آنکه اعتقاد بقلب و اقرار بزبان و عمل بارکان و جوارح باشد و این مذهب شیخ مفید و بعضی از محدثین است علی ما حکی عنهم و نقل من کتبهم

نعمت است کقوله تعالی فی حکایة سلیمان هذا من فضل ربی لیبلونی أأشکر أم أکفر پنجم بمعنی تبری کقوله تعالی
فی حکایة ابراهیم کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء بدانکه کفر بر سه قسم است
کفر قلبی و کفر قولی و کفر فعلی اما کفر قلبی آنست که در قلب اعتقاد بخدا و برسول و آنچه رسول
از جانب خدا آورده است نداشته باشد و این کفر مقابل اسلام است مخلد در جهنم است با تقصیر و اما
کفر قولی آنست که کسی انکار کند چیزیرا که بودن او در دین از ضروریات دینست اگرچه در ظاهر اسلام باشد
آن گوینده او کافر است و با تقصیر مخلد در جهنم است و مثل کفر او لی نجس است و اما کفر فعلی آنست که
کسی فعلیرا میکند که باعث استخفاف دین اسلام است و ایمانست مثل قرآن را بقاذورات العیاذ بالله
انداختن این هم مخلد در جهنم و نجس است اما ایمان او نیز بر سه قسمت اول ایمان قلبی که اعتقاد بخدا
و رسول و آنچه رسول از جانب خدا آورده است داشته باشد دویم ایمان زبانی که اقرار
بآنچه پیغام آور آورده است از جانب خدا دارد سیم ایمان فعلی که آنچه پیغام
آور فرموده عمل نماید و ایضاً کفر بر دو قسم است یکی کفر که مقابل اسلام است یعنی مسلمان
نیست کسی که منکر ربوبیت و الهیت معاد و نبوتست یا منکر یکی از ضروریات دین اسلامست
و این شخص کافر و نجس است و با تقصیر مخلد در جهنم است و دیگری کفری که مقابل ایمانست
اگرچه بحسب ظاهر مسلمان باشند مثل سنی و شیعه غیر اثنی عشری که اینها مؤمن نیستند و مسلمان
میباشند لکن از مذهب جوار جند خون و مال و عرض و اسیر کردن ایشان و زنان و اطفال
ایشان حرام است نظر بظاهر اسلام ایشان نجس هم نمیباشند و لکن با تقصیر مخلد در جهنم میباشند
و همچنین هر گاه منکر یکی از ضروریات مذهب باشد نه اینکه منکر ضروری دین باشد و بعضی از
علما اینها را نیز داخل کفر مقابل اسلام شمرده اند و سنی را هم نجس میدانند و بجهة اسیر و جرح بعضی
مسکوینده بعفواتست پس مردم بر پنج قسم میباشند اول کافر دویم مسلمان سیم مستضعف که واسطه میانه کفر

و اسلامند که نه کافر و نه مسلمان بجهة اینکه حق را نمیشناسند و انکار حق را هم نمیکنند و دشمن حق و اسلام هم نیستند و کفر را هم نمیدانند و طالب او هم نیستند تا آنکه آوازه کفر و اسلام بگوش ایشان برنخورده است و هیچ یکرا از هم نمیشناسند و ایشان نجس نیستند زیرا که صحیح است که بگویند اینها کافر نیستند چهارم کسانیکه در ظاهر مسلمان میباشند و در باطن کافر میباشند مثل سنی و منافق و سایر فرقهای شیعه غیر اثنی عشریه و کسانیکه تابع کفر میباشند مثل اولاد کفار یا تابع اسلام میباشند مثل اولاد مسلمانان در حکم ملحق باب خود میباشند اما دیوانها و ابلهها داخل در قسم مستضعفین میباشند بحسب حکم و کافر هرگاه مقصر باشد در تحصیل دین و اعتقادات حقه اسلام مخلد در جهنم است و هرگاه قاصر باشد که تفحص کرده حقیقت دین کفر را فهمیده چنین کافری در عذاب جهنم نخواهد بود و از جمله کفار است مرتد و او بر دو قسمت یکی مرتد فطری و دیگری مرتد ملی اما مرتد فطری دو شرط دارد اول آنست که نطفه او با سلام منعقد شده باشد یعنی یکی از پدر یا مادر او در حال بسته شدن نطفه او مسلمان باشد دویم آنکه او نیز قبول اسلام را کرده باشد و بعد از آن برگردد از دین اسلام و اختیار کفر را نماید یا آنکه انکار یکی از ضروریات دین را بکند و ارتداد و بمعنی برگشتن از دین است پس مرتد فطری یا مرد است یا زن هرگاه مرد باشد باید او را کشت و زن او حتماً بر او حرام میشود و از وقت مرتد شدن او عدت وفات که چهار ماه و ده روز باشد نگاه میدارد و بعد بطلاق میرود و شوهر میکند هرگاه بخواهد و اموال او را در میان ورثه او باید قسمت نمود و نجس هم میباشد و آیا توبه او قبول است هرگاه توبه کند آیا در او دو قول است اول آنست که توبه او مطلقاً قبول نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت پس این احکام بر او جاریست در دنیا و در آخرت مخلد در جهنم است دویم آنست که در دنیا توبه او قبول نیست و اما در آخرت قبول است اما قبول ننمودن توبه او در دنیا بجهة اجماع و بجهة عموم صحیحه محمد بن مسلم از حضرت باقر است

که فرمودند

که فرمودند من رغب عن الاسلام و کفر بما انزل الله علی محمد بعد اسلامه فلا توبة له و قد وجب قتله و بانت منه امرأته و یقسم ما ترک علی ولده و بنظر بعموم روایة عمار از حضرت صادق قال کل مسلم من المسلمین ارتد عن الاسلام و جحد محمداً نبوته و کذبه فان دمه مباح لکل من سمع ذلک منه و امرأته بائنة منه یوم ارتد فلا تقربه و یقسم ماله علی ورثته و تعتد امرأته عدة المتوفی عنها زوجها و علی الامام ان یقتله و بنظر بعموم حدیث سئل عن مسلم تنصر قال یقتل و لا یستتاب و بنظر بعموم و من یبتغ غیر الاسلام فلن یقبل منه و اما قبول بودن توبه او در آخرت بجهة اینکه هرگاه در حال حیوة مکلف باشد تکلیف ما لا یطاق لازم میآید و هرگاه مکلف نباشد بتکلیفی این باطلست اجماعاً بجهة اینکه شخص زنده عاقل نمی شود تکلیف نداشته باشد و این قول اقوی است چنانچه جماعتی مثل مرحوم شهید و مرحوم فیض و فاضل معاصر و غیر هم از علماء ابرار اختیار کرده اند پس هرگاه توبه کند حکم ظاهری از کشتن و تقسیم اموال او و جدا شدن زن او از او ساقط نمیشود پس هرگاه توبه کند یعنی توبه او در میان خود و خدای خود صحیح و قبول است که عبادات و معاملات او صحیح خواهد بود و بدن او نیز پاک میشود و لکن کشتن از او ساقط نمیشود و زنش باو بر نمیگردد مگر آنکه مال دیگر پیدا کند و زن خود را بعد از عده او عقد کند یا زن دیگر بگیرد و آیا در ایام عده نیز میتواند زن خود را عقد کند یا نه بعضی گفته میتواند و بعضی گفته اند نمیتواند و از برای او وجهی هست مثل عده باین بالنسبه بشوهر و بعضی دیگر گفته اند که مطلقا در دنیا توبه او قبول نیست و لکن در آخرت قبول است که مخلد در جهنم نخواهد بود و هرگاه توبه هم نکند در جهنم مخلد خواهد بود و اما هرگاه مرتد زن باشد چه فطریه باشد و ملیه باید کشتن بر او لازم نیست و او را باید توبه داد هرگاه توبه کرد فبها و الا او را حبس باید کرد

هرگاه قبول نکند او را بزنند و باز داخل در حبس کنند تا آنکه یا بمیرد یا در حبس توبه کند نظر
بعبارة صحیحهٔ حلبی از حضرت صادق ؑ و اما مرتد ملی را توبه باید بدهند مثل اینکه شخصی
یهودی مسلمان شد و بعد باز یهود شد پس هرگاه توبه کرد و عود باسلام نمود فبها والا او را
باید کشت و مال او را میانه وارث مسلمانش قسمت باید نمود و هرگاه دو دفعه توبه کرد
و باز مرتد شد بعضی گفته اند در دفعهٔ سیم او را باید کشت و بعضی گفته اند در دفعهٔ
چهارم و این احوط است و توبهٔ مرتد زن آنست که اقرار کند بآنچه انکار او را کرده است
و همچنین هرگاه کسی به پیغمبر ص و یا یکی از ائمه فحش العیاذ بالله بدهد حتی به حضرت فاطمه
العیاذ بالله باید هرکس شنید او را او را بکشد پس انکار ضروری دین نمودن کفر است
مثل انکار نماز و روزه و حج و جهاد و زکوة و خمس و فضیلت جماعت و حرام
بودن شراب و گوشت خوک و روباه و زنا و لواط و غیر از اینها از آنچه ضروری دین است
خواه کلی باشد یا جزئی باشد و همچنین انکار نمودن آنچه خداوند آنها را بتصریح
در قرآن بیان فرموده است مثل انکار هفت آسمان و هفت زمین کردن و باید
اعتقاد نمود بعصمت ملائکه و اینکه ایشان جسم لطیف میباشند و صاحب دو بال و سه
بال و چهار بال میباشند و کاری را نمیکنند مگر باذن الهی و باید اعتقاد نمود بوجود
عرش جسمانی و لوح و قلم و کرسی و نفخ ش و ادن ملائکه خواه جبرئیل باشد یا عزرائیل
یا غیر اینها غلط است و قول باینکه جسمی ندارند غلط است و قول باینکه ملائکه دختران خدا میباشند کفر
است و عبادت کردن ملائکه کفر و شرکست و واجبست احترام کتابهای آسمانی بالخصوص قرآن را
و همچنین کتب احادیث ائمهٔ اطهار را و استخفاف بی احترامی نمودن بآنها غلط است و از دین
و مذهب خارج است و هرچه در دین دارد رجحان و ضروریت کسی انکار کند او از دین خارج است

دهرچه

و هرچه از ضروری مذهب است کسی او را انکار نماید از مذهب خارجست فایده
بدانکه ایمان درجات دارد و هرکس بقدر درجات ایمان که دارد ایمان او بآن قدر کامل است
و بالنسبه بمافوق او ناقص است اگرچه مؤمنست و هرجا که ایمان هست اسلام نیز هست
و هرکس اسلام را دارد لازم ندارد که ایمان را هم داشته باشد و ایمان بر پنج قسمت اول ایمان
اعم است که لا اله الا الله محمد رسول الله را بگوید و در این ایمان سنی و شیعه و منافق و فرقهای همه داخلند
دویم ایمان عام که شهادت بوحدانیت الهی و برسالت رسالت پناهی و بولایت امیر المؤمنین میدهد که
آنحضرت را خلیفه بلافصل رسول خدا میدانند و در این سنی داخل نیست لکن فرقهای شیعه مثل کیسانیه و زیدیه
و فطحیه و اسمعیلیه و واقفیه و ناوسیه و اثنی عشریه مجموع داخل میباشند سیم ایمان خاص است که
اقرار بوحدانیت خدا و رسالت رسول خدا و امامت دوازده امام دارد و لکن باقی
دیگر از عملیات و اعتقادات او بروجه کمال نیست چهارم ایمان اخص است که ایمان بخدا و
رسول و ائمه همه را دارد و اعتقادات و عملیات او همه کاملست پنجم ایمان خاص الخاص است
که ایمان همه دارد و عملیات و اعتقادات او همه بوقف شرع انور است و معاصی کبیره
و صغیره نمیکند که مرتبهٔ عدالت را دارد و اخلاق و احوال و اطوار و اعمال و افعال و اعتقادات
او مجموع صحیح است و هیچ نقصی ندارد و بعد از این مرتبه از ایمان ایمان اکمل است که مرتبهٔ
عصمت باشد و او ایمان پیغامبر و ائمه است و مرتبهٔ ایمان سه است اول ایمان علم الیقین است که
ایمان عامهٔ عوام باشد دوم مرتبهٔ ایمان عین الیقین است و این ایمان ایمان علما است سیم ایمان حق الیقین است
و این مرتبهٔ ایمان انبیا و اولیا الله است مثلی بیان شود تا آنکه آن سه مرتبه معلوم شود مثلا آتش کسی افروخته است اول آنکه
یک کسی وصف آتش را بشنود و او را ندیده است لکن علم بوجود آن آتش بهم رسانیده این مرتبه علم الیقین است
دوم آنکه آتش را هم دیده و از گرمی و روشنی او خبری باو رسیده و این مرتبه عین الیقین است سیم آنکه

کتابخانه آستان قدس

درمیان آتش رفت و همه چیزهای آتش وا دانست این مرتبهٔ حق الیقین است بدانکه مؤمن
چون گناهی میکند دران حالت گناه کردن مؤمن نیست زیراکه روح ایمان ازو مفارقت
میکند و چون از آن گناه فارغ شد روح ایمان برمیگردد باو نظر بحدیثی که در این باب باین
مضمون وارد است خصوصا با توبه نمودن و باید دانست که همه گناهان را خدا میآمرزد غیر از کفر و شرک
چنانچه فرمودند قل یا عبادی الذین اسرفوا لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا
انه هو الغفور الرحیم فایده بدانکه حضرت امیر المؤمنین فرمودند که اسم توبه بر شش چیز واقع میشود
اول پشیمانی از کارهای بد گذشته او دویم عزم کردن برنگردیدن بآن گناه سیم حق هر کس در ذمه
او باشد حق او را ادا کند یا آنکه از او حلالی بطلبد چهارم آنکه هر عبادت که واجب بوده
است براو و او را بجا نیاورده است و آنجا بیاورد بطریق قضا پنجم آنکه آنچه گوشت حرام در بدن
او روییده است او را بحزن واندوه بریزد تا آنکه پوست او باستخوان او بچسبد و گوشت
تازه بروید ششم آنکه انقدر که شیرینی معصیت و گناه را
چشیده است انقدر تلخی صبر در عبادت و اطاعت را
بچشد و استغفر الله گفتن نیز خوب است با پشیمانی و آنچه
مذکور شد از سطورات در گناه شیعه است و
الا کافر که احوال معلوم شد چنانچه دانستی و
الحمد لله الذی من علی بالاتمام
وصلی الله علی محمد خیر الانام
وسادات
الکرام
این کتاب را بعلاء او سو تعالی داوند نوشت در سنه ۱۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه از حدیث اذا اراد الله بعبده خیرا نکث فی قلبه نکتة بیضاء و فتح مسامع قلبه و وکل ملکا یسدده و از سایر
اخبار دیگر مستفاد میشود که خداوند عالم قلب انسانی را که خلق فرموده است بشکل صنوبر است سه گوشه دارد یکی بطرف راست و یکی
بطرف چپ و یکی در وسط و در هر یک از گوشه ملکی موکل فرموده است که تسدید میکند قلب را در خیرات و مبرات و معارف و حکمت را
بانوار عالم عقل داخل در او میکند و آن انوار از عقل کل ممتد کشیده شده تا آنکه متصلا منتهی شده است بهر یک از سه
گوشهٔ قلب هر یک از آن سه ملک ادخال نور در فضای هوای عالم قلب میکند و در تقابل هر یکی از سه ملک یک شیطان
از عالم جهل موکل است که ادخال ظلمت را از دایره جهل که محیط است بر عوالم سفلی دارد و از ما تحت ظلمت صعود نموده بطرف
قلب بطریقیکه نور عقل نزول نموده و افکار انسانی و خیالات او از خیرات و مبرات و فسادات و شرورات و اطاعات
هر زمانی بنهج و طریقی است از اثر ادخال نور و ظلمت است در قلب انسانی که هر یک از ملک و شیطان او اعانت نموده
غالب میشود و دیگری مغلوب میشود و در وقت غلبه ملک نور داخل در قلب او میشود و در وقت غلبهٔ شیطان ظلمت قلب او را
میگیرد و اعانت نمودن انسان بجهة اختیاری است که دارد و باین غلبه دادن مثاب و معاقب میشود و
کیفیت دار تکمل دایرهٔ اول معلوم کیفیت شکل دایرهٔ دویم میشود و در صفحهٔ ثبت است چنانچه در کافی
منقول است از سماعة ابن مهران که گفت من و جماعتی در نزد حضرت جعفر صادق بودیم و کلام کشید به
عقل و جهل پس آن حضرت فرمودند بشناسید عقل را و لشکر او را تا هدایت بیابید سماعه
میگوید که من عرض کردم فدای تو شوم ما نمیشناسیم او را مگر آنکه او را شما بما بشناسانید پس آنحضرت
فرمودند بدرستیکه خداوند تعالی خلق فرمود عقل را و او اول خلقی بود از روحانیین که از طرف راست
عرش شد که او را خلق فرمود از نور خودش یعنی نوری که خاصهٔ خودش بود و بهذا نسبت آن نور را
بخودش داده است پس فرمود باو که رو بیاور پس رو آورد پس فرمود که پشت کن پس پشت نمود پس فرمود
خداتعالی که ای عقل خلق کردم من ترا خلقی بزرگ و گرامی نمودم ترا از جمیع مخلوقات خود پس بعد از آن
جهل را خلق فرمود از دریای شور و تلخ و ظلمانی پس فرمود به جهل که پشت کن پس جهل پشت نمود پس فرمود

دایرهٔ عقل
سموات سبعه
العقل

وجه اقبال عقل الی الحق
جنود
عقل
جنود
جهل
وجه ادبار جهل من الحق

وجه اقبالی عقل الی الحق
مخالطهٔ جنود جهل
با جنود عقل

تحفه ن اهدائی ...
کتابخانه آستان قدس
ویژه کتاب

حمل بهار تیره	ثور گاو	جوزا
سرطان تابستان	اسد تیره	سنبله
میزان پاییز	عقرب	قوس
جدی زمستان	دلو	حوت

سیچقان ییل موش	اود ییل گاو	بارس ییل پلنگ	توشقان ییل خرگوش
لوی ییل نهنگ	ییلان ییل مار	یونت ییل اسب	قوی ییل گوسفند
بیچین ییل بوزینه	تخاقوی ییل مرغ	ایت ییل سگ	تنگوز ییل خوک

[illegible]

۴۷۲	۱۳
۹۱۷	۹۲
۳/۲	۹۱۲

سید علی	شکریه	حصه ادکم
شیخ تقو	جامر نهضه	[illegible]

[illegible]